هذا
الكتاب المسمّى بمنقول الرضائي
الذي سمّاه المؤلف الأول
بمنقول الرضائي والمؤلف الثاني
بما قامة المشهدي في رد البهودي وما معها
في طائفة فارسي الى اسلامبول الأول
في تولد الكنائي

منقول אלרצאי מרחים

هذا الكتاب المسمّى بمنقول الرضائي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي من على عباده بارسال الكتب وارسال الرسل المبشرين ينجيهم عن العناد والعقوبة بارسال الانبياء والرسل صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين وصلى الله على الاعم الاعلم في الضرورة الناصبة بان حملت امه محمد خاتم النبيين وسيد المرسلين بل سر رسالة الامة المرحومة ولاية سيد الوصيين علي امير المؤمنين واولاده المعصومين الاطيبين صلوات الله وسلامه عليه وعليهم اجمعين والشهد شهادة العلم والايمان على وحدة وتباريك العالمين وسوة سيدنا محمد صلى الله عليه وآله وسلم افضل الناصرين والاجمعين ووصايه خليفته والمحلوسه

من طيبة بعسوب الدين وفاتل الفر المحجلين على امير المؤمنين سيد الوصيين واولاده الاحد
عشر الائمة الاحبين ثم الصلوة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين محمد المبعوث على الحلائق
اجمعين واوصيائه الاثني عشر حجج الله وخلفائه على اهل السموات والارضين ولعنة الله
على اعدائهم ومخالفيهم من الاولين والاخرين ما لاح نير وذر الذاهر بين الى الى يوم
الدين وبعد الحمد والثناء محمي بوسيده مراد بوصنا برادر اولى الانصار ذكر حود بن افلح
داعيان عمود دين بيضاء واحمر الحاد ابو حنيفة الدوراني واب اقدم العلماء في الزمان افخر
السادات في الارض على بن الحسين الحسيني الواقع في الطهرانيا رضا الله تعالى عن الجميع ان در
ايام اوان سعادت وامتزان كركل كلاه رهبر بهار شريعت احمد مختار عليه افضل الصلوات الله
الملك الجبار اداريا دري عدل وداد اعليحضرت فلك قدر قدرت جمشيد حشمت فريدون شوكت
سكندر عطوت كيوان رفعت مشتري طلعت مهر لي صولت مكس بريز سلطنت وكس
حشام الحشمت وامين الله تعالى في الارض مروج مذهب محمدي دين وملت سلطان سلاطين زمان خاقان
خواقين دوران ظل الله الممدوح على الارض باسط بساط العدل والداد ممتش
لوامين هدايت وارشاد ومؤسس اساس العلم في العباد وناصر مراسم اهل الكمال في البلاد
مروج كلمة الله العليا المجاهد في سبيل الله الى عاليه القصوى خاقان كشور كشا ناصب
دين پناه اعليحضرت ظل الله روحنا وداه السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان
ابو المظفر ناصر الدين شاه قاجار خلد الله ملكه وبقائه ووصل دولته بدولة صاحب
العصر والزمان امين بارتا العالمين سرسر وحرم وناشاد الى وطراوت نوام ومحوحة
دار السلام اعني ساحت مسيح الساحت ايوان دوين بمن معدلت وملك دار الى السلام
حمحاه سپهر مكان عبرت ناع حنان وربت دولت صحن جهان كتبه وساكنان قصاى
روح افزاى فلك الحجة التي انعدم المثيل زاد بلدة تذكار حلوها السلام امين يا سيد يا

وکلتر او اینان را مهد و امان حاصل و محل دعا باد و ابا را اسباب طپیدان و اساس برکشد
ولذا صحیح ابزان الاستاذ والعلامة طهران صانها الله تعالی عن الحدثان بمجمع جمع اهل ملل
و ادیان کسه و محل بوطن اوطان تحبیب و عربان شده و عالب ملل اکراد اعلب ایشان زادی
بهانت تروی داده بمباحثه و کمتکوی مایلی و مبیل معطوف افاده آدروزاهیس ساپه بکاهبه
وحضرت قواعد و مواثیق بدهیچ بهم رسیده بود لهذا حوس کتاب مستطاب فاتحة الیهود
فی رد الیهود کرا دمولفات و بدومان و وحید دوران اعلم علماء اسرائیلیان فی زمانه
وعصره و افضل فضلاء قومه فی دهره و اوانه مدین الاسلام علائم فهام مهر و امجد و صنا
حدیدالاسلام کرالخود رومقام اثبات حقیقت دین مبین محمدی صلی الله علیه و آله وسلم مادته
واهبه و صحح کاهبه احبود بنو موسی و سایر کتابهای اسرائیل علیهم السلام بهرامداد بودان و رکوع
بحو بکرسیدهان جمیع علمای اهل کتاب اربعود و بصادق ستاد بحو بکرزاه سحی و کلام بر
جمیع علماء ایشان نشد شده بود و لهذا چون بحط عبری و لسان قوم خود بیان فرموده بود
و عمرا مرحوم کهابیار و محمد بودان کتاب مستطاب بموده بودوان کتاب مستطاب نا
همه یکی و بحو بس قلیل المدت تمام نموده فلهذا لازم بود کربحمد و بعبیه تبود برای انکه
بعصر عام و فائده اسر تام بمام بوده تاسد معلی لهذا حسب الامر حما عتی ادعلمای دیان
و فضلاء دوران و تمنای بعضی ارواحوان دستابت محدثات ظالحتا قدسی اسمای علائم
فهام احبود مدایحمد علی کاسانی الاصل و طهرانی المسکن المتهود المعلم علما افاضل و علمای
عدة الاماثل والافراد افاضل حضرت زادروزاده علیس ارامکاه مصنف معظم عمر اربوسا
مارسی ثم حمد سد و تعالاوه اربعض ارکب علمای سلف و خلف ایحمد مناسب دان کاسوط
داستار ایحج صاحبه و ادلروا بهه کاصه هر باب زاده و مقاصی بمقتضای اتمام بوسته تدا انکه
بعون الله باین کتاب جامع جمیع ادلروا بهیس سدود و ختام حضرم و امام محترم اوتحبی کرد بدسا

و دلیلی کردند دانایی که هر کس که مطالعهٔ این کتاب مستطاب موفق گردد بعون الله سبحانه و تعالی
گردد و معلم اسامی حقیقی بر سبیل مجازی صلی الله علیه و آله و سلم تا اعلم علماء اسرائیلیان
و اهل کتاب مناظره کند و دلیلهای واضحه بر کتب خود ایشان بر وی طریقه و این ایشان ثابت
نماید و ضلالت طرق سخیفهٔ اهل کتاب و ارکانهای اسمائی که خود ایشان معترف بر
حقیقت آنها و خوب بودن صاحبالش میباشد ثابت نماید و الحمد لله علی الوصول لذلک
و نسئل الله ان یوفق سائر المؤمنین من جمیع الاصناف من الناس الی المحراب لمطالعة هذا الکتاب
المستطاب و الاستفاده من ذلک الاکتساب این بارت لغاتیس چون در این ایران سعادت
امزان کاین اتل العلما و السادات مطالعهٔ این کتاب مستطاب تعون الله الملک الوهاب
موفق گردیدم چون مشتمل بود بر لغات بود بر مکنت ساز با انبیای اسرائیل علیهم السلام
و ائمهٔ ایشان لغت عبری بود و لهذا او ده ان کاتب تود مراصطلاحات اسرائیلیان را ان لغت سفر
براسیب و سفر تمنوب و سفر ویقرا و سفر بمیدبار و سفر دتاریم که هر پنج اسفار
تورة حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام میباشد و لغت ناسوس و ماناس
و عبرها و عالم مریم لطهرا رساحتن و داناس طرفه خواندن و بوتش خطوط عبری
و داناس اصطلاحات ایشان سوده و بیب دلداس ناب المقدسه و مقدمه و اناسب
داناس کهن کتاب مستطاب معلم الدارم تا انکه مسلم بود مانستاد و لاربنا اصطلاحات
اسرائیلیان و ما بنا دارا ناسد کمست بوس خطوط عبری ما انکه هر کس که موفق گردد
بر مطالعه و خواندن این کتاب ارزوی علم و دانش و بصیرت بوده ناسد بس بدانکه اسفار خمسهٔ
تورة بنا بین معنی است اول سفر براسیب ناب یکوین بمعنی مصنف دوم سفر تمنوت ناخ روح
بمعنی کمیت سوم سفر ویقرا ناب لاویان بمعنی سفر پیدایش لاویان چهارم سفر بمیدبار بمعنی ناب اعداد بمعنی شمارهٔ طوایف و اسباط بنی اسرائیل دران ناب که

مبسوط بیم سر ثانی یعنی بود بر مثنی و دو تا و سان سده و لفظ ناسوس یعنی ابجد
و تا و اثر یعنی بود و مباشد و تا پاتا بد دانسته شود که کلمات عبری همه انها مفرد است
و بنا علی ترتیب الحال نامهست نوسنده مبسوط و جمله انها بدین دو حروف مباشد
مثال انکه طرفه نوشتن الف بدین صورت مباشد א و تا و الف بدین کونه تثبت
نمایند ב و جیم در سطور عبری مثال دارند و بعوض کاف هاء یعنی معمول بدان رسم
مرقوم میدارند ג و دال را بدین رسم بنویسند ד و ذال و زا مستدرشود
بعضه انکه ذال را بخط مسلسم مرکز نا الاد انکسد و زا را ما ابیده یعنی مدوری کج نکسد در
خانی و در تلث خواهد شد و هاء را بدین کونه بنویسند ה و واو را بدین طرین ثبت نمایند
ו و زا را بدین هیئت بنویسند ז یعنی مرکز نوئی ارمرد و طرف خط کشیده سده
و واو را بکطرف کشیده سده و حا را بدین طرین بنویسند ח هرکاه خط ناسر کز
نا الاترسد هاء خواهد مقصود و طا را بدین طرز بنویسند ט و یا را بدین کونه بنویسند י
و کاف دو نوع دارند یکی در اول کلام و وسط کلام بدین کونه بنویسند כ و انکه
در اخر کلام بنویسند بدین نوعست ך کلام را بدین رسم ثبت نمایند ל و میم هم
دو نوع دارند هرکاه در اول کلام یا وسط کلام خواهند بدین طرین بنویسند מ
و هرکاه در اخر کلام واقع سود بدین کونه بنویسند ם و نون هم دو نوع دارند در اول
کلام یا در وسط کلام بدین کونه بنویسند נ و هرکاه در اخر کلام واقع سود بدین رسم
بنویسند ן و سین را بدین کونه بنویسند ס هرکاه نقطه کذر طرف خط فاسود
سر خواهد و هرکاه در طرف راست واقع سود سین خواهد و عین را بدین طرین
بنویسند ע و فا را بدو نوع بنویسند یکی در اول کلام و یکی در اخر انکه در اول کلام
بنویسند بدین کونه است פ و انکه در اخر بنویسند بدین رسم است ף و هرکاه

بل نقطه در وسط اس دو واو کذارند نای فارسی خوانند وصاد بسر دو نوع نویسند
ایضا انکه در اول کلام و باوسط کلام لام سود مدبس کویند است ﻳ وانکه در آخر
کلام واقع سود مدبس طرز نویسند ﻴ وقاف زائد بس طریق نویسند ﻕ وراء را
مدبس نوع نویسند ﺭ وشین زائد بس طریق نویسند ﺵ چون نقطهٔ نونی در طرف
راست کذاشته سده و نا زائد بس طریق نویسند ﻥ ودیکر انکه اعراضهای خطوط
عربی مدبس طریقست فخر اسان مسلکسرهٔ خطوط عربیست بعوض کسر یکدر زبر کلمه
جری میکذارند خطوط عربی فخر بیجوانند اما کسرهٔ خطوط عربی سه نقطه میکذارند
مدبس طریق . ودو نقطه هم کسر خوانده میسود مدبس طریق اما سه خطوط عربی مدبس
طریق . قدری کج وخم خطوط عربی مدبس کویند است . هرکاه اس دو نقطه در اول
حرف نوشته سده نا سد نطه نا زکسر خوانده مسود واسناع اسان در نا لای حرف با
نوی دل حرف با د بر حرف یکنقطه میکذارند مدبس کویند ﻧ ومد خطوط عربی مدبس
کویند است ﺁ وهرسه خطوط عربی که فاصر مبها مد مدبس طریق نویسند مثلا اها نا نا
ﺁ ﻣ ﻣ ﻣ ﺁ ارابیجهت بجهر بوستند رسم خطوط ابها نا در نطرنا طریق اسانا نامند

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وآله والصلوة والسلام على محمد وآله وبعد حبس کویدا میدوار بکرم حضرت
بروردکار محمد رضای حمد بدلا اسلام سا کردار الحلام طهران کبوار ناب داس و سپس
محمی بما دا که کمر بن جفر بغیر ارسلسلهٔ علمای بنی اسرائیل بودم و در میبادا بسیاران را اصل

واعیان بودم و هکی علمای بلاد المقدس و ارباب فهم اطبا بعد بفصل و بیع من معترف
بودند و در تمام ایام عمر مسعول تحصیل علوم و مطالعه کتب سفاوی و در مقام
و مناقشه سوم انبیاء سلف علمای خلف بودم و در ان بحث و طلب عمر را بسر میبردم
حق و باطل ادیان و وصول بطریق حق و ایمان مطلق و معصودی بذاتم و پیوسته طلب
راه صواب را او مبتغا لانوار ساطع و استضاءت ضیاء خود را از رب الارباب و از دو
امل بودم ما اینکه بوحی و ندای سامل حال و ناصد سخنان کامل احوال و امال ابتغا
مال کردیدم سریف سریف بن حبیب محمدی صلی الله علیه و آله وسلم سراندم و مامور عظیم
عظمی او همکی امامل و امراء خود ممنار کردیدم لیس از ان جماعت بخود را سبد ابصر
و حسار موحد کمال دست بولایت مخابیت حضرت سید ابن معنی را علت هود بس و طلب
و سبت بصحبت بس و ملازمت خود دانست و در مقام خاوه حوتی کرمت از روی لمعت شخصیت
نسبت و در بس زاوی مکرب و حبرت نسبت و از اطراف و حوانب ناس بطس و ملالت
ابن سیده مستصر بدین سبب محمدی صلی الله علیه و آله وسلم کسو مدد و اوکا بواسطه او سال و سل
و رسائل ما بین و وسائط و وسائل طریق استعلام سبت ملتا و حجت ابن امر بهبود
ابن کمترین در جواب سؤالات ناصواب ابشان ما مکروه مکراه کهتر کرحمان خدمس ابلاغ و
مدت و صمیر هیچ کس اکاهت و شاهد و کواهت که ابن کمترین اسلام را مدار و راه طمع فاروحا
و توضیح و رهبر امر و نادانست بلکه مقصود بواسطه استعانت و مساعدت حضرت او بود کار
کرد بدل جد و جهد خود را در بحبوحه حضرت مدهب و ملت نمود و در بدع کبک و نا و با مل
و ر ایات و اخبار حضرت بس سبد المرسلین و خاتم النبیین محمد بن عبد الله صلی الله
علیه و آله وسلم را با دلیل و براهین ساطعه و براهین ساسه و سلک و مسهود و علم البقین
و ا لسنه و مشهود و ا ر به هو احد و عیان و در حساب و امید اکتساب نواب و ملازمات

واحداثی وجود لحظات وزیادت وکسر واسلام کامیابات ظهر مدکور بدام وچیلهر بیما
طابعهٔ ظهود عهود بهر بارل عباد واعداد وسالل مالل اعتبار واصناف هرکدند
ولباس جود وبذل وعبار را اوجود جلع مهیوبید ودیبهٔ سحرهٔ عوالب بمر وصلالت
انوار تاروحدنا انا ساعلم امرهم واربا علی اثارهم مقصدوب را امر مرجع حواطر جود فلوقع
بمهر مود بدهر ابهه صوروت وبنای ساهد مدعای ما وجود را درمزار ظهور حلوبما
وبحاف ملس مشوحوزا کالدمع فی راعة الهاردد وسط السماء مساهد مسوبا بالحجاب
عبود حالهم ابن بدحدا کرده ام هکی شاهامم بعاقدوس حاهدنا لهدیهم تمام سلسلا
وبحدکلمهٔ مرطلت شیئا حدوحدومن فرنا وج وج وطاهد ابن بصالح کوهر مهر را
ادعان بهوند بعلت انکه مترجم بدبن معال بود بدما کوس اسماع مدارید لمن بقول وعلا
انکه نامی ابسان اروضع وسرهیار فوی وصعیف نعر ارادهٔ اضنام درهر بیان بن
حبیب وکمال اوام درتکلف سوی وی بحمت جود حرد بکو نظهود وبیدا ظهار هل را
بحری ارلغاء وطوراز اطوار اراد حواب واطراف حوانهای ناصوان محاس وبطرف
معلده واوانع مختلفه اوان هرعطه وبصحت هردوی انسان کسودم وبادآساسهٔ
واهبوبنا نانح کاهبه وبرهانات مظاهره ابنا زاعما است حصرب حاتم النبیین
وسندالمرسلین صلوات الله وسلامه علیه الهادی سادوعوت بمودم ملی نهایت هردا
دوی بحصود سود دبدن دوی هی سود سود وسبه دل حرسود حوابد وعطه
وردبع اهبس برسل وبدا برهان واوان سعادت اوزان حصرب سنات وعالب
اوقات ارافاذان علماء اعلام واساسبد دوی العز والاحترام ظهرهٔ نام تمام مبرم
وابهم اصعاب مسودم دانسته حواطر ما برحود هی سیردم وارماسودن وکرکوسی الحجاب
عبود کمال التحرب وحبرب مبمودم وبهوسبه حج ابن بمسارادر دروع حواطر مبکاتم کرکاتم

هی صحوب اوجعاد
وبادا وبن سلاله مسوقول
سلاله راه مصوب الطرق
مسلک راه مصوب الطرق
وبن سلاله راه مصوب الطرق
مسلک راه مصوب الطرق

کاری بوسد ابد کرہ مشتمل باسد بو نام اد لہ و نواہیں و مواعد و مواثیکہ ہرکاہ بعد اداس
بکی اداں قوم خوباسداس جوا ہد مطربوں شہر و بوسواس رحمہ دوحصّ حصّ
دہن مس ہیں محکم اساس امداد بد و باداعانت لسداس املس اساس انواں لسکل و
تلمس و بد اپس دادو دی مسلماناں کساہد ساید بو سیلہ نامل دراس کفاں و بد بو دد
ابو انواں دمع و دمع و سہو و تکولا بساں انواں سوداں ہمو دو بعفاں ربناں رحمۃ ہا
معصودساں کسود و لسہولت ادلہ لتبکیکات ابساں انواں اما صواں ہرکسی بواید کرد
نوایدملکہ افاقہ محت برحسم بودہ اوزاید بن اسلام دعوت و ہدایت کردہ طداد د
سنہ ۱۳۳۳ ہزار و دو لیب و سی و ہفسار ہجرت در شب پنجسنبہ نہ رحب المرجب در
عہد دولت سلطان سلاطین دہناں و خاقان خواقین دوزمان رفعت اورای بحر و بکس
و ہفل دنای ایبن شرع متین فرود ملۃ اجراع عدل و داد سودید سوم عالم و ساد
مجموعۂ مکارم اخلاق و فریم پیرایۂ صحیفۂ مطالم غالم حرمت بحس مالۂ زاد خواہان
سخاو مرمای جہۂ صاحب کلاہان اقبال سہر دولت و اقبال سایہ رحمت حضرت ظل اللہ فی
السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان السلطان **محمد علی شاہ قاجار** خلد اللہ
ملکہ و بقائہ و دولتہ و افاض کہ سایت سلطنت عظمای قاجاریہ تا سایہ ارادۂ کامیاب
حساب اسرو اقبال اعظم و الاحتشام مرادو در دہا بکہ حکومہ طہران بسایہ اقتدار
و الاطال السلطان معوض بودہ و در حدمت غالیجاہ معتمد الخاقان مہر بان دولت فخیم
مفام و عالیجاہ محمد رضا خان مراغای و وزارت مفترب الخاقان مرزا محمد علی خان
کاسانی و معتمد الخاقان حاجی محمد حسین خان صدر اصفہانی و عالیجاہ عباس خان
بقاس باشی و جماعت علمای کرام و اعیان دوی العز و الاحترام ادامہا اللہ حیاتہم افای علام
فہام مجمع الکرام قدوۃ المجتہدین و زبدۃ المدققین و حجۃ الدہر حاج ملا احمد النراقی

حق و اما مدد یا فت اگر چه همان دین او است و احداث خود و حق او است بعضه خاصل کردن علم
و نص و یا انکه صحیح بعضی و بحسب کار دم بست و با بد همان دین او است و احداث وی مباد
بود اعم از انکه وحی باشد یا نباشد **باب دوم** در بیان انکه مبادی است که
آیا بطور اگر حضرت موسی علیه السلام از بود بر موده و او را بدان سلف هم گرد مصدق
و مؤید قول حضرت موسی میباشد مبادی بسیار و با انکه او قول هر یک از علمای
ایشان کاشف کار هر چه بکو بد یا گفته باشد مدد و انکه دلیل او قول حضرت موسی
ساز و مدد مادی بصدق وی کرد اگر چه بر خلاف حکم خدا و مدد و قول حضرت موسی و سایر
انبیاء علیهم السلام بوده باشد محلا کاذب و دروغ خواهد است یکی نسبت داده **باب سیم**
در بیان انکه با بد دانست که آیا شریعت و احکام بود بر حضرت موسی هم مؤبد است
یا موسی و نسخ او احوی بقطع عری بعضی نسخ و از نا بب است یعنی آیا مؤبد است
یا نه انقراض عالم همین احکام بود بر عمل بود و یا انکه مؤقت است بر طبق اوامر حضرت
موسی و این بود بر بحث در زمان وحی بود **باب اول** در زمان جواب بسوال اول و آن
انکه آیا در خصوص نحس و حوس دیده ایم انکه بعد از وفات حضرت موسی
و در عهد یوشع اسرائیل در دست امت المعدین نا بود شد یا انکه بنی اسرائیل همراه یوشع بن نون
که خلیفه بلا فصل حضرت موسی بود دیده اند یا در حضرت نا سعلای حضرت
ار میاء آن نبیه و مدد در دست امت المعدین و نا کی سد و از حم خود جمیع معجزات
در عهد حضرت موسی علیه السلام بلا نبود بد حضرت و بحضرت و چرد و زمان سرود رجعه در
وقت بر ول بود نبا اان همه در عدد و رو و ر له و نا دهای مخالف کد بد بد و کو سالهٔ
و سنی هم که خود کرده بود بد و بلا نبود بد دعوای با رون و حضرت موسی نا و مؤاخذه
حضرت خدا و بد نا زل و تعلل زاد جرم و عصیان او او بکه احاطه کرده بود بر سر ایشان و چه

مریم را کبیت خاه مریم ان بود که حوا هر حضرت موسی که مریم بود خاه انی را انس طاهر سید
بود که هر خامه بر سد انخاه آن هم حضرت ابراهیم مریم ما سد سکی که همراه حضرت موسی
بود دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل جاری میشد و مادیان من و سلوی و
حکایت من سلوی مشهور است کذا و بر دیدند و حمله موی و بلی ما دیان را هم دیدند چنانکه
اهالی کدار مصر بر دیان ما دیان بودند همکی در سالهای مردند بعد از بوسع من نون و کالب یوشا
و اولاد مانقی بنی اسرائیل و فلسطینان در بین بیت المقدس هم چنانکه در بوب شعیا و
سایر و تعالی در سفر اعداد در بیان فصل چهارم دوازده بیت و سیم بعد ما بار
کردن هر ان امست که حداوند موسی و هارون متکلم سلاکفت که تا بحداوند ابن خاطئید
کرار من کله مکند بجای دوم کله فلانی که بنی اسرائیل در من کله کردند سیدم بین انسان
تکو که حداوند میفرماید بضمانت خود دهم که ما نا سوعیکه در کوش من کنید چنین رفتار
خواهم نمود لاشهای بعدد راس سالمان خواهد افتاد و تمامی سالدکان سما موافق
بعداد همکی سما از بیست سالکی و زیاد که از من کله مدند تا ابد السر موسی که دست
خود را دران بلند کرده ایم بدین معنی که وعده کرده بودم که در ان سالکی خواهید مند تحمل
بخواهید نمود مکر کالب بفونا و یوسع بن نون حالا صهیون دو نفر ما اولاد مانقی بنی اسرائیل
ذا حصل رسن بیت المقدس سد بدل و سد و تصوف کردند و در دین و شریعت اندک
انسان که بود بر خلاف موسی نا ستد و عناد مکردند ما اس هم احوال در دلک رحلت یوسع
اس نون جمیع بنی اسرائیل الحلسد بالحصب و انسار اما مورد بودند و هر بود مد چنانچه
در فصل بیست و چهارم انشر اول و نا رد هم و بود دهم کرکتاب یوسع بن نون مرقوم بود مد شخص
و تحس کنید و به حسب کذبی بدری که از حساب موسی عم نما رسیده والان هم در دست
دار بد نا دبهای لحداد سما که در بنا ق راسید و نا دبهای معدد محاسد و منفرم از

انتخاص چند کردواند رمس مسکر دارند بس هر یک را بسطرهای بیاض حروف و نقوش
فلان دین را انتخاب کنند و بیرون کنید همچنانکه در کتاب یوشع بن نون در فصل
چهارم نوشته است که یوشع تمامی اسباط بنی اسرائیل را اسم بر تیم جمع اورده مسابق
بنی اسرائیل نام و نشان و قبائل ایشان را احوالات و ایشان را و حوالیش را در حضور خدا
حاضر کرد تا بیاید و یوشع تمامی قوم گفت که خداوند خدای بنی اسرائیل چنین میفرماید
که اباؤ شما نوح و عیبار احری تارح بیدار اهیم و برادر ناحور در زمان قدیم که ماطرف
نهر ساکن بودند و خدایان غیر را عبادت میکردند و بندگی میکردند ابراهیم را از اطراف نهر
کرمنه اورا در تمامی زمین کنعان گردش دادم و ذریت او را زیاد کردم و دادم باو اسحاق را
حالا صرچند از بعد اران ما آنرا خواهد دهم مجموع حکایت دهم انتخاب عشر و بیرون
امدن ایشان از ان مکان و جمع حکایات و معجزات سرکشی ایشان سزای ایشان
مبفرماید مختصر مقصد و تعدد در اینها بردهم صفر نامند هر گاه مراد است در نظر شما رسیدن
خداوند را انتخاب کنید از برای خود فلان و ملاحظه کنید که امروز که را پرستش میکنید
اباؤ شما که بر سنش میکردند بدیدان ساعد و که در کناره رود حاضر و خدایان سکنه
زمین ایشان نشوید لیکن من و خانه ام پرستش میکنیم خداوند خود را خواهد داد ند قوم
و گفتند حاشا از ما از رها کردن مر خدای بدیدان خود را تا برای پرستیدن خدایان دیگر
بعد از دو ابهر یکرهم سکوانیم بعث زا انخای او و دند که خدا ما ما خیم و خدایان بقصد
هر هود و ما دست از او بر نخواهیم داشت و یوشع در حواب قوم گفت نمیتوانید پرستش
نمود ن مر خدا را خواهد که خدا تعالی مقدس است و خدا ای غیور است عفو نمیکند خطاها
و خطاهای شما را اگر که او را ترک کنید مر خدایان او پرستش کنید مر خدایان غیر را بر میگردد و عصیت
میکنید و شما را اذیت کند بعد از انکه بشما نیکی کرده تا شما خواهد داد ند گفتند نی بلکه
پرستش

انکه

انکه مرحدا را بستی میبایستم کف بوشع مرا ان دوم شاهد شما سبد شما بر خود شان کرسما
خود شان انتخاب خود را مرحدا را ان برای پرستش خود را و را کفسد شاهد هستم خوا
داد بوشع لس اکنون دور کنید مرحدا شان بیکانه را که در میان شما هست و میل
مرد طهای خود شان احدا ئی حالی اسرائیلیان کفسد مربوشع را کرد مرحدای حالی
خود را بستی خواهیم بود و بصول او رمضا د خواهیم کرد پس معلوم و متحص و ثابت
سد کر تفحص و تحسس بی بد و سریعت و وسیع الارام بود و هست و بمعنی ابدیل مقابل
ثابت سد و اما اراد لیل عقلی بر معلوم بس کر هر کا مد و بستر ایم و ادیان حقیقی کر
سماوی ثابت سد تفحص لازم شاسد پس ادیان و ملل مختلفه کر ادعا ب حداوند شاشد
حق ب و مبنی ز ثابت حسابی بیرسد و سوالی بکسد و هم عقاید ثابت و اسها هم
واجب محسوب شوید تفحص اینکه مدین ثابت و احداد خود رضا کرده و بیکسد والا اکر
عباد ان ثابت پس در اینصورت خود و علم لازم سابد بر حدا سعالی و هم کر حلا ان
عالم خبیر حکیم بیفرماید کر جمع ادیان تفحص و تحسس زاه خود را بکسد و این بکظاهر
لحوح تفحص و تحسس حرام شاسد یا انکه لازم ندا سد ما بیکه مدهش عقلیست کر هر طفل
و عوامی ان مرحدا را ثابت میکسد عقلا و در اتمام حد کلمه نوسر سد و انما الاعمال
تحقیقا بیکه ثابت میکسد اسرائیل کر حضرت موسی اسرائیلی میکرید و مسکوسد تفحص و تحس
د ر شریعت موسی هم وارد شاسد الما الآن ما اس د لیلهای واضحه دیکر موا سد کر
حق ز بسد مکو اسکه ثابت لازم ندا سد تفحص و تحس کردن دس را ثابت انکه در مقام موا
حداوند تعالی شا بید **ثابت دوم** در بیان جوا ب سوال دوم ثابت انکه عقلا و نقلا
ثابت دا نسته کر واجب شکر انعام حضرت موسی علیه السلام فرموده اسب ثابت شد
و بقول علماء سلف کر مؤید بقول حضرت موسی شاسد ثابت سد و عمل کردن بر بقول علما شکر

وقع
حصل

נָבִיא מִקִּרְבְּךָ מֵאַחֶיךָ נְבִיא
נָבִי מִקִּרְבְּכָה מֵאַחֶיכָה נָבִי
נָבִיא מִקִּרְבְּכֶם מֵאַחֵיכֶם נְבִיאִים
נָבִיאִים מִקִּרְבְּכֶן מֵאַחֵיכֶן נְבִיאִים

אֱלֹהֶיךָ יְהוָה אֱלֹהֶיךָ אֵלָיו תִּשְׁמָעוּן
אֱלֹהַיִךְ יְהוָה אֱלֹהַיִךְ אֵלָיו תִּשְׁמָעוּן
אֱלֹהֵיכֶם יְהוָה אֱלֹהֵיכֶם אֵלָיו תִּשְׁמָעוּן
אֱלֹהֵיכֶן יְהוָה אֱלֹהֵיכֶן אֵלָיו תִּשְׁמָעוּן

אֲשֶׁר שָׂמְתָ בְּחֹרֵב בְּיוֹם הַקָּהָל
אֲשֶׁר שַׂמְתְּ בְּחֹרֵב בְּיוֹם הַקָּהָל
אֲשֶׁר שַׂמְתֶּם בְּחֹרֵב בְּיוֹם הַקָּהָל
אֲשֶׁר שַׂמְתֶּן בְּחֹרֵב בְּיוֹם הַקָּהָל

לֵאמֹר לֹא אֹסִיף לִשְׁמֹעַ אֶת קוֹל יְהוָה אֱלֹהָי
לֵאמֹר לֹא אֹסִיף לִשְׁמֹעַ אֶת קוֹל יְהוָה אֱלֹהָי
לֵאמֹר לֹא נֹסִיף לִשְׁמֹעַ אֶת קוֹל יְהוָה אֱלֹהֵינוּ
לֵאמֹר לֹא נֹסִיף לִשְׁמֹעַ אֶת קוֹל יְהוָה אֱלֹהֵינוּ

וְאֶת הָאֵשׁ הַגְּדֹלָה הַזֹּאת לֹא אֹסִיף לִרְאוֹת עוֹד וְלֹא אָמוּת
וְאֶת הָאֵשׁ הַגְּדֹלָה הַזֹּאת לֹא אֹסִיף לִרְאוֹת עוֹד וְלֹא אָמוּת
וְאֶת הָאֵשׁ הַגְּדֹלָה הַזֹּאת לֹא נֹסִיף לִרְאוֹת עוֹד וְלֹא נָמוּת
וְאֶת הָאֵשׁ הַגְּדֹלָה הַזֹּאת לֹא נֹסִיף לִרְאוֹת עוֹד וְלֹא נָמוּת

וַיֹּאמֶר יְהוָה אֵלַי הֵיטִיבוּ אֲשֶׁר דִּבֵּרוּ
וַיֹּאמֶר יְהוָה אֵלַי הֵיטִיבוּ אֲשֶׁר דִּבֵּרוּ
וַיֹּאמֶר יְהוָה אֵלַי הֵיטִיבוּ אֲשֶׁר דִּבֵּרוּ
וַיֹּאמֶר יְהוָה אֵלַי הֵיטִיבוּ אֲשֶׁר דִּבֵּרוּ

נָבִיא אָקִים לָהֶם מִקֶּרֶב
נָבִי אָקִים לָהֵם מִקֶּרֶב
נָבִיא אָקִים לָהֶם מִקֶּרֶב
נְבִיאִים אָקִים לָהֶן מִקֶּרֶב

אֲחֵיהֶם כָּמוֹךָ וְנָתַתִּי דְבָרַי
אֲחֵיהֶם כָּמוֹנִי וְנָתַתִּי דְבָרַי
אֲחֵיהֶם כָּמוֹנִי וְנָתַתִּי דְבָרַי
אֲחֵיהֶם כָּמוֹנִי וְנָתַתִּי דְבָרַי

בְּפִיו וְדִבֶּר אֲלֵיהֶם אֵת כָּל אֲשֶׁר אֲצַוֶּנּוּ
בְּפִיו וְדִבֶּר אֵלַיִךְ אֵת כָּל אֲשֶׁר אֲצַוֶּנּוּ
בְּפִיו וְדִבֶּר אֲלֵיכֶם אֵת כָּל אֲשֶׁר אֲצַוֶּנּוּ
בְּפִיו וְדִבֶּר אֲלֵיכֶן אֵת כָּל אֲשֶׁר אֲצַוֶּנּוּ

וְהָיָה הָאִישׁ אֲשֶׁר לֹא יִשְׁמַע אֶל דְּבָרַי
וְהָיָה הָאִישׁ אֲשֶׁר לֹא יִשְׁמַע אֶל דְּבָרַי
וְהָיָה הָאִישׁ אֲשֶׁר לֹא יִשְׁמַע אֶל דְּבָרַי
וְהָיָה הָאִישׁ אֲשֶׁר לֹא יִשְׁמַע אֶל דְּבָרַי

בְּפִיו וְדִבֵּר אֲלֵיהֶם אֵת כָּל
בְּפִיו וְיִדַבֵּר אֶל לוּפִים אַתְּ כָּל
אֲשֶׁר אֲצַוֶּנּוּ
אֲשֶׁר אֲצַוֶּנּוּ

یعنی بصری صعوبت میکرد ایم مسل بوار میان نزاد زان انسان و کلام خود را
بدهان اوس خواهم گذاشت ما هر انچه که او امر میکنم ایم ما انسان و رسانند و رافع میشود
بحیثیکه کلمات مرا که او میگویم و ما سم میگوید و نسود ارمن یعنی حیاتیچه حضرت
موسی میشود ارمن و من را و بصیش امر میکنم و اگر بگوید را بخود و با ما سم خدا نمان
عبر نلغط نما ندان مصر نا بدالشه نمیدر حیا اجر دلا قمران میهن معنی را میبر نا بد و لو تعول
علیا نعص الاقاویل لاحد ما میه الویح ظاهر ابشر شریعه انکه هر کاه و نما نعص کو
بهسند و هر ایبه دل او را میکرم کلمان مرا میدن انحنانست و اگر در دلت بگوئی کلا
که خداوند بگفته است حکومه دلا بهم حیاتیچه بصری حبری سام خداوند بگوید و اجبر
واقع نشود و با تمام رسلان امر نیست که خداوند بوده است طلکمان بصر ایرا در ری
عرور کننده است ار او مترس و نا ربیه نا بدد رهمان حاکه هر مکلمی که نسود کلام
مرا انچه بعض گوید سام مرا وان تعتبش میهم لیس ار ایرا نات معلوم میشود و نا
هر که حرف بصر را نسود و حروف بگوار اشود حیر طوا ناست با غیر لا نسوورد
مواحدا الهی خواهد بود حیاتیچه در تکیا وی دیدی و سیدستد که هر کس ار خدا نمی
که حرف بصری را نسود بدستلای چیدکه مار سند دار انجام رعون قول بهمان را نسید
و کلام موسی هم نسید مشوحه حدیس دلا اصلی کو با کور کرد بد چیس که در دهمه خدا
معلوم است ار کتب سما علیهم السلام و طا بعه بصری امر ا نبیل اول هود بقول موسی علیه

چون اعتماد کرده بود مدکا را با یشان میداد و ایشان سماره حشت ارا یشان بتحویل میکر
داد اما در وقتیکه حضرت موسی علیه السلام وعده دو ود فرعون بجهت ایشان می آورد
ایشان کلام موسی ع را اعتماد نکردند تا وحودان فرعون حکم کرد تا ایشان کاه ندادند
داد نشود و ایشان سماره حشت را ایشان مطالبه کنند چنانچه در سفر خروج در فصل
دوازدهم و چهارم میفرماید که در وقت حدمت کردن کاه داده نشود ایشان سماره ایشان
حشتها را بدهید و کمتر کاه دادن موسی اسرائیل را که عطیان کاه میدادند را
کرد تا حال حسب کند بعد از مخالفت کردن موسی اسرائیل حضرت موسی را حکم کرد تا
کاه را از صحرا بیاورند و حشت بتحویل بدهند لیس رحمت ایشان تا وقتیکه مخالفت بسیار
خود و انتاد و بیکه با صفات و کامل کلام موسی را سپید در حدام ایشان را واداره
بود مصریان او را دادند و مثال اسارئی را ایشان کرمند چنانچه در سفر خروج در فصل
دوازدهم در آیه بیست و شش میفرماید که وقتیکه بسیار بدنی اسرائیل چیزها
و مود موسی دهرد را هم حس کردند و موسی اسرائیل رمسد و غارت کردند و مصریان
اسباب طلا و نقره و دوچیزها و حدا و بدند کرد انهوم زاد در بطر مصریان غارت زدند
انرا این معلوم سد که کلام و احکام الهی را از پیمبر تا بسپید رای ملا ما که صدقول
پیمبر و تو احکام حدا و بد و مخالفتها که بسپید تا دی قول حدا و ابداء سپید بس تا عت
بحا سد سوی و حیات ابدی احروی و تحمل بقول عمر حدا و پیمبر تا عت حرم و عقاب هیشو
در دردسا و احر بخانه در سفر خروج در فصل شانزدهم در آیه شصت و دوم الی پیمبر تا
مژده سلوی سپرتا بد نص سپید بد قول موسی علیه السلام زاد و تا و کدا سپیدان رس و سلوی
تا دور دیکو کرم امد معص سپید و حضرت موسی علیه السلام و ایشان عصه کرد سد ایکه
ماتوان بد پیمبر کردن ای سود بد و امثال آکر با دهم صامد مسا سب کرد کاه بالا دید و دیکر ایشان

یحیی را مدد و ولی ایشان ارشاد معاش دهد و از دنیا بهره دهد و بهره میکرد بدو معنی مذکور این جا معلوم شد که تبدیل قول بی باعث خصوصا و مدعو و دیگر در سعی بی و وصل سر دهم از اثر اول الی آخر اثر شتم و دیباس ناس بوسنه که هزار کلمات را الهی هر بهم نام سما او را نگاه دارد مدار برای عمل بودن مر او سعرا بندد و مرا را و حرب و دارد هر گاه بیقوله یعنی مدعی مؤمنان و میان بود حرب و با خواب بی و ار برای تو مهره با ساند هد ان و موع سر و د الهی را یحیی گفته است سود بکو بد که مر و هم عصر حدا و بد عمر کد ساخته ایشان او و سر سما تم مرا ایشان را نسو بد یحیای ان سعر را بچه مدعی بود او را ان خواب بی را کرار ماس بیکد حالق سما سما را برای معلوم کرد اند و با هر جانهای تا عصف حدای حالق رو بد و او را و بر سید و و ها جانهای او را نگاه دارد بد و مو او را ذا الشو بد و او را عنادوت کید و با و بحیسید و ان بیعمر با خواب من گفته بحیی گفته سود که بحر است ترکستکی از حدای حالق تعالی حدا و بد مر و دا و د و ملا تعالی را ارد بی مصر و مار حل نوا از حامر سد که برای مدفع کردن نورا از راه که مر و د است و او احدای حالق تو بر مار بودن او و با طل کرد ان ملا را میان نو تاری جا شکه بی با خواب بی هر گاه حلاف قول او بر بند و موسی عم را که بد سا بد سید و سعلست که او را با بد کست لس تحقیق که مر بی ا ستد و مر الطافی و لی نسا بد و مر حرم نا سد و حلاف و مر بود موسی نبود بر هم بکو بد و صحیح دلیل هم بدا سنه ا سد ا سد او را نطر بو او لی با بد کست و حرمی را نا بد سید دا کر بکو بد تر ا بحا بهه ست بر بنج سعار بس کرده و ا ما نعمر او ست بر سی هر کس هر حرم بکو بد ا بد سید ا کر حه ابهم بر حلاف هر مو د هصر بنا موسی عم نا سد ابهم حس بنست مکر مسل لباست کار دو دی نا بد و بر و مکر بسطانی امد ا بد علمای معتقد بس ایشان ا بر ا راحسند سد حود کر و ه ابد و کفته ا بد که هیچ فدر که تحقیق کرا سعس ملا را نا سد نا فا حه نا سد هر چه

ترکستکی از حدای حالق تعالی حدا و بد مر و دا و د و ملا تعالی را ارد بی مصر و مار حل نوا

بگوید یا مدتها کار چیزی خلاف مرضی خدا و رسول خدا و مصرم راسد گفتار و کردار آنها در دسته‌ها
در فصل اعلام آنها شستم تا سد که مادر موشش شود نا بر حواسد آنها در سالها معلوم شود
صدق و کذب پدر کس و آن آنها بابت برعایش آنها ست چون بگذرد پوسته ستوده کسی و شناسا
نرا ای حکم مشکل میان چون بخود و میان مرا مصر مرا صد میان رحم مرحم و بیماری عالمدار
و بحر و بحصب دار دود کالب نور حیرت الامار امکان کدا نخاب نموده است حدای حالق
و سازگر و ران آن خصان و لونان ابتان کنا فی نور بدار ان لولا دهار و دن آزاد بحضرت
موسی کو دار ای احکام نور سه رود بدر بطر اشهر هدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین از
مرد بداران حساب امر الوصیین علیه السلام در طریقه حقه اثنا عشری کدار ای احکام فران
نور بدل و مران حکمها بتکه مساند دور و رکاران بطلب مطلب خود و او معلوم تمام ان
کلام و احکام نا و عمل کی را اصول و کلام الهی آگاه میکند نوزاد و ران مکا بکه مخص نموده
است حدا و بکدار بدل و نظار ساید ظاهر صوری میماند و ما لای هول نور بنه الهی شروع
دهند نور ان احکام الهی را شنو بکو بند بکر و نظار و بکی ان کلامی کم شنو بها باید لکاف
منا و است و چپان و مرد بکه نظار و بکند بعضد نسند دن مرد نموده نخصان کدا شنا
ران حد مت کدار ی اظهار حدای حالق نو و تا ران حکم کشه شود ان مرد نا طل کی ان
مدار ا ر میان سوا سر اشل و همه انوم نسو بند و نشر میدند و بکد بکر را تصد نکنند حالا الصاف
نا مدار کدا ر حضرات ملا اعلی مقدس و مناجر بی انسان حمز و بر انی بکار و رده اند
و مو بر بدا بخا و شنه است نظار و بکی راست و چپ انجیس معنی کرده اند کدا کر ملا بکه با
دست چپ خود را راست ملا ان و هم چپس بر حلا و دست راست راجب ملا ان ملا
کر چه بعض داری کدا بن خلاف واقعست و هم ول کی نخود را نظار و بکی و الا و اعلم الصل
خوا هی بود آنست دلیل عالمای انسان کدهی بن سنا و بر امد اند و کافی نا بو سنا بد و اسم

او را مهساء نامیدند و این کتاب را در مذهب المقدس مانی در عهد اسکندر ساکن اردند
و همگی این کتاب را سر جلاف تورینه و مول حضرت موسی علیه السلام نوشته اند و اسم او را نوشته
سفر پیدایش نامیده اند یعنی بورالی او را کلمه حفظ شده و تعداد تمام سدین این کتاب کالی
دیگر سر جمع کرده اند و او را کتاب نامیده اند و ما یکصد و پنجاه و دو سال تعداد جمله
مذهب المقدس ثانی هستند و هزار و چهل و یک سال دعوا میکنند که بورینه موسی علیه السلام را در
این دنیا مامور بعمل کردن او بنی اسرائیل خواندن آنها مسکن و ماندن حکم کتاب را
رسا کرده تعداد این نبی در نزد ایشان چهار صد و چهل و یک سال است نوشته اند یعنی
رسالت هرود و رسالت کوجیل حلاصه نامیده و رتی یوسف نام و کاسم پیکل و علمای
ایشان است و او هم کتابی را نوشته سوی خدای نام روح مالا میده است که جمع احکام را در این
دنیا نهاد را او و او را بسکه بد و تعداد و رتی یوسف نام و هر چه را میده اند مروج کننده او تو
کرتی یوسف و علمای مهساء و کتاب الطرف صبیه است و احلاص او ما اصل دوان حامه
بسر بوده است و در صدد اسکه ملا خطه بکنیم و می بینیم که هر چه نوشته اند اکثری عکس
و بر خلاف تورینه و مول حضرت موسی علیه السلام نوشته اند اسناد الله تعالی همگی نوشته
خواهند شد بار خواهند و سوداد معلوم و متحصل و ظاهر گردد که اعلی احکام بر اکه در تورینه
محکم مرقوم است انها را نسخ زاده اند و حلال انها را حرام کرده اند و حرام انها را حلال کرده اند
و در جمعیت مذاهب این قسم اثار و نشان اسکندر بوده است که ان ناعت نصاری نشر
و دین حضرت موسی هم شده و یکصد ان در کتاب نوشته است و الا رسم سد
که بعضی از ان در امر سالت نوشته اند نامعلوم و مسود که چیکو بر چیس دینی شریعیه که صحیح
و در ایرمانها سانی حق نوشته میشود چه حضرت پیغمبر زاده اند و ان اینست که و مسکه مذهب
مانی اباد سد باچهل سال بنی اسد نعوذ بالله و دستان ملکی و ملاکی و دکو باو ملاکی را

حالی الانساء مثل اسد بنی اسرائیل و در کتاب یوشع در فصل دوم یوشع در سال سیصد و چهل و هشت از هبوط آدم ابی البشر علیه السلام و در فصل هفتم و هشتم یوشع است که در سال چهل از وفات موسی المقدس نام جم بنی اسرائیل سد و هشتاد سکه بنی اسرائیل پس و سریعت ایشان و واجب داشت جمیع احکام و امتحانات شرع ایشان نام رهای حضرت هارون برادر حضرت موسی علیهما السلام تمام حدا بعالی و حساب موسی علیه السلام بود در ایام مثل المقدس بالبی دو دعا و اسکد رکه پادشاه بوبان سد سر کرده و سماد در مثل المقدس که سهر از دسیکر کند عکس بکرد مد غاصب کار بحمل تحمل کبید و در میان بنی اسرائیل میانامی بود از اولاد هارون نالیه ایس بود ون امد مد و نام حصوی بنی اسرائیل شکوا بها از دمد و سکنت دادند و کرد امد مد و مثل المقدس را چنان جراح نالی کرد مد محل بکه در دست دو دی سر پل بحم مهر یا سوا لسل بحوا سد ایس ایصر کو بن دا اسکد رستاد سال اسد حود بس ما لشکر ستای امد مد دو در مثل المقدس و محاصره کرد نا امدت حدی دعا نحا نا مد نا الیان عاصر سد مد و در میان بنی اسرائیل تحصی بود نساد بکو کار و صد بو کار و را تعون میکشتند پر او ظلم سد و هفت وان کاست کرد و دو دا اسکد رساید بطوریکه عکس مد هدا اسکد ذاکر اصل و عارت الیان در دکد رد حو بکه متحصون دشکو کا ما اسکد را مد ما اسکد رحم را دمد بکه محصون از سهر بیرون امدا و محوا لمد سر دنا مد ساه سا مد فرا اسکد را و را طلد حوس معون سر د اسکد را مد او را د مد بکو دالود مو دا را د روی تحت و حوا اسب و معصون را اسعمال بود و او را د و بطاوی حود نساد و ار او اسعمال نمود که چم مطلق داری سان و مرنا نا او د و سود معصون کف کرد و امقصود ار کرد بن امد مد حیب اسکد رکف که مطلق مقصد ابلس کرحلوا بلسهر دانا نا مصل او دم مهر دا اکد ر پیا د نا مر بیر صی کرد ه امد محل بکد دل

سوام را صوی کم معمو بودن انسان کف معمون کرمن در حقیقت ایمطلب ذاست و شهادت
کر تو هم مطلب ذاری و من بهمز عموانشان امده ام کدار صل بدکدر بد و عمو مرسانند
و بعدار با اهل شهر بیار و مان تو بر محمد نس اسکندر کف کرایمطلب ذاول بحکم
اسرط انکه سه خواهس مرا صول کهبدلا آ ایمطلب ورا اهل بخواهم اورد معمون کفت ان
سه کدامست اسکندر کفت اول انکه حکومت و مرا دعه کنا او لاد هروس بوده نامد بعد
این مدلحه در امورات و تصرفاتی و تخت س و احکامات ایشان بساسد مکرانکه در دوا بحابه
مرا عده و احکام بکدر بد دوم انکدار امور دنا سال اسد هر اولاد در کوری کر بعرصه وجود
نا نهاد اراولاد هاروس نا سد نامش ذا اسکندر بکدار بد سیم انکدار امور دنا بعد ها
هر سد بی و حجور و مصحح و مصرح و قالذ در هر خانو سد بدکدلازم تاریخ نا سد نا تخ جان ذا
اسکندر بی بکدار بد در ایصورت سفاصف بود در دس هولست ذا لا نالس معمون
مطالب ثلاثه را مرا صول بود چون کر اسکندر در لشکی نسنا را ز اولاد هاروس ذا سب
ایسه مطلب ذا خواهش نمود در نجا مه را امس سی هدر بی نام نهاد کر لفظ بولی ما سد
و هم اسم هم معلوم ست کر لفظ عربی بست و اما س هدر بی کر در نوا بحا مه را سد دو قسم
و در دسم و در دو مکان بود یکی در هوا ئه رزلزله و در دیکری کوچلی و اهل در نوا بحا مه را
حمت ر هما د و یکسم نمود و اهل در نوا بحا مه کوچلی همس بست حما د و بعد نمود در نس
شمعون در سب و همس مطالب ملمه ذا بحا اورد و کهکسان کدار اولاد هاروس بود در
همکی ذا معزول کرد ار حکومت سرعسر و در مقام ر بلبت در نوا بحا مه ر وامد و صفات اهل
در نوا بحا مه با بی سم بود کر نا بدجدا س صفت ذ سند نا سند دلملمه و در نس ملمه قوه مدل
و جوش سنا و صاحب دلت و نا عم حاد و کری بودن و نا عمل در بد مر بوده و کناست
و راست بودن و بعد از مدای دولت اسکندر سست عرب دار ن سمعون ذا ر سید ملمه

فرمایش اسکندر بر
سمعون نمودن

ما علم اهل بحا

که چه چیز باعث شد که او با یاران و کسانی و سعور او عزت داری اسکندر گفت که هر
وقت سر سر هر کاری بحث میکردیم شد ما هم با یاران و دوستان اسکندر می داد
میرفتیم با اعمال او کاسه داعالت پسندیم و او سوار کوتاهی سخن بود که من ساعت کردم طعنه
او را عرب داد م حال اسفاف ما شد پسندیم چگونه احکام ما بود نیز را بصر داده اند
و هر حکمی که اساس نموده او را قبول کرده اند و هر چیزیکه اساس نموده او را قبول کرده اند
حکمی که در دوره پیغمبر ما بس نیاورده باشد بعمار در آن سلاح و حکم نموده همه را عاد و اعتبار
داده اند و حلال را حرام کرده اند و حرامها را حلال کرده اند انطا بعضی بنی اسرائیل با
وجود انکه ایرج اسفار را در دوره پیغمبر ما علمای ما کرده اند حکومه میوانی بحث ایشان را
سپید و بحکم ایشان عمل نموده که موسی مرحوم و مرحمای ما قبول نکرده اند و الحمد لله
و با وجودی که در دوره پیغمبر ما سفار س موجود نه که سفار حضرت پسید که پیغمبر ما کم
و در باره پسید حضرات علمای ما سفار پسید که چه مقدار تصرف پسند پل و کم و در باره کرده اند فقط
آن بی ساباب واضح شد که قول معتبر آنرا باید قول کرده قول عمر معتبر را حرا که قول امناء
قول عدالت و رد قول اعداء خاطر پسند و صحیح و ملیم و اسفاصی که تحریف کلام
امناء را کرده اند قول ایشان باطل و کفر و ضلال است و همین طور است عمل کرده باقوال
ایرکو بزار علمای ضال و مضل سیع عاط محض و محض عاط و محض کفر و کفر محض است باقی
سیم در بیان حوالی ایجی سیم باید دانست که دوره نا باید است و با موقف است ملا که
هر کاه ما اساب دوره نما ار کلام امناء ظاهر شود که دوره نیا باید پذیرفت پس نا باید صحیح کسی
بوده و نا باید در دین و احکام خود قائم و دائم بوده و هر کا ار اساب دوره نیا ار کلام انبیا
ظاهر و واضح کرد که دوره موقف و موقف معتبر و اساس است پس نا باید خود را در بعضی
امور ملحد و نا باید کاری کرد که خدا و رسول از آن خشنود نباشد سر رضایت دل خود و بر نکشد

علماء وملاهای صال ومصل حال طاهر را ناب نور بزدانی از کلام انبیاء دلیل واضحی انجمله
ادی بودن نور بزدانی صحبت بعضی از علمای متعدین نیاز محض وبحس کرده اند
وهر یک دلیلی جداگانه عقل خود کشف و رموزات ارکان دعاء کشف الاسماء الله تعالی
بعد از این بوسنه خواهد شد نا روح واسطه واضح سود که این ملاها اند بحث چیز قدر جستجو
کرده اند ومطور حق را ملاحظه نکرده اند واز برای بعضی از ایشان هم حق ظاهر گردیده
وساوی واضح هست هر چیدکه علماء خود ساز هم جواب بگذرد نگفته اند اول انکه
عام وتام که یکی از علمای ایران بوده که تمام نور بزدانی وکتب انبیاء سلف را خوانده وبهمه
ایها دانش اورو ترس وهوا نداشته وجمعیت او در نزد ما ادی بودن نور بزدانی
جستجو کرده ودلیلهای چندی نوشته تا بعد هر یک در مقام خود انشاء الله تعالی نوشته
خواهد شد اولا از جستجو کردن انسان معلوم میشود که نزد او محض این مقدمه سوء
تا معلوم نشود وعلم حاصل نشود ما هم چیز معلوم میشود که کسی میخواهد بگوید این
مقدمه از نور بزدانی سبب هر گز چیزی نشود نام یاد بگوان را لازم نبود که سوابق
کرامتی بودن نور بزدانی بگوید سبب ما لنا هم چیز معلوم میشود که هر گاه دلیل قاطع
از نور بزدانی کتب انبیاء ذاشته شود معلوم شود که معجزهای ناصر خود سان ادله سان کند
وناکند بگوید ادله ومساعدت کند واحتلاف کند وهر یک چیز نزد دلیل اثبات نور بزدانی
از برای اطمینان دل خود قرار دهد انصاف کم معجزه بر یک مفتری شود در حق او
دلیل احقاقی وباطل ومصرف دارد نزد باید علماء معجزه ناشد در انصاف دارد انصاف کرد ما سایر
که نور بزدانی دلیل بر دلیل ایجاد در نور بزدانی هم دارد علما حس سنگ ودلیل از نور بزدانی
وکتب انبیاء سلف وخلف دارد وسوسه اند وهمی دانسته واینکه دلیل اثبات نور بزدانی
نور بزدانی موسی عم وکتب انبیاء سلف دارد ودانشمند حال دلیلهای شکر هادم تام ظهور

ابدی بود نور پرتو است و دستاویز است که در نور پرتو است
در فصل سیزدهم و فصل دیگر بوسه که نور پرتو است
و چیزی که ابد است و چیزی که ابد است
که کتاب این دلیل خود قرار داده و خواب این آیه را
ورسالهٔ که در اصول دین آمده که این دلیل ابدی بود نور پرتو است
حداوند تمام بی اسرار اشیاء را قادر علیم کرده و میفرماید که ما را پیش خود مانند
نور پرتو کم و زیاد نکند اما حداوند مختار است هر کاری بخواهد بکند کسی نمیتواند
بگوید که حداوند چرا چنین کاری کرده و هر گاه مرده بود هم نمیکرد و سر باز نمیکرد
اهمال بر دلیل ابدیت نور پرتو است و در کتاب رسالهٔ حداوند سیم و فصل
سادوم چنین نوشته که لطف عوالم دلیل ابدی بود نور پرتو است که مستدل و لطف
عوالم است که امر فصل بست و یکم میفرماید حداوند حداوند ما است و مکشوفات
ابدی که از آن ما است و از اولاد ما است تا ابد تا عمل باشد و کلمات این نور پرتو
عمل ما تمام است لطف عوالم که موهوم ابدی است و در نور پرتو است کلا موقوف است
هر گاه لطف عوالم در نور پرتو مسدود آلاف هزار و هشتصد سال است که بیت المقدس
خراب شده است و جمیع احکام نور پرتو از میان رفته است و چیزی از احکامات آن باقی نمانده
مثل اینکه در سفر جریح در فصل بست و هفتم در آیه پنجم و آیات چندی دیگر میفرماید
که سبای و سبعه گوسفند را مانند هفت هزار اولاد هارون تعبیر از انسان نکرده بلکه
هفت هزار سال در وقت حرص علامات فرمانی میرساند در حضور حداوند و در خصوص
جواهر روشن کردن اولاد های هارون در بیت المقدس و در خصوص دست و ناشتن
لیرهای هارون طیر و صوف گرمس امت موجود را برای دعول مساجد در طرفهٔ مسلمانان
در جمیع این اعمال که در سیم و فانون و عوالم ابدا گوسفند بوده است که از حرص رفتن نکند

حرص علم را بایشان حرام ساخت یعنی دو اینصورت را بایشان معلوم میشود که الحمد عوام
در نور پنجم گوید است دلیل مرادی بودن نور سیم بود و در رهنمای کتاب ساخلد
سیم در فصل سادس هم بوسیله است که جمیع عوالم سه گانه در نور تیرا است موقف است
بیست و دلیل دوم هفدهم نام کرشمه مرادی بودن نور پنجم بوسیله است را ثر است که در
نور پنجم سیر عیسی در دائره دوازدهم بوسیله است معنی این دو اینها است که حال
مرهوده که در نور آسمان پنجم گوئی اروای ما لک که ما سمان سعود نموده اند ما سما و
ما انکه او انسوم و نعل او دم و ناطوق در نا نسب ما نکوئی که او نوای ما لک که او
در نا عبور نموده اند ما سما و در نا او انسوم و نعل او دم و هر کس که حق را مسطور در
ناسد میلد که مراد این دو اثر حیات که او را دلیل مرادی بودن نور پنجم قرار داد
و عرض هفدهم نام در ابن ابراهیم است که یعنی در اسمان که حای نور تیرا است نگو نور پنجم یعنی
ابراهیم در اسمان نیست که حلا نگوئی نگو ند هد حال هر گاه حضرت ناسد نوکار در نا قم
حای پنجم نرمشود حون نوسنه است که مرد در اسمان نور مرد نگو اسم و مرد نگار در نا
هر دو اسم را مسرد نفی اسم ار هفدهم نام کرحس نصحا نهوده و معنی مگوئد هر کس
ابدلنا مل کند مفصد که ابنجا ار اوست و نا کرده امد و راه حق را مسطور بالا شته
امد حیا هم در اس سمر در دائره حهار دهم مفهرا مد در اکه این کلام نوی نیا ور د مکنف طلبه
در دهان و دل حو است ما انوا نحاسا وری و در انحا نحضرت موسی علیه السلام حرف
المثل و کنا بیست که مفهرا مد نشما هر مان حدا را در دست نحای او تبدل و اس نور مرد که
در اسمان بیست که نرو نگوئی که کی مرور دار اسمان سا ور د در نا انکه در نگار در نا طیب
که کسی نگوید که کی نتواند مرور دار نگار در نا سا ور د در نا الاحکم و مر مان الهی که در دل سما
و مر مان سما است سا ند در دست نحا سا ور د بلکه مر حضرت موسی علیه السلام بیست که مر مان

دلیل پنجم

حرص علم را بایشان حرام

امو

من نا نا لمال دا شام

از هفدهم فصل ۴

نیست نور پنجم

بردار اسد و باو مالیے بکند و دیگو مادرم نام کرد و احرکات ملاکی کہ بیعت ساتھ ہوا
دلیل او وده است ار برای اوی بودن نوید ایشم بیشود بحیثیت یکہ معلوم بیشود کہ
ملاکی کی بود است و در چہ ایام بوده است ہر چند کہ او حروف نوکر کہ بکی از معبرین
است معلوم مسود کہ ملاکی عربی بیعراست و ذا شکر ایہم بکی از معبرین است واضح
نوشتہ کہ ملاکی عربی است وجود اسم کہ نشانست کہ در دور دیگر عربی بوده بیارد مت سوت
از برای اسرائیل بنام سدتعالی و این دو نفر مذکورہ ما امر دیگر کہ در سہ مبحث خدای تعالی
خبر ظہور دو مطلب اصلی خود داده و برای یکی حضرت یحیی سلام اللہ علیہ ملاکی دیگر
کہ در احرکات اس بوسہ است مژدہ حضرت موسی را بیان کرده و گفتہ کہ بوسیلہ موسی
بخواطر بیاورید کہ او را امر و نہی و احکام تحمہ تمامی بنی اسرائیل در حورب دار و ما نو
داسم اینک من نتمایس از ورود در روز عظیم و مہیب خدا و ملائکہ معبر از حوام قرشتا
و او دل مدرزان ذا بیران و علمای سردار ان مسائل حوامد کو بامید ہر گاہ اصنا
باسد اہل مدرا ان انکو در سہ مبحث مذکور سد بلد حراست کہ بوشتہ است کہ خدا و ند
عز موجوده است ار برای انسان سعری مسل بوار و ذا ان بوسیلہ معبوث حوام کو باسد
و کلام خود را بدہ اس حوام کہ اس حنا بچہ در حمد صفحہ مسطور و مذکور سد
و اینکہ در احرکات ملاکی است کہ ترجمہ

הנה	سدتعالی کہ خدا و ند تعالی	אנכי
هيه	معبر با سد	انوحی
שלח	אדם	את
شولح	لاخم	اث
הנביא	אליה	
هنابیء	الیاه	

לִפְנֵי בוֹא יוֹם יְהוָה הַנָּרוֹל
לִפְנֵי نوء يوم إدونای هَگادول
וְהַנּוֹרָא וְהָשִׁיב לֵב אָבוֹת
وِهنورَاء . وِهشِيب لِب اَبوت
עַל בָּנִים וְלֵב בָּנִים
عل بانيم وِلِب بانيم
עַל אֲחֵיהֶם פֶּן אָבוֹא
عل اِخيهم پن اَبوء
וְהִכֵּיתִי אֶת הָאָרֶץ חֵרֶם
وِهكيتي اِت هاَرض حِرِم

وجهۀ این اسد متل مذکور سذا بهشتر صحیح آلعرض این دو آیۀ ملاکی تکمیل می کند کلام حضرت موسی علیه السلام را و شاهد و مرضا بش انحصر است کذ در تورية حضرت موسی علیه السلام اسم پیغمبر و ملاکی اسم هم پیغمبر لهذا علمای یهود امدند و این آیه را نسبت باولاد هارون دادند چه مضاینه که نحاس نسر هرون مخصوص بود مردخدا سماس و هرچه وصف و را نکو بیند بش را بها نوده است لیکن هرکا این آیه صحیح او سوده ناسد و را و سد بم الله خود بش هم را می بایست بلکه او هم مد و معین امر خدای تعالی ست خدا بهتر داند هرکی عرخود خدا بت و رغایب و رضا نسان خدای تعالی تبکرد و خود بس را فعالی امر خدا بیهود پس و این صورت هرکس ارعمل خود حسرا مقصد نسرط انکه عالم باسد و نی عرض ناسد نا بد سوند ساند که اطام ارخدا ساد ناسد و الصر این کمر بن محمد رضا شهید ام خاد لیل لو بنا بید ام السکه چو بکه کاد حدا

کرد بر اباد و دو سر بحواسد و سار و دو صد حوالد ن محل مبشود در براکرا بلپ اچهل و پس
دو و اوان محمد مبشود و انصاف اسم سر پیشان محمد است حما یحمد و در قرآن محمد حدا و ند
نثار اله و تعالی بهم فرماید وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ و دیگر جا ذکی معلو
بست کدر و حجرا مام بوده است و اینجا میگوید باد بیار و بدل نور بنده موسی را تمکو بد
کر بکد فاوند کدمعنی اندی او شنیدن سود باد بیار و بدل و اصوس بحور بد کدهم حس نور
و احکامان فاسبند و اطاعت بکرد بدل و اردست سمار ف و بنا ابست کرحدا و ند عالم
مرموده عملذکی کدسری اسرا بیل بکو کرنور بنده موسی را مرا موس بکند و بنا دحود ساو بد
ما سد بد دان کدر و سف المقدس اول بود بدکراه نسو بد و بت پرسی بکند و بنا د
حود ساو بد حلا صه اس دحلی ما ندی نور بنده اد و دهم چس هارم نام تشحصیکد
اعلم علما و لهود اسا بحمد دلیل فی معنی اد و ده و ر در رساله حود نوسته است دق
کتاب رسالة اصول دین در دمان کتاب حود حواب هارم نام راداده است کرما اد
نور بنده نسل اندی بودن نور بنده اد بیم و نوحوا اندی بودن نور بنده اد در رساله حو
نوسته چنا نکه در زمان حضرت آدم علیه السلام رسم و طریقه نبا سند نا ریان
حضرت نوح چون حضرت نوح هم رسید شریعت و طریقت حضرت آدم منسوخ شد
و شریعت آدم نا چند حبر بوشد اد ا محمد در زمان آدم نا زمان نوح مرخص سود بد
کدکوست بحورند یعنی حرام نود کوست کلیه رو ایان حو بکه در زمان حضرت نوح سد
کوشت حلال سد هم چنا نکه در نور بنده در سفر بکوبی در فصل هم در آیه سیم حدا و ند
نثار اله و تعالی حطاب بحضرت موسی علیه السلام مفرماید البته ۳

בָּל רֶמֶשׂ אֲשֶׁר הוּא חַי לָכֶם
כָּל רֶמֶשׂ אֲשֶׁר הוּא חַי לָכֶם

יְהִיה לְאֹכְלָה בִּירָךְ עֵשֶׂב
יַשְׂמֶה לְאֹכְלָה כִּירָךְ עֵשֶׂב
נְתַתִּי לָכֶם אֵת כָּל
נָתַתִּי לָכֶם אֵת כָּל
יֹאכֵל לְאֹכְלָה אֵת כָּל

یعنی هر جنبنده که زنده است برای شما طعام خواهد شد همه را چون علف سبز
بشما دادم و در کتاب عتیق که کتاب مقدس است در جلد پنجم در فصل چهارم در هیجده
چهار انسان میکند که خداوند ما علیه السلام تا زمان حضرت موسی علیه السلام
مکروه ما حلال شد و حلال ما حرام اگر چه چندین دفعه حکم الهی باسم و مسوخ شد
که همچو هم در زمان حضرت موسی علیه السلام نوشته بود مثل فرمان کاه ساحتی اول
حلال بوده خود حضرت موسی فرموده فرمان کاه ساحتی بعد از چهل سال دیگر هر دو
حرام است دیگر شاید و دیگر احکامی چند است که در زمان حضرت نوح علیه السلام
مسوخ شد و اگر هر یک از انها تحریم ابد نمی نامیم ما همه حلال و کلال و طول بحر مسوخ
و این کتاب هم کفایش ندارد و دیگر انکه حضرت ابراهیم نبی نامیم ما المسیحی گوید و اینده اسباطس
در شریعت نوح شنبه و عید و کوشتی ناشتا نام خوردن و دیم کردن در موارد
حاضر بطور حاضر از هیچ نام ابراهیم پیدا نشد و هم حس در وحوامر نام مردمان
دیگر دیگر دیگر زمان روی میکردند و از برای انسان حلال بود چنانکه حضرت یعقوب
در وحوامر اولی گوشت در جناب هر دو پکی ابا مو پکی از جبل حتران کاوان حالوش
خود را عصاد بهود و با عتقاد مسلمان حضرت دکر تا دیگر انکه از قول علاوه و مفسرین
انتاب حضرت ابراهیم نزاد و زادهٔ خود را بری کوشت و عمران عمر خود را کوسفند و موسی
و هارون را دو عجل امد و خود هم با مادیان و سر خود جمعند و مرکاه بکوئیم کاو و اشتر

وحیال فاحشه کرد ایشان هم در شریعت حضرت موسی علیه السلام حلال بود و اسبل تا مار مخصوص
داودی هم سبد بکرد و در سعر بسیار بوسند که معنوی خواهد بود در ساز اکوب و نی
تا انکه هرون دار بنا تورید پس معلوم سد که بیش از شریعت حضرت موسوی همه اینها حلال
بوده تا انکه حضرت موسی علیه السلام سر بعیتی آن اورد اما از تورید معلوم مسود که
ساز و خواهر و حصر بلر بعی بوده از بال مادر مود بد چنانکه در سر نکوس در فصل
بسم دنیا ۲۰ دوازدهم بوسنه است ناری فرمود که تا سد در عهد حضرت موسی ع
حرام سد جمیع میان دو خواهر پس معلوم سد که همه اینها حلال از حضرت موسوی حلال بود
تا انکه موسی ع سریعت نازه نیاورد پس در اسفورث سریعت حضرت ادم و سریعت
حضرت نوح و سریعت حضرت ابرهیم علیهم السلام و سریعت بکران مسوخ سد مادر
سریعت حضرت موسی علیه السلام و مابعد و بعضی برانها افزود سد پس هر کام شریعت
موسوی هم منسوخ سود بامدن سریعت بکر حمایه مدخلوع است و امضا است بعضی
او بیست و اربع مرتبه نبوت و حبری که نبود عرض صاحب کتاب سالها نام ها دم تا هفتاد
بیشاد و دو از دسار کرده اند و بهیچ دلیل کدر ابل بی بودن تورید نوسته بود همکی دعوی
گفتار اند و حود صاحب کتاب سالها هم دلیلی از عقل حود نجمانده ای بودن تورید نوسته
ماسطور و بسکه حدا و ند عالم تورید را موسی ع مامور کرد با ان و عد و وفی دد و لکر همه
بی اسرائیل دید بد پس هر کاه سعر دیکر هم سابد و بخواهد که بورید را منسوخ کند نابد هم
مسلم موسی با همان و عد و وفی و علامات ادتی حال اهر بلب کر صاحب سالها
بحواهر حود کفته است و دلیل ان خلق مادر کرد مادر می علامتی و ظاهر سود در اکثر اس
قیاس است و اول امر قیاس لطر می سابد حواهد بکو انکه مادر و رویه در سعر شیه در فصل
محم هم در نابه سادوهم بوسنه است که او میکه سعیر موعود سابد حبر علامتی بخواهد

و ترجمه آن است که موافق هر آنچه که از خدا و بدخدا سد در خود پیدا کرد و ضعف در
خواستن هر کام که مسلط گردد از خود دیگر سوم و این است عظیم زاد که ما بدیم ساد
که بهم نوم زبان ایزد قوم سوی اسرائیل اظهار مراد و مطلب خود را نمود بدیگر طایفه خویش
علامات پیدا دیم و خدا و بدهم مرمود که خود نکند یعنی اسد عای استان خاص
است دیگر حس علامات ظاهر نخواهد شد پس هر کاه خدا و بدامر براموده باشد که
دیگر حس علامتی نخواهد شد ساند لیکن دنیا بر جالت خواهش تا سالهای نخواهد بود
و ملاد مه او کرا کو سیصد ساند نادیدا بر علامات نموده باشد ساند لاد سه موسوم دیگر
انکه صاحب سالداس اند ذاکه در سه رجوع در فصل سی و سیم در آخر شاد دهم کرده
چونکه حس دوم بوهد از عالم سه رد خواهم بود ابن ابرزاد ابل اندی بود دن ذاشه نهاب
از حرف خود در همه این واصحت که تر حس خواهش او در ابن ابرابیت که قوم او نامو مهای
دیگر امتیاز داشته باشد و خدا باشد خانه که بس از کو ساله تنبی نمان نل سوی ابرو سوی
الس تر سنه خدا همه او قاب و همه جا ما ایشان بود و همه کو ساله و سی دُ ساله کان
انها همه موصوف شد خانه در همان سه رجوع در فصل سی و سیم در اند نهم همه ما
خود ابن چند حس موصوف سد نبود بی استعاره کرد خدا و بد عالم استعاره او را سسل دون
کرد ار ستون ابر و ستون الس و هر سنه همه مار نجای خود امد بد همه انها و ایشان
بود لیس ابن بد رو فی د لیل اندی تمسود کر خالهم ابیه همه حر با ایشان همه ناسد خانه
انکه و طرشد نخواهد ایشان نفر معلوم کر نبود نه اندی بیت احکام او و اماد لیل دیگر که
رفی یوسف الوصاحت ساله نخواهد اندی بود دن نود بر بوشته است که هر کاه مسیحا
دیگر بیاند و نخواهد بود سر دا سر و سد بل بد هد نابد ساس و مر بیه او ر بیاده از حضرت
موسی علیه السلام باسد و ان ابر که در نبود بر بوشته است که در سه رسی و

فصل سی وچهار مشتمل بر آیهٔ دهم می فرماید خداوند سبحانه وتعالی

וְלוֹ פָּקַם נְבִיא עוֹד בְּיִשְׂרָאֵל כְּמֹשֶׁה
וِلُو قام نابِئ عود بِيسرائِل كِمُوشه
אֲשֶׁר יְדָעוֹ יְהוָה פָּנִים אֶל פָּנִים
أشِر يِدا عو ادُونای يابيم ائِل ما يم

یعنی و نخواست در بنی اسرائیل مثل موسی پیغمبری که بشناسد او را خدا روبرو شدن
و بر این قبیل امری بود که پیغمبر فرار داده امر ایشان را بهم حرفی معروف بهود و لغات عبرانی بکار
امدن می ثابت و ظاهر شد کراس می اسپیار خلف خدا انصر کو مدنا بن سپیل پس ار حواشی
جماعت بنی اسرائیل حواص بعضی از الاهیین پکر رتی یوسف لوو دلسل خود کرده همین
ایه حواله او را امد هد کرمیکو بد ار میان بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی علیه السلام خواهد بر
خواست لس نا بد سکا او میان غیر بنی اسرائیل نا سد دلسل ار سیاق فکر در سر شی
فصل معلوم ایشر حیار دهم و یازدهم و مزمور نانی میبیرها الی احوالیه یعنی پیغمبران بنی اسرائیل
بوریمی ایکبرام نا احر توریم کر میان سد و ایشر و لو وام لفظ ناصر است معنی مستقل است
یعنی بکو او را در اول کلام معنی مستقل هستود و لعنانه احری لفظ لو وام مدون او
ناصبیت مثل قام عربی و ما نصام و او مستقل هستود مثل ناود در رسوم عربی
موافق لهذا معنی که لفظ لو وام ناصر و لفظ و لو وام مستقل مثل ایشر که در سر
نکو بن در فصل سی و هسم در خصوص حکایت بهوداه ناعروس خود

וְלוֹ יָסַף עוֹד לְדַבֵּרָה
وِلو ياسف عود لِدَبّرَه

یعنی و باسف عود لدعاله که معنی ابراسیت که بهوداه نمیخواهد بکند کار
بعنی عروس او مرضانی راست نسبت بکه او را ابتلاء نمیخواهد و دیگر یاد او را بر او داد شما

واگر

واگر کسی بعضی از کلمات را بکار برد و حدا را بطور دیگر بنامد مثلاً بگوید خدایی که نام او یهوه است یا الله یا ایلوهیم یا ادونای صباؤت یا ایل شدای یا ایل عولام یا صاحب سر بیست و چهار حرف یا اهیه اشر اهیه یا یهوه صبایوت یا ایل حی یا ایل قیوم یا ایل ادون یا ایل رحیم یا ایل قدوس یا ایل ملک یا ایل عظیم یا ایل نورا یا ایل گبور یا ایل حنون یا ایل ارک اپایم یا ایل ملک یا ایل ملک یا ایل ملک

امر و در صفات جلال و جمال حیران است و بتعریف او نا بلد گردد بهوای نفس
و هر یکصد علماء و بلغا شکر هذا الانسان بر همگی انسان معلوم است کو انصاف داشت
کما بین حضرات کرام انبیاء علیهم السلام داده اند ایشان بمحض سب نامه هر گاه همین نامند
انا طایفه بی اسرائیل نامدا ظاهر و بر یکصد نامه و اسکد نامه اصحاب روس و هو یدا
است هم در تورینه و هم در کتب سائر انبیاء جلال و بدحر داده ان نام و انسان و در بنا
و هم بلب را بهایوسیلا و هیچ بست اسد الله تعالی هر لب زاد رجای خود دکر حوا
نمود تعوذ الله تعالی جلاصه دلیلها شکر هذا رم نام و ربانی یوسف لبود رامدی بود
تورینه توسد ارد اسفا نبود دکر مدکور ساحم و امثالیحه دنی استحی او سال دکر یکی ارعلمای
ایتالیست استدلال نموده مدلل عملی است کد انسان هر یکست ارحیم و روح و حق و
بلب داوه و علای ایتالیحه سفا حسم موموست بسفای علمای ارهمی طوطم سفا و روح
هم موموست سفاء علمای اس و سکی بست کد تورینه علماء روح اسرائیلیان بود حوت
ارواح ایتالیان است نامد علما بس هم مافی نمامد معلوم عدا ناس دلیل عقلی ما لست سد
است سفاء تورینه وامدی بود لسوا کر چه تعلا و رد اد ارساو بران علماء و معرس کما و رد
رامدت تورینه حود بنه واستد دال نموده مالسته مدلیل حود مدعی میوامد ناکو مدکد بس دلیل
مصادره و مطلوبست چه صورت ظاهر احکام یکد و ران مسلمان است علما و وقوف
ارواح نامدا نبیان نبوده نا سد جمله ایران برای حمرة مسلمان است لس حواب نا صوابی کم
ارتوای ارسال نامد یکشد سود تعلا و ه براستد دال حود س اسکد سا اوس نمر ارسا
مدعای حود کرامد تورینه براست مابن دلیل بمبود ملکد همی بمبر ارساب مدعای نا
بشود ذر اکه همان فیصکد علما و موجد بدن و حسم بمقتضای الرمه مالسته و مان عمر ارسا
مختلف سد و بمبود بالحمر و اصنان جمله در و مان طعولیت لا مدا تعدی لسه و امثال سه

اراعد بر لطعه سدّ و مپسود و صحیح موتر و می‌کند و باد فم کو یکه عدلاً شخ کردن
اطفل با اس حدّ کاس پر سدّ نابد هیچ بحواد تعبیر و سدل کرباده شدن هم در عدلاً
روحانی انسان نسود و سلّ و شبهه بیست که اس پر بن محمد و صلی الله علی آله وسلم
اکمل ادیان سابقه اس و براس معوج حق و عیان کو اهی بید هد کرت بیست نادر
سیاه و سی حلوای بر نانی تا حور دی نانی و مؤید با بمطلب ما نمودنه بیعبر ما
مبا سد که حود مرمود ند که انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق بدد سبکه مرمعوث
شدم تمام کردن صفات سات و اما ترقی کردن ارواح سد کان حدا وند مقام اروما
آدم نا رمان حضرت موسی علیه السلام اس محل انکار هیچ احد ارمانا و سما سا بد نا سد رمان
سدن حکم تر بب امدن انبیا علیهم السلام اقوی کو اهست و اما ترقی کردن ارمان
حضرت موسی تما رمان بیعبر اخر الرمان کرباده اردو هزار سال کشد اهم سا
محل انکار کسی نواند شدن مکر ابوجهل صعیر کبر کافر اخر الذی مکشد پس اسلیم ابن حجر
مطلب و مقدمات الی که سان سد چار ۴ بدارد و مکر اس در پس مبس لا سیما کو بهۀ ان رسل
عقلی که افراد برامدن بیعبر اخر الرمان صلوات الله وسلامه علیه اوردن فرانی که رد
دست مسلمین اسکه اکو همه صحابه عالم جمع نشوند ان سات سوره مثل ان بلکه بد
آیه مثل ان بلکه بد و آیه مثل ان بلکه سات آیه مثل قوله تعالی قل فاتوا بسورة مثله وادعوا من استطعتم
وبا سماء افلعو وغیض الماء وقضی الامر واستوت علی الجودی وقیل بعدا للقوم
الظالمین بسان سوان کرد جمله معاصرین بحمد الله فصحا سان فصاحان فصاحد سعر
معلقات بودند و فصاحد حود را بو تشنه بودند و بر حواند نکه معطه معلق کردند و آوال
اس آسر بعه و اوهمات سا اسلام امدند و هر یک فصیحاً معلقۀ حود را در سمای بر دل
کرمعصح نسو ند که هر کس که اس آیه را بر بید و با سود بر عدم فصاحت اسان اکل بود

مبعوث و مامور شدن حضرت هارون بود و این دلیل عقلی او را سال بعون الله الملک المتعال
بعهد عالم ایمان در رسالهٔ کوچکی که بوسوم است بروس اموناً العداد این دلیل را که گذشت
دلیل دیگر بر مدعای خود کرده است و ثابت نموده و مرکب از عمل و نقل ساخته
میگوید که چون حضرت موسی علیه السلام مبعوث شد از جانب حق تعالی درخواست
نمود علامات و نشانی که دلالت کند بر صدق او در دعوی رسالت پس حق تعالی
فرمود که بگیر عصای خود را و بیانداز بر زمین پس انداخت آن را پس گردید
مار بزرگ و بزرگتر از مار معمولی پس فرار کرد موسی از آن پس فرمود حق تعالی
که بگیر دست خود را و بیرون آر از گریبان خود پس بیرون آورد دست خود را
سفید مانند برف پس فرمود که بگیر دست خود را و بیرون آر از گریبان خود پس
بیرون آورد دست خود را مانند اول پس فرمود که بگیر از آب نیل و بریز بر خشکی
پس آب خون گردید و این دو معجزه را بفرعونیان نمود و ایشان ایمان نیاوردند
پس فرمود که برو بسوی فرعون و بگو که من فرستاده خدای عالمیانم و بگو که
بفرستد با من بنی اسرائیل را پس موسی گفت که ای خداوند من من مردی
فصیح اللسان نیستم بلکه در زبان من لکنتی است و برادرم هارون فصیح است
پس حق تعالی فرمود که من برادر تو را با تو شریک گردانیدم در نبوت و رسالت
و او را وزیر تو گردانیدم و با او نیز معجزه دادم پس موسی و هارون رفتند
بسوی فرعون و بنی اسرائیل و فرعون ایمان نیاورد و بنی اسرائیل را نفرستاد
و ایشان را بسیار عذاب میکرد و بعد از چند سال بنی اسرائیل را بیرون برد
و فرعون با لشکر خود از عقب ایشان رفت و در دریا غرق شد و بنی اسرائیل
بسلامت گذشتند و این معجزه بزرگ است و بعد از آن معجزات دیگر ظاهر شد
و بنی اسرائیل ایمان آوردند و بعد از آن بسیار عصیان کردند و بسیار معجزات
دیدند و ایمان نیاوردند و بعد از آن بسیار عذاب شدند و بسیار معجزات دیدند

معلوم سلد کرد محل راب و مدعات اسکند رومی بوده تعالی در کوس مدینة المقدس را
و بر واد کردن دیوان حاکم بر ول و کوچکوا نحو بکر جود علماء انسان در کتابها گفته
و درج کرده اند تعلی هذا المعال خیار و دنیی بدار بدمکوا انکه علام نامانل کرا وار
رسالت احمد مختار علیه و آله صلوات الله الملک الجبار و حسب دین مسلم نامند
اسلام فاحلش بدوار و مرتد مسلمان کردند و با کوسند و لم یکلف بعد از حواب سدیت
المقدس بای اربی اسرائیل بود اسد بتاه و مکلف بصول دین و سر بهود بکر سوره و بسم
بر وص او از مدین ما مسلمین حمایت خلق از انسان او بد و اسلام نامال ما بین مس
محمدی صلی الله علیه و آله و سلم از علماء و احبار و بکان انسان امداد مع لوفای هذا الله
له الله و بدا الله تعالی علیه و وص انکار ابن مس نامد حود را در مرتد مکلف سر دن
نداسد و علم تکلیف او حود و اناه احداد حود و اولاد و احفاد حود حاری و ساری دا د
و ابن معه حلاف صرد دن مع او باد و ملت است و انسان را بحود با انسان و اکذا دم مود
و بست و حهم و امهاتی و ای ابر است مر حو مر حلقت مکرده ملکه مر مود که حُلِقَ لِلنَّارِ
لَمَنْ عَصَى اللهَ وَحُلِقَتِ الْحَنَّةُ لِمَنْ أَطَاعَهُ و اما اسد کال بعضی از علماء ابنان و مدعا علی حق
کرا مدتر و بر نا سد نامد و بکو کرد بود ند رد بسر متی در فصل سی و سم ابر بم تو

תּוֹרָה צִוָּה לָנוּ מֹשֶׁה מוֹרָשָׁה קְהִלַּת יַעֲקֹב

نو راه صبواه لانو موسیه مونثاه فهیلت یعقوب

یعنی کر نور مرا از برای حود مر ابنا سماء کو مذاند و میراث را مانند کرا وارث کو مذ
فعلی هذا نامد مادامیکه بنی اسرائیل در دنیا مانی اند بوده نه انسان هم مر انسان نادیمانند
و کر هم شود لیس حواله ابن دلیل سر بدد و هم است آن کا حواب مقصی انکه بر وص
لیلم و مانسان نا انسان مدینة المقدس هم طهر هم هم ابر حدا انسان حضرت او هم علیه

بوده و بنا سند در صورتیکه این مراتب بیت المقدس را از ایشان کرده نه سنه نا سند
نا موجودی که این وسنه معظم نعیم و عهد حداثت بوده و مساجد ممالک کوره بر هم کاربرد
دیگر ایشان قبل و عهد قدیم بود از ایشان فهمان حصه کرده بنظر بکرش معاصر و معا
کرا ابناء و احفاد ایشان از اسداد ما انقضاء زمان ایشان که هر از سال بوده نا سنداد
بر سبیل کو مثل آنکه و حداثان ناظر نا باو کس ابناء و بنکان خود نا دو تو به
نا مدنس حرز اده ملکه در کتب سا و ابناء علیهم السلام و حصرات علماء صالح و مصل
ایشان ما شیخ زنا و بلاد ایشان چند کرده اند که هیچ عمل در دست بنا مد و بنا باد جلیه در
مقامش بنا مان و نا و بلاد ایشان را نا سنت و ذکر حواهم کرد این حواب مقصی و ما
حواب حلی انکه این مبرانب که حضرت او تعالی الحصرت او هیم و حنان و موسی کلیم و سایر
انبیاء نا ایشان داده او رای عمل کردن احکام خود بر تسدد فرمان لادم الادعان
حداوند حنان ایشان را مدت در بیت المقدس او دیگر شان و هر دو را ما هم نوام کرده
او رای اظهار هیم مطلب که بکوید هر دو ارث ما ها هست ملکه بنا سند مذکور نیز که
ارث انبیاء نا مد او لاد حلف رسد نا طرفی سوء نیاق او چه بحالف و عاق ایشان نبوده نا
و کلام در سهم و حال ارث فقد در حصرت ما حاصل پیر اول زادحنان بر هیم علیه السلام سوده
و بست چه صرورت دارد که حق سحانه و تعالی بما لک الرقاب مل و مقدر ابراهیم الموات والارک
خود دید که ابطا بصر می اسرائیل او لاد حصرت یعقوب نحو ما لصها کرده اند که دیگر موجب
این دو نعمت عظیم احد هما بیت المقدس و دیگری نور بر حنان موسی نبیا سند صلی
او ایشان را که صیوانت دیگر حصرت او هیم که اسماعیل و او لاد او طیبین الحنان که او فادار تو الی
سنه او بعد مرحمت کرده نا ستد جدا بیحد کرده و این معنی ر و ظاهر است که سکر بعمت الحمد ر
کند کفر نعمت را کفت بیرون کند نر بیت المقدس و نور بر ایشان نا مد کو نه شود بطر

۷ روحی است بطور
ارث ایشان عباس
و مود اول سنه الحقا
دوم نوشته

نکه ابراهیم از حمله داده حضرت او هیچ چیز نبودند و اما ما حضرت ما علیه السلام
اسماعیل علیه السلام را بر دوش خدای تعالی همراه بود و از ابن اثیر علامات جید و اما
حمد مالنسه بیچه اول او را ان شهید میشود علامه اولی و حبیبی بود از و راس
ساشد کار دنیا و محب و عمی که بحمیی و تعالی الحاب داشت که دارای مقام
محب شاه و ملقب ملقب حبیب الله شده بود دارجیم ماسوی الله کامل و حب داشت
این بود که بواسطه امکه عالما از سدت متوی و محبت حمیم او و تعالی بود پاک ماک بود که
قالب بخی فرماید که کاه کاهی تعالی به که ملقب بحبیر بوده از حوس دونی منه میشود مدکه دارا
اسمعیل اسعلیی یعنی که مرا بخود مسعول دارد که مرا از ارکه رب سوی تعالی حمیم او تعالی
قالب بخی کسد و روح سر بیان بیاحسار مقام قرب و وارسا مید و اما علامات و سائر
دو قوی کرا ابراهیم شده مشود امکه دست الحاب همیسه اوقات بر صدر محالهس بوده
و دست محالهس الس و بر صدر الحاب بوده و همیشه اوقات اول نصب نار مان
و حلس محاره و محاره او حهاد نار سمان دین سر مسعول بوده اند و این معنی سال
سانی محل انکار احدی از اهل عالم از اهل کتاب و عرم سیاه نار ساسد حنا بچه کت نوار و
تعالا و او کنت و سده است و اما علامه و سائر سیم کرنا زاد و اس در دنیا کی سیاه نار
ناسد پس مراد همراهی اسر و راست ناطوائف خود او سی و بر صدر دینی سلیم و سایر و سراد
سی اسر اشل کرد و اطراف مدسه طلسه بوده اند و سه مدد این بلست کرا و سپاری او
ابات دوزه معلوم میشود و زادی حضرت ما عمل و اسحی و استغال او اد و سر او زاد
در دور نرسیا و و سایر کت سیاه علیهم السلام سپاراست حدیه را مه طلب معدا و این سا
حواهد سد چنانچه حضرت موسی و جمیع انبیاء علیهم السلام این حمیها زاده اند حنا بچه
در سفر اکوین فصل تاروهم از ابزدهم الی آخر فصل حکایت حضرت ابراهیم و هاجر و زا

וַיֹּאמֶר לָהּ מַלְאַךְ יְהוָה הִנָּךְ הָרָה וְיֹלַדְתְּ בֵּן וְקָרָאת שְׁמוֹ
וְעַתָּה אַל תִּשְׁתִּי יַיִן וְשֵׁכָר וְאַל תֹּאכְלִי כָּל טָמֵא הִנָּךְ הָרָה
וְלֹא יִסַּר מֹרֶה וַיֹּאמֶר לָהּ מַלְאַךְ יְהוָה
וְלוֹ יִהְיֶה מְרוּדִים וְעוֹדִים לוֹ מַלְאַךְ אֲדֹנָי
הִנֵּה הָרָה וְיֹלֶדֶת בֵּן וְקָרָאת שְׁמוֹ
מְשִׁיחַ אֲדֹנָי וְעוֹלָדְתּוֹ בְּנֵי וְקָרָאת שְׁמוֹ
יִשְׁמָעֵאל כִּי שָׁמַע יְהוָה אֶל עָנְיֵךְ וְהוּא
יִתְמַעֵל כִּי שָׁמַע אֲדֹנָי אֶל עָנְיֵךְ וְהוּא
יִהְיֶה פֶּרֶא אָדָם יָדוֹ בַכֹּל וְיַד כֹּל בּוֹ
בְּהֵמָה בְּרִי אָדָם יָדוֹ בַכֹּל וְיַד כֹּל בּוֹ
וְעַל פְּנֵי כָל אֶחָיו יִשְׁכֹּן
וְעַל בְּנֵי כָל אֶחָיו יִשְׁכֹּן

حکایت حضرت هاجر بعد از شنیدن حکایت مذکور هاگفت که در پیش تو در آمدن
ما هم کرار نیست بشارتی که بشان ما دهند سوای تکرار دو آن بر سر حمل دیگر
بر آنکه کرا بمن تو ما سلام گوئی جواب سلام او را شنوانم و اسمعیل را
جواب دهم بر آنکه حمل دیگر بر آنکه کرا بمن مصیبتی رسد
اسمعیل بود هاست ایمن و خشم جواهد بود کرد ست او بهمه هر کس دست هر کس

او را سجود در حضور تمامی برادران او سزاوار خواهد بود و بعد حضرت موسی جمع
انبیای آخر زمان را بر حسب زمان و حال تا هم ارجتم خود می بیند که هر های پیغمبران
طاهر شده و بنای رسیدن حضرت شعیای پیغمبر در فصل چهل و دوم پیغمبر نهاد

הֵן עַבְדִּי אֶתְמָךְ בּוֹ בְּחִירִי רָצְתָה נַפְשִׁי נָתַתִּי
רוּחִי עָלָיו מִשְׁפָּט לַגּוֹיִם יוֹצִיא

هِن عَبْدِی اِتْمَاخ بُو بِحِرِی رَاضِی شُد نَفْسِی نَاتَتِی
رُوحِی عَالَیو مِیشْپَاط لَگُویِم یُوصِی

یعنی اسلام سنه من کرا و را تکیه میدهم و بر کرسی او نمی کرخام او را و راضی است روح
خود را و میاکم تا ار برای طوایف حکم مرا ظاهر کند و بس ابر بچند بن حضرت علی آیم
وصفات محمد پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وسلم زمانی بر زبان
مبارک حضرت الله جاری او را در حضور موده خان من او را و راضی است روم سوت
الحساب که میفرماید روح خود را و میاکم چه روح القدس بر همراه سخنران نامد
باسد و گویند گوید که مراد از بس الفاء روح سابق و یا نامد بمعنی عاسد
چنانچه صورت ملتصق بروح الله میاسد تعلد انکه بعد بشارت نعد که میفرماید که تو
طوایف حکم مرا ظاهر کند و بر او کار حرکات و سکنات طوایف موقوف خواهد بود
و شریعت احکام باره هم بیاورده بود بحر تو بح احکام تورات سوال سایل دارد بعد بعضی
علامات و نشانه تتمیم بعد باسد که نشان کردیم که السرد و معروف و جمع طوایف ملکه بر
کاذه حلا تو خواهد خلیج بر اسطلب خواهد ذکر بعد ابراهیم ابراهیم آباب تورات کب
سابر اسماء بنی اسرائیل دارم و در مقام خود انشاء الله ذکر خواهد شد و نادر قصص
بیجاه و یکم در آیه چهارم مصرباند

הַקְשִׁיבוּ אֵלַי עַמִּי וְלְאֻמִּי אֵלַי הַאֲזִינוּ
סַפְּתִּיסְוּ اِلَیَّ عَتِّی وَلُوْمِی اِلَیَّ هَازِیْوا

כִּי תוֹרָה מֵאִתִּי תֵּצֵא וּמִשְׁפָּטִי
کِی تُوْرَاه مِیاهِی تِصْا وُمِیْشْیاطِی

לְאוֹר עַמִּים אַרְגִּיעַ
لُوْر عَمِیم اَرْکِی یَع

کراهوم من موحد سوید وای امت من کوس دهید در اکه سریعت داد اوس
صادر میکرد و حکم را عاجل بو بخای بورازام حواهم زاد و در کتاب حصوف در

فصل دوم در ابتهیم مسرعاید

כִּי עוֹד חָזוֹן לַמּוֹעֵד וְיָפֵחַ
کِی عُوْد حازُوْن لَمُوعِد وِیافِیح

לְקֵץ וְלֹא יְכַזֵּב אִם יִתְמַהְמָהּ
لِقِیْز وَلَا یِکَزِیب اِم یِتْمَهْمَه

חַכֵּה לוֹ כִּי בֹא יָבֹא לֹא יְאַחֵר
حَکِه لُو کِی بُو یَابُو لُو یَاحِر

کر حداوند من حواب داده کفت کر دو بار اسولس و بر الواح سرص سار تا اکده و دد
ار انحوا مد و راکه صور رو بالست و مان معیی دارد و در دارة احرس بیان میکند
و در روع نحواهد کفت اکر چه تاحیر نماید ان مسطر راس در اکه بختقیق میاید و نعوی
نحواهد امساد و این اپتر حصوف کد در اپتر سا نعش سفار س سوس و بر الواح نک کرد
نعو یکه هر دو بدة سوا مد حواهد عرص ار هر دو ابر احمار یا مدن حنار حمی یا سحمد صلی الله

صلی اللہ علیہ وآلہ میباشد و بعیس و فارس و بنیان علامتش را بکذارد و مدتش تا چہ قدر خواہد
امتداد و بسفارس بشمار بر احداران بود و کوارا عید حسنوی بیعلمرب و احد محیاید
علیہ الصلوٰۃ والسلام الحتار و دیکر ارکان صفحہ سعد در فصل سیم در ابتہم مفصل

כִּי אִם אֶהְפֹּךְ אֶל עַמִּים שָׂפָה בְרוּרָה
کی اَر اِہ یوح اِل عمّیم ساپاہ بوورا

לִקְרֹא כֻלָּם בְּשֵׁם יְהוָה
لیقروا کولّام بشم اَدونای

לְעָבְדוֹ שְׁכֶם אֶחָד
لعبدوا شخم اِحاد

در پراکندہ و امریمان نمودمعالمت مالک را خواہم کہ دانسته ذا انکہ صمکی ایشان نام جدّ
استدعا نموده او را و سلک کیف و دوش عبادت نمایند و حال هذه ایشان عطار سیدہ
مالک نه ما کہ دانسته اسماعیل و در میس ملک المقدس ما و مستقل سلطانا و جود بکذرمیس ملک
المقدس را اعلاء و عدد ما ایشان عطار موده بود و کمر ب عصیان ایشان را بر امکان زائد سلطنت
جو کذا و بعوی اسماعیل کہ اول زاده بود و ما ایشان را وارث بود ن حصرت او بهم میرود
بوده حسا انکہ در بوریته نوشته اند انکہ اولاد اولاد صبعه بود ند بیرون کرده بود ند عبارت
حصرت اسماعیل علیہ السلام و اولاد صبعه زاد رجنوب جودا رف داده بود ند و احصرت
اسمعیل را ما اسحی بزاوسمرده حسا بچه در سعر کوبرد فصل سبب شخم ابتہ نهم

בְּעֵרְמָה יִצְחָק וַיִּשְׁמְעֵאל בְּנָיו
ویعرو اُوتوا مِضحق ویشمعیل نامانوا

אֶל מְעָרַת הַמַּכְפֵּלָה אֶל שְׂדֵה עֶפְרֹן
اِلْ معارت همكفلاه اِل سَدِه عِفرون

בֶּן צֹחַר הַחִתִּי אֲשֶׁר עַל פְּנֵי מַמְרֵא
بِن صوحر هحِتِي اَشِر عَل پِنے مَمرے

اکدر والحا بوشده و مرموده و پسر اس اسماعیل او را در ساره مکلاد دکب زاد
عمرون اسر صوحر حتی کدر او را ممری میباسد دس بود بدو ایصر در اید دکر
بوسد در همس فصل ا بَرکدر مرموده و ابرهیم هدیها مسراں متعهای خود داد و اس
او بود اسر خود اهو همکا میکه هود حیات داست سوی کابت سرنے فرستاد
ناری اس فلد کدر دیو د نر بوسند بغریب اسماعیل و صاحو را بعریب اسحق و سارا بست
و ما هم بؤ ورد را و الحد دران مذکور است قول دارم بد لیل ایکه حدد دفعه مرسته
بها حرما هر سد و سارة ظاهر لهذا و اسماعیل هم در بس حدا و بد عالم نا فرزند میرات
نو داست وحدیث ابرد د بؤ بزد د و وصف اسماعیل بوسنه است حدا نکه د رسفر کوین
د رفصل معلوم د ا ره بنیم میر نا بد حدا و بد عالم احاد بحث ها خود د را ر حضرت اسماعیل

וּלְיִשְׁמָעֵאל שְׁמַעְתִּיךָ הִנֵּה בֵּרַכְתִּי אֹתוֹ
ولیشمعئل شمعیخا هنه برختی اوتو

וְהִפְרֵיתִי אֹתוֹ וְהִרְבֵּיתִי אֹתוֹ בִּמְאֹד
وهفریتی اوتو وهربیتی اوتو بمئد

מְאֹד שְׁנֵים עָשָׂר נְשִׂיאִם יוֹלִיד
مئد شنیم عاسار نسیئیم یولید

وَاجْعَلْنِي لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا

وبنتو لعوی کادول

۶

یعنی ای پروردگار من دعای مرا مستجاب فرما و آله نبوذا سندم اسلاف و دارکت ذاتم و یار و یکرد ابدم آورا لعاب تهابت طی و مارق بمقام بهشام و ذوآرده سرور تولید خواهد بود و اوذا امت عظیمی خواهم بود و او را بی اپرسور نیحد جهنه بسوان کفت که متعرض لسانه و علامات پیغمبر آخر الزمان علیه صلوات الله الملک المنان مبشا اول لفظ تندمندمان و لفظ موافقت نا لفظ عاقد کراسم سریعی انحانست و بودید میباشد و لسانه دوم انکه در پیرانسرور و عدهٔ خداوند علی اکرم نا بدنسا رسوند ان شاء الله هر وده که نست کند در پیرانحناب سا سدنا انکه بکد خدا بهتر او انسرور و فاق میباشد تو بد ترک دعای حضرت لوط هیچ کرو عدهٔ خداوند کریم نا بن طور ساکه غالم را بوکرده ابد و لسانه و علامه دیکر و او رده سرور او ر در پیرحضرت اسماعیل هم رسد نا بد نهان دوار ده امام شیعیان بوده نا شد بران دوار ده نفر دیکر او لاد حضرت اسماعیل کرا نعذار بپسند و اسامی ایشان او را در دو بند سر فصل بت و نهم در اثنا سی و یکم مذکور

و ایضا اسامی پیران اسماعیل موافق تصحیفها و غلطهای لسان اول زادهٔ اسمعیل سابوت و مبذار و آر بثل و مسام و مبسماع و دومه و میتا و حدد و بها و بطور و نافیس و مبذماه ایضا اسامی پیران اسماعیل موافق تصحیفها و غلطهای لسان دوار ده سرور و طور اسمای لسان مذلیل مذکر انها نکه اسامی لسان مذکور شده نا بل مطور دوار ده امام ملحوظ سر نا شد نا عتبار آنکه اسامی مذکور سرزار ای مقام سوق ادن و سرزار ای الحاقی معلوم هذا سرزار انکه معصوم اصل حداوند نا ولی و تعالی بوده نا سدن سوده و بیستم مکر دوار ده سرور بکرار او لاد یکدیکر او صیا سعیر آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

نویسد اندر چهارپایه مقرب بنداد و اولاد اجداد من را در فصل چهل و دوم در چهل و پنجم مقرر
و بعد از این ماں آباء ساده خواهد شد خلاصه کلام نور پنجم و سی سنت المقدس لادم
و ملزوم بکار اندلس و مهر در دست هر کس داده است خدا احکم حذا هم در دست
او است و دیگر بعض اپایه نکرده نور پنجم است بعضی از بطون انها دلیل ابدی مساوی
و بعضی از انها دلیل ابدی نیستند و بعضی از بکر مناحه تمکر دند و دلایل عقلیه انها و رد
و بعضی احکام مکرر در نور پنجم قطع عوالم امداد بعضی از انها دلیل ابدی مساوی و انها
دلیل ابدی نیست در بیست مدکور ساخیم و حمس است که احکام نور پنجم هر با هم و انتا
و تفاوت در میان انها مسطور کر است حال در بعضی احکام عوالم نوشته است
و در بعضی عوالم سوشته است حال هر کاه انها بنکر عوالم دارد ابدی باید دانست
و انها بنکر اسم عوالم مذکور بست و دو بدایم هم در نور پنجم و دوم در کتاب سماء علیهم السلام
لیسا رحا لقطع عوالم ذکر شده و عوالم عرض بوقت معین است سر بار و در مانت مطور
است و این مطلب اردلا بکل حند معلوم مقصود کرار در مان حرج مصرار مان اما در نور
سیب المقدس اول ان اما مهاد اعوالم لعب بوده است و هم حنین که در کتاب
مکاشفه فصل هفتم در اثر چهار هم و با رد هم و با رد هم بوسه است و دیگر در کتاب
در فصل بیستم در اثر چهار هم بوسه کر بهود اه و او رسلیم حدا و بد ما سدا با م
بدیم مسل سا لها نبین مقبول خواهد اساد معلوم است کر این عوالم همان خانها
بحواسد که در نور پنجم حنین مبهم فرمایند و حر فصل بیستم در فصل بیستم و هفتم در اثنه
بست و بحم حدا بهر لعب تکلم بکر مبهم فرمایند که در زمینکه بر سدا حود بعوب دادم
کر در ان بدر ان او سا کی بود بد ساکت حواهند بود در ان آبان و بران انسان

تا ابد ساکن خواهد بود و بعد ازین دار دائما سلطان انسان خواهد بود و در انچه
هست و مسلم الی اخر سر دار دکه من انسان عهد سلامونی اکه برای انسان عهد دائمی
خواهد بود خواهم بست و انسان را تا سی بوده نیست ارخواهم کرد بعد و در میان انسا
مقام مقدس خود را ابدا قرار خواهم داد و در اثر بست و هم مبعوث ابد که مکن ذ
میان انسان بوده و من ار برای انسان خدا و انسان ار برای من موهم خواهد بود و در
اثر بست و هم و بست دهم مبعوث ابد هست که مقام مقدس من در میان انسا
طوایف خواهد داشت که خدا و ند مقدس سار ملک اسرائیل من سا سم خالص مقبو
مسود که هر اس خود را مقاتله که عدا داده و مسعد هست مطهور دمان اماده بودن ملک المقدس
است سر در خواب بودن آن و اکر اهر لعظ عولام مهارا موف ملا بم ابد که خدا و ند تعهر س و
العباد ما الله در وع کو بای بم جهنه ابد که کلا مبارا بعر ما بد و ایها ار سا مد و اعتقاد ما بهم
کر که محص خواهد بود و دیکر حصر ت داود در صا ستصد بکم دز ابر جهار م دبور
مبعر ما بد در جهنه خود ثما ار خواهم برد و در سا ئر الحای بو ساه خواهم در و دیکر د
در کاه حصر ت سعبا د در حمل و محمد دز ابر هعدم مبعر ما بد که اما سی اسرائیل لحاف ابد
ادحلا لحاف خواهد با فت و ابدا لا ناد سر مبدو حمل لحاف خواهد شد عرص است که
الحیر لعظ عولام کر لعظ ابد کی مساشد در دور نه و کی ناد مبعر ما بد دز ابم کرار را
او ما سکر بو ده مسلما انه اصر عالم ما سد ملکه موقت ست و ابدی بو ما ن اذی بد المقدس
مکر ابکه در طای کرار برای خود حدا ی حالف ست بکی در سه حرو حد در فصل یحم کر مبعر ما بد
نادستا فی حدا ابدا لا ناد است و بکی در سه مبی در فصل سی و دوم مبعر ما بد که مس
ربه هستم تا ابدا لا ناد العباد ما الله بموا ان او برای پرود کار عالم ادوال و وفا قرار داد
محض ابکه خود قدیم است و مرا لدر حد ملا ست و ار برای او اول و احر بست و دیکر

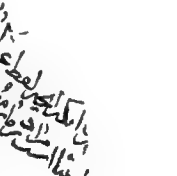

رخی یوسف النوکر صاحب رسالہ است نوسیدہ است کہ لفظ کل بود و ہم است یکی مسطور
ہم چیزہا است و یکی مسطور بحر با تمام ہم چنانکہ حضرت داود در مزمور ہفدہم مواعید تو
بوشیدہ است بسیہم بحار حلال بود ہم جہات من معلوم است معشوق او را بس کل حرف ترتیب
لحنہا بکند برای صحیح کسی ممکن ہست جہات مذہبی کہ در بحار حلال بسیند و ہم جہان بود
بیصر کہ نہ در فصل احداد حرف ناسد و بہا مسطور او را بس ابرہیم بیت المقدس
بہ بحر و بہای عالم جہان ظاہر است ابہمی کہ ہمہ عالم حرف نسد و مسطور او ماں بود
سدن نماست و ہم چنین صحبای معبر در فصل بسم مبہر باید کہ اس فہرس ہمہ نہیں
عبود و ابہم مسطور بحمان رہیں بیت المقدس عرض نسا و او را بس مقولہ رو ماں لفظ عوالم
کہ او دلیل او ردہ اند او را بحار حضرت داود در مزمور ہفدہم مبہر باید بحر ہمچسہا او را احکام
کہ او را بہم مزاد حرفی باید ناسد بعلت انکہ بمانی سنا بس بود و رکار عالم ممکن بیست عقلا
و ار حلال بات کہ او امد سہ رو نہ ماں استدلال کردہ اند او را بس است کہ در کتاب رو بہای
معبر در فصل سی و یکم اثر سی و پنج فا بر سی و ہم مساسد و او بات مفصلی است کہ
بوسہ معبود حلال و بد حس معبر باید کرد اما او لحضہ جہاں و بود و او بس ماہ
و سنا رکار او را برای رو سنائی سب عہد ہد انکہ در بار او مبکرد او احترم رو س
ساکت مبماند و اسم حلال و بد لکو ہا است سی و سم حلال و بد معبر باید کرد اس
قوا بس او حضور م رو ا سہ سود در نہ اسرا بیل ہر در حضور م او بودن قوی ہیئہ او فا
نوصف خواہند بود سی و ہفتم حلال و بد حس معبر باید کرد اسنا نہا او نالا سنا بس بد ہوا
و رہیں در نا بس بخصص ممکن نا ستد حلال و بد معبر باید بس ہر در نہ اسرا بیل بحمد اللہ کہ
عمل بوده اند در حوالہم ساخت اما حوال را بس او باید کرد بحمد اللہ کہ حلال سعالی جہان
مہر بر حسم و کوس ابن حضرات عالی اصال و مصل اسطالہ خود بعبود دہ است کہ ابہوار

و لفظ م
مزاد سم

آیا بکر صحیح و حسن الوجوه و مطلق اثبات کرامت بود یا نه است صحیح و مراد از اقسام کرامات
طلسم‌ها و دعاها و آن است که دلالت کرده باشد و بیکوبید که مراد از این آیات آسمان و خورشید و
کواکب و ماهتاب و ستارگان و حرکات ایشان و سکون و امثال این بیست و دو چیز
است از اینها هم بیست چیز بر نحو احسن و قسم دیگر از اینها مراد عکس مفهوم این است
و بر اکثر دلالت کرده باشد حکایت ماه و آفتاب و ستارگان و دریا و امثال این بوده عرض بوصف خود
ذاتی مقدس است سوال اکثر دلالت کرده باشد بر اسم خدا و ملائکه اسم خدا و ملائکه اسم خدا و بند
دادن ایشان کمالات مصرح باشد که اگر بنی اسرائیل بروند و با این وعده دهی که ما ایشان را دوام
نعمتها بدهد و مرتبه سبب بر سبب و درجه بر درجه و اعداد مدعو و معاصی را بیامرزد و بر
طاعات مفروضه در شریعت حضرت کلیم ما که در هر سه روز یک بار بنی اسرائیل هم از بدو روز شوم
یعنی بندگان من همیشه اوقات مشغول خواهند شد یعنی همان حالت که در وجود خواهند
ماند و دیگر داخل عمومی من و سد کی من نخواهند بود و هم چنین در آیه بعد از این هم
معجزات اعلیٰ و محال مصرح باشد که اگر بنی اسرائیل را عطا و رحمتها که ایمان بیاورند مسلم که خداوند
در میان اسرائیل از انعامهای معاصی که کرده اند درگذرد خواهد کرد در حالت سابقه ایشان که هفت
معرّه و محرم بودند و عالم مالا از ایشان من و سلوی نازل بشد و سنگ را از آب
و چاه آب و ابر بکر بر ایشان سایه مانند و سایر الطافیکه حضرت موسی را و تعالی برای
انسان اماده فرموده و باسود کی خواطر در دو من سر و چه در دنیا لفظ من و در آخرت
او کاسا کی بود بدرحتم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة سبحانه چه فرماید
ثنای انسان مولی کو فی است و لهذا چون خداوند اعلم که بر دوام و قبایل انسان حق را خواهد
فرمایند لهذا من هذا لک عن نبذه و از برای انکه حجة و ایشان نعمتی مستدام برگردد و لا
طلسم مکتوبی این معجزه از این آیات منعدم از اوصاف هم ساقط نمیشود و اما اسئلة

که مایۀ سوی بکر الی سی و چهارم کرده امدا استکدر دراس سه آیه سوا ایدکه اسلاحدا ثابت
کردورها میاید کرمن یاحامدان اسرائیل و حامدان سوداء عهد تاره نحواهم بست
سه مسل عهد یکه نا پدران ایشان بوروزی که ایشان را احذه بدرون اوردن ایشان از مس
مصر بسب کوعد نستم که ایشان عهد مرا سکسد وحدا وند میفرماید که اورا ی ایشان
بعلای تو هر بودم امّا حدا وند میفرماید عهد یکه بعد اران ایام حامدان اسرائیل می
سدم ایسب که سریعت خود را در دل ایشان نهاده ام را بر دلهای ایشان خواهم نوشت وار
ورای ایشان خدا بوده ایشان برس قوم من خواهند بود اما حولی ار راس سه اکه یم
ما عضاء حصوات علما ایشان معلم بدنه بود نه برحا سدا سکه عهد تاره یکه حضرت یهوه
وتعالی بالخصوص با بنی اسرائیل بعد اران عهد یکه بواسطۀ معمار نوا العرم صلعم بر
ناره حمادا موسی علیه السلام از رمان حرالی بیت المقدس الی رمان ظهور وورود وبعث
حضرت جمیع مرسلین صلوات الله وسلامه علیهم وارسنه کدامست که ایشان را ورای این معا
سلۀ ناسد که در دل و علب ایشان محل ورود و بود و احکام الهی سدۀ ناسد یا مکر خواهان
مصرف ماں ناسد که سوه در سی اسرائیل بملاکی تمام سدۀ و بعلاوه الحمار عهدکه
نسکسه ناشد مسل شکس بدرهای ایشان واس هر دو مسی معهم معیی عصمت و وحی
والحامست علاوۀ معاد ایه بعد اران سه اکه مبه فرماید ار دیکر کسی بحسا یا رایش و سحیح
را در دش بعلم زاده بخواهد گفت که بحدا وند بشناس زیرا که همه ایشان
از کبیر و صغیر ایشان مرا خواهند بود هسکا مبکه عصیان ایشان را عمو بود و کاه ایشان را
ما دکر دیکر ایشان هم اس هم نشانده بکر فرماید بعد اران ناره ثانی صلعم ناره حمادان ناسد
کرد و مقام عدوار کاهان خود او در دل و نو بده و ما مه کردن نوادر و مرادر و بحسا نه
و رمی بر بقین بحسا ح ناسد حال که ست از حضرات اسرائیلیان که بتواند دعوی این

مراد از بعث سوم و ظهور ای
کسد ناف ان است ۲
ح ۲ ح ۲ ح ۲

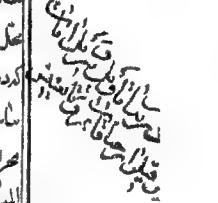

مطالب و ذاکر ابن معاملات را و برای خود و ما بعد بس نمایند اگر خود ایشان و طبس
محل بروز احکام الهی و کاشت احکام بر طبس ذا نمایند و ما اصلش هم بدین حالت سند ناسد
کرد و مقام بوبر و عدد رحوا الهی بدر و کاه الهی چسان سند ناسد کد صباح ساد اور و دا اور دی
ساسد ذا اکد حدای نرای ایشان حذا و داد و ایشان هم نرای حذا بدد و قوم بوده نا سل
محر اکد اس امام الاعذاع نا بد حمل کرد بر حضر عصر و اقام و نمان علیه و علی آله صلوات الله
المنان کد او طرف نادد و اد او لاد سعوا التصفا میاسد و ار حمله نا عس اسرو دهم او لا
حنان عیسی روح الله و اعجاز الحصوص ذر و صابیین و ساسون اهل کتاب حنانچه بر عیس
مطالب شاهد و کواه است نیسا ری او ذات ذکر او بود نه و کتب انبیاء علیهم السلام ملکه
و ار هم نو ا بمعنی شاهد است کد هر کس از اهل کتاب کرد و نمان و حضرت اسرو دا ساسد
و ما الحطه نمایند کد حنان عیسی روح الله احمد المختار قائم علیه السلام میباید و در نمان و د
و کاو طهر ایشان تمسر میرسد و طهران نسا نهائی کد در کت خود ذا و بدا نمیسا سند
نقد و تمائل الا لذا حود می اسر اشل ار معاصر بن لحمان اتحکا لا علی حمان روح الله سلام
علیه ایمان خود ذا ناو و نمیکند و اسر بعث حقه ر و کوا ار بس ذا حل نمسود و دا ای ایمانها
و نسا نها شکد ار ابن ذات مهیمنه ستده نمسود و هم چنین اثبر می و هم هس فضل
می و بکد کد میفر ما بد کم و کیف نا دی ب ذا المقدس ذا کد حذا مصر فا ما بد و د و دها
میباید کد ابن سهر ها او نرای حذا و بد ار روح حنبل نا مد و ار د کوسه سا حنو خواهد
شد و د ایشان سا نس ذا نا د د کد ر و کوه کا ر ب میر و د خواهد د ف و کوعب ذا
کو بس خواهد کرد و عما می د و ه لا سها و حا کسر و هسکد مر بعها نا سهر ها د و د و ستر فا نه
نا کوسه ذ و د و ار د ه اسها ار بر احذای مقدس ذا ر د ذکر کند و مهدم امد گفتو خواهد شد
ابن ذا هم امد مر ل بد ر ا حضرت حمان محمد الله و الا وصی امام نا ع عسر بعبا کد ابن مسئل

او را مادی کرداند گواه او بود یا نه گاه سر رفعا عیسی بیت المقدس و اسمای محامد و اوصاف
الهیات بر کرمی روح الله در انجا استر خواهد بود و کسی بسعادتی و دولتی معلوم کرد قرآن
را مادل دست حضرت عیسی علیه السلام بوده است و بکر بعضی علماء معتبر نقل کرده اند
در بود بر نوشته دلیل مادی خود کرده اند و هر گاه دلیلی واضح در بود بر شیوه معتبر
دلیل بود و نهصد بود دلیل او را دلیل مادی موسوم شد و بکر صور و ریسود کرد اند بکر
مناجه کند و محامد اصحاب دلیل عملی بود دلیل مادی بودن بود بر نوشته خواند لا بل انسان تو
خواهد سلامت الله تعالی او خواهد و واضح شود بکی او را انس کرد در سعر سی در فصل
سی و هم در فهرست سیم بعد از حمد او و حدانیت اسرار بود از انا در انس خواهد او در رحمت خواهد
دار بر بود یار بود از ربان او امید کرد حمد او و حدانیت بود از او کند کرده است جمع خواهد کرد
اگر او بکوی او مکاره انسان زائد شود حمد او را اصحاب جمع بوده و او را اصحاب خواهد او در
وحدانیت بود از او میکی کرد حمد او را انس بود بر خواهد در سایند از او منصف او بی
و بشو احسان بوده او بد را نیست رسانده خواهد کرد سلامتان ابن ابر را دلیل انکه حمد
یعنی حمد او بد سایند را او را دانست حمد او خواهد کرد و همی احکام بود از انحای خواهد او در هر گاه
او ابر بحمد بیت المقدس ملی بود بد دلیل سود بکی او را ابن ابر حمد و ش و اصحاب کشیده
دلیل بحمد بیت المقدس موجوده بود یعنی و مکر او دلیل نا دلیل حمد او سود بر بیت المقدس تا الی انا
سلامتی احکامات بود بر خواهد او کرد و دلیل اسکر اس انان بحمد بیت المقدس تا الی
هست پس کرد بود بر نه رد سعر سی در فصل بست و سیم در آیه بست و دوم
و هست و بیستم بعد از دلیل کرطلعة و السمی او کاد سما کرد بعد از سما نبوده حمد سما و هم عرض
او در پس دود سما سود خواهد کسف حمد و حمد سما ات بر در پس و او را صی کرد حمد او بد ان
سر سایند بی بعد و ایکه عامی در پس مثل در پس کو کرد و سود و بحمد بی بیشو د کرد او بعد

واضح است که این آیات بحقه دلالت بحق الصواست و حلی باین دلالت دو وجه دارد و علت
آنکه بیت بوسعید دوازده بیان بود و هر گاه دو بیت که این هر دو آیات دلالت اول که بعداد
بحق المصر بوده قرار دهیم درست خواهد شد و الا بعضی است حواله کرد بیرونی و
ایام بیت الاقدس اول بود سر در دلالی و کسی هم سکر این معنی بیت اما در بیت سدس دلالی بکلمه
که طایفه سی اسرائیل بیت بوسعی مکرر دلالت و دیگر در بعضی او آیات که دو کلام رکرتا
در فصل دوم در آیه پنجم میفرماید حال وبد کرس او اوراد اطراف دیوار اس بوده در آیه دوم
حصار خواهم بود دخال میکوید که چرا لسان حصار جری که حصار اس سوره مد موجه
ما ما سد دود و در بیت المقدس ما ما سر بیم حال اینجا کا پراس بعنی میفرماید که رسل اس
سوره بلاد متوحه ما ما سد که کسی بتواند بود باب اسان سیاه بلد هر گاه که حیس ما سد و بنای
سعمر در اول فصل کتاب حود در آیه هفدهم بوسنه که تو را دادم امر و رحصار صحیح ما لا
روی هفده مس هر گاه حصن ما سد ما بلد و بنای بیعمر حصار مسی سد ما سد نعمکه
همه کس او را دیده ما شد و دخال اکه بعضی حیری لسان اس اهیم کا پراست و حواب
دیکر اسکه در کتاب یوشای بیعمر در فصل هفدهم در آیه حیر بوسنه است که دخال
میفرماید که بعضی او اوقات کلا می تا اس میفرماید در دنیا لای بعضی کوهها و لا بهها
که خواهد سد بیخ کن و بعداز اینکه اهل اسوکه بهها تو موا ما میکند میفرماید اس رحم
میکنم و از کلا می که مرقوم نموده ام و سکوت دم و در آیه دیکر میفرماید بعضی او قات کلا میرا
میفرماید که بعضی بلدها را اما خواهم کرد و سر و حرم کو دیش را اکه اینسان حلاف کرده
میفرماید سر اوران و علاکه پاشان قرموده ام و سکوت دم نس در اصورت مسوان کفت کرد
بیت المقدس بانی بعضی مراسان در برای حلی مرادنا سد بوده که بکند حوس حلی ما مرما
کرد بدوان قا ملیسان در برای اینسان سود ملهذا موقوف سد حسا اکه حضرت آدم علیه السلام اول

در بعضی ایام که در آنجا کتاب سعیای است پرسید دوم نام داشت پسر آمد تا پسر نوشته
نام پسر را مهیر شلال حاش بز خواند و مژده آن چیزی است که خدا وند مژده کرده که آسیان و وی
که من خواهم او را بدید بش می خواهند ما مادر خود آسیان نام سامان و فرمان سامان ایشان
نام معبر بش بکر بش و معبر بش من بدت المقدس قرار داده ما مادر خاصه در دولت تعالی و معبر
پاشنده بود و سائق و راسم همه کور بود بم که در دولت تعالی دنیای رسیدن او در دولت المقدس
تا جلب بسیار نامش عرض کرد ایوب آیات داشت داشت ما مادر همه غنا و معبر بش ما ول بغارم نام در
معبی کرده است و در کتاب خود معبی نام در دست نوشته است که معرب ما ش است و راسه
و غارم نوع بش دو بغرم مثل غارم نام داشت ما مادر ما ول است مراد ایکس اما در ق
اغاص بوده و من همه لم که ایها و رد خدا و ند عرخواند خواهند داد کار می و اکر خدا فرمو
ناقل الهام مصلحی در ان سا تا خدا بمعرفا بد حکو لم ایشان خواند کرده اند که تفسیر
غلط کمه ما مادر ایها ردق مبکو بد لغط مسعیل است و معنای ما صبی بوجبر کرنا مادر
و ایش ادر سال ایشراست که در فصل تشصت و پنجم فرموده است هیان و وعده است هود
با کو خواهد کو بصبی از علماء سوت و احبار سعیای معبر نالمجر خوانده اند المقدس نالمجر ایل
هم چنانکه در کتاب صالحه حجاج غارم مصل چهل و دوم نوشته اند بعبر جمع سوت شنیده می
مدت المقدس نالمجر ایل و فرعرض را بوکلا بل کرمجت مادی بودن تورینه نوشته بودن ایها
که مدکور بودیم و آرا بی دکلا بل بعبی که مجت مادی بودن تورینه او در دیل چیز معلوم
است و نا بدعکس ان که موقت بودن تورینه است ظاهر کرد و نا مکه هر کس نبی دانسته
نا شد نا مادر ایل دیلها ظاهر ای موقت بودن تورینه دکو بشود سرا و ای انکه
بودن تورینه نواحکام ابدی است که میکو بم نا مکه او کا در دو خدا و ند عالمیان ظاهر
بود و حضرت موسی علیه السلام هم میدانست که ظاهر بی اسرائیل معصیت کار خواهند

سد وار دیس ملت المقدس سر زند خواهد دهد و بوسیله‌ای متعدده خواهد شناسا
همگان بگوشم در مس جلد و بدعالم طاهر و هویدا سود ابجرف کم است وحدا و بدعالم اعالم
تمامکان و ماکوئی است تس اعدار اکد حدا و بدعالم مبدا است کد ابعوم اوا و مبس پوا
خواهد و بدست سد بکوخواهد اصدار تس خواهد و بدمیع خای اور پنرو در کست اسناد هم مد کور
سد کد سا احکا مر تو بر داد در فشر وری رمس خای او و بد مکرد رکل احکام نود
هم ذا مبد کرده کد جمع احکام تو در نمر اتا در رمس ملت المقدس بر سد بخای او و بد
وحدس حا اسم بروده است تا و خود ابس عمد ابم خواهد احا و بد و ابدنا ع تا ری بکسد
اکر احکام جیس بود کد نا بد بود پنر اول د بنا نا احود سها ما ن عمل نموده د بکر صورد
بوده است کد سو نبسد نا اولاس خا هستند و در علاس رمس هسد بخا سا و بد و بعلاوه
اکر بلب خای بود بر بوسنه بود سهل بود خوس حد ابس مقام از ابات بود پنر د خصوص
هس سفار سات مبصر نا بد عمد ابم این امری کد ظاهر و بس نا سد و در صا بود و بعلاوه
در او نا سد خواهد نا بد کسو عمر د و ربان حدا و بد و صول ابسا ه ذا کند و در تعقا ای صدق س
کد بلب خوات ما صوا ای د برای رد قول حدا و ابنا ه حمل کند د ابس نا سد بد هم کسیر
کد جو ی اسطور ذا سند نا سد مکر هر کس ذا بی بد د رس نا استکا ه بلب خواب هر ذ نسارد
و بکو بد کد مدعی یا سا کت کند لیکن بحصر نا بد کا ری بکند کد خواب حدا و سعبر ا سوا
بکو بد و الا عبر ا سکات نا سد کان حدا بطلی دارد د بر ا کد ما سد کان حدا هر چه را سبم د
حست خلو بغمر ان حا هل و د نا بم بد بکو هر کا ه تو بر نمر ا موف مرا بد هم هیچ بحق فرد
نیاید و هیچ صوری هم بحضر تو بر نیارد امّا اکر احکام تو بر بر ذا ابدی بد ابم اوصف احکام تو
با مام و ا خص بسود حیا بصر د رفصل تسم د تو بر نمشی ای د ابنا اول و د رفصل یا زد هم ا نه
بست و سیم و فصل د وا زد هم آیه اول و هسم و د رعمر ابس مواز د ا ر ابات تو بر د بیای ا ر ابنا

ذکر شد که جمع احکام مورد بنی اسرائیل در پیش هست عمل کنند بآنها در هر زمان و در هر مکان
که در لیل و موصوف بودن بدین مباشد که مذکور خواهد شد انشاء الله در سفر سیم در فصل
حقارم درباره هم مبعوثا بد

רְאֵה לִמַּדְתִּי אֶתְכֶם חֻקִּים וּמִשְׁפָּטִים
רְאֵי לִמַּדְתִּי אֶתְכֶם חֻקִּים וּמִשְׁפָּטִים

כַּאֲשֶׁר ׀ שִׁוָּנִי יְיָ אֱלֹהָי לַעֲשׂוֹת כֵּן בְּתוֹךְ הָאָרֶץ
כַּאֲשֶׁר ׀ שִׁוָּנִי יְיָ אֱלֹהָי לַעֲשׂוֹת כֵּן בְּתוֹךְ הָאָרֶץ

که من که موابی و احکام و عبکه خداوند مرا امر فرموده سما را تعلیم نمودم تا در زمان که
که در حقارت بعبر در ارض در سما بد حسن نظای او در عرض ابن اسکد حضرت موسی
علیه السلام مبعوثا بد که رسم و سر بعب نود بنی اسرائیل مبعوثا بد صحیحا انکه خداوند من فرمود
سما هم نظای او در ملک در ارض مبسکه خواهید مراث کرفت هر کاه بی کوبد که ما را سزاوار
احکامی است که خداوند موسی بدت الصدر بن حقیقت هیوا بد کوبد چون لعط کلی در
این هر مذکور نشد که بعضی کل احکام نباشد و مسطور نبس بر بعضی احکام بود که بعلی باز رس
داشته باین جهت ابزار و مورد خواب بعب کرار در هیس سفر در فصل هم در اسه عشر
بست هفتم مذکور است که مبعوثا بد

וְאַתָּה כֹּה עֲמֹד עִמָּדִי וְאֹמְרָה אֵלֶיךָ אֵת
וְאַתָּה כֹּה עֲמֹד עִמָּדִי וְאֹמְרָה אֵלֶיךָ אֵת

כָּל הַמִּצְוָה וְהַחֻקִּים וְהַמִּשְׁפָּטִים
כָּל הַמִּצְוָה וְהַחֻקִּים וְהַמִּשְׁפָּטִים

אֲשֶׁר תְּלַמְּדֵם וְעָשׂוּ בָּאָרֶץ אֲשֶׁר אֲנִי
אֶתֵּן תלמדם וְעָשׂוּ בָּאָרֶץ אֲשֶׁר אֲנִי
נֹתֵן לָהֶם לָרִשְׁתָּהּ
נתן לָהֶם לָרִשְׁתָּהּ

حداوند بحضرت موسی علیه السلام میفرماید که بنی اسرائیل را بیاموز مر ایشان را تمامی اوامر و نواهی و احکامیکه بدیشان میدهم تا ایشان بجا آورند در مملکتی که بتصرف ایشان میدهم تا ایشان آنرا تصرف نمایند و حداوند عرض او را بپذیرد که بعد از این بنی اسرائیل در مملکت خود بر طبق حداوند موسی عمل نمایند و بعد از آن بملک کنعان بروند و آنرا تصرف نمایند

وَאֵת הַמִּצְוָה הַחֻקִּים וְהַמִּשְׁפָּטִים
וְרוּת אֲשֶׁר צִוָּה יְהוָה אֱלֹהֵיכֶם לְלַמֵּד אֶתְכֶם
לַעֲשׂוֹת בָּאָרֶץ אֲשֶׁר אַתֶּם עֹבְרִים שָׁמָּה לְרִשְׁתָּהּ

و حداوند موسی را مأمور فرمود که همچنین عمل نماید و بنی اسرائیل را تعلیم دهد و ایشان را بر طبق اوامر و نواهی حداوند عمل نمایند و بعد از آن بملک کنعان بروند و آنرا تصرف نمایند

اول فصل دار دهم سفر نامه اسماء سه قوانین و احکام مکه بعل او رند ان بر نیا لا ز مس
در رمسکر هدا و ند حذای بذ ذان سما ابراحهم ار بپس نما می ایا می که بر رکاب آمر
نا شید ربذ لسما می بحسد و در ابر خا هم حضرت موسی علیه السلام مبعر نامه بذ مکه
داد بذ و بحار سا بید جمع رسوم و سر بعها نکه من سما ذا اموز نا سدم در نامه مکار کرد
کر هم رسم و سر بعت ذا نابل نکاه داد بذ و بعل سما و بذ در ابر موسی که حذا لسما میرا ث حذا
داد و در هم رو د کار ها نکه سما ذا بذ مقسیل در ابر موسی که مبر بذ دلیل و اضح بر ابر اس
عمبود کر د و هم بس سفر ذر فصل دوا ز دهم در ابر هم الی یا ز دهم مبعر نا بذ مو انو هم ابر
که اینجا نا هما ذا امر و ز عمل سما ئم که هر کس ایحه ذا اسد صا بذ معمول می ذا ر د در ذ ذ کر ما
حال ذا ر ما مکاه کر ا ذی شما است که حذا و بذ شو مذ هند بر سذا ا بذ ما چون ا ر د و د حا ئم
ا ر د ن عمو ذ بوده د ر د و مبی که حذا و بذ سما ذا وا ر د ن مسکر ا بذ سا کن شو بذ و ا ر
سما ذا ا ر کا ا عذای سما د و ر و ا ز ام دا ده نا مس نا می مسکن سما بذ ا نکاه های حوا هذ بو ذ
که حذا و بذ سما حوا هذ بو کر بذ نا انکه اسمس ذا در ایحا سا کن کر ذا بذ نا ها م حمه کر هس سما
ا مر مبعر نا م سا و بذ ا ر و نا مهای سو حبی و سا بو د نا ح حود و عشر هذا ی حود و هذ بها ئی
بو ذا سنی د سمهای حود و هذ بهای بذ ذی بو کر بذ نا کر نوای حذا و بذ بذ ر مسما بذ ذ و ذ
ا بر سر د هم مبعر نا بذ کر ا ر حود نا حذ ر نا مس سما ذا کر قر نا بهای سو حتبع حود ذا در هر
حای که مسطور نو ا سب بقر سب سما ئی ا عباد نا مضا نو مذ کر هسو ر ر مذ بو د بذ بذ ذ
ر هس بذ ا لمذ بس حلا می سترح بسکر د بذ و ا س بمسو د حز ا کر حود حضر ت موسی علیه السلام
حود ش بس بعل حود ذا ذ احل د و م شهر د و ا لا نا بذ مبعر نا بذ که شما مسکن ا بحر ذا کذ د ا بحا
میکبذ پس معلو مست که ا بحا ذ کر ذا ها ا سبکر د بذ مذکر مر حص بو د بذ و سما ذه ا حوی و ا ضح
مطا بق ا لعیان بو د بذ و حضو ر نا ر نکا لیف بر د و س ا نسان وا ر د نمی بو د بلکه بر د و س

حضرت رسالت پناہ کا بیان کردہ

مدینة المقدس مکلف بود مدت دوازده ماه و قبیکه در بیت المقدس وفات یافت ماموتی
سد بدل کرد و احکام جز آنکه مرقوم گردید بنا مدینه ابدی در او مهیا معلوم میکردید
مجلس رومیان مدینة المقدس است که ابهر سفارتیان ذاکره بوده است و در بنوزینه
نوشته است که ابهر ذاس استخاص کردم در او مهیا بخای او در بدل وحال آن مهیا بجماعت
طهور در بلدهای جاورحمه سد نصب احکام ذاکر صور ادیان میکند بعمل ساورد بعد
عمل میکند تا وجود نکند حدا و بدغام در چند ابهر معمول انتان کرده و لفظ اکل مرقوم که
هیچ تحت بکر بنوآسد کرده عرض می در تورات بوجود نوشته است که تمام حدا و تصرف در
احکام تورات مهیا مثل حال حدا و تصرف میکند و از جمیع احکام تورات شرک نشده اند و سر کردن
وحدا بدساورد الاحره فاند عمل ابدی میکند مثل احکام حبس نفاس و مرتبا بهای دیده بدن و
ورکوه و علم زادن نماز و حاضر ماعوای علما خود سان که ساء عمل با نوکار اکدا نشده
و مطور دار ابهر سفارتیان سا سکر حمات موسی علیه السلام در بنا مان بنده مرقوم نوده بلد
و صور و مهیا بلد المقدس و مشر نوده بلد و از رود حاضر آردن نکد نشده نوده بلد و در آخر
اسفا حمات موسی علیه السلام مبعد بنا بلد و سفر مشتی بود و فصل سوی اکم در آنجا نوده و در هم کرایی
مردان و زنان و اطفال و غربتان که در آنجا بلد و دین در وارهای آب مهیا سد بعبور داخل شهر بنا بلد
جمع کی نا انکه بسوند و بنا مورد بلد و از حدا و بد سما موسیه بعمل نمودن تمامی این کلمات نوده
متوجه شوید و دلیلی واضح برا ابهر مستور کرد در سفر اولیان در فصل بیست و پنجم در آنجا که

بیت و پنجم مبعد بنا بلد

וְזֹאת לֹא תִמְכֹּר לְעִמָּתִי כִּי לִי

וַחֲרָמִים לוֹ בְּתוֹכְכֶם לִבְעוֹטוֹת כִּי לִי

כִּי אֵלַי בְּנֵי יִשְׂרָאֵל עֲבָדִים עֲבָדַי הֵם אֲשֶׁר הוֹצֵאתִי אוֹתָם מֵאֶרֶץ מִצְרַיִם אֲנִי יְיָ אֱלֹהֵיכֶם

امتار میں اگر فرد حصہ سود دیوا کہ دمیں اداں ملست چونکہ معاملتش بر عرب باشد
و میان ایشاں در معاملہ میں ہمزاد خود ندانند بلکہ ہمیشہ بطرا بی حکمی کہ الاں در شریعت
مطہرۂ موسوی دارند اعمال نمایند کہ ہرگاہ در میان مسلمانی ابتیاع کند یا بدہ حکام حس
او را بامام خانہ رسانند حصہ دو ثلث مقدار درہم بودہ و ساعد است بر ابیکہ ابن حس
طاری ایشاں ہم چنان بود و بنای حکم تورینہ بر خواستہ و ہر دو ارباب حاکم است کہ
حد ابتعالی بودہ تا سد اگر کسی از روی انصاف و بدون تعصب ہمیں امر را مطالعہ
کند نفس بمیکند کہ در میں عالم بر بودہ چو اگر احتیاط در وحش در میں زمانہ استد کہ
حالتہای کہ ساختہ بود بدود ران مسکن ظاہر شد حال بدیں بیانات دیگر چیزی نماند
بلکہ اسم بعث موقت بودن تورینہ بر وا دلہ واضح اولا انکہ در مودہ کہ بنام موسی اسرائیل
نکوشد کہ بر احی احکام مزاد او میں بخای او در بدماد اسکہ معاد او میں عمد کہ
تورینہ را مدی مسود دیکر صورد ابہمہ تکوار و معمد کودن ما در میں سود کہ بنام تورینہ را
در ملاں در میں بخای او در بلا کو بکو بدکہ ہر تکوار در خصوص بخای او در دن احکام تورینہ
تو دہمیں بہشت بحیہ اسکہ چہل سال بنی اسرائیل در بیابان بہ بودند حساب موسی علیہ
بر در میان ایشان بود و احکام تورینہ را ہم بخای بیاورند دیگر صرد دیگر اران سود
نا مدنہ را بدند کل روی زمیں و دو ہر جا کہ نا سد احکام مزاحا آورند و بدود بیکر حضرت
موسی علیہ السلام فرمودہ ما کہ و بیکہ بر میں بدت المقدس رہبد و رنا ع کودن سد تمام
اسرائیلیاں جمع مسود یا یوشع با ایشان نکوشند کہ تمام احکام کہ در تورینہ مساسد باید در میں
مورد وش کہ ہر بدہ بخا آمادہ و بدنا و حودی کہ حضرت موسی علیہ السلام مسدانست کہ طا

بنی اسرائیل را بر ایشان خواهد شد چنانچه در سفر تثنیه فصل بیست و ششم مذکور است
بیست و هشتم مهر ما باید حذف و ما باید اثبات و صحت مهر و ضبط سند بالا در ایشان خواهد شد
اسم صاحب هوده اثبات و ایشان مکرر خواهد اند احت باد خود دانسته این نقاط
پژ اکنده سند را نهان را بر ایشان مقدس که نادر موده در ورین بیت المقدس احکام
بود بر اطاعای او بدید بکر بصحبت ملاهای سیم ایشان آمر کرد سفر صبی و فصل پنجم
و دانیال و هم است تمام نقص کرده اند که اگر بعد سود در ایشان مسطور است
دوانات بود نه دانیان به حسب بکه مهر ما باید که مهر و ما در خود از محرم ما در ما
حلال و ما بود ام مر موده نا انکه رو رعایت طویل سلاح در ر مسکه حدا و ند سو مهد
و تو از سکو دار و مسکو بند که ایشان بر هم از ر سانات سما نا باید حص بر بیت المقدس نا
حکم ان امر که احسان سر پدر و مادر است و اسکه جزای این عمل طولی عمر خواهد بود تا نکه در بد
کر احسان و بیکی کند سر پدر و مادر خواهان بیست که حدا و بد غالم غالب و همه امور
حلا نی ار کن سنر و ا بدی بد رگاه او واضح است بعد از اسکه بعد سر بیت نادر خواهد بود
و بعضی ار احکام تورید زاد و مبا ان شریعت سفر د خواهد و مود ار فصل همین حکم احسان
سر پدر و مادر چه طور در قرآن سر بعد از ما ر عدد و ا اصلوات الله الملک المنان بر ایشان
و مود کرد و ا و الدین احسانا مذکر عالم او و مود است که مهر ما باید بعد از ایشان بعزم کردن
القرآن و السنه اکبر الاپر و بعد از ه اوامع احکام نو در نه و دوح است بحسب فاضح و در عالم و مسبب
و قضا و علل رحمت الی بکی احکام سکه حسی ار و بعالی بعد از ذکر خواهد شد نیح سد و ان
احالا بعضی را بانبیاء ما ذکر خود بحضرت موسی علیهم السلام ان اشاره کرده اند صاحب خواهد
امد و بعضی اسکه نیح نخواهد شد از فصل همین حکمی که بعضی ابن غالم کم مهم مباشد اما ان
بعضی احکام را منسوخ خواهد شد حضرت سعاد و فصل بیست و هشتم مهر ما باید و د

موسع

موضع خود بیان مذکور سدد و بیان ماذکر فی احکام و مشروح سدد عالی احکام اشیاء سلف علیهم السلام
لدیهم حضرت حضی مات ذاته سماحواهد سد کرا حکام فی احکام و عواهیر فی عواهیر ذات
ابیس سنبلا الموسلس ذاوه سناوه حواهد امد خال صحوا هم مدالیم کردد راوی عمر که ذات
اکر کوئیم عمر طولانی مبسود ناید که اکر شخص مبنا بد صد سال عمر کند خصوص عرب ندوماند
عمر او مثلا صد سال حواهد سد هم چنانکه بعضی از معمرین فوحد کرده اند پس ما را بین معنی
بحث لازم میاید بلکه خداوند تعالی عالم است خاکاروناکون و میداند
که طایفه بی اسرائیل بدان حواهد امد ناید هم فاید عمر طولانی حواهد
شد و لکن آسان کردن و انوس ذا بحیاست نس هر کاه حبس ناسد لازم دسد که کوئیم یاد ابن
ملا عمر ت مدد و مادر خدا اورد ن مردی مدارد و یا کوئیم ابن باب کلام و حکم عمر ت
کردن خارج هستیم و یا او حکم ارما خارج است و ابن سو اب هم ره مدادیم و ابن دو
صحیح کدام کدد رست نمیاید بدر ملا حکم دینی تکلم سود ند و یا مدا نوا ب عملی ذانی مردی
قرار یمبصر ناید و الحاصل انکه دد در مس بد الخدد س عمر را طولانی میکند بعد د لا تحاد
هم میساید طولانی نکند و بکر سلاه موسنه امد بکه هر کاری در مقابل و عوض
مردی قرار دهد که با و میدهند و بزا کر موجود امد لکل دواحد هم چیس عرب ندو واند
هم حداوند عمر طولانی میکند و اولاد نوام سو عرب مدهد ابن عمل و نوابس حد علی
دارد و مرتبه المقدس ان کوکو نیم کرد رو لایت نصد خارجه خارج ازابهم هسیم مطلب ثابت
است هر کاه عرب پدر و مادر که هم احسانی نکنی و فرزندی و بدت المقدس بدارد و ابن
حکم ده حکم کسه که سالمسوح حکم بکه جای خود دارد ناخود بکه هم احکام منسوخ
ابن باب حکم عقل سهادت نمیدهد که ناطل سود ده حکمیت که اصلا نمیاید منسوخ
کردد ارومیان طایفه بی اسرائیل بل همکی جلی بودند بزا کر هزاران ده حکم از حکم احکا

وارد بودند و عمله ای

معاد ابکه از جمله ان

اسوی ان سلول نمایند تا اکدر دل نمایند بلکه بخوش گذرانی دل گی کنند و در مهین
در فصل ستم در آنار اول و قدم و سیم مبعر نمایند کار ایشان امر و فواهیکه خداوند ما امر
و مهود خلقه بعلم داری نمایند کرد و هیچ نقص و زیادت امر نپوشند بعمل اورند تا اکدار خداوند
توسید نا سپید و تمامی قوایس و اوامری که شوارع مبعر ما بم مرعی دارند تو در دلهای توسعای
روزهای عمر ایشان کرد و روزهای ایشان طولانی کرد تا بعد ازین ای بی اسرائیل سوید و بعمل مودی
منوجه سوید تا اکدر نا سپاسی حوسی نمود نا سد و نپنداشت موافر تو سید سوء عکد خداوند تا
سود علاوه نموده در ربه عکد ستر و عمل خارپشت داعد در سفر میعاد در فصل پانزدهم
آیه هشتم مبعر نمایند چون یکدام در بوتا امر مبعر نما بم که خداوند ما دوست دارد و دوست داشت
رضای نمایند اوامر و نواهی و قوانین و احکامش را مسطور دارند تا دلهای نا مدار نیاسایند خداوند
تو را در دیه بکد حقه نصرتی یاری در نیاشد و نگذارد دشمنان تو را کردن بزنند و کرد و اطاعت
نمائی و یابند سد خداوند ما بان عزت اسمان کرده عبادت کنی در و در سفر نمایند اکاه مسادم که مهین
هلاک سلاح روزهای خود را در وی ریسکار دارد دن عکد دیه نا اکدر حقه او بستی
نان را حل سوید نان طومل بخواهید کرد امر و اسمان و زمین را تو سمانکو اه عکد بر
کرمی حیات و نمات و برکت و لعنت را در حضور سما گذاشتم پس حیات را برگزید نا تو
و در پیرو و مر بدان تو رند سما سد خداوند خدا خود را دوست داشته صوت او را و اسوند نا
ملصق سوید زیرا که حیات تو و درازی عمر تو اوست نا در وی زیسکه خداوند تا ما
سما را مهم و اسحق و یعقوب سوگند یاد نموده بود که او را بایشان خواهد داد ساکن سوید
پس معلوم باشد از همه آنان که این درازی عمر ایشان بدست موکل ایام نوح نوافق نمی کرد
سود کرار مقدار مدتی که عهد کرده بودم بحضرت او هم بلد سما مرد اس احکامات سما
ابست کرد مهین گوهر ار سما و الس بکرم و هم حبیر در سفر مهین در فصل سی و دوم در

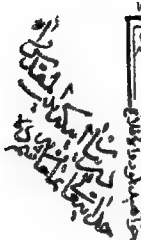

כִּי בֵיתִי בֵּית תְּפִלָּה יִקָּרֵא לְכָל הָעַמִּים
כִּי מִבְנֵי בֵּית נְבָלָה יִפָּקֵד לְכָל מַאֲסֵם

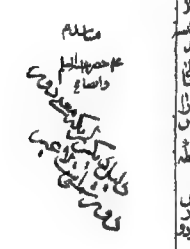

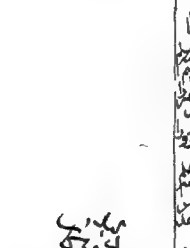

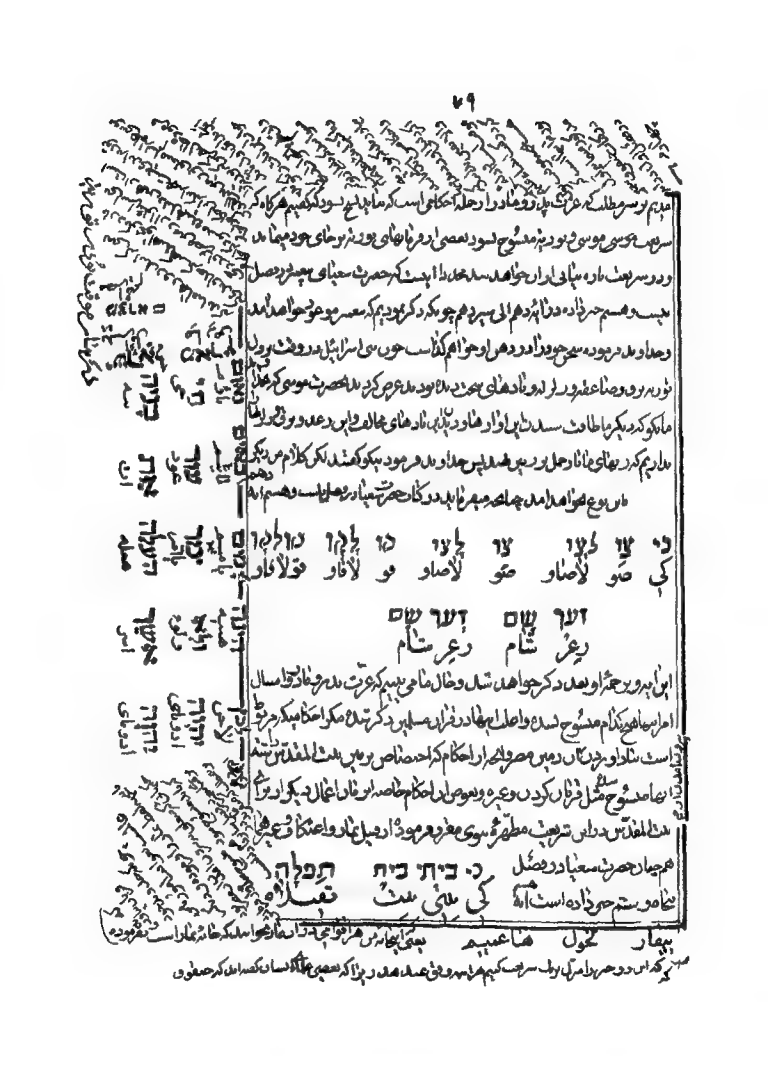

مدام بر سر مطلب که عزیمت بلاد و مأوا و رحلة احکامی است که ما بایع تو دند لکم هر گاه که
سر بحسب موسی تو دند معشوق تو دند بعضی از فرمانهای او زنو بنای خود بما داد
و در سر بحث ماوه بنای او را خواهد سد محمد دا ابست که حضرت سعیای پیغمبر فرصل
بیست و هشتم حزقیال پیغمبر فرمود هم ای پسر آدم چون که در کوه بیم که سعیر موعود خواهد آمد
و عداوت مزمنه سخت خود را در دهر او خواهم کداشت حون بی اسرائیل در وقت بروز
نوبه بروز و صفا عشق و ورزیدن نادهای بحمد دالا بود مدعی عرض کرد بلا حضرت موسی که خدا
ما کو کرده بکرما طاعت سدت پاداد هاو در بادان نادهای مخالف و اپس وعده و وفی نمود ما
مدار بم کرد بهای ما نادحل و ربیع هد پس خدا و مدار مود بکو گفتند لکن کلام من بکنند
ماس بوع خواهد آمد چه اصحاب ما بد در کتاب حضرت سعیا پیغمبر فصل بیست و هشتم آیه

כִּי צַו לָצָו צַו לָצָו קַו לָקָו קו לָקָו זְעֵיר שָׁם זְעֵיר שָׁם
כִּי צַו לָצָו צַו לָצָו קַו לָקָו קו לָקָו זְעֵיר שָׁם זְעֵיר שָׁם

כی صو لاصاو صو لاصاو قو لاقاو قو لاقاو زعر شام زعر شام

این پیر و بر حمد او بعد در کر خواهد شال و خال ما می بیم کر عزت بلد مرفه او را سال
امر سماعیه بکدام معشوق تو دند و اصلاح اجهاد در قرآن مسلمین در کر تهدید مکرر اعداء مبکر مرحوم
است بلد او در دیان ده بیس مصر و الحیر از احکام کر اخصاص دارد و بیس بلث المقدس تو دند
تا اصحاب معشوق مثل قرآن کردن و غیره و بعضی از احکام خاصه این قرآن اعمال بکر او در بلث
المقدس در ایام تشریف مطهره سوی مغرب و مرموده از بیل عماد و اعتماد و غیره

תִּפְלָה כִּי בִיתִי בֵּית כִּי מַלְאֵי מִלְּאֵת
تفلاه کی بیتی بیت کی ملای ملئت

هم چنان حضرت سعیا در فصل بیمار بحول هاعمیم یعنی اجهار بس هر قوا بحی در آیه مارد اسد کر خانه عماد است
نخاه و ستم حزقیال داده است آیه

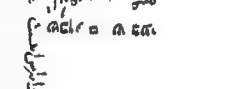

و هر سود دال سال کرامد رس بحصر ایست کد رو و بیکد تویل رکاه حلا و دل استعا
میکردی ارحاب حلا و دل و تحرص اسد و دال مر امداع اهم کر حکم حلا از او بوه معلوم کم
چو یکر تویل رکاه حال اسد دل هستی عرص را بس ابرا مب کر مقرها دل هفتاد و هفت
دیکر ارروم تو ریاه مشود اس شر بعیر کر دار دل عرص را هفتاد سمط اهفتاد هفت
و هر هفت هفت سال مساسد معلما یکر سمطا معیی هفت و هفت هفت
سال ب و کاب ب الست حلاهر و هفت کل حیاب مرد کوحلا کر مجموع هفتاد هفت حیا
صد و بود سال امشود عرص حر ثیل اس تو دکر ارحوالشان دیت المقدس اول و اخر اس
سدس دیت المقدس بانی کر رمان ایسان بود هفتاد سمط او هفت است کر عمان
ارحها رصد و بود سال ماسد طوان یکسد و بعدار ایسان تو یل مشود و هم چیس قم سد
و بیکر دیت المقدس تو لی حراب سد هفتاد سال در دلت ناهل بود دل و بعد هفتاد
سال دیت المقدس بانی ناد سد و چها رصد و بست سال هم دیت المقدس بانی اد
کر جمع ایها چها رصد و بود سال مشود دال د لیلی فاجع تر از ایس تمتود بحصر و وقت تو یل
تو یه حر بکر ارحاب حلا و دل حکم سد ماشد و حضرت حر ثیل بحضد حضرت دا سال اخر
اورده ماشد د ر تحصی میرح بدار ی د د ر میان رو د د ر د ر بست د ر د ر د ر د ر حوالت حوالت د ر د ر د ر
حوالت اصاد ماللہ کر تو ایل دکو دل کر حیس حر ثیل است ادا است هم حیس حر ثی کر چها رصد
سال و حر ثی بیتس ارحلا هر شد ار و ایعاد صاحب دس و شر بعت حود ش حر ثیل
و بعد جمع اعلایم و سایها در محل حود بس طاهر بدل د کم ر نادیس عمر د حیس تو لی
و حس حر ثی کر دن اسایل ساه و حدا اکو لی عمر د ر طار حدای عز و حل طا بکد حلم لها
والاحره حواهد بود دال ایجا ار ایس ایه هفتاد هفت کر هر مود مکر ار ی ایس اشل ر بدا سود
ر علم سود دال ملاهای ملک کا فر ار حدا ی حد ایس ایه ر ا ناس د سور معجی کر د ه اد کر ایس ایه

علمای دین بیاورند کلام حضرت را بسال دروغ نشود بکرا یکه بی فرموده است که
مهلت داد سال تا هفتاد هشت بکرا بیاورند سود او این قوم تو و قبیله سریعت و بیاد سال
دیگر و میان سریعت ایشان تمام است حبر ما را که خداوند فرموده تا سند بکرچه کبر مسلمان
کف کردن ربیعت واقع خواهد شد هرگاه معمول بین علماء معمل نکنیم که در روز و
قیامت خواهد شد اوست هم اگر نشود باید معمل احمد است و حال آنکه خداوند عالم فرموده
برید سود و بیار سند بس بفرمان خدا سریعت می سازیم تمام شده و این کار ها نمی شود
کردن این فرمانها صادر نکرده و بکند بدون فرموده خداوند ما است که شخص
است که می خواهد و مردی نداند بلکه می خواهد خواهد بود در اخوت خالی از هر دو صد
سال که بدنیا آمدن خداوند فی رضای جوع علی العباد و کوزا سه زاه مردم خدا کوکبی برضای
خداوند و دو تا بدست اوان سریعت فی دین اله و احداثی خود نکند و بحس و محض
کند و زاه حق را بیاد آکند و از کنک بیاه علیهم السلام بفهمد که انسان هر چه هاد و ابد
و بعد از این بچه و فساد نا بد نکند و بچه نوع نا بد عباد خدا بتعالی را دکر نا بد معتقد
و این نا سند که خداوند عالمیان سد کان خود را معطل و سر کردان و مهمل نمی کذارد
در بر اکرنست الشد در دیکر سبک اند چنانچه در قرآن باین معنی اشاره فرموده ما ننسخ
من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها الخ یعنی احداث و احکام را نسخ و فرمانتم و نا دحکم
می نویسم هزار او دو تا مثل او امیاورم او جمع احتمالی که در میان تو در سه و کمتر ابدا
علیهم السلام هست واضح و روشن میشود که مذهب این طایفه دون و ابهان علت
است امتداد صوری که معتقد صحیح اکثار بکذارند او قت را انسان معلوم و معهود
مسود که هیولا را ابها محی و بوسیدا بلب و معنی جمیع هفتاد هشتاد را که حضرت
داسال فرموده است این است که فرموده است هفتاد هشتاد بکرا دو موم تر لیف و بیاد

לְהַגִּיד בַּאלְפֵי יְהוּדָה מִמְּךָ לִי יֵצֵא לִהְיוֹת
לְהוּת בְּאֶלֶף יְהוּדָה מִמֶּךָ לִי יֵצֵא לִהְיוֹת
מֹשֵׁל בְּיִשְׂרָאֵל וּמֹצָאֹתָיו מִקֶּדֶם מִימֵי עוֹלָם
מוֹשֵׁל בְּיִשְׂרָאֵל וּמוֹצָאוֹתָיו מִקֶּדֶם מִימֵי עוֹלָם

ای ۵ تو ای اراباه اگر حرف در میان هزارهای هوداه کوچک لکن از تو ام بخصی
اسرائیل سلطنت خواهد نمود که خروجهای او قدیم از ایام ازلی بوده است او بیرون
خواهد آمد تو کوچک هستی در میان هزارهای هوداه از تو ای من بیرون خواهد آمد کسی که
تا سلطنت بنی اسرائیل و بعد بنی مصر را بکند تا بدو توقف و آسایش دارند و دیگر حصر
سعبای مصر در فصل پنجاه و دوم همین حکایت را بیان میکند که تا بدو کسی بهم رسانند
فرشته آسمان و مصر و علامتهای دیگر تا استعانت و اجرا و را بکند و یاور و مدد شود
عرض دادن الحاد و فاجوکه محصور روی داده تمام همان حرف است که مکای پیغمبر حصر سعبا
فرموده است و حاصل روح این حکایت این است که در دنیا از ابتدای سلطنت بنی اسرائیل
او را آزار بسیار بسیار بسی

حمزاده بود که با بی وافعات خواهد شد و ظاهر شود بر بنی اسرائیل چون او را قبول نکرده و از قبول نصرت او خواهند بود و او را خواهند کشت و مار بدو خواهد شد
و او را اما ایشان خواهند گرفتار در دکو و انجام او احوال آن قاتل را بایشان برو او خواهد فرمود
و باشخص برو که ولد مرتبه از اولاد مار خواهد بود همه این حکایات را خصوصاً
حمزاده تو در فصل هفتاد و دوم در ناپسر دهم الی آخر فصل مشغول باشد

הִנֵּה יַשְׂכִּיל עַבְדִּי יָרוּם וְנִשָּׂא וְגָבַהּ
هیبه یَسکیل عبدی یَروم وَیِسّاه وَگابَه

מְאֹד כַּאֲשֶׁר שָׁמְמוּ עָלֶיךָ רַבִּים כֵּן
مئد کَاسِر سامُو عالیخا رِبیم کِی

מִשְׁחָתֹ מֵאִישׁ מַרְאֵהוּ וְתֹאֲרוֹ מִבְּנֵי אָדָם כֵּן
مِسحَت مِئیش مَرائِهو مِبنی اوادَم کِی

יַזֶּה גּוֹיִם רַבִּים עָלָיו יִקְפְּצוּ
یَزِه عوبِم رَبیم عالاو یِقپُصو

מְלָכִים פִּיהֶם כִּי אֲשֶׁר לֹא סֻפַּר לָהֶם
مِلاخِم بِپیهِم کِی اِشِر لو نِسپَر لاهِم

רָאוּ וַאֲשֶׁר לֹא שָׁמְעוּ הִתְבּוֹנָנוּ
راوُ وَاشِر لو سامِعُو هِیبِنو

یعنی اهل سدوم بر خود دار نموده رفیع و علا و بلند خواهد شد و بطرف
بصعود بنهایش او بنا و کمال و تعجب کردند و بنهایش او بی ادم اس بطوری
کرنهایت و حد کمال خواهد کرد بلند کردار شاهان در حضور اس او دهان خود را

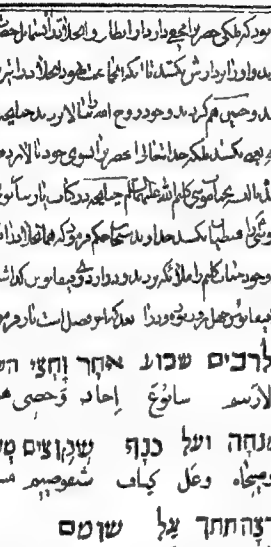

והגביר ברית לרבים שבוע אחד וחצי השבוע
וממע פר ומנחה לראש שבוע אחד וחצי השבוע
ושבית זבח ומנחה ועל כנף שקוצים משמם
עד כלה ונחרצה תתך על שומם
ועד כלה ונחרצה תתך על שומם

مدن مکور بهمان محرّبه بکهزار و دویست و دویست و سه هجری خواهد بود و در این سه فصل زمان که
فاصلهٔ سنوات اولی موعودین فرقانی و ثانیه ماسلف بودند تا اوکه ما شروع ابتدا در حساب
حال سنهٔ الحاضره اجوی هذا این تاریخ بکهزار و دویست و سی و سال خواهد بود موقوف بود بر فرقانیها
و این دو تن نیز اسکندر اول و این دو تن فرقانی هر دو باید بوضع سر بوده که سلوک امت محمدیه
و جمیع دعاة این دو ادیان بحکم حدود و سمحان و نامهود ان برای این دو تن فرقانیهای خود باشد
موقوف شدن فرقانیها همی بکهزار و دویست و سی و سال بوده و حصول این سال اهم ادوار
شدن تا انقضاء مدت این دو تن انسان باقی مانده بود که در این آن تا این اسید فرج مامن
بوده که مدار اینها بر عدد مرموز حروف حساب ابجاد مکنی کرا سطار کسد سرخ دهای بکهزار و سیصد و سی و پنج
و سد و ماصله بین تاریخ هجری همان چهار صد و پنج سال موقوف محل ادوار این اساتان دو مطلب است مطلب اول
این بود که زمان اشان بیلهزار و سیصد و سی و محال کار ایشان است همان هفصد و دو کان
یا سال بین سالکه فانی مانده بود در زمان سال و در این دو تاریخ هم تمام شد و مطلب دوم
اکه در این ادوار اسانا بنا کسد حروف حساب ابجاد مکنی کرا سطار کسد سرخ دهای بکهزار و سیصد و سی و پنج
کرا ملا تا سد همه این دو کلمه یکه کرد شد تفسیر همان اخبار علما این انسان دو بکرا سطار کسد سرخ دهای حروف
ابجاد مکنی فاصح دو کرا ملا تا سد همه کلمه یکه کرد سر علط محرّب و صحیح علط و محرّف صحاح عداد است بلی
این صحاح عداد است تا خود حضرت کلم هم بود که سر کسی نیاشان بر زکوا رد هکرد مد حاضر در میوارد سیا
ما بین ساده و ما صرح و هر موضع مانده در بوره شده سر همی در فصل بیرد هم آنه ملک چهارم در واکه
منفردی کردن کسی بود این همه ایام اهل ملا حوشی کرس ما سیاه بدن هسم مبرد حدا و بن بوده باید
حصهای اکه مدار و مرد من و اولو حل ابی کرسم و سر کسی و مبرد ی محالفت بی سرشل
ناسد و دو نیز بر است و محالفهای انسان هم تا بیعمران مبیلغ خود سان
نسیار بوده چنانچه سوهر خواهر حضرت موسی علیه السلام را

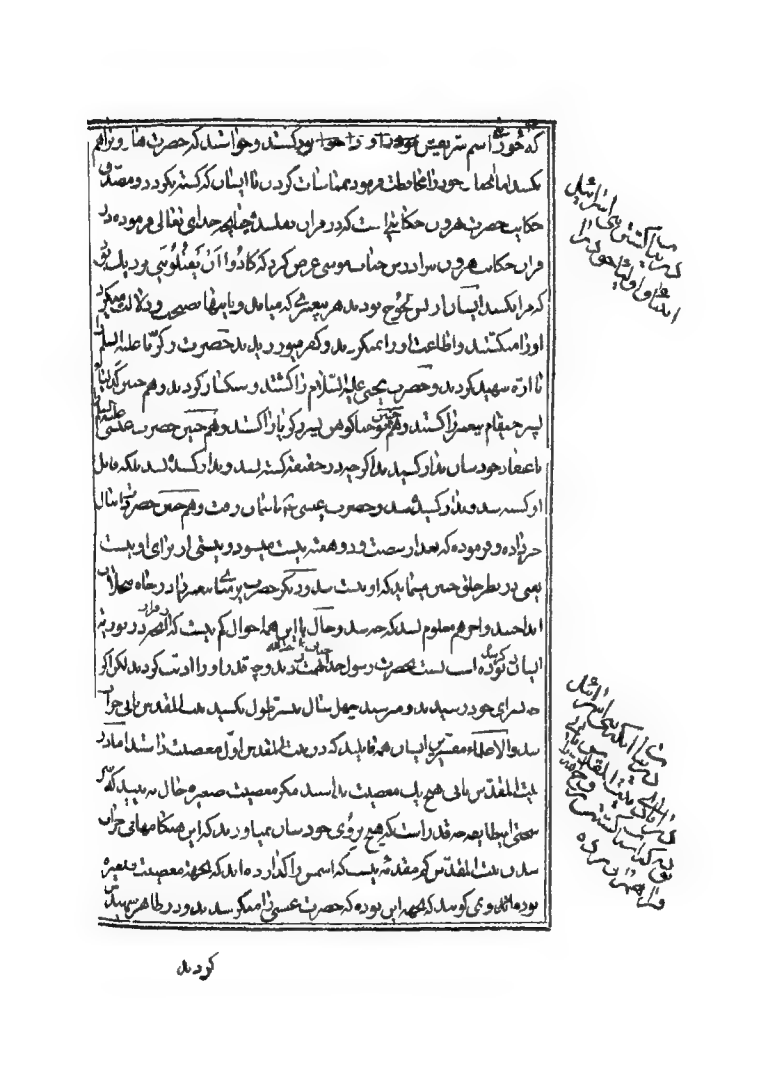

ساحهای اینها ای معاد دم چنان حکم در بار بعد سنه حضرت یوسف جلیل ارجمن که تا فی
ما بعد بر دار اهل و سبی بحث المصور و ما مادی بعث المعاد بس تا می معاد دت کرده بود
حکم ان سه در حضرت واهد واسکار احمد الشاسعی بن هریم استعمران که اد
در بنه داود بعمر بود بدود بکرا که حضرت رکریا بعمر در فصل جم در اتم هم و بود و
ابد جر صوب لیها و سادمان ناس وای و حمر او و سلیم کلما مات مکس اسلاف یاد سادا و
نو صیا اند تعالی و بس بث المعاد بن او غادل و رهاسد و سواضع و بر خار سوا و احمد
سد هم بن دکلا بلها از جمع علما و معبر بن صدق بد که هزار بن اباب در شان حضرت عیسی
علیه السلام است اما میکوسد سیا مد و بعد واهد امد که ان ماجع بن داود است این
قد رمی خصد که اگر بعد از بن اجتماع اتهان ان باسد که واهد امد قس بکد بث جبرئیل
و حضرت دانیال او کوه ما مد و حال انکه ما از بن دکلا بلها مات کردیم که حتم سد و مهر سد
سوی ان میان می اسرائیل بس در باره صورت از بن بعد ذا ما ها ما بوس خواهیم بود که از
می اسرائیل دیگر کسی نخواهد آمد و در خصوص انکه اسناد جبرائیل برای حضرت عیسی
و از بعد هد که ندید بن دیدم که بث که کسی را بشنود سوی تفاعد عروج عادت
مات میتوان کرد بعد از انکه در او میه که حضرت مریم والدت ماجد حضرت روح الله
حنان عیسی علیه السلام اخبار کرد بدانجناب روح الله و از بن جر در می اسرائیل صدر کرد بدل
جماعت اسرائیلیان لیتما تحریر کرد بد و سجها و کهاو کهانا سابد و نظر با نکه ما مر قوم
این معنی سخنان او بود و احمال بار سر بس که از او نا سابد از او سوال کرد بدل خواهد ذکر این
ما الفسه بوم حضرت صاد و سلد و از حضرت مریم هم سوال کرد بد که از او کسب اسطعا
کف که بوسف دیگری مزاس شود ذات نبی چون مد الست که هر گاه نکوید که حضرت
روح الامین من مد کسی از اجماعت دیگر نا و در بی اسرائیل نا و در نخواهد بود تفرحال

ما مادی روح الله علیه السلام

ما انکه مریم صدیقه والدت روح الله

المعاد یوم

לָכֵן יִתֵּן יְהוָה הוּא לָכֶם אוֹת
لاجل ستين ادوناى هوء لاهم اوت

הִנֵּה הָעַלְמָה הָרָה וְיֹלֶדֶת בֵּן וְקָרָאת שְׁמוֹ עִמָּנוּאֵל
هبه هاعلماه ٣ كى يطرم يلدع شعر

מָאוֹס בָּרָע וְכָחוֹר בַּטּוֹב תִּעָּדֵב
ماتوس نازاع وناحور بطوب نعاريس

הָאֲדָמָה אֲשֶׁר אַתָּה קָץ מִפְּנֵי שְׁנֵי מְלָכֶיהָ
هادامه اسر اتاه قاص ميبسبي ملاحيها

מָהֵר שָׁלָל חָשׁ בַּז וּמָהִיר שְׁמוֹ אֶחָנוּשִׁיל

كه سوار بر جود حدود ند تا اينها بوي را حواهد داد اينك ناكرة حامله شده پسري خواهد زائيد و اين پسر را عمانوئيل خواهند خواند كه معنى خواهد چون ما خدا كه تدكوين بدين معنى قبول كردن هوئى را ابدا نمود پس اگر اين را انكار نمايد ناچار خواهد كردن بدين نحو بر گردد حوبر ابدا نمايد بعبد صرف كرده در مصر كه اوان نا هوست مبدا نمود نا شده خواهد كه اين مژده خواهد نمايد و اين سه سال واحتمال در آبادي بدين المقدس اول نموده و اين كه حمار هلاك شان داده بدين اين مژده انكه اين كودك صرف كرده هو دو سال ساكه بكي او لاد هوذاه و دشمني ارسنار اسناط اول خارج شام دوم تهي پر رمليناه هلاك سنه بدو دولت بعد التصريح كه بيث كه اين طفل كه اين بود او

تا اکثر مردم دیوانه و جنون کلا همی مرایشان را فی نماند و نه اسد کما اراده و نصح یکند و اورا
یکوید مثل اراد فاشکر رحود حساب موسی بیمار او لی العزم معصر حود شان ملکه ما لها
هم میکو مثلا اگر کمتر کسی بعرا او برای معلوم کردن واسعلام حاتل ان معتوفی کرد دیا
ایشان
تیم دسیاه نبود و امثال ان محو یکه مهور سد اند در هم وسلا م انکه در نا آیات ان
کمه سد و میشود حذر همی سر اینیله و مسل کرد ند است صلی هذا ابن دوانت را اکر
منوا سد کرا انکار نما سد یا انکه در کتابهای حود شان نوسه سد است انکار نما سد
تا انکه مرتد از دین و امن حود شان هم نبود و الا نا انکه ان دوانیت را مول دارند
دران دو مورد ملکه سهلست بطریکه ابن کمتر دا ار برای برصیر ایه رحذر پوسیای
بیمر نوشته اند که روزی بیمر انسان بهی برمیا نجام سریف برده بود مدد دوا برما
دو قول است سا رقول بعضی حلوا دند مسل بعضی ار خاصه بر دسول بعضی کفتند
مفتر برده احلا حی هم رسد که بیمر احصر سجام ریخت تمفا دا و ما ان که بعرو ن لسر بهر
او رده بود مدتمام زا دا مه کرده بود مدد حذر مکوته الحرا ب بجام لسر بهر هر ما مشنوید
وار معا دا ن ا ما عا بد دهان مکان مریضکه بعیه بدد بر کوا ن ریخت نوهی نسد
و رحم سار کنار هم بعوه خا د سو حزا ر سن حی کرد اسد ابهی را حدف میکند وان بعی
مثا ابن حوا ر اعی برصیر ابعد سر نصد و نمر اسفر اخوا نا آبن نصل ار برای ابن طفل
کنان را هم نهی ا مم نصعف میبر اسد و امو ا ر بسر نه ا دان دروح میکند تعالی
نا ند و حتا ابن طفل میکند ابصر حرکند اصحر ن را بصیا نی میبا ند ار بد کر هلا ل کرم
ولی کسی ابرا ر صدا را نوا فعه حبری ما ده اصناف را ملاحظه نما ئید کرا ابن حماعت
هو د با انکه دوا بهی را نمو ا سد انکار کسد و نمتوا سد کرا ار برای همچ کدام را بهی بدا کند
کرا ار دی را ستند را سد و علاوه ار برای ا نوا صر بطری مثل برصیر ا ر کتب حود ذکر

بیما سد

عنایت فرماید و از لطف بیکاری بندهٔ المقدس و آزاد و بد و حساب ناری تعالی همچو عفو
کرده بود که مانسان دیری عناست فرماید حسان و جبین ما و صفای کدر و حساب روح الله
حضرت مسیحی بود مس او وضع حمل حضرت مریم و معلوم شدن و حمل اتی ماد در بس عرض
کرد که پارالطاس این حمل را این کدام سم و این مسل بد کو بعد و حضر مسل سر بیت و فی با این
خال که حضرت سلطان و اعاده خانه مقدست و اراده دم و او و در بر اس زانو سر دم کدار
سر سلطان رحم حضط فرمائی لس این حضی که مادر بس قوالله تا حدث معطل اس محمل او بد تو
حمل او بد عزوجل اید حضرت قبول فرموده حصول کردن سکر و سجده و اسجره طیبه و ان سات
حس با و دو با بد تو بد سر فرمود حضی بحضرت رکریای سحر کرشوم حمل اس تو
او را کمیل کرد بدا و همسر او فات در حرم محترم حمل او بد تی تحرار عنادت حضی او فضی و بدت
المقدس او در مان طول لس الی در مان کمال و بر رکس عنادت حتی تعالی مشغول
بوده و هر وقت که در کنا او را در دن سفر مود که از احوال حضرت مانس اطلاعی بهم
رساند که بعضای که مانس عمل فرموده تا سد مبدد که و در لس او را علام است
او را حامل حمل او بد لادت خاصر سد او موالد همی سوال بهم فرمود حضرت کریا او حضرت
مریم که ای تالب هذا این دو دی سوار کمال سود سد و بهر سد عرض بکردان مکومه
کدار کرب عنادت عوسه و سد که تبدیل در مان غالبان کرده داد در عصر خود حال او را
ادله عقلیه و نقلیه و بقرینای که بان سد کمحل او مفصل و مختصر او مطول و غیری
او را عنادالله کرده بان بوده نعرض مصنفین و طالبین راه صواب او را دساید تم کلمه
هر کس بوی انصاف بمشامش رسد و بدیده ناسد و بحسن حقیقت بیبی بر بیند و بکوش هوش
و بعقل انصافی بر خواند خواهای بیناسه و وساوس شیطانیه بشنود و در راه نماند
انظار الحمد حقیقه اظهار اسرار صحیح استعدادی بمکدن تهلیف کرد و نادی علی ابواب

وارد عان رحمت الهی صورت وطریقه وا پیش در میان معتبر نارمان امد رحمانم سعدون
صلی الله علیه وآله وسلم میکند جمیع امر بکلمت جمیع امم سالفه را لعب هر صاحب کتاب و شریعتی
همین بوده وارد میان ادم صفی الله نارمان نوح نجی الله وارد میان نوح نارمان ابرهیم خلیل الله
وارد میان حضرت ابرهیم نارمان کلیم الله وارد میان کلیم الله نارمان حضرت عیسی روح الله
وارد میان روح الله نارمان حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
صلی الله علیه وآله وسلم میکرداند اولاد فرزندان ابرهیم خلیل الله را و در ذریه حضرت اسماعیل ابن ابرهیم خلیل الله
ولی چه سود که اکثر ایشان کردند معلوم اعمال اولاد ایشان که به بیانات حضرت مساس دیده بعضی کوش
نداده بدل خود نشنیدند و حرم نداده بدل خود رسیدند و دل نداده بدل که بعداوت و بدی و سد راه کلام
حضرت وارد ان قرار دهند لا جرم باعث ناپذیر که مصداق این آیه شریفه و هذا له ناسد
صم بکم عمی فهم لا یعقلون بلکه معنه و اینه کرده ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم
غشاوة و ایشان صادر و امده و مساوی و اراس حضرت است که با این کلمات وعده بدی معد
میکرده اند عانی جوبی و موسی را حضرت تعالی کرده و میکند گاهی بنی عانی بنی حداد ایجاد
کرده و میبا سد و گاهی اد عانی موم بودن نا حداد میکند و گاهی اد عانی دوسی نا حداد و دیگر
حداد را نا خود حضرت رد کاب جبل بعمر در فصل سی و هم مرقوم بوده در ائمه بدست و بکم
نا سان بگو که حداد و بد حس بعمر نا بد کار با بل مرسی اسرائیل را از میان طوایف که نا سان
رسد کرده اشتهار را از اطراف جمع حوالهم کرده و اشتهار او میان ایشان حوالهم او رد و ایشان را
در رمس که معهای اسرائیل نا است که وطن دار و ای ممکن ایشان نا بل نا بل ساطت حوالهم
بود و قادر بکرد و امن بوده و بد و عمل نکند قادر بکر بعم نخواهد سد و قادر بکرد از اصنام
خود و مکروهات خود و ممکن معاصی خود و ملوث نخواهد سد و میان ایشان و اطاعم بود و ایشان
از برای مرموم و میان از برای ایشان حداد حوالهم بود الی اخر همین مقوله بیانات دارد و معلوم است

کرم نشدم

وکائنات ما کان ھر آیہ حرف مسند ھم صومعہا و کابین و مساجد کہ در انہا باد حال ایشون
لیل را بی انہم مثل مرھون در سپر بودن سکان ذا ار برای نوم و وضع ملائکہای سما
او ار اسرار و معبدین و بیوتہم مصلی امداد ار بی میل سامات در ھمکی کنت اسمای اسمار
کہ حدا و مداحد سالوس کو سر اسد ذا او لو اعضا ذا ار برای مؤمنین در ھر حرز مالی او ار
و ار و مرھون و ار بعضی مؤید ما مسلمین است کہ انسان نا وصف امکانش کہ ار ممکنات است
واسطہ عبودیتش مقامی مرسد کہ مورد الطاف خاصہ ذات مقدس واجب الوجود
مالدات کردید و مکرر در نحو اسم کہ اسمای و حوس ذا لس حمد کردن و ابکو بہ مقاما
مالنا ار او جود بدو بدلیل و حمد مسلم ادعای مسلہ محمود است کہ ھمکی ادعاء مواصلہ
لیلی را بہ کو لی لیلی ھمکی اسیا و ا بکدیکی کردیدہ ایجاد اشتر مسھور است ار محمود عامری
کہ کف وکل بدعی وصلا لیلی ولیلی لا تقر بذا کا خال او ادعا بکہ حضرات سوا اشل
در ھر دو عالی و حال کد مستوا ہدہ کردہ و با کمد نا بد علا حظہ حالات و وصفاتی
مرعی بود کہ ا باصفات دوستان حدا و با الکہ فی المثل صفات ذمیمہ کہ بکو بید در انسان
ھست ار اطاعت حدا و ابنیاء حدا و با الکہ ذا سہ و بدا ر بدہ بحر جوئی عملی کہ دار بدا ر
روی کشتہ ا بر علا اصال رمصل انسانست کہ ار روی خواعد کا ر اکہ و ا کون دیو الحامہ
اسکندر روی است در واقع عمل کرد و مسکند و اصلا صحیح و حہ نا بہ سمل دس انسان بر
اصل مشکی و دلیل معتبر ار و مرود حدا تعالی و با سعبری و با عالم ز مالی کہ ار حدا کو بد
سار و ھوای بس حود حملہ و فساد اخلاق شعبہ انسان امر ما السمع فی ذا اللہ ایہا رجل اللہ
الملک الظہار کردید و در ا بی کا ن مستطاب بعضی ار عباد و حرا بہا امور دہی ایشان ار اصول
و فروع عدکو سدہ و مسود نصد دی کہ ا ن محصر کہا بشران ذا سہ ما ستد و الا فی المثل
کا ب بقص بود ا ر محر کا و بیت کہ نوکی سر ا کست صحیح نیا دی ا ری ھر حال

جزهای دیگر مستدکر او سنه سود و اصل اسلام ایشان مطلع سود و اصل اسلام

پس از این جواب سد هوب بسیار محبت مانع ایشان و اعتماد و اتکال ایشان

- ایشان را تمام از دکر کردم حال اصرار این همه احوال همود میکوید که ما قوم حاضر حال

هستیم حاط محصور محض غلطست دعوای ما بی رونق کردن ما محمد را انسانست از

کمر و مرتبه و عداوت سعر ایشان حال الاسما بیعمبر آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه

ما انکار او حرام محض و حبث عداوت و بغاوت ایشانست ملی کوهر را بسانید که سود

مالی بیش و در هر مسئله کلی لؤلؤ مرجان نبود معلومست که حق الله علی قلوبهم

وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم لا یعقلون مسئله این کافران کوهر جواهر

مهر سد نا و حوکذر نبود نه محمد حاتم این طایفه را حل و بند حواند حمالی حمد و سعر

مسوّد رفصل هم در ذکر مستم سعر مانند

לֹא בְצַדָּקָתְךָ וּבְיֹשֶׁר לִבְבְךָ אַתָּה בָא לָרֶשֶׁת
لو بصدقتها وبيسر لبابها اتاه ما لا رثت

אֶת אַרְצָם כִּי בִרְשָׁעַת הַגּוֹיִם הָאֵלֶּה
اب ارضام کی برش عت هکوئیم ها

יְהוָה אֱלֹהֶיךָ מוֹרִישָׁם מִפָּנֶיךָ
إله ادونای اورثها مورسام مبیانیحا

וְלְמַעַן הָקִים אֶת הַדָּבָר אֲשֶׁר נִשְׁבַּע
ولمعن هاقیم اث هدبار اشر بشبع

יְהוָה לַאֲבֹתֶיךָ לְאַבְרָהָם
ادونای لأبوسحا لابراهام

همه را بداد حداد و بدست صداقت نواب رهبری راحت داد پس بتوسط قصد رسولکه
موم کردن کس همسداد ائتراول الی چهار دهم کرکت حداثرا و اکدار ما انسانا بود
کردام واسم انسانرا اردر واسمان محوسازم و بوداوم قوی بر و کبر بر مبکردام ودر
بود دهم عصر عاصیان بر اکه نسبت عصبت حقی که حداوند بحضرما بود کردن سمانسا
کرد و سبدام او اب آیات حسان معلوم و مفهوم بشود که بحضرا بیکه حضرت ابرهیم
علیه السلام را داوعده فرموده که این ده و سه نسل و دوره نوح اهم داد حواسب که وعده
خود را صل اورده ناسد حداد صانع بدترین حضرت نعمود عم کاد که نسل اسحق بودند
و بعد سا ما ملی کرد بداد انسان کوست و ما کاد حضرت سما عیل علیه السلام داد که ابرهم فرماید
ارسد حضرت ابرهیم علیه السلام است والان در دست انسان است و در ابرهمی اصناف
حداوند مسولند حضرت بعداوند فرمایها هبسرا ما رو روده وح وحمر و در کو و طهارت
وحفاد فی سبیل الله صاسد و مدح حداوند و سایس معسرایان مخصوص معراج الرسان
صلوات الله وسلامه علیه الذی اسمولند و ممکن بی حداد در دست انسانست ما این همه
احوال هرود نادر منظر میاسند که بعداد ابن اردلسخاب خواهند و نادر همی سب
المقدس را ما انسان خواهند داد حضرت در سانی که رشد که مهکوبند ساسع بن داود و احمد
امد در اخر الزمان و در بی حضرت موسی علیه السلام و ارواح خواهند و ملوا اردلب بهروی حضرت
اورد و سلطنت و ناسا هوی را بما خواهند داد و عاقبت دار و عاقبت دار و فرما انسان حسان قدس الهی کرد
حاضر و ناس را انسان داده حسان پحرد و سعر مجید در فصل بنسب و هم در اثر جهل و تعم
حداوند انسان را مسعر مابد

וְבָאוּ עָלַיִךְ כָּל הַקְּלָלוֹת הָאֵלֶּה וְרָדָפוּךְ
וְנָתוֹ עָלַיְכָא כָּל מַקְּלָלוֹת הָא אִלֵּה וְרָדָפוּהָא

کلام حضرت موسی

حضرت موسی

کذا

کذا

کذا

کذا

וְהִשְׁבִּיעוֹ עַד הַשָּׁמַיִם כִּי לֹא
וְהִשְׁבִּיעוֹ עַד הַשָּׁמַיִם כִּי לֹא

שְׁמַעְתָּ בְּקוֹל יְהוָה אֱלֹהֶיךָ לִשְׁמֹר
שְׁמַעְתָּ בְּקוֹל יְהוָה אֱלֹהֶיךָ לִשְׁמֹר

מִצְוֹתָיו וְחֻקֹּתָיו אֲשֶׁר צִוְּךָ וְהָיוּ בָּהּ
מִצְוֹתָיו וְחֻקֹּתָיו אֲשֶׁר צִוְּךָ וְהָיוּ בָּהּ

לְאוֹת וְלִמוֹפֵת וּבְזַרְעֲךָ עַד עוֹלָם ס
לְאוֹת וְלִמוֹפֵת וּבְזַרְעֲךָ עַד עוֹלָם ס

נפלה לא תוסף קום בתולת ישראל נטשה על
נפלה לא תוסף קום בתולת ישראל נטשה על

אדמתה לו יוסף קום קולך בתולת ישראל בניה על

دوشنبه یعنی کارون بنی اسرائیل افتاده دیگر بیحرکت هستند روز سیم سدس مزدوران
واحدی بیشکر بر او افتاده کرامند تپل ایشان هم حریص باسبان زاده بطور ارمنه
در ایشان شکر فرموده دیگر بیحواصله و حواست تا احوال بر دیگر اگر نکو بیند که این سر
پاس اندی بیست و اپرد دیگر در دکتاب بیاخات بر مبنای بعسر در فصل پیم در آنچه
مقسم بوده حرامزاده اندر امر موس بیمانی و بطول زمان مازاد اگذاشته دیگر ایها
بر مبنا تمام کرده لعط اندگر فرموده هرکاه نکوتیم که اس بهر بعد المقدس اول است بیستو
است سکر بعد المقدس اول است بیکه بعد المقدس اول خود بس بعضی زاده
است کرد بعد المقدس اول هفصد سال بعسر طول بیمک بیجا نکرد در فصل بیست و پنج
کتاب بر مبناء نوسنده در آیه اول کلا بیکه در سال چهارم بهوزاهم بیرپوشانا د ساهوزا
کر سال اول الطسحب النصر بادشاه بابل بود و بر مبناء در داریوش نهمای هوم هوزاه رسید
تا آیه دهم نوسنده کرده د و فناوری و بدگمانها بیکه ظاهره بهوزاه بیکرد و در آیه یازدهم
بر مبنا باید که تمامی این بین محل حرانی حواهد بود و ابطا بعد هفتاد سال بیابد
نامل سدکی حواهد بود و حدا مبر مابد که بیبود بعد از تمام سدن هفتاد سال
سیاد شاه نامل و نعوس و نولانت کالدیان مکافات کاهان ایشان را حواهم داد و ایرا
حرابهای دائمی مستدل حواهم ساخت و دیگر در فصل بیست و سیم مبر مابد در آیه دهم
نابود و هرکه حدا و بد مبر مابد که بعد از تمام سدن هفتاد سال در نامل بیمار ابابل در بد حواهم نمود
و بعصا بیکوی خود دا و بیمار ما ست حواهم کرد و بیمار ابابل مکافات بابل مکان نامل
حواهم او رد لیس در صورتیکه خود بر مبناء حرف هفتاد سال را بدهد و دیگر ایها لعط
اندی و لعط لاصح را حکوم بر سوان بر بعد المقدس اول قرار داد امّا سر طرش اینست
که کوسید ابن کلام اضافه داشته باشد از این واضح بود در کتاب عاموس بر در فصل پنجم

بعد المقدس اول

در آنچه همه مبعوث باید خداوند متعال یعقوب علیه السلام را مذکر شده تمامی اعمال انسان را
هر کدام را موسوم بخواهد کرد یا بخاکدام را نام مرموده و یاد بخواهد شد در صفحه کلمه مرموده
که تمامی اعمال انسان را هر کدام را موسوم بخواهد کرد ذکر بکنیم که این ابرهام اول نبی است که
اول مرتبه کلمه مبعوث را استعمال مرموده است که

נשבע יהוה בנאום יעקב אם אשכח
בשע ادونای سیکون یعقوب ایم اشکح
לנצח כל מעשיהם
ابصح کال معبیهم

ومبعوث باید خداوند متعال یعقوب نامیده
خواهد است که تمامی اعمال انسان را بدانند هر کدام را موسوم بخواهد
کرد و ایضاً در آیه اخر که در مقام توصیف کردن انسان استعمال مرموده در مرصل

כי הנני מקים עליכם בית ישראל נאם
کی هنی مقیم علیکم بیت یسرائیل نئوم
יהוה אלהי הצבאות נוי ולחצו
ادونای الوهی صبائوث کوی ولا حصوا
אתכם מלבוא חמת ערד נחל הערבה
اتخم مبلبوء حمات عد نحل هاعرابا

بدرستیکه خداوند متعال باید که ایجاد بکند برای خاندان اسرائیل امر اتمام رصد بنما طایفه
روسا بکدام که سمار را از مدخل حمات تا سهر وادی یا بیابان بخواهد نمود و مؤید باشد
معنی آنچه حضرت داود سیعرکه در مزمور یکصد و سی و هفتم مرموده در اول آیه که
بکنار نهرهای بابل رانجا نسیم و صیون را ساد اورده که نشستم وایضاً در وحی یکی است از

دوبار بگوید و دوبار بگوید کرسلام بکی میباشد که هر دو گفتن نامبارک است مبدا هم در اکثر حاجات
بعد از است و مهمل هم بار بار است ثابت در بکی گفتن مبدا هم مورد دوم دعای بگوید جمع
نامبارک هر دو نامبارکی بگوید کرس است ناس دعا نامهای باس و بگوید حمد است و دوی بیمار دارد
انسان و حسم اسطاری دارد مدحه کلام و کدام برهان و محمد است حواهد بود گفتن دلیلی
ارجح های موداه و گفت بنیاد دارد بلکه هر هر بطار بگوید و هر حسنجو صباح و دوشنبه
و یک ابتداء علیهم السلام محمد بطلان انسان و شنبه و حمد های عالم سدن دو انسان عرش
بلکه عبادت دلت عباد انسان کرنا هم دو لبی کرعالی است اعوا انسان دارد بکال دلیل
داشته و دارد بلکه حمد او حمد و برهان بطار اکون دو لبی کسی انبیا و ادب بگوید اکر حمد نادر
حود سان علت نرسانند بمعاد ابتر کرد صرف علیهم الله له تعالی بگوید بس دلب و عرش
حدا و مدار و ابتدای انسان موجود و هر بود گفتن چرخی می بینم و هر ابتداء حمد او بد اکر بس
دلب دو نامه می اسرائیل امید بحدا حمد و صفات دو ابتدای انسان بنب مکرر او عباد انبیا
امتان او دهن بد بس و با بس سعد اجوا و برهان صلوات الله علیهم الابتار دلیل دیگر او حمله
موقف بودن نور است که هر کدا دس و با بس حدا و مد بگوید کی نامبارک بس و
و با بس کرد او کلا هر سعری او محمد مرحوم نامبارک و دیگر بسم و سر بعیق و بگوید نامبارک
و در ابتدا بطر بیعه و تمر بیعت نامبارک بگوید با و عهد و او و افعال و دو نامبارک است و اهم حمد
دارد نامبارک کدا کی انسان عمل با بت مسکند مرد بنی چرخ است و اکر عمل مدی بکند حمد او حمد
چرا است و بحست حمد بوعست و دو روح حمد طور حاتمست حال دو نور دیگر و کتاب انبیا
هر حمدی و دنیاست و دو روح او حالات حاتی و محو و سدن انسان در محشر بوسه
است و او نامبارک است و دو روح هیچ حمدی داده است هم نامبارک و بوسه سلام کرهر کس عمل
حود بنیان کرد هر دو مردس دو دو با بت مبل با بکه سد کور سد نکند بس بد و دو مادر حرانی

صلوات بر محمد و آل محمد

سواد اعظم
ما سد نا الکرخ

نود نا سلام

سد خدا و بد در انجام و عذاب دسوی مرموده که موجب جبان تخصص میشود در دنیا و آن
نواب و احترام دوی چیزی مقرر موده است و دیگر در رهبر سعرد در فصل بهشت و نیم در
آینده چهارم مرموده است خدا و نبی مرا عمل نمایند و احکام مرا نگاه دارند بهشت دارند
خدا و رسول ناراض نمیشوند بلکه المقدس نامیت سزاکی نا شنیده و در انجا وعده امنیت
دنیا داده اند سعادت احترام حسری مقرر موده خال هر گاه کسی بگوید که ممکن عقل است
که خدا و بندگان بوده و گفتار انبیاء ارضیت و دوح و حساب و کتاب و دوز قیامت
نداشته نا شنیده و ساس مقرر موده نا شنیدنی چیزی نا بید دانست که بطور دمرو ساز مرا
کرده نا شنیده حواب اینکه او سه خال بیرون بهشت با اینکه مرموده نا شنیده ولی دوی
که نور نه معصوم الا توشنیده و دوی دهر بوشنیده باعمال نا شنیده و ساس و
حرف داده است بحوت واصل بودند حسن نمایند خود خدا و بندگان خدا چنین مصلحی دانسته بود که بعد
اران سعر نزاکه وعده مرموده ماست که نباید و هر چه بگوید اران نشوید معلوم و مشخص
که هر چه بگوید و هر چیزی نمایند همه اکه حرف عمل و اعتقاد کردن ناس نا شنیده
قول کبد که اران حاشا خدا و بند حرف نمیشود خدا نگوید نشوید حرام و نا طی هر داده و آن امید
و مر مسلمانست که هیچ حرف داده نا شنیده حواب اینکه مصلحی وقت و زمان سود
چون عالم بخال صعر بود حسد بگردد کار از ای سر هدیه پوشیده اند کردند اسرار ما اهل صعر عالم
صعر است هیچ کس در دنیا دانست و علم و عادت و کمال و نیست اما مردیاب سکلیف او را
او ساد سما نمیشد ما کولات و ملبوسات نا اکه متعول بدرس و کمال و ادب و عبادت
سود چنین که مکلف سد او را حرار مرتبه حرم و عفاف حدا و بند میشود همین است که اگر
او را و احترار احرد همین میشود نمیشود خدا گوید او را ما مصای و ما و را اهل جبر بگوید سان
نا است و عده میشود نا مسعود سود نا وقت تکلیف که نیرسد کمال نا نهایت نوف میشود

ما آدم

ما مسلمانان

تا انکه در حجة الوداع حق تعالی حکم جلیل و سخن امر سد که مسئلهٔ ولایت را تمام و تمادل در
سیم او و اعلام سبیل که دو سه مرد پی در پی عرض کنند امر بلیغ و سفارش امر بلیغ و الله
و حفظه تعالی بر اسطار علیه السلام واسا و مردود احوکار معهود که وارد انفصل قضا
ملف و سالذ و الله یعصمک من الناس مفاد ابراهیم که رکاه و صابت ذی عرب و الحاق رسالت
مرا سه بکیل رسالت او بلیغ و سالت کما یسعی بمعهودة و مرکاه امر مردم مبرهن حمد ای
تعالی نور احمط به مرقاید لس اراد حمر مرمود در وسط رود در رهوای کرماکه سری اد
اوطان شرها نصب کند لس اران بومر و مرود دست لپه رهم و فاضاد حود علی بر اسطار
کرفند و محوی انصار او بر روی دست حود تعوه سوب للبد ش کرد ملد که جمع محاجی که تولد
کرار هضاد هر از کنز سود ملد و از جمع طوائف ملاد و فرهر ها حاضر شدل بود ملد ار وای
انکه مساسلد حج زاد حجة الوداع امر و راسعر حود بادکر ملد هکی ای عاد ملد و فرمود ملد
تا وار ملد که عم حماعی نحصار سد ملد که آنت اولی انکم می نعسکم هکی کفا اللهم تعالی
یعنی تا من صاحب اختیار او حود سما و حاهای سما شوده و سم هکی عرض کرد ملد نار
الها کواه تاش که هکی با من معهد او دار یم و هکی کی کفد لس از کرد من اقرار داد هکی حصا
و معهود الامر کنت مولاه طدا علی مولاه و من کنت اناسه فهذا علی امره لس اران دعا
و فرمود ملد اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذل لس از انکه
او مسر تعریف و قول او رانی نداشتد بر و ساحی طوائف و فرمود ملد که تحمه حضرت امیر المؤمنین
بر ویدل و بر انحضرت سلام کند و دست مسعد ملد هضد و عرض کند السلام علیک یا امیر
المؤمنین لس جمع رؤسای اقوام و طوایف طهر یکی بعد مهودة معسر مجادعل کرد ملد و سه
کرفت بر عهد السان حلقهٔ دوم عمر بن الخطاب همان لفظ سلام کرد و ع ع ک یا امیر المؤمنین
اصحبت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة یعنی سر صبح کردی در حالتی که مولای من و هکی مؤمن

وعلمای انسان؟

اکبر من معلق است بمشرق آمدن او در مهر مصر و احلاس و پس بیت المقدس و تسلیم
معلق است و پس بیت المقدس جنانکه در سر متی و در فصل پنجم در آثر یاورد هم مبهم یاد کرد
شاد او بدید که در پس مصر عالم شد و عون بود دل و حلاوت شاد اعیاد شاد ست تحقیق
و تاروی امر است سر و ر و در سا و ر اس حلاوت دل بود و امر بر بوده است که ما را مشان و ما
اکرام ما سما را بعوض رود شمر را نکاه دار و حضرت بر سای بمشر در فصل سا و ر هم رود
حیار دهم لس جا و بد مصر یاد کرد ما بل رود ما یاد کرد یاد کر کهف بحوا هد سد که حلاوت
کرسی اسرائیل را او رس مصر را او رد حتی است لس آس یاد او رد ن مصر را مسوح و مقدس
و اجبار بوی مسد ران دا لس احکام سر هم مسوح مسود مطر ما بحه ملکو یعنی بعد
ارسلط اجبال تسه بنیاد او ن بیرو د لعدد ان مصر کنیسه اجبال السما آمادر سد و چیز تعلق
دارد بکه ترکی و ندس مقدس و بکی حرام بودن در کار ها ما و بسدس و نر کردن
ار رو حلعب نام او تعلق کرمت و سرلیه بودن و معدس نودن ن ما بنا مسم ما فی
صحیحا که در سر بکوس در مصل بوقم دنا بر سم مر موالس حلاوت و د رود همیتمن ا لصور
ساحذ او انفلدس بود در بوا که در او بود رسمای کاری که حلاوت او باد و زیندی آرام کرمه
و اما کاد حرام کردس را تعلق سر بر دامدن او مصر ا سراسب هم حس که حضرب موسی
در بوده در سر حروح در فصل هشم دنا بر هم رود سب را بحواطر دارنا که او بعد
سمای مس مر و ر کار و مسعول سود سمای کار خود دا بخا او را مادر و همچنین سب
حلاوت و د اسب هیچ کار و ار د او و در مکی مه بوده سر ان بوده و مر حمان بوده و مر سد کان و کبر کان
بوده و مر بهام نور مر عی سکرد و ار د رود ن در و از هامت ما سد و د کر د سر میت در فصل
بحم دنا بر و ار د هم مر بوده که رود سب را حذ بعد لس بود لس ن ا کاه دار بعضی که حلاوت
بود ا مر مر بوده است سس رود را مسعول کار خود بوده و هم مصالح کار خود و ا ما بحام و سن

ا کبر من معلق است بمشرق آمدن او در مهر مصر و احلاس و پس بیت المقدس و تسلیم

ا و اجبار الکلمه ا کبر

کرسی اسرائیل را او رس مصر را او رد حتی است لس آس یاد او رد ن مصر را مسوح و مقدس

روز مقدس روز ست است درآن هیچ کار مکن تو و پسر تو و دختر تو غلام و کنیز تو مثل
اوزام کن بر بند و بنیاد او ورد کردن پس مصر غلام بود بند و خداوند ساز او را بیرون
قوی دست و بازوی خود آسمان و زمین و دریا و آنچه در آنهاست و روز هفتم آرام
گاه داد بدین سبب معلوم شد که حرام بود کار کردن در روز شنبه بعلت آنکه خدا
آمد و شد بر مصر بجهت بر بنای بسیار مرده بد بکر کهنسال و کودک شیر خوار آمدن
او را و دیگر ناطل شد و موقوف شد کردن بنا او را و دن سر و آمدن او مصر حرام
بودن کار ها در روز شنبه پر ناطل بهبود اما مطلق نمی شود گذشت در جای خود پس با فی
میماند تا عالم برقرار است حال آن دلیلها که صحیح از برای موقت بودن نبود به بود و
صحیح ادا بهاء حق بست کلام تو بر و کنا بنا ء است دیگر ابهاء لیست که کسی
نتواند حق بر بند با سمی بگوید تا دیگر این بود بر بود احکام ناطل کردن برای انسان امر بند
هر زا سر وط امر بند حساب کردن فصل سیم در بنا بسار دهم در سر مسئلی مرموده که خداوند
خدای خود را نظار نماشد چنانکه در تو بنا نمایان محال کرد بند او امر خداوند بدی را و دنا
هم چنین میباید بدانکه ابرد در نظر خداوند بد راست و بیکوست معمول دا ما انکه ما بوجهی
ناسد و برمن حوفی که خداوند باید راست سوگند یاد نمود نبود و اطمینان و تصرف در او
غرض او این بلکه او اطاعت و سد کی خداوند راست عاوبعد آن و بند و بس مقدس مصرف
در بنیاد و بند و سنا دات و فوایدی که سنا ذا امر مرمودم ناجهد تمام نگاه دار بند غرض او این
ابراین بسکه اطاعت و سد کی خداوند راست بعمل بنیاد و بند در او سی که مراب خواهند
کرد بیرهر گاه این سر بعت نا سر خا انسان داده سلاد بگر با ندی نبود پس جمع نمیاند
حرا کرد و هیچ سفر بد و فصل بست و هم در باب پنجاه و هم مرموده اگر بعمل نمودن نمانع
کلنا ب بسر بعت کرد و مان این کتاب مرموم سوتحر سوی نا بکدار اسم خداوند خدای و حلال و

کند اول نامید بر سبیل کرار قول احداث امتناع است یعنی کسی که مدعی بدان اپروموده کرده عدا ذکر را
تعمیم بها اولا نامید بحوی سبان اثر توضیح است سود که عمی لازم سا اعتماد و تعمد از ذکر او ای
و حذا و بقول لازم سا دلا کر بحی و از سا دلیل بر توضیح او نامید کرد و از بحث و نامید
دار و آن توضیح هم کرد نامید و او می دلیل عملی نا عملی نا سد و عمر عبد کی سا سا کر
علماء و معبر بن هم توضیح کرده نا سد سر هم بن است کی حنا صد و توضیح ایسان بحثی بلا و نامید
قبول کرد و اگر بحث لازم سا دلیل سا قبول کرد امتا جواب را بن سؤال هر چند که علماء بعضی
توضیح کرده اند و معلوم حد کنند اند که نوس بن ابها تمری نا از دهر کی بحواهد نا از نقوش
توضیح کرده اند کاه کند و دکتاب سد و دفی و عمر هما هر بال حمر نو عمدا توجه کرده اند و از
دلیل و اجمال اکثر بن بحثی نا صاد و حبیب نعم است که مراد از لفظ عمد کرد موده
حالتی نعا فی از قسمی ست العمد بن است و مراد از اولا دمه و کر طا معتبر بی امر ایشال اند که
انسانها بود و حواهد نا اجتماع ان رسی و بدلیل کرد نا حواهد سد و صحیح سر و بن
اند احص از ابرسی از قول احداث ابتداء مدد و طریق نست و موده است بکی نا
نست و موده نفی کردن و بکی نا نست داده و انتهاء بن حمله در بود بر سر لوبان
در فصل احکام در ابر سبب و سنم معرفا بدنی رسی ما قوب سد و است ما بن ست
اسقام عصا بن را حواهم کسد کرد بن سا کا نس را فی حواهد کرد بن سا فا و بعا را حکام
مراکاه داسد صحیح با ب را بن اعمال مکرر و هد را کسد در صوطل و سر بب کد در سا سا
سا کن اند در و اکه او در ما سکه مسل ار سا سا کنان ار بن و د کر بن ما بن ابن اعمال مکرر
مر بک سد نا حمله در بن ملوب اسد نا اکر و صحیح انتبان را فی کرد و بیکه سا اعمال
حسا د نا سد بن ما بن طی کرد حواهد عمل را فی ذکر د بر بنا را فی حواهد کرد و ابصاد در فصل
سم در ابر دوم معرفا د در بن سر بن ما بن و او بنای مراد و ما بن احکام مراکاه د ا سنه

خروج عمل بیست وهشم سرپاز دهم و بیست وسوم و بیست وسوم و بیست وسوم سر او پاز عمل بیست وسوم
و بهم و چهار دهم و در عمر بها بات دسا یاست که لطف قربت ظاهر اند و دون شکم حال و اطلاق
سد دل لیل بیکه همه شکو بید که دام عالم صغیر هم است و بها عالم عالم کبیر است
ما سکه ما کبیر هم عالم حصر است و بها دنیا عالم کبیر است و مکو بید که حوس مد دراسان
مقابل و مقابلی نوع هم است و موی بد دراسان مقابل انسان و عالم است که عالم کبیر است
و هم چنین همه چیز ها را با بن نحو نسبت داده اند و نوسنه اند و بیرا بوالبناء سلام حضرت
موسی علیه السلام معلوم است که در بعض از صحیفه های خود دارد و بر کشیم بر سر مطلب
کرنا بید داست که دولت اسرائیلیان را دلیل تحریر بسبب کرد و اند احد هما را بید بدانیم
دیکنی سنه علیه السلام بنا بان مطلب سد و دیکر همچنین کرد براچه اصر در دو نوع سا
سد حصا اصر حضرت عثمان دلت ایهه قوم را انشه و حمل کرد مد در دراسیان که بر بن سد
ار مکانست پس انجام مصر نا بد که ای جمعیه سا ره ان ناس که بر نا بیدی معلوم است که نا عد
وطرق شکو انه نب انعال بنا و رد که بدلت بعماد نا و حود بکه اولا در مقر کرد نا د ما بعه
لازم بود که بدلت رو بد و حدا و ما و نوم مر بود با بها بر دانسا ریت داده مطلق مکند ا سعا
که سر حیا بان کا زهاط حمی بسد نس و مع ابن بحث سد سما حیا و نوا حود حصر ب سعا
سعر حال کلام نا مدد احاست که حوا اند و لطف اما بکو یا لطف فی کردن و بکی لطف و انسا
و حقیقت انجا کلا سیر بوا سا اکر حسان موسی علیه السلام مر نا بس فی اکرد و حصر ب معنا
سر نا بد لطف فی کو بد نس و انجا نا بد حر در حص ان هست نا بد، چه سد که ابهر مد شود
انست که هر جا شکه دلیل و انجی تعبر شود اند معبر انست که بر وکس نا بد و هر جا
کرد لیل و اسعر نا بیدی بود نا بر وکس در او و ممکنست نا سد دنی که بر نا بد طعلس
اکر حد از سکس مر بن ممکند نطعا آنند که هاد اوی و جمع او وی لس ممکند ن ابر وان

و معوی بر سا کر ابهاب
تعر یکه بر کیت نا بر حص نا کند
ر اسد بر استعا سعر بحر ی
بعی کر نه که بر بن امد ن
نا مر انعا کر د نسان دو نا نا
ا ر حص بر ده نا سد ع

سال اکبر خود مرد مادیه سر اپنی نابد و صفات شال در دامل بسیدا ما ماتوس و شد

صلا اکه حضرت موسی علیه السلام در شهر لونان نزد صل اسم و زا به ب دوم

וְשָׁמַרְתֶּם אֵת כָּל חֻקָּתַי וְאֵת כָּל מִשְׁפָּטַי
وشمرم ایث کال حقوقی وایث کال مبیاطی

וַעֲשִׂיתֶם אֹתָם וְלֹא תָקִיא אֶתְכֶם הָאָרֶץ
وعسیم اوتام ولوء نافیا اتحیم ها ارص

אֲשֶׁר אֲנִי מֵבִיא אֶתְכֶם שָׁמָּה לָשֶׁבֶת בָּהּ
اشر انی میبئ اتحیم سامه لاستیث ساه

پس شما وقا بو بهای مرا و شمای احکام مرا نگاه دارید شما را احرا دار بد تا انکه وصیه کد شما را
حصه سکونت در ان ان ساه و دم شما را فی نکند پس در ان ابه و مود ند کد احتیاط کید
کد ساه دار مس شما را فی کند همو د بکر بکسی بلاد دادم حس کد اطا بصد فی کرد و ش
کرده و د بکر بکسند کد همو د هم دست ایشان ناو مس سد نب و هم حیس در همس

در فصل چهارم ا دا بزیت و بحیم الی بیت و هم مصراند

וְלֹא תָקִיא הָאָרֶץ אֶתְכֶם בְּטַמַּאֲכֶם אֹתָהּ
ولوء نافیٔ ها ارص اتحیم وطماحیم اوماه

כַּאֲשֶׁר קָאָה אֶת הַגּוֹי אֲשֶׁר לִפְנֵיכֶם
کاشر ماه ات هکوی اسر لبصیحیم

ا دا بزیت و بحیم الی بیت و هم مساس مقامست و بر اکه مبرها بد پس رس تو
سلا اسس ناس سب و اسعام عصاس سما ا دا ن حوام کد کرد مس شا کنا ن دا فی
حواهد مود پس شما نو بضا و احکام مرا نگا داسه همچنا ن دا بر مکرد هد را نکد مترطن

ابتدا راجع

برمیاہ پیغمبر در فصل پنجاہ و دوم در آخر کتب خود منظم الی آخر فصل مرقوم

וה הָעָם אֲשֶׁר הָגְלָה נְבוּכַדְרֶאצַּר בשנת
רֵי מאֹתָם אשֶׁר מלאוּ שׁ שׁ חדרוֹת בבל
שֶׁבַע יְהוּדִים שלשת אלפים ועשרים
שֶׁבַע יְהוּדִיָּם שְׁלֹשֶׁת אֲלָפִים וְעֶשְׂרִים
ושלשה בשנת שמונה עשרה לנבוכדראצר
וְשָׁלֹשָׁה בִּשְׁנַת שְׁמוֹנֶה עֶשְׂרֵה לִנְבוּכַדְרֶאצַּר
מירושלם נפש שמנה מאות שלשים
מִירוּשָׁלִַם נֶפֶשׁ שְׁמֹנֶה מֵאוֹת שְׁלֹשִׁים
וּשְׁנַיִם

یعنی جملے کہ سوگذ نصر پادشاہ بابل در سال

ہفتم سہ ہزار و سہ صد یہودی و در سال ہجدہم سوگذ نصر اورشلیم مسخر
سی و دو کس را اسیر کرد و در سال بیست و سوم سوگذ نصر نبوزرادان رئیس طلاب
معصد و ہفت صد و پنج کس یہودان ہمگی جانہا ہفت ہزار و سہ صد و در سال چہ
ہفتم بخت نصر ملک بابل در ماہ دوازدہم دو ہزار و سیصد و پنج کس را معصد کرد اول بخت نصر پادشاہ
بابل در سال سلطنت خود نا کس ملک یہوداہ را اسیر بابل ساخت و او را حبس
حاسر کرد و دو ماہ و پنج روز ہمکو متکلم سد کرہی او را در کرسی ملوکی کہ بر اہس
در بابل بودند بالاتر از ہمہ و بحوبت دیگر بابل بوس کرد و در تمامی عمر بس نا تمام
در حضور بس بابل بحور و لبسب طعام بس و طعمہ دائمی از حانب بادساہ بابل
حصہ مقرر دہ روز بس در تمامی روزہای حیات بس تا بروز کہ بادساہ بعد بابل

اما اس دلت دو بارہ کہ بدنا لمقدس بانی خواہد شد ہیچ کس نمیدہ و ہیچ کس نمیداند کہ چہ
قدر بود بدرہم چنین کہ نمیدانند کہ صحیح کو سعد بی زا بیچ خواہد بدھد نمیدھد
اگر جنان بس کہ فرض دارد نمیدہد و ادا نمیکند بس مکرد و الا اگر جنان پس
کہ بن را ندارد اسد بدی ندارد نمیدہد بن ابرہم بلا عذاب است و ما نوبی دیگر
او قوم بود ن تا خدا ہم کہ خراج سد بدہ حلیہ در ساتوی کہ سد کرار و بس بدہ الفقاد
کہ خارج سد بدہ بکرد بلی در دست ندارد مکر اینکہ بلا جبر نانی نادہ ابہم نادہ
ساں کرد و ان مطلب حیات کہ در اول نوبہ در سفر نکوبن در فصل جہل و نہم
در اردہم مبفرا بد کہ عضای سلطنت از بھود اہ و مرنا و مرنا نی از مبنان نا ھا بس
کوچ خواہد بود نا و قبکہ سبلوہ بنا بد کہ مرا او امہا جمع سو بد است کہ مرہود کہ
ساید ساوہ و مبکوبد کہ ابی سلوہ مبنج کبر او داست و بھود ساما دہ است نا مانند مضطر
باشیم و در کہ در رکاب مبنا علیہم السلام حرفہائی کہ بحمت سلطنت حاماں نا او در داد
نانی ساما نداست از اجمل بو مبنا و سمرد در فصل بہب و سم و در اثریم و سم سفر نا بکل اہل
رو رھا مبا بد کہ ان برای نا او در ساحر سال نا او اثر مجر ایم کہ ملوکا سر سلطنت خواہد
بود و بکام رسبدہ در و مبن الصاف و راسی نا اجا خواہد او رد و در و رکار بن
بھود اہ و اسرائیل بحات خواہد نافت و اسرائیل نا مبنت ساکن خواہد شد و اسبکر
ماں نا مبنا بھود او و بای صبد بھود است و در کہ در فصل بی ام در اثریم مرہود
کہ بھود او بد بھود و سر نا دساہ خود نا او در کہ او برای ابسان بطریق سا و رم حد سخواہد شد
کرد و در کہ در فصل سی و سیم در اثریم نا او در ہم مرہود کہ در ماں و ماں او برای نا او در ساحر
عدالت نبت مسنام کہ اصاف و عدالت نا او در در مبن جاری خواہد ساخت در ماں
ایام بھود اہ نجا سخواہد یافت و او سلیم نا مبنت سکونت خواہد بود و اسمی کہ نا خواہد

میبود او و مای صد هو است در او که خداوند صفحه را مذکر او را برای داود مرقوم کرده بود
خانه داران اسرائیل مشید کرده بهت خواهد شد و او برای کسانی که او را لوتان اند در جمیع
من مرقوم کرده با بهای موحی را تقریب نمایند و هدیه را در بیع را تقریب نمایند
هدیه او فات و سانند که بیخواهد شد و کلام خداوند بدست موسی مصحوب بیر میباشد
که خداوند حس صفحه را بذکر اکه عهدی که من او و ورد عهد مرا نباشد و ابل هیوی
نا اکدار مرا نوس قبری که من بعض نشید و خود بدانسته باشد و هم عهدش نا صحت
کار ایم کهان کران لوتان را بذکر و ابل بوانند شد پیچنانکه لشکر اسمانها نمایند و دریا
و ریگ در ساحل بوده بسیار هم چنان در بشر شد و اکثر داود و ذرتهای کران لوتان بذکر
انسان را عوام کرد بشد و در کر حرفهای بیهم در کتاب خود در فصل بیع صفحه را به
بهت و یکم نوشته که انسان بگوید که خداوند خبر صفحه را بذکر ابل من هی اسرائیل را
ارمیان طوایف که نا انها رفته صفحه ایشان را از اطراف جمع خواهم کرد و انسان را توس
ایشان خواهم آورد و انسان را در زمین و کوههای بیر اسرائیل ساکن خواهم کرد و انسان
برای همگی ایشان خواهم بر سانند و ملک واحد بر همگی ایشان ملک خواهد بود و دیگر دو
امت نبود و دیگر دو مملکت نا نارند و دیگر بهیچ خواهند شد نا اینهبت و بهم کرده و بیچ
در رهای که بهم شد خود بعصوبات داده ام کرد و ران بدران ایشان ساکن بوده اند سکونت
خواهند کرد و در ان زمین انسان و پسران ایشان ساکن خواهند بود و نا ابد الاباد
داود و نامی اسطان ایشان خواهد بود نا اخر فصل و دیگر در فصل بیع و چهارم در ابتدا
بهت و بهم فرموده و ایشان سنان بگانه صحت خواهم بود که انسان را از اخراج بدهی که ابد
داود ایشان را خواهد چرانید بلکه او ایشان را سبان خواهد بود و بهم خدای ایشان
خواهم بود و بنده من داود در ایشان سلطان خواهد بود و من که خداوند فرموده ام الخر فصل

هم چنین بیمورمایاد حلاصه سی حماعت بی اسرائیل بیت که میکوید که در این امان مذکور
الصدر حداوند مرمود است هسور بطهور نرسیده است و مایاد که مانا مستطر باسم ناامکه هم
این کلام امانی که حداوند مرمود است بطهور نرسد حال فی الحقیقه نامد مانا هم چنین
چیزی آنموده نا شد نا بدکه ایشان مستطر نا شد اما اگر معلوم نشود که این حرفها نما اما ان بوای ا
بیت المقدس نانی است که خود سحانه و نعالی ارد رشحناب داود مسل روح الله بسعر حی
فرساده که محل جمیع ابن علائم و نسانها نوده نمی و مثل اینها نحاهد رسیده است دیگر حال انطار
نمایند کیدا ما سیان این مطلب بحث کرانگ اما دلیل همان امان مذکوره کرار بولیان
حضرت حزقیال نی حمدانیه بسر که مطالعه مکون نگاه معلوم میشود که چون احیاد و حرابی بیت
المقدس نانی همان احیاء رهای حداوندی واقع شده و نخارسیده است و این امد در سعر
مکوین در وصل چهل و نهم نوشته است که عشا سلطنت از هوداه و ورثان و رانی امیان
نا ما پرسخواهد رکوچ نموده نا وقتیکه شایلوه که مانا این امیان جمع خواهد شد و این
نخارسیده در زمان بیت المقدس اول همه سلطنت و ورکی بی اسرائیل نا سط هوداه
بود و اما بعد شایلوه نا صبح خواهد آمد و هم حد معین چنین توضیح کرده اند که این شایلوه
نماوده نا بد که حضرت موسی علیه السلام نا سد هم حسا نکه بطریق حساب هم سمانه کوی حسا
موسی علیه السلام مشخص و هم چنین اشعیا کفته که وصل چهل و نهم سعر مکوین است میکوید عشا
سلطنت و ورثان و رانی امیان هوداه و نا شده بنود در زمان امدن شایلوه

کنوشته سده در دیل السطر

לֹא יָסוּר שֵׁבֶט מִיהוּדָה וּמְחֹקֵק מִבֵּין רַגְלָיו

עַד כִּי יָבוֹא שִׁילֹה וְלוֹ יִקְּהַת עַמִּים

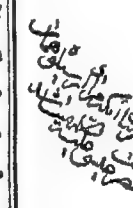

עַד כִּי יָבֹא שִׁילֹה וְלוֹ יִקְהַת עַמִּים
عد کی یاثو شیلوه ولو یهقت عمیم

אֹסְרִי לַגֶּפֶן עִירָה וְלִשֹׂרֵקָה בְּנִי אֲתֹנוֹ כִּבַּס
اوسری لگفن عیره ولسرقه بنی اتونو کبس

בַּיַּיִן לְבֻשׁוֹ וּבְדַם עֲנָבִים סוּתָה
بین لبشو وبدم عنابیم سوثوه

כֹּחֲלִי עֵינַיִם מִיַּיִן וּלְבֶן שִׁנַּיִם מֵחָלָב
کحلی عینایم میین ولبن شنایم محلب

ورجمهٔ آیه هفتاد و یکم

و دیگر ایکه مضمار حضرت یعقوب علیه السلام ابر بوده که از طایفه بنی اسرائیل بود و کدخدای ایشان از سبط یهوداه ناشد که میان این دو دانده سبط سبط یهوداه همیشه معزز و محترم ماند و حکمران و سلطان ناشند تا ایکه حضرت موسی علیه السلام بهم برسد و جمع قوم مطیع و فرمان بردار او شوند و هم چنین هم شد و حضرت موسی ع یعنی ایشان را بکنعان راهنمایی کرد و ایشان را جمع کرد تا ایکه رسی ملک ناشد کشنا ند که مطیع او شد ند و هر دو که بوتع ین بودن مطیع کردن خدا بس و حلیفه موسی بود تمام اعمال او تمام گا انجال حضرت موسی ع تو دو اکرم ایشان را نشان دهم همانها ناند که حضرت موسی علیه السلام مطیع کرد کهانیت میکند و بتوت حضرت یعقوب و ایشان را حضرت یعقوب فرموده بعد از سداد وارد روی خود ایشان معلوم میشود که این سیلوه تا بدار سبط دیگر ناشد چون میفرماید که دور نشود سلطنت از سبط یهوداه تا زمانی که سیلوه میاید پس آن وقت دور خواهد شد سلطنت از سبط یهوداه و از این کلام معلوم میشود که فرموده ناد میکه سیلوه میاید معلوم است که بعد از جمع شدن سلطنان سبط یهوداه سیلوه خواهد آمد و همیکه فرد ایران حرفی ندارد میگوید و ایلیسه که فرموده که ایران سیلوه را خواهد آمد و از کدام سبط خواهد بود و لیس هیس قد

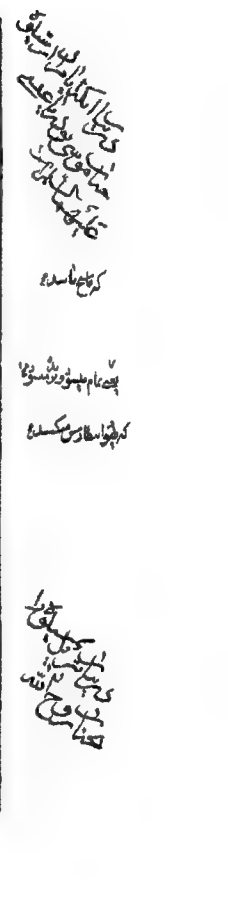

مطبع

مطیع شده امداد همت قلم و یکسان حلق نیاز مطیع و فرمان بردار او بدانه سبحانه
و بدیکر اینکه بهال است کدار بعد بحق سبحانی کذشته تعبیر او احداً بداً سد و بر حق تعبیر
حداحد اینچه تحقیق کرد بر اساس امداد و این همه امر محرابی است کدار او بطهور رسید طابعه
بنی اسرائیل تعبیر ارعلماء ایشان بر مقرر شاسد کدچیز کسی کدار اعجاز ها او ظهور
رسید اعجاز مانکدار او ظاهر شد ها و اسم اعظم بوده کدار امدروی بدت المقدس
بدست او امداد یواکه حضرت سلیمان بعد عیسی اسم اعظم در خاتم سلیمان ثبت کرده بود
و در بیت المقدس بصحرا بوده و حضرت عیسی علیه السلام او سئل تا سد او اکرده و او اسم اعظم
هم در دیانت بوده ملذا ذاتی این محرابات دیتا سد او بود و دیشتر ابطلت تا ثابت کردیم که
ابهامی او است کر حضرت عیسی علیه السلام است داده امداد محضر ایبت کدحضرت سلیمان
بیت المقدس او او اساحت هر کاه اسم اعظم دار الحاکد اشته بود و مقدکه بحث المصاحبه و بیت
المقدس ذاخواب کرده هر چه بوده همه را معدوم کرده تا سد حتی جوی تو بر و عرابات هم بهلاک
تا وی نمانده بود تا هشتاد سال تو بر و بیار بهوده سود بعد حضرت عزیر سمر بوت سد از
اکدر لحصه بیت المقدس تا وی کرده بود بدین اکر حضرت عیسی کدبیت المقدس تا وی کرد و س
محوس ملحصه بود اسم اعظم دار الحاکد اکر عیسی هم دار اسم بیاد بود و حضرت عیسی هم
بیت المقدس بود پس معلوم سد کدابن امرای محض لسب حالا شته کلام مادر اساس ایکه
سلوده بوده و ابهام ثابت سد و سا نضام مدکور کردیم و الان هم در سوت بیکه ابن مخصص سلو
بوده تا سد ابت کدعلاوه شیلوه ابن خواهد بود کدر رسیدن او ارسلطنت او ظهور
خارج خواهد بود و ما نمی بینم کدتا حضرت عیسی علیه السلام بیا مده بود سلطنت و سلطوت
بوده و در امدن حضرت عیسی سلطنت ارسط طور داده و رسد هاجرا از تمام سد نکر
بلکه خواهد خواست و خود هم کسی بیت در میان طور داده و بنی اسرائیل کدمامل ابن بحث تا سد

و سهل است که هیچ بلد و اسلام نیافرید که در آن مسجد حضرت عیسی علیه السلام نباشد
المقدس بانی بوده است شد و از جمله پرستاران است تعداد آن که ایشان جلد
تعداد هم سهان هستند کار آیات و معجزات سحر و حضرت جبرئیل می توشد از النبی
که با داود نسل داود می ملحق است و محمد هم از نسل او نامید بهم رسد لکن منطو
این نسل داود است و الا خود داود علیه السلام که مثل از عهد و زمان بر پیغمبر سحر و حضرت
جبرئیل بهمراه حاضر کرده بود و سود بس بقش حطاب ابی آباء مسطور بدل داود
که اسم داود بهمراه است و صلوات حضرت عیسی علیه السلام او لاد داود علیه السلام است محمد
در اول الفصل می توشد است و همراه با و هنگه مطالعه میکنی از چیدن تبسم محمد می
سوی که جسم ایشان در دست المقدس بانی بخار سپد و ساعد و ممد و اس خاک بوحس
او و رق سم نادهم او و رق هستادم نا بود و دوم و او و رق یکصد نود و هم نا و رق
یکصد و بیستم که هم حاسلطنت حاوارة داود و کمر بود و ماند نا احوالهای جرائیل سپد المقدس
بانی و سهل است که سان مسکند که در عصری از اعصار نبوده است و عصمت که از او
شد و هم از نسل حضرت داود علیه السلام نبوده است و اضح نزار هم جرئیل جبرئیل همه
در فصل و او رهم را با ز معمد هم نا الحوض بحاکه ایشان سوتها اند اسلس کرده عصمت
و کسی دیگر بهتوانند مکن سی نا بکند و او را با ز بهشت که نا رحمت او بند کار آم خود را
مدیر مصور و سانید که او را هر بندان آدم نا ان خود را نا رتعاس بخود و او خود را مورس
و اندوه نا کی بخود و ملحق نگردیم مگر که رحمت او بند و حق سا کان او و سلیم در وصل اسلام
همه نا بند که بان خود نا نا بند و نا کی خواهند خود و او خود را بخود اق نویسند نا که
وصل او ملوق نمی نا سند نسب علمای سا کان اس و شهرهای مسکونی انسان خواب
سلح و سیر و بزار خواهند نا بند خواهند دانست که خداوند مسم و کا نا که خداوند بند

نمی رسید که انرا بدادم مثل شما دو معنی اسرائیل که میگوید که روزها طول میکند
و هر روز با اینها میپرسید چیست سالهای با ایشان بگوید خداوند میفرماید که این مثل را
امثال خواهم نمود و این مثل را دیگر در اسرائیل مثل نخواهند کرد بلکه امثالی بایشان بگو که نزدیک
و بسیار هر رؤیا باطل دیگر رؤیای باطل نخواهد بود زیرا که من خداوند هستم هر چه بگویم
خواهد شد و تاخیر نخواهد یافت زیرا که ای خاندان اسرائیل در روزهای شما هر رؤیا
را خواهم گفت و کلام هر چه بگویم بجا خواهم آورد و دیگر کلام خداوند بدیشان معصوم نمی شود
زیرا که ای خاندان اسرائیل همچنین خداوند یهوه میگوید که دیگر هیچ کلام من طول نخواهد کشید
بلکه کلامی که گفتم بجا خواهد آورد و خداوند یهوه میگوید اینک خاندان اسرائیل میگویند
که رؤیایی که او میبیند برای روزهای بسیار است و او برای زمانهای دور نبوت میکند
لهذا بایشان بگو که خداوند یهوه میگوید که هیچ کلام من دیگر طول نخواهد کشید بلکه کلامی
که گفتم بجا خواهد آورد خداوند یهوه میگوید کلام من بر خلاف نصایح خداوند مدیان معصوم
نمی شود آتش مثل است و مهیب تو صیان سیم خلعت نصایح امر کلام را بایشان گفت
و بعد از خداوند بحضور ایل که حاوادهٔ اسرائیل هستند بیرون رفت و بایشان گفت
که من امروز هشتاد و پنج سال دارم آیا امروز قادر نیستم که در میان شما بیرون و داخل شوم
زیرا که خداوند یهوه بمن گفته است که این اردن را عبور نخواهی نمود پس یهوشع
بحضور تمامی اسرائیل گفت که دلهای خود را بر تمامی راههایی که خداوند بشما امر فرموده
است که بجا آورید بگذارید و بر آنها سلوک نمایید و بخداوند خدای خود ملتصق باشید
پس یهوشع تمامی قبایل اسرائیل را بشکیم جمع کرد و مشایخ و رؤسا و داوران و ناظران
ایشان را طلبید و ایشان بحضور خدا ایستادند و یهوشع تمامی قوم را خطاب کرده
بایشان گفت که یهوه خدای اسرائیل چنین میگوید که پدران شما یعنی تارح پدر ابراهیم
و پدر ناحور در زمان قدیم بآن طرف نهر ساکن بودند و خدایان غیر را عبادت میکردند
پس پدر شما ابراهیم را از آن طرف نهر گرفته در تمامی زمین کنعان گردانیدم و ذریت او را
زیاد گردانیدم و اسحاق را باو دادم و اسحاق را یعقوب و عیسو را دادم و کوه سعیر را
بعیسو دادم تا آنرا متصرف شود و یعقوب و پسرانش بمصر فرود آمدند و شما آمده بدریا رسیدید
و مصریان با ارابه ها و سواران تا بدریای سوف از عقب پدران شما لشکر کشیدند
و چون نزد خداوند فریاد برآوردند او در میان شما و مصریان ظلمت پدید آورد و دریا را
بر ایشان آورده ایشان را مستور ساخت و چشمان شما آنچه را که بمصریان کرده بود دید
و روزهای بسیار در بیابان ساکن بودید و بزمین اموریانی که آن طرف اردن ساکن بودند
آورده شما با ایشان جنگ کردند و ایشان را بدست شما تسلیم نمودم و زمین ایشان را
متصرف شدید و ایشان را از پیش شما هلاک نمودم و بالاق بن صفور پادشاه موآب برخاست
و با اسرائیل جنگ کرد و فرستاده بلعام بن بعور را طلبیده خواست که شما را لعنت کند
لیکن نخواستم بلعام را بشنوم لهذا او شما را مکرر برکت داد پس شما را از دست او رهانیدم
و چون از اردن عبور کرده بشهر اریحا آمدید اهل اریحا با شما جنگ کردند
یعنی اموریان و فرزیان و کنعانیان و حتیان و جرجاشیان و حویان و یبوسیان
و ایشان را بدست شما تسلیم نمودم و زنبورها پیش شما فرستادم که ایشان را از پیش شما
بیرون کردند نه بشمشیر شما و نه بکمان شما و زمینی را که در آن زحمت نکشیده بودید
و شهرهایی را که بنا نکرده بودید بشما دادم و در آنها ساکن شدید و از تاکستانها
و باغهای زیتون که غرس نکرده بودید میخورید پس الحال از خداوند بترسید
و او را بکمال راستی و امانت عبادت نمایید و خدایانی را که پدران شما آن طرف نهر
و در مصر عبادت میکردند دور کنید و خداوند را عبادت نمایید و اگر عبادت
خداوند در نظر شما بد آید پس امروز برای خود اختیار کنید که کدام را عبادت
خواهید نمود خدایانی را که پدران شما آن طرف نهر عبادت میکردند یا خدایان
اموریان را که در زمین ایشان ساکن هستید اما من و خاندان من خداوند را عبادت
خواهیم نمود و قوم در جواب گفتند حاشا که ما خداوند را ترک کرده خدایان غیر را
عبادت نماییم زیرا که یهوه خدای ما خود ما و پدران ما را از زمین مصر از خانه
بندگی بیرون آورد و این آیات عظیم را بحضور ما بظهور رسانید و ما را در تمامی راهی
که رفتیم و در میان تمامی قومهایی که از میان ایشان گذشتیم محافظت نمود
و خداوند تمامی قومها و اموریانی را که در زمین ساکن بودند از پیش ما بیرون کرد
پس ما نیز خداوند را عبادت خواهیم نمود زیرا که او خدای ما است یهوشع بقوم گفت
که شما نمیتوانید خداوند را عبادت نمایید زیرا که او خدایان مقدس است و خدای غیور
است و تقصیرهای شما و گناهان شما را عفو نخواهد نمود اگر خداوند را ترک کرده
خدایان غیر را عبادت نمایید آنگاه برگشته بشما بدی خواهد رسانید و شما را هلاک
خواهد نمود بعد از آنکه بشما احسان نموده است قوم بیوشع گفتند نه بلکه خداوند را
عبادت خواهیم نمود یهوشع بقوم گفت که شما بر خود شاهد هستید که خداوند را
برای خود اختیار کرده او را عبادت خواهید نمود گفتند شاهدیم پس الحال خدایان غیر
را که در میان شما هستند دور کنید و دلهای خود را بسوی یهوه خدای اسرائیل
مایل گردانید یهوشع بقوم گفت که یهوه خدای شما را عبادت خواهیم نمود و آواز
او را اطاعت خواهیم کرد پس یهوشع در آن روز با قوم عهد بست و برای ایشان
در شکیم فریضه و قانون مقرر نمود و یهوشع این سخنان را در کتاب شریعت خدا
مرقوم داشت و سنگ بزرگی گرفته آنرا در آنجا زیر بلوطی که نزد مقدس خداوند
بود برپا نمود و یهوشع بتمامی قوم گفت اینک این سنگ بر ما شاهد خواهد بود
زیرا که تمامی سخنان خداوند را که بما گفته است شنیده است پس بر شما شاهد
خواهد بود مبادا خدای خود را انکار نمایید پس یهوشع قوم را هر کس را بملک خودش
روانه نمود

۳
وحی سیم

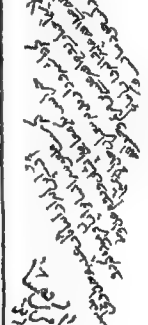

صبر فرماید انسان کو کہ رود بکستان یا بمقاوکات هر بصری مقصود بس او هر بصری
کہ بیشتر از حرف اول بود کہ زده بود مد مقامی را بصر فرماید رود بکسب نفس مخصص مد کہ حرف این
ایات اذ برای دمان بود بکسب حلاصه کلام تعداد افاده بمود دس دکا بدل از رکلام رو بنکا
ارکنا سنا علیهم السلم و نود بنه حضرت موسی علیه السلم دیکر جای بحث و مخاطره و اخطاط
نا فی نماند مرای مقابله بهود سود لحوح کرد لعنت کرده دو بصر ایدا دیعه فرمای بی
اسرائیل یکه حضرت داود و یکی حضرت عیسی علیهما السلم چنانچه در کلام مجید دا بی
حلاوه مد شادله و تعالی بهر فرماید یکی در سوره مائده کہ بصر فرماید قوله تعالی لعن الذین
کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی بن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون
نا دری ایضا بعد کفر و صفه اولا اکه قوله حضرت بقاس اید و دمان انسان را حضرت
و بقاس نا لے عیسی و حضرت عیسی را بقاس مد کوره حواهیم کرد انسان را و حضرت اید مخت
اکه مانوس و احکام انسان کہ حداوید قرار داده کہ بدون فرمانی نا لے نحواهد شد اید
حضرت بقاس مکر سد کہ این مانوس در مقدس بوده و حال کہ بعد مقدس
در دست مانست چیکونه فرمانی نکنیم الکه ار بقاس بحضرت نا لے سویم طلب ار الکه
از بعد مقدس سروس اید ایم حالا فرمانی نمیکنیم حواب مقابله کو نیم کہ انا سما فعلنا
عالم بعد اسد بما فعل اکر عالم بعد بنه دس حدا عالم بود کہ شمارا از دمس بعد مقدس
بیرون نحواهد کرد دس نا بد بهر فرماید بعد ار الکه سما فعلنا از بعد مقدس سروس
کرد مد دیکر فرمانی نکنید و احکام مجعل و مدل فرمانی است حضرت حضری کو مت
در کتاب نوزاده با کسب ایشان است چنین حضری کہ بست حال اید عالم اسلام
سد ملعوظ کاهر ار حال دو حضرا حکامی بوسیله اید نکی ان را سد سد بحث کرحالا که
بعد مقدس بدا ایم و فرمانی هم نمیکنیم دلان دعا نحواهیم و دلان نحال نا کسب

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مثل انسان مثل درخت ماند مسلمان کہ بر او برای سوختن
او برای او مانند درخت تصور پس بر او کردن ہمان فصل یازدہم مربوط اول ما ماند کلام
خدا و بندہ پس معلوم می شود کہ ہر بندہ ما کہ او را بسوی او درختان حرمت بری
دارد مثل آنست درختان درختان حکمل انا حوض او او را برای کردن کاری کہ منتہی
انا بیچی ایران حضرت او بخش کہ مثل شود است برای سوختن ما نش سوختہ شود است
ہر دو سر شراو مثل ش ہم سوختہ شود انا برای کاری مصروف دارد انا بیک و بیکار مالم
نبود بکار شما مانند مربوط اہر است تعداد انا بیکہ آتش او را تقسیم و سوختہ است و بکار او برای
کاری مصروف نداشتہ است او بر حضرت او بخش ہم مربوط انا بیک مثل ما انا کنند و دنیا و آخرت
حکم کہ برای سوختن باش نام ساکنان او و سلم تمہیدا خواہم داد و روی خود را بر صدا
انسان خواہم کرد انا بیکار بیک انسی بر دو دم انس و بیکار انا بیا خواہد سوختن و حتی
کہ روی خود را بر صدا انسان میکردانم خواہد دانست کہ حضرت او بندہ ہم حضرت او بندہ ہمانی
و مانند او انا بیکار حضرت او بندہ ہمان او بر او برای خواہم کرد پیغمبر ما و بین بندہ انفاذ بن
اشارہ مدلت دوم انسانست کہ ہمو مراجعت انسر و بین بکردہ اند بکار انسیہ دار حضرت
ما ند و ہم او بندہ ہمو ما ن کہ بر او برای سوختن معنی بانشند و بدار دہمن مقصود
مبنود کہ حضرت علام الغیوب حوض بر ظاہر و باطن جمیع ممکنات و محلوقات اطلاع و علم
و احاطہ دارد و فکر شنہ فاسد بر او برای ذات مقدس او بردی ظاہر و عالم بدار دو او ہمہ
ما نعی و حال عالم بندہ در حساب خاطر علم باری تعالی بکائنات و علم ذات مقدس او نسبت
بجمیع خلق در جمیع امکنہ و ازمنہ محیط خاطر و حضور پست بلکہ از حالات حضرات انسانیا
او ہمہ ما نعی الی الابد و از آن الی یوم القیمہ بکائنات کہ خبر داد ہ است کہ عالم گردم و بر او قادر
ہستند و بانعای بیت و ظہای قلب کہ ہیچ ابی از ما نعی انسانی و مکانی از مکنا عباد ہم

معترض

معزوف و مقرر و معلوم بود و بنا بر اخبار و آثار و بنا بر کرسا را بانبیا الحصوص حضرت رسول
در همین مصاحبت زاده و از انکار اکثر مخالفان سوء حواهد بود و عادت بحری اجرای انحوا
سده و بحواهد بود و با این تفصیل اما بنی اسرائیل بیصد و هم حتی سا را بانبیاء علیهم السلام و بکوید
که شیخ بن داود بن ابن سلیمان و مادر او بن دلیله بحواهد بود بلکه سب مولد ایشان
با این لفظ است که کفالت موجوده از کتب چهارصد مقرر از انبیاء بنی اسرائیل و آنکه
اشقیاء بنی اسرائیل ایشان را بکشتند و بواسطه کفالت انحضرت از انبیاء معدود بودند
کفالت از فلان و از حنان و چهل بیعمر کرده بودند بکشتند و الا کشته بودند
حاضر در کتب سابقه مسطور است که اشقیاء بنی اسرائیل انبیاء بیصد که عالما بیعمر که
بیعمر از او انبیاء خود را بکشتند و همور بیعمر بها الفاظ عبرت که کاهی موجود کان بوده
نا سد نا دمل سا نفلان متحول کاوهای جوبود نا دمعاجم و مکروهات و سلعات
ار کس کردند و عمر این حال را کرا نصاف نا ستد با بی اساء حوفل بیعمر بکود نا بلغت بوشیار
انسان و انکه ان اساء ان نوای همین دلت لا بی انسان و سا نفلان بلکه بعد از بنا نوع
و هست محل دلت و انسان بدا شه و بدا زد و بزا کرم بود که هرم و حود انسان
طرف سوحه بکطرف بود دلت نفتل و عارت بحث الصرف طرف دیکر بس هم در حوالی
نسا لعد بس ان بعد از بکه حنان و حم الله تا عصاء بیعمر حود سا ن کند نفاصله
ریمان قلیل که حمل سا ل بوده نا سد نا ری نا هاری نفاصل مرقوم که اسا ره نا حالی بسد
نا رحصار اب حود عنوا صلا نفقد نال مکنی النفات نا بر بحث سا معران و اساء البان مکرر
و بکند و نا رحود نا مکلف نا حکام نوریه مد نا سد نا انکه بیتای اراد او موقف بوین
احکام را انبیان کردیم و از انحضرا ر و نا لی حنان هو شع سعر اب ترکان حود در اول فصل
بهم مرقوم نا ا بر حهار هوای بنی اسرائیل نا سد انواع سادی کان مسرد نمودیم بر نکرد نا

اصح حمل این کردن اکمل اشد هم

مدت العدس الی هم حوالی خدا

کنان

کان ارحلا بب برکمه ابد در عوم حو بهای عملها حوت ذا دوست داسته حرصکا و محاله
ابسان ابرود بن حواهد ذا دود دمها ابسان شرا نکود کی حواهد کرد و دد بهر حدا و ل
سا کو حواهد بود ملکه ابر بهم کو اسم طابفه مثوا سرا بیل است معه حواهد بر کت و لوث
شارع یعنی محص ذا در آسور حواهد خود دشر ابسان ذا در حضور حدا و ند حواهد رحمت
و بلوا بسان حواهد شد دماغ ابسان ارد و ای ابسان نامد مان بوصه کران حواهد کرد بد
نمای حود ملکه کان ابتا ابسان ملند حواهد شد معبو دد و دمان ذلفتان کسا ران نامد مان
نامم دکان حرامست تعلرا مکرد در حضور حدا و ند عما و بد حو بکه ران بعلبی الشا لحا
حدا و بد د د بحواهد امد د دا بصوت بانی که بحو بد مدل ابهکه ران نام د د کا است
و کو بنی کر بحو بد مثل بنه است حرا کر بنه مغاره بود د ح ابتا و ارد بنه المقدس
مسکر بد د حو د و سه کتنا ران مال حدا بود د سا فی د مسد ار مال کاهن بود د سا فی
کوشت مال هنا حص بود د الان مال کاهن و حدا و ذا مد هند لس سا ر احکام تو بنه
ابس د ناح ابسان ابرا و مانا بی الان مدل سرا ست هم حبس کر د مصر بو بان د د فصل هفتم
هار بوع کر بکا ابر مصر بن ابسانست و د و قتی بو شرا مد کرا د بن کس حواسکه بفر آ بنه
بدا د بد حکو بد بشو بکه ابر د حود د و ا ذا نسته نا سد د و بکر ذا شرهم معبو کرده کر هر کیه
بحو بد بحص ابست و مثل ان نامم ذا را ابست حرامست حو بنه را نکو شت نا و حو دی کر بنه
د لست تعلرا هم بدا ابر احکام بود بنه را مدل نا و ر د مدل حنی مسر ذا هم نکاه مدا شتند و هم
تو بنه هم بحواهد بد حدا مکه هم بود بنه هم بدا شتند و بس مر ابر حضر بدا شتن تو بنه بود بکه
بحواهد بد تعلرا ابکه بر تو بنه ذا بوست و بر هم هم راه ابسان بود ا کو هدا ابست کر حواهد
تو بنه مر ابرای ابسان مصفی د ابسا نه حکم بحواهد ابر د بنه مبکرد و موسوب نامل و مصر مصفی
نا و مسکه مر ابحضر بو مس بنه المقدس بنا مدا بوقت سو بند نا هم ابرا حوال هیچ بدا احکام

نوذر زنا کناه بدان استند و کوسب را بخورد بدان ما مجبور نباشد کدا و احکام مذکور الحای ما و نیز
هر آینه معصیت همکرب بدان وصل است بود کدر روز میں بدان اندمدس بچهل بیاورده باشد و میں
بچهل بیاورد بدان انسان پاک تواند نیست دلیل دیکر هم او حصوف داسال دارد هم کدر دو لب
تعداد آن و کوسب بخورده بود بدهم حنانکه داسال دو فصل دهم او کناه حوذ
در باب دوم و سم میهر باشد کدر آن ایام میں در سه هصد حریں و مام دارد بودم ماں او بدان
بخورد و کوسب و سران بدهام داصل شد و تا انجام دور هما سر هصد حولس را بدهم میں
بیودم و دیکر حصر حریل سهر در کناد حود دو در فصل حهارم در باب چهارد هم میهر داصل
کدلس کهم او حالی الحاق بدحدا اسلاف حاد میں بدان شد و بود هو کدار کرد کی حود تا انجال
مسه و دو بدان سدهٔ حاود بر او بخورده بودم و کوسب مکروه بدهام و هما سر حال تعداد
ادکر هر بود مسه و دو بدان سدهٔ و بخورد ه ام دیکر هم او بوده که کوسب مکروه را بخورد دام
اکر بکو تیم اول سوشی بود بهید در حد اندمدس اول بود دکر اس کلام دا کفت و ا بعضی را مرفوع
در و عسب محمد اکر اسدای بولس در هما ن فصل او لب که بهیر تا بدهم در میان دلب
معلوم است کدا نصاف در تعداد بوده و هصور هم او هس مد بولس و در دیکر ادکه مهیر تا بدان
کوسب مکروه مصطور بر بکوسی است که حور و سه او و دران نشته و بنا و و سه او و کاهس
داده لس او و ادمکروه بحواند و در دی هم حس نوضیح کرده و هما روح هم تصدیق کرد معلوم
کوسی که هم در میں بدان اندمدس کسنه سوداد حمله مکروه هما حسان مدنوب و مراد از
مکروهاتی که در ادبحا و سا بر موارد در اس کناب حرصل و بنا و کفت علماء علیهم السلام
کهسه سلاح است یا حصلاح اسراسلمان و مصلحت بعنی حرام است مکروه دا مر الفعل
یا حصلاح ما مسلمین و شواهد بر این حصلاح بنا است حمانکه در محل اسار مهنوب مصحح ادکه
در دو بور دو سر لوبان در فصل اهدهم در باب اول سهر یا بد حدا و بدان حصر نوبی بلند بدین مصنوی

کم مرتبه ای دوست بر ما بیاک
وحرمتی کدار مرتبه ما نیاک

علماء در این مطالب بنا نهاده اند

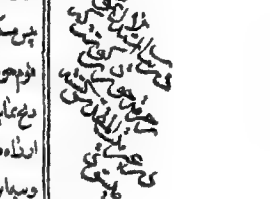

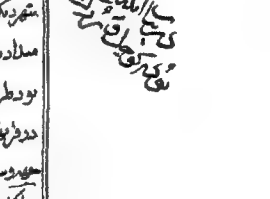

מפרשים

וְעָשִׂיתָם בְּיוֹם הַזֶּה אֶת חֻמְּרֹ
וְעֶטְיֶתֶם שׁוּבָה הָאֲבִיגֶם אֶת הָעֹמֶר

כֶּבֶשׂ תָּמִים בֶּן שְׁנָתוֹ לְעֹלָה לַיהוָה
כֶּבֶשׂ תָּמִים בְּנֵי שָׁנָתוֹ לְעוֹלָה לַאדוֹנָי

ומאן ועלה ברשה וחושפאי נאדה ראי ماحودان اودرى كه هد بهعداى خود بكذ
محوريد ودرتمامى سكنهاى شما وزبهاى حافاتوان اندشا بحاهم باكد تمامى
وهوده است نارى بواسطه اين اجكام جودانان حود دانان كه جرمس مساسد ودين تمامها
معاوم سد واما كوست جودانان هم حكس معاوم كردند دانان رتماها بصاحوات
بواسطه انكه باحكام بودند عمل بمكند واما كيهب عمل كردن عورات ودر باسان هم
حواهد امد الساء الله تعالى كه درمقام دانشد تان دهر وبالسرار ناى نعاس ابنان
بمد همسان حمولى راست وحكم سرودن امد نشان اوحص ونعاس بحرحم مهباشد كه
نامد فرمانى سريدد رحه عمل بمحركس مد هدار رو كوسعد وكند نابب مشت ارد
واسكه حكم عمل كردن شعع وحه راندند وسانعالى الحمد اشاره ماى شد وهم حص ود
مسلح كه دانان كردد هر سالى وهر دكورى واحلت كسه مرشد نامد مخصوص حداوند
درامكان مترتب رو مدو عمريد واصادر نانه كه مرابسان نادد رادة حودرا بانكه
بحكم بودنه وانسان كسف عودت وادد رادة حراست بمكند واصادر نانه حكسه
انسان سارنعالى دبهسان وامدى بودد احكام سان انحه حكم الله است كه بردن فرمانى
وكس دوره وفوتى اردى نامد بكند وبمكند واداى عمل هواردد درمهمات نا
نهاداست كه ساوقول حودسان كه نا انحه اراده مرحوم رموف بودن بودند نارا بحكام نوبه را
كه امدى عمل بادند بمكند بيشنهاد است وهركاه بخواهيم كه احصا انحه انسان نه

فروعات

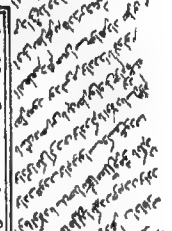

و دعا حکام آسان را بمانع بعلاوه مار ما داصول عمل بدان هر آینه دعا بدان کرد
نابد دران موارد عمل بدان نمایند و بس نبوده ولی از مخصص کجا این یعنی این بلاد که
همین قدر اوامر دینی کتاب مسلمین بر ایشان محکم و حد موده نابد حواس ناصواب اکرار
بدهند و الا ادعای ما بر سر نبوت مطهر حضرت ختمی مآب صلوات الله و سلامه علیه و آله
- بر بمانند و از عناد و لجاج و عصبیت دست ناوش و احدی خارج کردیده اما اول
در حکم آن خود دشوار است حمله اسر حرام بود پس دکر سد و اما دلیل در مسئله
دیکر آسان ساختن حکمی معلوم کردیده که حرام است ابزار دیکر آسان که
نابد عمل کند و عمل نکند و ابزار آسان دیکر هم همین بخود در مسئله رجع کند آسان
و نرسد بحشر اردد و اول سال این کار بما کرده و نکند دیکر این موارد در موسم و غیر این
ابزار دلی که آسان و ابزار آمده و می بدنا نابد حوالی ناصواب از حد او رسول نما
بدهند و با اقرار و موقوف بود تا تقوت نرسد نابد و اعمال خود را هم اصل اسواع عقاد آسان
در موارد دیکر نیاز نکند و دلی اصل دلی نا حد بدانند و همچنان که مقتضای ابورینه
در مسئله سفاهی و حجر در احکام دیکر نابد دلی و نا وظیفه مخصوص بوده نماند
همین حرام زاده کی خود هم ادعای و اعتراف نماند تعالی اکه ابزار و ما آسان این اسباب مجال
ورود و وظهور و سبب در مقامات عدیده امر کرده ن ساختند و روح اصه پیغمبری و علاوت
و رد بلد نا حد تعالی و معرفت الرحمان علیه و آله صلوات الله الملک المنان تعالی و
الحمد و مساعد آسان مرقوم شد و مبسوط در مرو عات آسان مسلم حس عمل حسینی ابزار
آسان صادر شد و چنین کنند ابزار داده را عموکه های بد دات سر و بح کرده نمکند
همه اسهل ابزار عناد آنرا حود دحکم کلمة الله را الغا رحی نسند بد و عناد و سد اسلام
و مسلمان سد ابزار حود می نسند بد ما آکه اسلام محکم تعالی و بد علام جمیع عبوبات الله

فرموده‌ام امّا اگر کوبی حس شود و هر جای دیگر هم ادرار خورد نگوشت و کس را
دیگر احتیاط هوس و اردوی گوشت خوردن را نباشد و ورد معلومست هر دو رمکند
و محو و دیدن دیگر ادرار و هم مسلّمی نباشد امّا ادرار و هوس ادوای کمی است که مبتلا
گوشت خورده باشد لیکن با این بعد هوس و اردو مسلّمی اگر هم سوای کشتن
مطلقاً نصاحاً خاورست بلکه اکل مسدود محصنه سرب سرایت رحالات الحصنا علام لرس
ان میکردد در طریقه و این مسلّمی کرسا و سوای بعضی ارعلماء سوای بعد صرف
مرد ماده ملاسرایت و لهذا بین استعمال نباید و با هم نباید مطهر خود را نباید بعد ادخورد
خال مسئله دیگر اینست هم بهمین اصل مسئله سرایت خوردن مریض و پخته خوردن
در محصنه باشد امّا اگر گوشت هوس غالب حصرات سرایت است یا اگر نخورند
اکل پخته مکنند و در حکم خصوص مرغابی سوخی هم و هم مود مدر هم بین صل جهار شهر
سر صبح ذاشت و خهادم و بست و نهم و بست و سوم میفرماید که اگر واه ادر و این قول
دور باشد که اوا سوای بود است و اما مکابکه حداوند و سوکر بند نباشد که اسم خود را
در اجا نکذارد و صکه حداوند حداثت نوذا مترآ بسیار دار نبود و در باشد امکان این را
توسعه مذبل کرده و بعد را بدست خود بکرد و مکابکه حداوند و سوکر بند و وان هل
نواب هر حرمت خواهش کرده و سانست ادکاو کوسعه و سرایت مکرا بد رهم هم
دلت خواهی مسامحه نباید داده در اجا در حصوص حداوند حداس نخورد بوجود و هم اهلیت
خود مرتبه باشد را بهاوا را بین آیات متوالیه سه حکم مفهوم مشود اوّل آنکه در صورت
علم طهارت و بودن خود هر جا سر امکان بلت المقدس در ایمام حاضر است سعد بدن
کند سعد دوم آنکه حکم خوردن کوشت و باعر کوشت از هر جرثان و بعد ابتدا
و جزئیاتی میکند و هم مطلقاً حائز نیست که بکند و بخورد بلکه را استثنای فصل هر طی

فرماید بکعص یا رسیر یا سیر یا سد و واکد و رابیها بهسد فرقوه یا ستای نصر حاست
تعالی اکبر مرود ار انجر حاست یا ستای داود سم اکبر دد خصوص انعوص کر یا ن صد
حوید مسود هر کاه نوا سطه ستای نصر وجان کعر حوار معوز یا محواهد یا ن مثال
این تحص بقرب بحدا ابتاع کند و بدهد بکعص و هر کاه در این مقام کوی کوید کر این
بند دل سعد کرد این اثبات سوا لدم و مایی سد در خصوص عمر اول داد کان هر حوی
است یا اکبر حکم اول داده است کر کسی او را بعد نس بیا ید حسابی در سمر لوبا ن د
فصل بست و سیم در ا بیه بدت و سیم سمر یا بد یا ما اول داد هر یا نم کر او برای جدا و بد
داده است او را کوی بعد نس بیا ید جر کا و جر کو سعد ان بعد بیرکر و به حدا ست او ان جدا
و مؤید هم بوط است یا بصد و سه ار اعداد در فصل سم ا بیه و هفدهم سمر یا بد
در با کر ابنا ن بهی اول داد کان ار سی اسرائیل در میان سی اسرائیل مالکان مرا د سدا
و اسا نوا نصوص هر کیا سد و حم بصر اول داده نعوص اول داده کان بیا می بی اسرائیل او را
حود کوشم حو بکر بیا می اول داد کان ربیس مصر از دم ابسا نوا نوای حود بعد نس بود ا
و هم حبس در سمر لوبا ن در فصل محد هم در ا بیه بعد هم اما اول داد کان کا و کو سعد
ما اول داد کان بود او بر حوا می داد ا نعد بسد نحو ر با بیا ر اد در مدیح ساس و بیا ر ا
محصد و ر با ی راس انس و ا نصر حوش ر ای حدا و بد سو دان نس حوا ب کو نم کر معصود او
این ا نبا ا سکد اول داد کان ار هر جنسی ار حوا ن و ا نسا ن او ان حدا و بد و مقدس هم ا مر کرد
و بعبه کس قا بل بصر د د ا ن و فر مانی کر د ن بیا ید و هر جا ما بد حو نس ار بحب ل حوا ن او کر
هر دن حدا ستعالی ا ی مصب سر ا ر ار هر بود ملا ر در مقام عدم قدد ن سر دن ا ن اول د
بند دل سعد ما بد کرد و انجر بعد د ا بد سب کر بعد د ر ا بکان سر یف نا و لاد هر دن می با بد
کر ا بکان معادل ر حوا نی د ا بکر بد و بعر بل د د ح ما سد و بحود ملا ر انجر بعوس معد سه

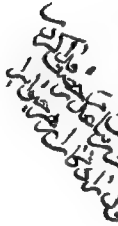

ایشان ماں اسپناں وجاتاں ماں جمل مع طرح اسپ ماند و مطلوب ار این جدا ان مطلوب ار ان منزلی انحوال اول داوه مذکر هر حوا بنرا کرا سم جدا ان کلمه هر حوی را ابتداء سر عتر کرد طرح عتر ایشان بوده او وضع کردند و بدان خود و عتر بر دیگر ذاعا و سایر بهائم و اول داده بودن کر جدا شتاخود اسم را و ابی حمار معدن خود ماند و موده یعنی معدن شتر داد و نوز و عتر بود نزاد کرد و ایشان اسند بخاسته معدن شتر خود داد چنانکه دست و معضو دیگر اکه طرح معدن شتر هر کس دار او نمساسد و هر کاری سا او او اساسب مذکر نابد هان کس جولس داد و مدیح حاص محصر و سطر حدار دار و هم و برد چنانچه ار بعاد کر سد کر جولس دا میاس و پیه اس دا سوران و هم چیز هم اجکار بر بد سر صحو بد و فصل ما رد هم ادا نه بود بد هم پیه مانا بد کرد کوری کر اول دا دکان کا و و کو سعدان نا سد ار و ای جدا و بد حدا ت نعد بس ع ما و کو سا نه اول دا دحود دا نعو جود ماو د کو سعد اول دا دحود دا نم او دا مو سال نسال در حضو حدا ت دیگر کر حدا و بد او مبکو بسد بود حاو ده ات نحو بد و اکر عبد ات سنه اسد با کو دا سا ماهر سم عبد ات الحو بی دا سه ا سا دا را حدا و بد یعنی نحصر حدا و بد و ان مدیح حاص ع ح دو ا مد رو دو ار هاست جولس دا مثل اب رو مبی رو بو همه ات دا ان فصل و عشه در مقام سفارش نمودن دو نا ذه نکا بیه حصرات کهان و او دا ها رو دی علیه السلام بد انحه ایشان نابد سلوک نما سد و الحمد الله ای ساز اهل ما الستم حصرات مناسب سلوک نما بد ار دا د عمر های علاده و سبر ابکود و عمر ها و عمر عمام رسا بو هائم دا با ایشان نا مد دا د و اما انکلمه حود کهان بس معلوم سب هما ن بود کر حدا و بد دا نه احوی فرمود کر هر کا انحوال اول دا داده نا عر مصوب وده نا شد مدا لس جولس دا د مدیح محص هر بو مذکر مکان سر هب بر داس سر بد و حو لس اهل اس رو مبی رو بو بد و نعا ذه احوی مشکل بد

سفلد در صورت عدم تمکن و دوری امکان سر بهر حاکم دکر سلد تحکم او مرسلد الله
و بر وصی مسلم ما هم کرمول کردیم حکم نحواهد سد بل سفلد دادن بلاد تعدی و داعت اولیا
دادکار ار هر حوان ما انکه مخالف قول بعضی از علماء اسرائیلیان بوده مسدگ هان
اما مدوا الیه مرقومه قبلی مالی بفصل تصل ما اهمی یا رحاوه او نوای حرام بودن
کسی دیجر وجود در حصر اب اسرائیلیان نسد و بمسود تعلد انکه سا بوحوار و تسار لکه
وقتیان کردن احکام زاد و امور در احکم کردن ابن مورد ما اکر ابن مس مع العار مس مان
مع العار قاعاما حاهر نمسا سد ولی حیره بلاد او ابن دسد و یا کردن از نوای انسان سا دن
این کونه مطالب علمه کرا علت تحصاب زاد و کی ابن کونه بعضا و مطالب علمه بوده و بس
تعلد انکه سا بن سا بد که مس سا فی و سه و سه هر دو تحرکه دو هر مکلی کرده تمکد
لا اول داده نا سد دار سال محمد مس هان اولاد های هارون بو که عمر آنها سد
ابن است مرحوم سا بد و ابن را هم که بلاده عمد هسد نا سد که کهان اسان در کمال
سحی کردن ا کرده و مکسد ناری در دنا بحو که کسنه مکسد در تمامی او قات مکن شنه
حال ایمه صلی احکام تورنه حود عمل بکرده و بمکسد لوکه سه حورده و مجود در محس
و مسود بد فحس حکم محس بود سان هم عمل کرده و بمکسد و اکر حکم حورن مسه را هم
محس حورد ن نا سام او رود و سس بلد و حامه و سس علی کردن نوسه اد حما که
در سفر تثنیه فصل هفدهم آیه نا نود و هفتم و موده که هر کس که مسه نا دد بلاد حبوانات الحود حمه
او صوطن و حمار عرب لنا سس حود را سو بل و حوس را نا ل کند و نان سه سس
کند یعنی عمل نماید و با سام او رود نا نا ل نا سد و بعد او ان نا ل سود ر ما ن احکام
حود مد سد که علی بلا شبهه بلاد بلاد و بعد او و کاه د مکری که مرا نیان نوسه مبتوانند
کرد و حکم انکه سا فی مسا سد ابن سلاحهای انسان که علاء ما ن اسرائیلیان مسا سد که

در هود و ع

هسه عمل بکنند

خود را حق محمد را سد چنانچه پیشتای ازایان نکرسنده دکر سد و ما این مر معاصی خود
حرامها بحق محمد ان احسانی مدا سد و مدارد بلکه همین عمل دیگر کردن علماء انسان شعل
دکسو سرایه اعتماد و اساس عرب و دولت خود بر آن قرار داده اند و وقتی
ممد خود سان حکم کرد بر کسی حرامست کرد پیشخود قرار داده اند و همچنین خود را
حرامها است که مایه فساد و طغیان ایشان کشته است که اصلا هیچ ایی ازایان کت ایشا
ایشان ساورده و سما و رد فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ
و اما اصل لا تضربن بها فلیلک کالا ایام اصل الا بها عاد یا الله و اما هم
سرود انشا ایی همدرد ما کل و مسرب انسان بود کا حال انها فی الحمار اساده سد
و اما الدسه ما بحر و انسان لازم سا مدار حساب دانی و حرام زاده بود و کر سد
انسان و لد حصن بطرایی در مسئله احکام ربانان مساسد کرد و حکم حصن بقاس
ربانان اله محله ایشالی در بود و مرجوده عمل کرده و همیکسد ار و ربانی کرد و انسان
در مقام حصن و مقاسی او مدادد و کماره کرد سار برای سرد احمد ار حصن بقاس
و حا بود سد ما سرب و مقاسرت سو هر هر کاه انسان ار و ربانی کا و کو سعد سر
ساسد بواسطه هر سان کو بر محرمانکی و هر کاه ایم مقر بکرد بکسان ار ار دو ح
شم و هیچ حالتی او دن تعسل کرد بن دارد امد حسار موسی و سا بر انبیاء بی اسرائیل تمام
کر مروح سر بعد انسان بوده امد و همان فرمانها حتی احرر ایها که ملک کماد و مساسد
مساسد کرد بعد المقدس تعل ساسد دواس مقام هم هر کاه بکو سد کرد سس بعد
المقدس بدارم مدار اعمل مسکد حوا سب کرد بدل بود و عمل دا ار و ایی کماد آ
مرفوعه ار هیچ موضع و مواضع سان احکام بود بده معلوم بکسه است مدار دا ار عمل ار دس
خود سان احرام کرده امد و مسکد و دلیل و ایی در دسان بود و بعد ما انکه

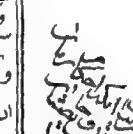

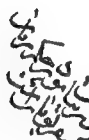

וַיְדַבֵּר יְהוָה אֶל מֹשֶׁה לֵאמֹר דַּבֵּר אֶל בְּ
וַבְּנֵי אַהֲרֹן אֶל מֹשֶׁה לֵמוֹר דַּבֵּר אֶל בְּנֵי
יִשְׂרָאֵל לֵאמֹר אִשָּׁה כִּי תַזְרִיעַ וְיָלְדָה
וְטָמְאָה שִׁבְעַת יָמִים כִּימֵי נִדַּת
דָּמֶיהָ תִּטְמָא וּבַיּוֹם הַשְּׁמִינִי יִמּוֹל
כַּשֵּׁר עָרְלָתוֹ וְשִׁלְשִׁים יוֹם וְשִׁלְשֶׁת
יָמִים תֵּשֵׁב בְּדָמֵי טָהֳרָהּ בְּכָל קֹדֶשׁ

לֹא תִגַּע וְאֶל הַמִּקְדָּשׁ לֹא תָבֹא עַד
לוֹ בְּכָל מְלַאכְתּוֹ וְאֶל מִקְדָּשׁ לוֹ תָּבוֹא עַד

מְלֹאת יְמֵי טָהֳרָהּ וְאִם נְקֵבָה תֵּלֵד
מְלוֹאת יָמֶיהָ טָהֳרָתָהּ וְאִם יָשְׁבָה יֻלַּד

וְטָמְאָה שִׁבְעִים נִדָּתָהּ וְשִׁשִּׁים יוֹם
וְטָהֳרָהּ שִׁבְעִים כְּנִדָּתָהּ וְשִׁשִּׁים יוֹם

וְשִׁשֶּׁת יָמִים תֵּשֵׁב עַל דְּמֵי טָהֳרָהּ
וְשִׁשִּׁים יָמִים תֵּשֵׁב עַל דָּמֶיהָ טָהֳרָתָהּ

וּבִמְלֹאת יְמֵי טָהֳרָהּ לְבֵן אוֹ לְבַת
וּבִמְלוֹאת יָמֶיהָ טָהֳרָתָהּ לְבֵן אוֹ לְבַת

תָּבִיא כֶּבֶשׂ בְּנוֹ שְׁנָתוֹ לְעֹלָה וּבֶן
תָּבִיא כֶּבֶשׂ בֶּן שְׁנָתוֹ לְעוֹלָה וּבֶן

יוֹנָה אוֹ תֹר לְחַטָּאת אֶל פֶּתַח אֹהֶל
יוֹנָה אוֹ תוֹר לְחַטָּאת אֶל פֶּתַח אֹהֶל

מוֹעֵד אֶל הַכֹּהֵן וְהִקְרִיבוֹ לִפְנֵי
מוֹעֵד אֶל הַכֹּהֵן וְהִקְרִיבוֹ לִפְנֵי

יְהוָה וְכִפֶּר עָלֶיהָ וְטָהֲרָה מִמְּקֹר
יְהוָה וְכִפֶּר עָלֶיהָ וְטָהֲרָה מִמְּקוֹר

דְּמֶיהָ זֹאת תּוֹרַת הַיֹּלֶדֶת לִזְכָר
דָּמֶיהָ זֹאת תּוֹרַת הַיֹּלֶדֶת לִזְכָר

אן לנקבה ואם לא תמצא ידה די שה
או ליקחה ויעם לו בפיה בידה די שה
ולקחה שתי תורים או שני בני יונה
ולאחיה בנים או בני בני יונה
אחד לעולה ואחד לחטאת וכפר עליה
יהוד ליעולה ויהוד לחטאת וכפר עליהא
הכוהן וטהרה ׃
כהנא ויצפרא ויתדכי

در زمان حلال و حرام بحضرت موسی علیه السلام گفتند که گوسفند گردن را بشکنند که حلال شود
اگر گوساله را هفت روز نباشد مادر نباشد اصل روزهای حلال از حضرت رسالت
تا روز روز هشتم گوسفند علیه السلام حساب شود نهم سی و سه روز روزهای
تطهیر شیر حرام گشتن زمان مادر تمام مقدس تا تمام شدن روزها
تطهیر شش حلال شود اگر ماده نر او اند روز هفتم تمام تمام نباشد تا
وسعت وسی روز روزهای تطهیر شمار نر او اند روز هفتم تمام بعد از
سی روز روزهای تطهیر شمار نر او اند موسی هرون گفتند که گوساله را بکشند
فرزند روح گاه مادر حیوان مجرم گاهش برساند و او را بخصوص حلال و بد نهرب بود ادرس
کفاره مادر کردن حیوان نباشد اگر نباشد دانند که کردن اما بهتر
و اگر فرزند نهرب بود تا سی روز و هری اگر نهرب یکی تطهیر زمان موسی
و یکی تطهیر روح گاه مکرر و گاهش او را تا کفاره مادر نباشد سود و مکرر نهرب بود
فصل نام روز هشت و نهم صد زمان مادر گرگاه نفی زاحوان حیوان روزهای نباشد

دو حصار آنرا که از حصص جد پدر تا اکرم باشد از جد آنرا حصص باده ماشد همچنین دو تا
حرمان تا آنکس مساوی دو حصار حصص باشد و تا آنرا است هر شریکه همانند دو حصار
حرمان آن خواهد از حصص مساوی آنرا حصص خواهد بود و هر چیز یکه از آن
نقصان مساوی تا آنرا حصص خواهد بود و هر کسکه از تا یا کمتر از مساوی تا آنرا خواهد
بود و اگر حرمان آن یا آن سود از برای خود شش حصص دو حصار مساوی تا آنرا خواهد
دو دو حصص از برای خویش دو فرض نامد و کور چیز از اکرم شریکان مرساند دو حصص
جمع و کاهش یکی از آنچه رسیکاه و یکی از آنچه فرضی سوحسی بسبب تماند و کاهش در آن
خصوص حرمان چون تا آنکس در حصور جد بود یکصد و ده تماند طال اکرم تا احکام بود بنرا
اندی بدانیم و دانستماند واضح شد از جمع اهل فروض آنرا دو فرض آنان کرد و ایشان تا نامها
مستند همه از آنچه حصص محسوب میشوند و مسند دو ایشان اناث و آنان سه نصف هم احکام تا آنچ
و تا آن حرمان و کوست خود دو و بود یکی و تا آن حرمان کردن و کمتر مرد تا مساوی و تا آنان
از حصص و نقصان و تعلق به هم از احکام اشاره موصوف سدی تسعه کوس و اعتماد سان را
و تا موده و اعتماد باس بدان اعتماد و آن حرانی دوم مذالفقد من تا آنی و موصوف سدی
فرزانها تمک در هر تا آن و آنان بوده و تا آنرا نها نه موده که تا موصوف فرضی عمل
کند و هو بپیری هم حرمان اده هم چنانکه بچه اسانکی تا صحیح بدن عمل قرار اده اکرار
برای فرضی کردن هم مسر چند که تا عمل کند دو یکی از اناث مساوی کرده تا سد
کرنا عدم عمکرد و فرضی عمل کند و نفر موصوف تا مادر و جوف مکرا احتیار کرده تا مادکه
کدهاد و مادر تا مای امور امد و مست کدار برای او و رها فرضی بدهند تا مادکه کم کمکاه
بوریه تا ناقص است و تا موصف سه موصوف معلوم اهل احیس معلوم سد کرده در حکم حدا کسا
میکند و کوسام میجوید و میکوسید که تو بریا بد پس تا و حودی که در بوریه حرمان حصص

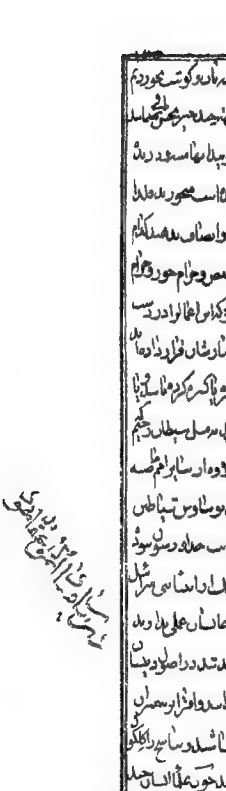

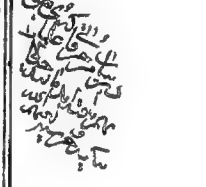

نوحدار و امید وار انجام حسن میدارد که حداکار را تمام میکند و من بعد نیز همان مقصود
وار انجام حدار احدای تا تمام میدارد و میکند و میکرماشیع یعنی صاحب الامر بالعصفاد
مسلمین میاید و بجای مرا پنجاه سال بعد از آن تمام و مدولت دور رکی که اول فاسد بر
میکرد ادا توفیق داد تمام و کامل میدوتر ما لا رست که این اعتقاد از انسان زاید
کانهای انسان که نوسنده در مقدمه سوم و تمهیدی موجه دانم که نتواند جواب بگوید
که ملاک ما اعتراض است اولاً آنکه در ذات جسم داشتن حدا و بدا مسکه کمالی نیاز دلکه اوا
راپیل میکند کانست در دو دانها معدوم میکرد و در انکات قی اسموسل وام تیجی که
در میان انسان نیت امعتبر بوده صرف نمیتوسند که من حدا و بدم در ما لاتی که من کانه
نسه و لشکرهای او و اطراف راست و حدا و ابتداره بوده و بعد همه محصر امد
وجمع اعضای احدا و را طراف و عرصا مسل و مراسح در او رده که هر عضوی از اعضای ان حدا مل
هزار مرتبه طول و ست و هم حس جمع اعضای احدا از سان نموده و بعد که من نادنی
عضا که ایم یک سل او محصی ریک در میان اسطا بعد است صاص سدیم که هر معدار
قدر قامت حدا ایا بس بمصل هر بوده مد دگر سوم و هر که مند کر بود و اصل است
و در دساهم ما او و نا سد و انصاد و کاسه بس بعموت میکوسد که ایم در میان اسطاعه
پنا معتبر بود در اول کار خود نوسنده است که سه سر ناس است در ناس اول حر
فرشته میکند و در ناس دوم سال فرنا پو میکند و در ناس سیم اطفال سر خوار یکرنه
در میاید در نا پو هر سه پس حدا و بدی نیست و ما سد و سه سر بوده میکند و میکوید ای
رای فای که حاد جوی خواب که دم و محراب خود را سوزا بدم و هر بدان خود را سیر و ادم
و اچهار در ناب دوم هم کتاب نوسنده است که بدا عالمی که ایم و دنی نوسف نرد که که
روزی از راه هم میکند سیم و هم نا رسد داحدا و را ئیسدم از حوا نهای بد المصدن و مسئول

نماز سلام و حضرت ایشان کسف شد که من در پیش حضرت بودم معمول نماز مدام الحضرت امد
و بود که حضرت او را میفرمود نماز را تمام کردم و من سلام کردم و من جواب سلام او را دادم من
که دیدم که حضرت احمد ابرجا رشد احمد داران الحضرت را در من رسید که در این حرم انوار حرم انواری هستی
مرجوان که من گفتم انواری مسلم گفتی ملکوت وای که خانه خود را خواب کردم و جوان خود را
سوزانیدم و وردان خود را اسیر کردم ای سحر انسحر انهم عجز و بیتابی حال ظاهر شد که
میگوید که حضرت ایشان هم نادم شد که چرا او را دیده ام است و هم را هم بی روی است و هم
روی سه بعد این انوار در دل ایشان پیدا شد که همین باب دعا که بتو سپرده و هم فرمود که
خانه بی اسرائیل محمد مبارک نماز میکند و عبادت میکند حداوند او را توفیق حداوند
سر خود را نوکت میدهد تا محکوم دل جوانان ناسالم که تعریف کند او را در خانه او
و وای بر آنها و یکه با سپری داد پیرهای خود را در نمازها و امتهای عالم و وای بر ایشان
و وای بر آن سرهائی که ما سپر را مندار سعروبی خود را بصادر و فصل نماز دیدم و یا او دیدم
همین کتاب هادی دنی اشوعیل نام در کتاب دانیل که من حداوند را دیدم و گریه میکنم عصوص
حداوند را بیان کرده و یا صحبتی او را و او را هادی و نوده و بولت بدن الهذا من نماز نماوند
بود دل او گفته که من در وی در حداوند خود مسعول بودم و دیدم داخل اصل محراب
حاضر شدم دیدم که حداوند عالم سر کرسی بلند و پایه نشسته من نماز دیدم که کف دست بر دیدم اتفاق دیدم
همین و جبان که من نوعبادات و همه دعای خود را در کرده بود و دیگر دیدم که ایشان
حداوند را تمام صداسا و نی بنا و نمداصدا بعث کرد ایشان در فواصل نمازها و هنگام
دعای مخصوص خود را دیدم که من را بدیوانها شود و را برای هدیه انوار خود میخواست
او را قدس میکوید و تمام عبادات او مسعول است یعنی که حداوند را سود و حاصل سود
و سرانجام بیم رساند و طلبد مرسود و را بر عبادت نسبت داد کرده مسعود سر بسر

والقطع والسعي كما أمر الله
معصوم استغفار حداوند را میکرد
نماز بسیار میخواند و نماز را در
نماز بسیار میخواند

کلمه دارد و تمام حبس است و میکوید کردد و میکه بیت المقدس تا بحر الله و بنی اسرائیل
با سری افتاده بسجدها یعنی میکنند و وعده ارحدا شد لامکان و سر کردانیده باو میکه
ما شیع یعنی صاحب کامران ایشان کرد بحق من داود بن مداسد سابق بنی اسرائیل ارا بیامرزی
تحاب با سد و ملک و دولت و نور کی بحق شد ا بو مسجدها یعنی میکنند و وفا دار باحدا محمی
سود حدا تمام خواهد شد و محسا نور حدا را میکوید و در چهد بن خای کنار عیش
یعقوب نوسا است کرحدا هم هر دو در مصل بنی اسرائیل عمار میکند و تعلیم بنا بر سر
میکند و تعلیم بنا اسکندار یوست کوسالهٔ مساسد و اسرائیلیان در خالت عمار سا
بر سر جود میکند حدا هم مسل سد کالس تعلیم بنا کرد و او را بر سر میکند و عمار میکند
و قرات دعا و عمار بن است کرچیس نا سد رضای حدا و در پس من و عالت سود رحم
من و عصت من دفار کم نا دوم خودم بنی اسرائیل را وقت شعف و پاره را بنی مسکنان
از دفار حدا بیان موده و بعلیم کرکه بر سر میکند و در و سد خود مو بتجید ارابی
مسل نامر و طها ایستا است کرسوسا بها نا صف ملال و کلال است حال مانا عاطی
کرکرده ایم نا صف کرا رحس اعتمادی و ارحس عمار ی ست و با سلام و در من مس
میس محکم اساس اسلام و ارحسار کرده ام انساء الله تعالی حدا و ملائکه مارا ارحدا بیا
او در ملائکان محضرت حاتم انبیاء علیه و علیهم السلام محسوب دارد و در سال امنان
او محسور کرداند و دیکر هود بمعود حصول هر چه خواهد کوشید و صحق طاهر و بیان
کرده ارحضت تو سال او در بنا ده و احدا دخود بری سد ام ملکه بوحدا طاهر است که
مر صاف حرفهای پیشین ح نمار ا دا نمائی اسرائیل علیهم السلام بنا بر کرده ام و بخواهی
نفس خود هیچ کاری نا کرده ام و از مؤاخذه دوجهان ایمن و در بکرکه نماسخی بوی ابی
است کرمکوید و روح حضرت موسی علیه السلام حبس بود نا بعد از حدا بن سال در تی ام عالی

مدیها امدی را و حلول کرده و او را و اشغال با عنه تعالم دیگر کرد او را ری کوسد ما و حلول
کرده و دیگر همدان حلول نکرد مومنا مربوط دیگر شان است که چون دو پیغامبر فرستاده
در بیت المقدس و در حیث و در مرج اشان محمد را لسان حلول کرد و سد حلول کسد و عرش هم
ما یحیی مسلمان و او را انحصار آنا مربوط است باسکوسید که فاعل بحر بیت او بکطرف شود
سبحان و او را ان کف شرا پ حید مدرد و هم لسه در عالم کف لحه حواسند
کعبه امدو مردم خاهو اکمراه کرد و و ایس کتاب عمو بیفوت کرد در دیوانحانه اسکندر
نوسه سلاح است تمام او را س هسل نامربوط هست که حمس ان مفکر دیز کا محی فاعل
و ما لست مذاکر در و حیقچر حس همدان که اصر هیچ کو حال بر فیود ست فاعل و ما مذاکر ایل نیست
حوردن شراب ایس ترا حرام محمر نا بحمود مذکیسه بر سر ایسان مربود دیگر بیکر
نما لست در حید گذ و طاهر بود بر بهم و نا طل نیست معسل و نا پاک ای را مدیناه مدمت اد
فرای حوردن سراب کرده مذل و شراب لحلال و مذد رنحصوص او کرد انها و نا ثابت تو سی
و محاسبات مو او کرده نا و حود ایسه مذهبها حود هم مبذ لست او س هم مذل فتی ذو سراسان
اهل و مسامذل تمام محمر حوردن سراب محمر حرام نبوده نا و حود او س مراسات و سوسه
سبطان تشر و امل او فات حود را صوا س مطلب مبکند نا این لقه حرام را تحصیل
کسد و محود بد نفاسات س مذد نا کسد که محمر عمل حباب و عمر ها او را س جماعت عاقله
در هیچ امری نسد نا و حود ایس امر ت سهل کرمسا ل که عملی نشود و نسود نشد
حس تحصل و بد و بمار و را کرا بهم او حاسب حدا و مذ مباشد تحمل او بد و نور بد هم
مجو اسد و عمل مکسد بها مموم عمل او بد و حس عملی و حس حماعتی که جمع اعمال لسان مذل
اسسو و مجالس معصی برنحورد بد و مبکوسد که سعر ما سراب حلال کرده و حال
انکه سعر ان لسان او س حلال و بد مباشد و نقاع حمر او و مذل بر حرام تو س سراب

وهی ای سراب خود دون با بل نعمتهوام این بلا نخهای هم حسابکه دو فصل بهر دهم از کتاب
کرکاشو بیلم اول او فصل الی اخر بوسنه است که در وی عاه مرد می بود او و پسر بود او
مانوح ماهش بود و در بن عاقره بود و عمل شد و هر سنه خدا و ند ماه دن حوهر دو
موذار کو ذابد و برا کفتا لحال سال نو عاقره و برا بده اما حال حاصل سده دیری
خواهی رشد نس حال نما اینکه ماحد دیوده ناسی تیرا بی مسکراب را سوسی دار هر
چیز ما نا الیخودی نو براکران پسر در رحم مادر در حضور خدا و ند خواهد بود و وهاب
اسرائیل دار دست ملطفا اعاد خواهد بود و دن بود سوهر ابد مسکا سد کف
کد مرد خدا نس مکلم سده و بنما پس مثل سنمای هر سنه خدا نستا مهب بود اما او او سده
کراد کاست و اسم خود را نس مکفت و می کفت که ابل حاصل سده و دیر براخواهی رشد
نس حال سراب و مسکرا نو اسوسی و ار حهر های نا نا الیچ هیخودی دیر براکه او رحم مادر نا و
رفا نس در حضور خدا و ند خواهد بود و مانوح خدا و ند را سد عا مود کفت ای ارح الخدا و ند
نمنا انکه مرد خدا بشکه هر ساده بار عمانی و خدا و ند را سند های مانوح را احابت مود
و هر سنه خدا و ند نا و ر یکی بار در را مد و در حا لینکه او در کشت و او در مپشت سوهر بن
مانوح نا او بود و دن تحمل بوده شوهر بن را اعلام نموده و برا کفت ابل مردی که در نو
می امد در یکو نار می اسد و مانوح نو خواست از عقب رنس و را سند و برو اکفتمد و برا
کفت که انا مرد نکه را بن دن متکلم سده نو قی او کفتم مانوح کفت حال کلام تو بوقوع الدا ما
عا رف ناو و سما و نادر خواهد بود و ملاخ خدا و ند ما و کفت ار هر حهر ما نون
کفتم ما حد دیاش از هر حهر ما نا الکفار نا الیخرود و سراب و مسکراب و اسوسی
و حهر های نا پا نا را الیچ هیخورد و از هر حهر که او را صح کرده ام بر هیز خواهد بود و مانوح نصیحه
حدا و ند کفت نما اسکه بود را نا دار م نا او برا ب بر عالم را حاضر نما ئیم و هر سنه خدا و ند

نماموح گفت کرا کو مرا مان خداوندی را طاعت نخورم و اکر فرمانی سوحی تقرب نمائی او را
بخصوص خداوند بعرب نماند و سنکه ماموح نمیدانست کراو عرب سنه خداوند است و ماموح
بعرب سنه خداوند گفت کراسم موجب است ما انکه وی کاملتر کلامت بود اکراو نماتم عرب سنه
خداوند گفت کراسم مراحم میرسی و حال اینکه عجب است تس ماموح و عالمه هد سکرد
و بالای سنک خداوند بعرب سنه قربانی بخصوص سکرد و ماموح و رئیس ملاحظه کردند
ربراکه واضح هست کراو ملایح شعله بکی اسمان مصاعد سد کرد سنه خداوند
در سعله ملایح صعود نمود و ماموح و رئیس ملاحظه کردند و بروی امادند و قرس سنه
خداوند بحویس زاد کر ماموح و رئیس نمودار نمود انکاه ماموح دانست کر ملاک خداوند
است و ماموح و رئیس گفت لنه معمر میرا کر خداوند اکر ان ستدیم اما رئیس باو گفت کر
خداوند بمردن ما راضی بود قربانی سوحنی ما را و هدیه ارد نی او ما نمیکرفتی ما
اینجر ها را نمانسان نمیداد و مسل این جر ها را حال نمیمع ما نمیوساند لعداوانون
نسری را را بشد و او را بهسون نام نهادوان نسر نبود نماکرد و خداوند او را امتحان
نمود و روح خداوند بدد تحیر بان در دنا بس صرعناه و اسد و لاو را بخر لهم بهتو
و دیکر ابکه در نود بهم در سعر لوبان در فصل هم در ابرهسم و یهم بعرنا مل خداوند
تمام شد و تمثال حضرت سیدنا و علیه السلام

וידבר יהוה אל אהרן לאמר יין -
וּבִדְבַר יְדוּמָאי אֶל אַהֲרֹן לֵאמֹר יַיִן ב

ושכר אל תשת אתה ובניך אתך בבאכם
וְשֵׁכָר אַל תַּשְׁתְּ אַתָּה וּבָנֶיךָ אִתָּךְ בְּבֹאֲכֶם

אַל אֹהֶל מוֹעֵד וְלֹא תֶּמְחוּ חֻקַּת
אֶל אוֹהֶל מוֹעֵד וְלוֹ נָאוֹתוֹ חֻקַּת
עוֹלָם לְדֹרֹתֵיכֶם
עוֹלָם לְדוֹרוֹתֵיכֶם

חדלו ועד הנה ודברו עמכם שלא
יורו לישראל חקים אשר דברתי אליהם עכשיו ועתה
תחזרו ותשנו את חקותי ואת משפטי אשר דברתי
אליכם מעתה ועד עולם ואם לא תשמעו לי
ולא תעשו את כל המצות האלה

וְהַשְׁתִּים כְּמִזְרֵקִי יַיִן וְרֹאשִׁית שְׁמָנִים
הַשְׁתִּים כְּמִזְרֵקִי יַיִן וְרֹאשִׁית שְׁמָנִים
תַּעֲשֶׂה בְּמִזְרָק שֵׁשׁ וְרִבַּעְתָּ תְּמַלְּאֵם
יִמְשְׁחוּ וְלֹא יֵחָלוּ כָּל שֵׁבֶר יוֹסֵף
מְשָׁחוֹ וְלוֹ יֵחָלוּ עַל שֵׁבֶר יוֹסֵף

שעל הכלים ועל כלם תמשחו ותחנכו שנים עשר
יום אחד ועשרים יום ותעשו מלאכה בששת
ימים ובשבת תשבתו ותנוחו ובשבת תקריבו
את הלחם ואת הנסכים ואת הקטרת ואת
הקרבנות ואת הכל תעשו בשבת ובשבת
תשבתו ותנוחו ובשבת תקריבו את הלחם
ואת הנסכים ואת הקטרת ואת הקרבנות
ואת הכל תעשו בשבת ובשבת תשבתו
ותנוחו ובשבת תקריבו את הלחם ואת
הנסכים ואת הקטרת ואת הקרבנות ואת
הכל תעשו בשבת ובשבת תשבתו ותנוחו
ובשבת תקריבו את הלחם ואת הנסכים
ואת הקטרת ואת הקרבנות ואת הכל

וחליל ויין משתיהם ואת פעל יהוה
וחליל ויין משתיהם ואת פעל יהוה

לא יביטו ומשה ידין לא יראו
לא יביטו ומשה ידין לא יראו

یعنی وای بر آنانکه سحرگاه برخیزند تا آنکه شروع مسکرات نموده تا شام دربند میمانند
که شراب ایشان را گرم نماید و در محالس خود ربط و دف و سنطور و نای و شراب
موجود است اما صانع خدا و بندهای کردار و اعمال دستهای پر را ملاحظه نمی نمایند سابق
قوم من از عدم عرفان اسیر شدند و اشراف ایشان از جوع و عوام ایشان تشنگی
حمل شدند بنابرین سیر نخواهم شد و دهان خود را زیاده و دهان خود را بی اندازه باز
نموده است که اعیان و عوام و دی توکان و محلکان ایشان دران وارد میشوند
و عوام الناس جهال و اعیان ایشان پست سازند و سند عطر ایشان پر تبت سازند و ایشان
پست حکم مثقال و عدالتی را در پس بعلت عدالت تعدی کرده خواهد شد آنکه زنها
بوسم عادت خود خواهد چرید و بیگانگان حاصل و ثروتهای ایشان را خواهد خورد
وای بر آنانکه در عصیان ریسمان باطل و گناه را مثل عراده ها میکشند و مکوسات
که تحمل نموده کار خود را ساده تا آنکه بیاید و بزودی اسرائیل را دیده نموده
میاید تا آنکه بیاید و ای بر آنانکه بدی را نیکوئی و خوبی را بدی میسازند و ظلمت را بجای نور
و نور را بجای ظلمت کذارند تلخی را بجای شیرینی و شیرینی را بجای تلخی مجعل دانند
وای بر آنانکه در نظر خود دانا حکیم و در نظر روی خود زیرک و عاقل میباشند وای بر
آنانکه مرد شدید در شراب و توانا در مزج مسکرات قوت میدانند و بکردار رشوت
کار حصرب ستمیاد و فصل ست و قسم را بدهند و قسم و ظلم مبدل میسازند

נִבְלְעוּ מִן הַיַּיִן תָּעוּ מִן הַשֵּׁכָר שָׁנוּ
بِلِعُو مِن هَيِّين تاعُو مِن هِشَّار شانُو

בְּרוֹאֶה פָּקָן פְּלִילִיחַ כִּי כָל שֻׁלְחָנוֹת
بَرُوئِه پَكَن پِلِيلِيَاح كِي كال شُلْحانُوت

מָלְאוּ קִיא צוֹאָה בְּלִי מָקוֹם
مالُو قِي صُوئَه بِلِي ماقُوم

یعنی ایشان از سر اب صاف او از مسکرات کنارہ ستدند کاهن و هم بسر اب مسکر
کنارہ دار سر اب سرکہ زنان کوہ بلند دار مسکرات او از وسد در رو با حاطی و در
صوی شاهی اند و بر آنکہ شمای بسر ضای انسان طرف مکر بحدی پر کرد بہ اند کہ جای
خالی نماند است کہ کسے کہ دانش داشتہ باشد علیہا بیابد و کہ است کہ حکمت دانستہ باشد
یا نادانستہ کاران شہر کہ کار پسند و دیگر دکان حرب پر مشار و فصل
بہر دم در پچہ دار دہم و بہر دہم و جہار دہم می فرماید

וְאִמַּרְתָּ אֲלֵיהֶם אֵת הַדָּבָר הַזֶּה כֹּה אָמַר
وِاَمَرْتا اِلَيْهِم اِت هَدَّابَر هَزِه كُوه اَمَر

יְהוָה אֱלֹהֵי יִשְׂרָאֵל כָּל נֵבֶל יִמָּל
اِدونای اِلوهِے يِسْرَائِل كال نِبِل يِمال

יַיִן וְאִמְרוּ אֵלֶיךָ הֲיָדוֹעַ לָא נָדַע
بايِين وِاَمرُو اِلَيْخا هِيادُوع لُوه يِدَع

כִּי כָל נֵבֶל יִמָּלֵא יַיִן וְאִמַּרְתָּ אֲלֵיהֶם
كِي كال نِبِل يِمالا بايِين وِاَمرتا اِلَيْهِم كُوه

כֹּה אָמַר יְהוָה הַנִּי מְמַלֵּא אֵת כָּל יֹשְׁבֵי
کوه امر را دوه‌ای هیپی مِملاء اِث کال یِشِی
הָאָרֶץ הַזֹּאת וְאֵת הַמְּלָכִים הַיֹּשְׁבִים
هاأرض هَزُت وِاِث هَملاخیم هَیِسم
לְדָוִד עַל כִּסְאוֹ וְאֵת הַכֹּהֲנִים וְאֵת הַנְּבִיאִים
لِداوید عَل کِسئو وِاِث هَکُهِم وِاِث هَنِبیئیم
וְאֵת כָּל יֹשְׁבֵי יְרוּשָׁלִַם שִׁכְרוֹן וּנְמֻצָּתִים
وِاِث کال یُشِی یِروشالَیم شِکارُون وِنِمصیم
אִישׁ אֶל אָחִיו וְהָאָבוֹת וְהַבָּנִים יַחְדָּו
اِیش اِل اَحیو وِهاأبوت وِهَبانیم یَحدَو
נְאֻם יְהוָה לֹא אֶחְמֹל וְלֹא אָחוֹס וְלֹא
نِئُم ادوناى لُو اِحُول وِلو اُحوس وِلُو
אֲרַחֵם מֵהַשְׁחִיתָם׃
اُرَحِیم مِهَشحیتام

معنی این بر کلام زاماپسان بگو که خداوند
خدای اسرائیل چنین میفرماید که هر مسلمان و سراب و خواهد سد و انسان سوخواهد
کف کرامامحمد میدانم که هر مسلمان و سراب و خواهد سد انکا ماپسان بگو که خداوند
حس میفرماید که اسلام ها کی ناکاران این دین ذاهب طوری که ربیع داود و مسلمان
وکاهنان و سعرا و نمامی ناکاران او در شلیم زاعی و خواهم کرد اسد و خداوند میفرماید
که انسان را و یکدیگر بدان و پدران را و هم خواهم رد به حلم و به رد رحم و مرحمت ماپسان
پسران اهل اکن خواهم ترسانید و در یکدیگر ناکاران ماخوم در دهم شد سراب خواهد میفرماید

כִּי עֵד סִירִים סַבְּכִים +
כְּ עַד סְרִיסֵם שְׁכֻשִׁים -
וְכִסְבָּאָם סְבוּאִים אֲכוּלוּ נִמַּשׁ יְבֻשׁ
דְּחִתָּנִים מָלֵא אֲכוּלוּ כְּמַשׁ נִאוּשׁ

یعنی زیرا که مثل خار خشک تا وقتی که مست شده باشند و مانند مست مدکان [illegible]
مشتعل سوخته میشوند مثل کاه بالکلیه خشک میشوند

וְיֹאשֵׁר יְהוָה אֶל עֵד לְךָ אֶהֱב אִשָּׁה
וְנֹאֲמֵי אֲדוֹמַי אֶל עוֹד לְכִי אֱהֵב אִשָּׁה
אֶהֱבַת רֵעַ וּמְנָאֲפֶת כְּאַהֲבַת יְהוָה אֶת
אֱלֹהִים רֵעַ וּמְנָאֲפוֹת כְּאֱלֹהִים אֲדוֹמַי אֶל

בְּנֵי יִשְׂרָאֵל וְהֵם פְּנִים אֶל אֱלֹהִים
אֲחֵרִים וְאֹהֲבֵי אֲשִׁישֵׁי עֲנָבִי
לְבָבָם וַאֲדוֹנֵי אֱלֹהֵיהֶם עֲמָשָׁם

نعوت جلالت و تمجید مرموزه که ثنا و ذکر و ادای آن سزاست و در آن کمتر قصور و نقص نا سزا و
مذاکر مرموز و لایق محضر جلالت و مدح و تمجید اسرافیل درخور است که ایشان بحلقوم نای عبور و آواز و
دستهای نمراوا و دست مداست و در ذکر و تصور چهام در آید نمراوا و هم مبهم راند

וְנוֹת וְיִין וְתִירוֹשׁ יִקַּח לֵב עַמִּי בְּעֵצוֹ
רִמּוֹת וּפְתִים וּפִתְרוֹסִים בְּגֶפֶן לִבְנִי בְּעֵצוֹ
יִשְׂאֵל וְמַקְלוֹ יַגִּיד לוֹ כִּי רוּחַ זְנוּנִים
פִּתְּאֵל וּמַקְלוֹ בְּקִרְבּוֹ כִּי רוּחַ זְנוּנִים
הִתְעוּ וַיִּזְנוּ מֵתַחַת אֱלֹהֵיהֶם
מִבְּעָיָה וּמְרוּעַ מִבְּחוּץ אֱלֹהֵיהֶם

یعنی دلها سزا و شعر آبکوره دلها بصکر بدنوم مراد صم چوبین چوده سؤال صم بد
وجوبت ست اینان انسان را اعلام صما مراد بر آکروح دماکاری اینها و اصلال
نموده است و ارحد آخود دماکاران بر کشد اینها در هین تصل آبرهم وی و مانند

סַר סְכָאם הִזְנָה הֵזִנּוּ אֲהֹהֲבוּ הֲבוּ קָלוֹן
קָוֹ נָאנָם פְּרִיהּ פְּרִיהּ אָהוֹ אָהוֹ פָּאוֹן

מִנְנִיהּ یعنی ترا ایشان نفرقا مذبوسنه و ماکاری صعولند
מַנְנִיהּ سرو دلش بحصا کرده اند عشقبازی صما مراد و ذکر و دکا
مبلی حصر شیلمان در فصل بسم دعا آبرا اول صم راند و مدت سزا ب

לֵץ הַיַּיִן רַמָּה שֵׁכָר וְכָל שֹׁגֶה בּוֹ לֹא יֶחְכָּם
לִצְ חַבִּיס הַוְמָה חֲמַר וְחָל מוֹעֵר נוֹ לוֹא יְחַכָּם

يعنى مراد است شهر و مسكران عوعا او ديدن است شهر كرنا و در هندوستان حكم پيشوا
دركتاب امثال سليمان در فصل بست و يكم دربارهٔ هفدهم مرقوم است

אִישׁ מַחְסוֹר אֹהֵב שֹׁמֵחַ אֹהֵב יַיִן וְשֹׁמֵן לֹא
ايس محسور اوهب سيحاه اوهب سين واسيق لوء

יַעְשִׁיר يعنى دوست دار بادهٔ عناب مجاح مبذول دوست دار بادهٔ سراب
يعشير دولت عيش مبذول اصاد در فصل بست و سيوم مرقوم است

مبهم است שִׁמְעוּ אִתָּה בָּנַי וַחֲכָם וְאַשֵּׁר בַּדֶּרֶךְ
سمع اثاه بى وحكام واتير بدرخ

לִבֶּךָ אַל תְּהִי בְּסֹבְאֵי יַיִן בְּזוֹלְלֵי בָּשָׂר
لبخا ال هى بسوى ياين بى لسلبى ناسار

לִמּוֹ כִּי סֹבֵא וְזוֹלֵל יִוָּרֵשׁ וְקָרְעִי
لاموكى سوتا ودولل سوارس وقراعيم

תִּלְבַּשׁ נוּמָה يعنى ببرهنه سود حكم نا سزا در راه
تلبس نوماه حق نا سزاى در سلك مى پرستان وكوسن خوان

مبهم است وبدكردن فصل دربست و سيم الى مى ومجسم مبهم مرقوم است

לְמִי אוֹי לְמִי אֲבוֹי לְמִי מְרוֹנִים לְמִי שִׂיחַ
لمى اوى لمى اووى لمى مدوليم لمى سيح

לְמִי פְּצָעִים חִנָּם לְמִי חַכְלִלוּת עֵינָיִם לְמְאַחֲרֵי
لمى پصاعيم حيام لمى حكليوت عيناييم لمعخرى

עַל הַיַּיִן לְכֹאִים לְחֵקֶר מִמְסָךְ אַל תַּרְאֵה יַיִן
עַל מְהוּמֵי לְשׁוֹנָם לְכַוֵּן מְהֻלָּל אֵל נוֹ שִׁים

כִּי יִתְאַדֵּם כִּי יִתֵּן בְּכוֹס עֵינוֹ יִתְהַלַּךְ בְּמֵישָׁרִים
כִּי בְּסוֹפוֹ כְּנָחָשׁ יִשֹּׁךְ עָכְבוֹ כְּפִתֶּן יַפְלִיג

یعنی وای کراست واه کواست وسار غاف کواست وعکبی کراست وحواصهای فی
سب کراست وحرب حمار کراست مرکبان راست کرتوفیر ابد دسترا غار
سد مسکران مروج دانحص میباید همکا مکه شراب سرج عامه است وریکرد
حاکم عامه است هم واسع حرکت حمامه دار دمکر غافص مل ما مکرد وشل ساه فاکتن
مهرید حمار نوسر بان بکاه مکران حواهد شد ودل نوشد وکبوتها حواهد بود ومثل
حواسد دره مار در با وفاسد ما مم سر دار کبوتر حواهی بود وکوش کرد سد عالم نکت دم
ومزاکوشد ودد باعث مکردم سد ارکی حواهم سد نا اکه مار د مکر ابو احمق بما یم وذکر
در فصل سی یکم مثال یکبار کرا مرحبا د ومحمد مصر ماند

אֶל לְמַלְכִים לְמַמְוֵאל אֵל לְמַלְכִים שְׁתוֹ יַיִן
אֶל מַלְכֵיהֶם לְמוֹאֵל אֶל מַלְאֵיהֶם שְׁתוֹ בַּיִן

וְלִרוֹזְנִים אַיּוֹ שֵׁכָר פֶּן יִשְׁתֶּה וְיִשְׁכַּח מֻחָקָק
וְלוֹוֵרִים אַיּוֹ שֵׁכָר פֶּן יִשְׁתֶּה וְיִשְׁכַּח מֻחָקָק

וְיִשְׁנֶה דִּין כָּל בְּנֵי עֲנִי
وبسه دس کال سی عنی یعنی ای لموئل بوشد سراب

لانوی ملولد وبار سالمان سب شمل مسکران هم لانوی اصراب سب مادا کر سوسد خوزنا
مراه وس کند ومحاکمه نماعی وهمراه اورده نا معرد هد ودر کرا بحاعت سد بحث شی غاصد
برای حود در سراب فراد ذکر کرده اند کر بدود سه شراب همچو مرکبار اب اصوب ندیب

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

و در تسکام عقد نکاح و خشه کردن و عید ها و شنها نادر اوقات سالگرد
انسان دست بکردن و غاوان نخواهد و مردم را از اوس سرا بقال روی نخساید
امری را دسان در سب بست و در کنار عیس بعقوب نوشته است که چون
بور بزرگ مذکور است که در روز دیوان حضرت یعنی حضرت ابرهیم علیه السلام صاحب
سکینه و وقار بر خود را داد و در روز قیامت بر حساب اقدس الهی سلامتی
خواهد گشت را صاف حضرت ابرهیم عم سکس و باسد در او و در حضرت نوح را
مهربان بر او سرا ب بوده بکلیف بحضرت ابرهیم عم خواهد نمود که احضرت شما اوان نخواهد
احضرت خواهد گفت که من قابل بهم چون که اسماعیل از من هم رسد سانسه اسمی
هسم وارخود در خواهد نمود بعد از ان بکلیف بحضرت اسحق عم خواهد نمود لهم
خواهد گفت که من سانسه این معنی هم چون حضرت عاص علیه السلام از من موجود
امده بعد تکلیف بحضرت بعقوب خواهد نمود و او سر در خواب بکرده که من سانسه بنسم
چون مع بن الاحس بودم بعد بکلیف بحضرت موسی عم خواهد سد احضرت سر در خواب
خواهد گفت که من سر قابل بهم چون مدتی من در بیابان بشه سد بعد تکلیف بحضرت
یوشع خواهد سد احضرت خود را معذور داسه خواهد گفت که از من اولاد در گود
نوخود بیابان بعد بکلیف بحضرت داود عم نموده او بمضایقه ملاحظه اگر صد بمضایقه
دعاوان خواهد خواند بعد بمضایقه مسئول خواهد سد عرض ایشان نامرتوطا هیچ ملک
در کنار اسمان مذکور بیسب مکر عالمیان از روی که سرا بها را باهم ناقه اند و هر یکی
انکه در زمان احرام نلبس سه دانه عاصی سرا بیل بمصری را بایان خدمت سد که از
مسجد را مانند عاصی محمد داشته باسد و خال سکه حسن بسیب چون هم او امر بوده
که عاصی سرا بیل امر سد نسماره در او زیاد شصد و سر نگاسا را بها نکی احرام

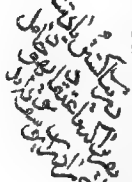

که روح نوادر حضرت یوسف دنیا حلول کرده که سیما نوادران حضرت یوسف هستند
جمال بکوشید که سیما حاجیان عمل کرده بدیوان دعوت ذاکر اسرف و اکمال ارسیما نمود تحیس
محبوبی حواری او را سیمای کرده بدیوان دعوت ذاکر نمایند قرآن کریم نادر کرده حال
من اسقام او را ارشاد میکنم که حضرت رودکار ذاکر کرده ناکسی در بکر حسن عملی بکند لباس
کرده ناانسان که سیمایش نموده و هریک را بنهاد ارد حضور خود بهترین تمام
اسقام کسب ارا بحال بکی او را بنهاد ارا مرکزده نادر او را نوشت کسند و بوست او را
ارکاه برکزدند و بکر بر روی او من نامند و نعیب او را حنه و در سنه پیری را بان
سرنموده بر روی سپر او کذارده نادر بر بیان دهند و دیکر بادر دیل جوانید
عرض هریک از آن ده نعر را و حرهر حرتمام بر بوده نصل دیکر بند و دا عی هر حکم
ایشان بوده نهاده کرنا امر و رهبور نعر بر داری و مام زادی میکند و هبور فرامو
بکر و اند و هر سال بکر و بی ار روای خود قرار داده اند که مام زادی انسان را میکنند
الحق خوب سعامی کسانی اند انسان کرنا دانست اند سیما کهر بان انها را احسن عقوبت
و رحود رهبور بود و دیکر انکه خوب حنان احد بب مرتبکیات اجتماعیه عالم بود
جهل سال الفضل ار طهر تو موروث اکبر الشهر الثوره حنان حنی حنان سعیری را ارمنت انسان
بحیوی معبوب کرده بند که داه حروان رود کسی بنواند بکوند که اس شخص ساحر
نبوده او را اعلامنهای جدی حرزاده و مام نامی و اسم کرامی ان ورکوار را صریحا حفر
حلا صدکرده شهر را و مسدود است و حرطهوران ورکوار را هم دو حی کو دل
مذکور است انسان اعضا بعد در مقام خود بوشته خواهند امد و دیکر ابعت نادر
اعضای حرار سعیری انسان و دوار ده نمرا و صبای ان ورکوار انمام اعضای
حرزاده اند کدام کدام طایفه کدام صدر و کدام سلسله بهم خواهند رسید در کدام مکان

طهور حواهد کرد و در ربیع وقت ظاهر شود و طریقه و دمار او حرامسلوی نام دوی سریعا
انصاف حاهد شد و بود الحمد لله رب العالمین بدانسته انسان الله هر ملک را در معام حود
تدبر حواهم نمود و دیگر اینکه این حماعت موسوم بدجال اند و دیگر نوری نیز انسان مار است
و صاحب سر بصت ستد مار مار حواب ستد الفدات بالی هر معصیتی که کرده شد
کفاره اداء برای انسان مقدر حاصله در همان ایام همه ساله که حضرت داسال حسر
داده و سبب کفاره سدن هم گوید که در وصف مادی سه رب المعدس انسان فرا حواهد
داسد کرد. انجا به اهل مباهله در حصار برای مار بود سه حصار برای حطا کاری که عمداً
با سهوا انسان بطهور سرسد و حصار برای حبس و بقای حساب آن برای هر عمد و سهو
و عبره هر ملک فرا دار محصوص داسد کردن فرا بالی کفارات مار عمل دا در برای انسان حاصل
سده و حساب بعد از حواب ستدن مقدس بالی کردن فرا بانها ماموریت کرد ذکر
حبری حاره کار انسان و کفاره کاهان انسان دا عمکده مکرهول کردن در اسلام را
و اطاعت بعد از اجرا مان را حال شخص سده که شریعت قدیم را مدار مدانسته بعد هو
مکرشریعت احر را عوض حود ساری برای عمل حود وارهس دکا بلی که مدکور سد مل
رسل موصوف بودن و احکام ظاهر کردند انجام قبل را بیان سوب حاصله با اسه
محمد حتمی مرسل محمد صلی الله علیه وآله وسلم لس از در مطلب ذکر سوسان حواهد
با سد لیه با اسه عمل و عمل با مار قبل عمل را بیان سوب حاصله لس با بد ذکر کرد بیل عمل
با اسه سوب مطلقه لسوا ذکر و ظاهر اس کا مل رسل با عث لطف است مسه تواست
و مار دا ذکر و حدا بعالی کلام است ذکر در هیچ ثانی او را سه که مسه تعال و اسدا ان الله
حلف آدم الی یوم الله مرده س داحالی او رحمه کدار ند برا ذکر حکم را بعه الهمد که معصوص
حلسه حدا بوده که مد معصوم بوده است کر رحمه سوع عباد کرد و ایمعصوم بدا که حر

کر دوم

نفع دہندہ اسد و ہر کہ اعتقاد بہم رسانید بہ نفع ہای خود رسید و ہر کہ
دعوی نمود اسد و او را دشمنی گفت دود خوف بکرد و کار اسد تا این
صنع صانع ارض و سما و ہر چہ ہا و در میان ہا از جمادات و حیوانات مختلف نوع انسان
کہ اشرف اعلی مخلوقات اسد و ہر چہ ہا در میان محبوبند و اسد و منافع کردن
و سزاوار منفعت دہندہ اسد و محترم اند در میان بندگان و تعظیم کردن و ہیبت
انسان را و ترک کردن سد و حرمت زدن و حرمی مرد و حرمی مرد و بودہ اسد کہ معاملہ کردن
و میان حضرت حاکم الحاکمین کہ بندگی ہمہ ہای خود را خود مکلم بود بندہ مکلمند
الہی الاحیوانا الدنیا موت و نجاست معلوم بشود کہ سعی مقصود ہمہ دنیا و آخرت
و نفع ہر دو سعادت و ان سعی ہم مرحمت عباد اللہ مساعد بود خدای تعالی
تعالی انکہ عبای را نعمتہا معلوم شد کہ عمل و ان عرض رسانیدہ عمل حاصل ممکن نیست الا
با موال کہ در سبیل اسد صرف شود خدای تعالی لازم نمود کہ در شریعتہای او اراد مشروعہ
ممکنہ او را میان بہ بہتری و کمالی ارسال را موال تعرض نمایند و بعضی بعضی را دعا
صحابہ الی رضای موسی کلم اللہ ما عباد بعضو و با عباد عبادت انسان را در ضای خدای اسد
الی رضای روح اللہ حضرت عیسی و آرزوی انجناب ما سوا و اکثر علی الاحوال
الاموال تا رضای حضرت خفی مرتبت با انکہ در بین حالی بود دار او بہای حضرت عیسی
ولی بعضی از بنی انسان و ضعیف کس انسان کہ عالمان صنعتہا و معاملہ
و قابلیتہای حمال و دلال او را بر بعضو عوض نہادہ و محی مسود ند و ہمیشہ او قات نزدیک
وظائف روحانیتہای مقدس خود مشغول بدنیاں کہ رضا جاہ محاسبہ عالم دارا کردہ
بود کہ در نمای بر وی پس موجد و خدا و سبب عظیم بسیار الا او خدای او حالا نی حضرت
رو مکہ معظمہ حاضر بدنیا کہ خدای تعالی بودہ کہ مدت العمر لبیک او را اسد مدام
احداد

احداد حضرت حتی میرسد که اورد پیغمبر حضرت خلیل را وحی و او را سرایه و ساداس حرم محترم
حداوندی بود بدو و در اعمال او ما محل موقف حداوند تعالی بوده که بسر او داس و که وصد به
و سر اسه و معاصی و فساد ها شکه لاین مرتب بوده است و حاش بود بر حضرت او و تعالی
که را اعمال سعری که مرد مرا او صداً لب که در ستر اسه و مت و سستی و سایر معاصی که هم
رسد بود او طول کشید و زمان و زمانه اهواء هدایت تسوی بوجید تکالیف را بر عهده
بیمون و سوا و سایند و حقیقی امور و سالی احمد کالس که ع حاصل او او را در کلمه حلاف تو
و هست حالیه و طا بو هیچ حکم عمل و ان هم روان کو اهم سد هدد که خود حرا و صل جود
که بهم باشد و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون طا هم ارس که سد کی و عبادت کرد
هم بدو دس ساسای معنوی خود پدید بو اهد شد لس و مصنوع اسد ن لسم بود
مباشد و تا انکه مقصود از ایجاد عبادت حاصل او معرفت هر حال این بعاعدة
لطف فاعل کلیه عمل باطنه است او رسال رسل و او ال کتب معلوم و محقق کردد و ادم
صفی الله الی زمان نعت خاتم انبیاء محمد بن عبد الله بن عبد المطلب هاشم بن عبد مناف
لس همان معنوی که سای حداوندی تعالی المجد هم و دیدم خواهند دس کتب سماوی که در هر زمانی و عصر
بالحکای و حقایق تعالی مقتضای او زمان و حال او بوده در زمانهای که شته منزل سماوی در زمان
ادم صفی الله و نوح نجی الله و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و تعالی و او انکه
هر یک را بنیاسلف مرد مواسیکا بکی جدا از سایر معبود بدان و احکام لازم هم هر کدام
انسا بحسب مقتضیات کامل حداوندی احکام حدا کانه هم هر یک برای است خود صادر دیدار
روح نجی الله و اولوا العزم های معبر انسکه مطابق بود با پیغمبر موسی احکام خلیل را استدلال تعالی
در زمان خلیل او وحی مشترک دیدار زمان حضرت موسی کرد پس از سر کرد بدو هم چنین سایر
انبیاء الله تا نوبت داری کرد تعالی که هود مردم کامل نسبه بود بدر زمان بعضی معاصی

ومراتب مثالها شد واموی بدیل که هست امت کرد کرشد سبحانه که هیچ بیان را بنهاد سد حرف
انجام و تمام احرف که حرف اعظم اند و اثبات جلد بیچاره سد حلقه معلوم همی اینه مرموز بیچاره سد آن
بود بدل
کس معلوم کرد یک رود او ماه و حلال بیتا الادم بود که سیر زنا دهر مند که حرام انجام بدل صد
و یکدل بر حلال بتعالی دارد طرابلس و تابلس سعر کرد و مرده است بمعصیت احالات اهل
اوماه بود نامد حلقه در دهان حصون کلام الله تحرم بیتا بود بدل حلال و بد نشان و بعالی
کلیم خود زاهر نشان دار مزای دم محرم تحرم و محرم بسل عصیتا مو بی و بد و بصلای الحسب نشان
محرم ای که مناسب تحرم بود و ظن ماه و طن فهم حس تابلس سعر بکرد او ماه و مرده نسبت مطابق همی
سامات لکاهر ای انجام و بیامت و تصور و بوار و عمار فلاح و مرد مطیع و کاه و کاهر و حرم عاج
و کم و کیف حالات روح و بیامت و عطاس و کم و کیف ذرات هست و در کان بنوان
بیامها را اهد و بعلاوه معرفه لحصر تم مسل محرم و بزاد دس حصر کلیم الله کل مال
محرم نشوان و حصرت روح الله کم بدل کرد اموان موی که مناسب اهل دنیا لحصر سبحانه تو
بعلاوه اکد مناصر دس کلیس ارحکام و الحاء بود بدل که عالیا عالیات را اهل صر مرمنه معلقه
مکرد بدل و اداحد اسعالی بدست خانات روح الله احیا اموات که سزا مد همکی همه بیانا تو
خاری مرمود تا الحق توده نامد و اهل اوماه چنانچه همان بوع محرم اس موسوی و عیسی
مریم اوماه هم غاصر مبدل و انبان هم اوماه و رد دس بیانا و بیانا مناسب بد که همی جمله
این بیعسر یکه مسعود سلاد ار جوه اوماه محرم اس مطابق حالات اهل اوماه بود بدل
و اهل اوماه حالات صحرا و بلعا بود بدل اسبا مصل ارابها او بیل امرا القدر و افراس
که معلقات سعار ابتنان معرفت بود و مسهای بصاحب نشان تلامت شان او بود بدل
فلا حلاد بدل مثال هم موانع ها اطالب بصاحب محرم حنان بیچه شرکه حاتم الاسناء علیهم
بیاسد قرآن که کلام حضرت تحکاست فراس فرموده و بعلاوه اکد دو کمال بصاحب تا

دیده ماسد مع

است جمیع مصحای یهمان تعالی یزدان او ارمای الی الابد اقرار و عجز چوشان کرده و می
کند و همچو واسطه و حفظ شاهو محمد ابکه او را در و محل بود و طهمورث پیوسته او هبل
شق العمار و تکلم کردن حضانه و سلام بوده و امد و در حضانه رد نبته و مهمان الحصرت
سلام الله علیه بمان او رد و دلا مکنانی که دیده دادا و اهل و مهمانشان نا همه سمی سری
و عطا الاسم او حمل کرد و عالم العمل و یهمانس بوده که معروف جمر مسری اعلان امت الاسم
امکنا بکار هبل و مهمان الحصرت سلام الله علیه بود و دلار طوا بکه کرد و مکه معظمه زادها
سرها و امد بنته طیبته تو دلار هبل او طلب عمری الحصرت او حمل اکرا بین طابعه قرار بنه و سایر
امر مسر کبر قربس و سایر طوا بها و اعراب نعلاوه امکنه عالم و بکه طوا بها همچو تمالی
و کر بلا و رد و دو دنا شد و کرد و دو دنا همه اعضا حضار حفیه مرتب در یحصر حضرت و سمان
و کفار قربس با امکه اطراف و قوم حمالی بود دادا صاد و معبی کرکوا بت سر آزاد سدنهم
و اعضا دا نهم بها بد بحر ایر عبس اهل ایوه میس او مهمان و حضرت حدیبصر او رطان و ابوطالب
و حمر بد و الفوکا ر صلاو و دا نهمان او رد و کوا ر نخو دام الفری کمکه معظمه زادها الله سرفا بها سلام
معبو ب معه ر ابهد دار نا بهدان نامی و بلند بان حفظانی و بکبار و محمالی حمان معبوس معه ر ابهد
که رانهمه حفالی و جمع سالاطین یمان و مسر کبان دو دمان و شجاعان او ار قبل شجاعان
حمر عزیز و عمرو شجاعان او قرس عزیز مس حسد و دو سایر بن علیه بها بد و امر دم نمان سحت
حمر و مسر دان او سادو نواسد و اس دس مس منس مسحکم و حدا بعالی و مرصوا د
مسمهم مهمر ا بد و دو دو مان غلبلی کرا ر اول تعشملی رمان و حلس ربان ا ر حس
سر سال سوده است دلس همه نمالک عرب و عجم میرود بحر بکه نوس و دو عنه الحمان ربها
جمع محالعدا و مسر کبر و سایر و ملل او هبو و نصای و محوس او ایها بکه هبود ایمان بالحصرت
سلام الله علیه بود بحر بکه نوسان بود بلد کر بقیع همان نوس بوده که حلفای نا سدین دو دمان

دیدم که عالم قدر نعمت
الحمد لله الذی جعلنا من المسلمین

قبیلی بالخصوص جلیعهٔ دوم بجماعت قبلی اراعراب نگر بیابان کرسانسان صدد رویاه
وحرکوس بودوهست حتی انکه معروهست کرجلیعهٔ دوم رباده اراهمراز شهرزا بقوت
اسلام واهلس کرفت وناهٔ ابی طالان هرکاه بالخصوص خودرس وحدیش ناطل بوده اراتوا
الی الان کرهمراه ودولیت وبوده وداوهجرت بالخصوص کذشته ساست کرجلیعهٔ اسعاط
راجی الولاد در رمان خود بجماعت وباسکاد در رمان حلفای الخصوص کاشکاس
بعرسند کرمردم زا ارطریقه دلیس ناطل دیع نمایند ومنع کند وبعلاوه انکه زادعی ابو
الموت الی کردن معرسانده ما ادعای الخصوص سوت زا ارجاس حدادی بدا حدیب تعدادی
ادعای حاتم الانبیائی هم کرمرده وبعلاوه بعبس اوصیاء ابی عمر ارجوای ابی سادعما
الی یوم المعاد کرده کرهیچ حالی ارمحمد ساید ناسد در اکرعوام بطام عالم سرودی نا
وحق تعالی شانه ناموی کسیکه دارای معام وحی وما الهام بوده ناشد همیشه اوفات
اوادم ناحاتم بوده وناید نادیان بنام نبیاست هم بوده ناسد اما سی کرهم اعداء نمهات
بیعرمحمد بوده والحمد کرمالنبیا سعید سده وناوفات کرده ودر مطهم موتس
ویارس کاه جمیع اهل اسما هادر مهاکسته شوید ناند کرتعداد رمان الخصوص ارولی ابی
مرجوم الحمد کرناسد کرمردم زا لطف بتعالی ورد بک کند وهروقت الخصوص کرنا محمد
ناسد احکام ناوبعهاند وبرساند ودر رمان حلفای الخصوص علی الاخلاف الی المستلم
کاشکاس کان ارچهار داری الی ابی عمر عثمان السنه راصل سوت احتلافی سوده وهست وهنوز
دراصل سوت الخصوص نکی بوده دعوی وهمی واحتجاجی وسطلان دیعی وناطل طریقه زاد
احدی الی احاد حلافتی دراسعاد تن رمان هراسه مکشف شکر دیده واکه کوعکس اب
لعل العمار رمان حلت الخصوص نرود بروز وحجت بی درس کرهل البیت حلاوه ناسا
وبعض آبرکانه عناد کابیا محمدی ابراهل کاب سعرسان انسان سوحی طاهر وهوسا

سلام و بیتوند کر محال انکار هیچ کس این مطلب نیست که مشتمل بر مدح و فخر حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم است و هیچ کس را این فخر و مباهات با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مسلم نیست پس معلوم گردید که معجزات طور بیکه دلیل عقلی دارد بر ثبوت مطلقه کلیه در هر زمان و مکان و هر حال از احوال بدون معجزات گذشته و هیچ دلیل این امر نفی ندارد و ثابت است که مطلب معلوم گردید که معجزات طور بیکه دلیل عقلی دارد بر ثبوت مطلقه کلیه در هر زمان و مکان و هر حال از احوال بدون معجزات گذشته و هیچ دلیل این امر نفی ندارد و ثابت است که مطلب

صاحب این عبارات باین کلمات دلیل عقلی اراده کرده که ما تمام قصد ها لاذکر دلیل عقلی اراده کرده که ما تمام قصد ها لاذکر دلیل عقلی

سلام و بیتوند کر محال انکار هیچ کس این مطلب نیست که مشتمل بر مدح و فخر حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم است و هیچ کس را این فخر و مباهات با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مسلم نیست پس معلوم گردید که معجزات طور بیکه دلیل عقلی دارد بر ثبوت مطلقه کلیه در هر زمان و مکان و هر حال از احوال بدون معجزات گذشته و هیچ دلیل این امر نفی ندارد و ثابت است که مطلب

صاحب این عبارات باین کلمات دلیل عقلی اراده کرده که ما تمام قصد ها لاذکر دلیل عقلی

سلام و بیتوند کر محال انکار هیچ کس این مطلب نیست که مشتمل بر مدح و فخر حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم است و هیچ کس را این فخر و مباهات با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مسلم نیست پس معلوم گردید که معجزات طور بیکه دلیل عقلی دارد بر ثبوت مطلقه کلیه در هر زمان و مکان و هر حال از احوال بدون معجزات گذشته و هیچ دلیل این امر نفی ندارد و ثابت است که مطلب

صاحب این عبارات باین کلمات دلیل عقلی اراده کرده که ما تمام قصد ها لاذکر دلیل عقلی

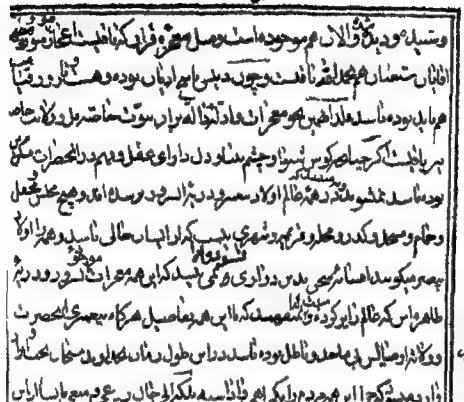

ارضا

بسم الله الرحمن الرحیم وهو حسبی و نعم الوکیل و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلم تسلیما کثیرا
سفر مشتمل بر دو باب و خاتمه است اما باب اول که در بیان احوال انبیاء علیهم السلام است
پس بدانکه مراد از انبیاء جمع نبی است و نبی در لغت بمعنی خبر دهنده است و در شرع
بمعنی مخبر از جانب حق تعالی و تقدس و نبوت بمعنی خبر دادن است و نبی را بدین
معنی نبی گویند که از جانب حق تعالی و تقدس خبر میدهد و نبوت بمعنی رفعت است
و نبی را بدین معنی نبی گویند که رفعت و منزلت او نزد حق تعالی و تقدس بیشتر
است از دیگران و نبوت بمعنی راه است و نبی را بدین معنی نبی گویند که راه
حق تعالی و تقدس بخلق مینماید و نبوت بمعنی خبر است و نبی را بدین معنی
نبی گویند که از جانب حق تعالی و تقدس خبر میدهد و نبوت بمعنی مکان بلند است
و نبی را بدین معنی نبی گویند که مکان او نزد حق تعالی و تقدس بلند است
و نبوت بمعنی نشان است و نبی را بدین معنی نبی گویند که نشان حق تعالی و تقدس
است و نبوت بمعنی آشکار است و نبی را بدین معنی نبی گویند که آشکار است
و نبوت بمعنی پوشیده است و نبی را بدین معنی نبی گویند که پوشیده است
و نبوت بمعنی نهان است و نبی را بدین معنی نبی گویند که نهان

نوفی اربعی اسرائیل بیاسلمه وبعد اهل ابن ایه ۱ اینجا را اسلمه ابن اهرن بیان را اهدان بوسل
بوصاغان مادرد کرار بعی اسرائیل بعد اهدان بعی سیاه بعوان مکدا و گاه لعط و نوقام
مستقل است بعلت امکه اهل بعد کفته اند که نوقام ماضی است فعلی بواسطه واو مستقبل
مشهور چنانکه در لعط عرفام ماضی است فعل مستقبل میشود و بعلاوه لعط عود که بمعنی
دیگر میاید فرسطاهر است و بمعنی مستقبل چنانکه در دیباچه اوار موارد در تورنه
اراس جل لستا است عمل امرکه بمعنی کهنی و امرا او او بمعنی بکوشد و لعط اطنا بمعنی
حوردی احتا او او بعوردیل و لعط سمع بمعنی بسوی بیم او او بمعنی مسود و لعط ناشا
بعنی بازدی ما ناشا او او بمعنی میدهم و لعط عاسا بمعنی کن و عسیه او او بمعنی میکنم و لعط
هلخنا بمعنی بعوی هلخنا او او بمعنی و وار ابن مسل لستا کرد او و لعط ماضی را حذل و ما
کردم بلکه خلاصه ماضی میکند مثل لعط دبر که بمعنی بعن بکو و بدبو او او و بمعنی کف
و بعم حصر ابور بعنی امر کن و بوم ما او او بمعنی امر کن حصر ابور امام مسال در معراس و اما
انا بیکه در ابن مقام ساهد ما بیاسد اس لستا است ار الحمد در سعر لوبان فصل بیت یعقم

ابن سی ام بیعم را بیل וְקָם הַבַּיִת אֲשֶׁר בְּעִיר

وقام هَبَيْت آسِر باعير

یعنی اگر ذا کاملا ستد بکنال بمام دار لحم دار اضافه کرد سوحصا ط دا سا ادا گر بی حرف اس
لسا اهد نسل اسوا است و در بوطوی ها اسود بعنی در سر وعظ و ساهد در اس فعل
در لعط فا مراست که نا او و بمعنی استفعال میاسد و در هوس سعر فصل بیت بمعنی

עֹרְכֵי רְעִיוֹן וְעַם לֹא عرکی عالاتو وعام لوء یعنی اگر کسی بعنی را بعد اس بیاسد احتقا

میجواهد که نا رجل نما ابن جس بیاسد ار الکسان بوبان خلاوه نما بیل نا او و ۲

۱ ابن ایه را بیاسد فرس نا او ف

۲ بعوی ععوی

او نافی نماند و دیگر دو سه شیئی دیگر بار دهم مرموده که اگر کسی همسایهٔ خود را مسموس
دارد و دعصل او در کپی نماند و براو مقاومت نمود و مزاحم کاری نگردد که عبرو سکنی
اشهر حرم باکبرد حاصل این آنچه ما لطف ما نحن فیه مرموده و مراد مسعمل است و در قبس
سعمر و فصل سوم و پنجم دراثبات شاردهم موسی علیه السلم گفت که اهل تو نابود ان حق میباشی
واین یوم رجوا سنه دوبی مد ناحی و در ناهر بد ناری او ابهموله حطها و له لطها و در بیانی
او نوشته و عبرنوشته است لطف بسان نمودن هم کذا لفاظ حدیث هست که لطف تابع
است و معنی مسعمل دانسته است که لطف مستعمل است معنی حال بیند هذا حنایه در الفاظ
عربیه که همان احوی عمر است ابن کمسعمر بحواب نمی بیند سد کرد او در عربی صل با
در عربی کرنا بیچه را مسعمل بیکند و حواب بکر هیچ او نوشته ام کلام در میان کاران ساز نوشته
نوشته است و هیچ بند حطر بخط ابن آبه را بیچوا ند و میکوید سامد است و انا که معنی
بر معنی استعمالی ابن آبه ما شد آی میکوید که هود بنا مد است ان بیعمر موعود
اری اسرائیل و بعد هم بخواهد امد حال میکوید تم اری اسرائیل که معرف سد امد
متصدیو هادم نام که بنا مد و عما بدس نا بد کفت که انبا اری عبرنی اسرائیل امد نا بنا مد اگر ان
نا سد ان یکت عبرانی بیعمر احوالی نان کذا زای جمع علایم کما ابنیاء سلف علیهم السلم احرار او
ذاده اند و محمد بنا و ابنیاء ابن حصر ب ذا بال بیعمر و کان حود در فصل بود در هم وذا بنا
حادم عهد بنا عمل کردن نوبنا دا هصنا هصنا و عدا ازامل را بیعمر موعود ذا بسان موسی
و معوا دا به ابست و الی قوم شهر مفتست هصنا هصنا بعین سال است حفت الحمد
عصب و انام رسا بدن کاه و کفاره بموس حطاو لود دن عدالت فی الحی و بکبل بود در دنیا
و سوت و حهاد مع بود دن فارسی حال ابن آبه را بیرو لو قام موتی بلکن بکر هصنا که هصنا
حدا ابد حیاح حمو را بعد ا رهصنا هصنا بعد هصنا و هصنا هصنا بحساب نوبنا هصنا صد

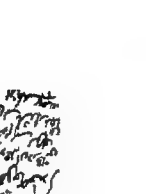

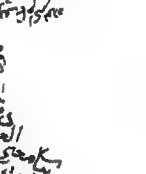

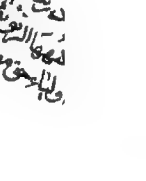

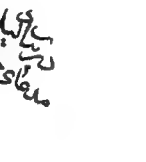

כְּכֹל אֲשֶׁר שְׁאָלַתְּ מֵעִם יְהוָה אֱלֹהֶיךָ
ککول اشر شالتا مِعم ادونای الوهیخا

בְּחֹרֵב בְּיוֹם הַקָּהָל לֵאמֹר לֹא אֹסִף
بحورب بیوم هقاهال لِئمور لوء اوسِف

לִשְׁמֹעַ אֶת קוֹל יְהוָה אֱלֹהַי וְאֶת
لِشموع إت قول ادونای إلوهای وإت

הָאֵשׁ הַגְּדֹלָה הַזֹּאת לֹא אֶרְאֶה עוֹד
هاإش هگدولاه هزوت لوء إرإه عود

וְלֹא אָמוּת

ولوء اموت

بعد مراجعه کرد خداوند خدای خود را بکر بسوم و اس
دش عطیم را بکر بردم مثل آنکه بمیرم و خدا به بالا بمیرمانند

וַיֹּאמֶר יְהוָה אֵלַי הֵיטִיבוּ אֲשֶׁר
ویئمر ادونای الوهای هیطبو اشر

דִּבֵּרוּ

دبروء

بعد از آنکه خداوند بمن فرمود که سخن گفتند ایشان
ابسان مقتول در رکاه احدیت شده اس سانها دیکر
ما ان مسیر موعود نخواهد بود و بهمان نحو هر سد
ودر آخر زا نخواهد بمیرانند

נָבִיא אָקִים לָהֶם מִקֶּרֶב אֲחֵיהֶם כָּמוֹךָ
וְנָתַתִּי דְבָרַי בְּפִיו וְדִבֶּר אֲלֵיהֶם אֵת כָּל אֲשֶׁר
וְהָיָה הָאִישׁ אֲשֶׁר לֹא יִשְׁמַע אֶל דְּבָרַי אֲשֶׁר
יִדְרֹשׁ בְּשֵׁמִי אָנֹכִי אֶדְרֹשׁ מֵעִמּוֹ

ڈیجیٹل کاپی

بعوی بعمری معوب میکردانم مسل او درمیان برادران ایشان وکلام خودرا در دهانش
خواهم گذاشت تا هرچه او را مامر میفرمایم و فرزندان ایشان وسایر برادران خود باو
لفظ برادران زائد موده ولی بسته بخود سایر اسباط را نیز شامل شده ساوا گذاشته اول فرموده حضرت
موسی علیه السلام موده نامند یا مرد و امر موده حدا بتعالی بوده هردو را نامبرده جعل
می اسماعیل الاعمر بود تعالی الله که دست دراز کند لازم میاید مخالف کوئی حدا بتعالی شده
کو بشنود و امر بدو امر موده باشد هرکه فصل سی و چهارم حاشیه کذشته آیه بیست و سوم
سیدن و اطاعت کردن کلام ایشان بعمر موعود صلی الله علیه وسلم مانند حدا بتعالی فرمان بدن
وَهُوَ هَاءِ الِيْسَ اشَر لَو يَسْتَمِع اِل دَنَارِي اَشَر
يِدُو بِشْمِي اُنوچِي اِدُوُوش مِعي مو

بعوی و واقع میشود مشخص کرد مسمع نامند کلمات مرا که ان بیغمر موعود
خود میکوید نام من میباشد او تعمیر خواهم نمود یعنی او بیغمر مکرم الزام کرده است
حضرت عالی که هر اصحاب بیغمر موعود که میان بنی اسماعیل خواهم فرستاد از خاندان بیغمر ما
او امر و نواهی و عزائم ما بیذکر نسوید و هر کس که کوش بقرآن ایشان ندهد
او را و نصیب خواهم نمود یعنی موده حدا و بیذکر نمیکردند و از پرشش بیذکر ایشان
بیغمر ما کرفته میشد کران بیغمر موعود افوالش و اعمالش طاعون موده حدا بتعالی میباشد

چون بنده مذکور معروض داشت بنده را بمعرفت بدکه هرگاه پرسش کند که
رد و عمل کردن هر آیه مورد موأخذه من خواهد بود یا نه پرسش فرمودند که

אֲשֶׁר הַנָּבִיא אֲשֶׁר יָזִיד לְדַבֵּר דָּבָר בִּשְׁמִי
אֲשֶׁר صلعم אֲמַר بِاد لَدַبِّر دَابَّار بِلِش مَنِّي
אֶת אֲשֶׁר לֹא צִוִּיתִיו לְדַבֵּר וַאֲשֶׁר יְדַבֵּר
اِت اِشِر لُوْ صِوِيتُو لَدَبِّر وَاشِر يِدَبِّر
בְּשֵׁם אֱלֹהִים אֲחֵרִים וְמֵת הַנָּבִיא הַהוּא
بِشِم اِلُوهِيم اَحِرِيم وُومِت هَنَّاوِ هَهُو

یعنی هرگاه پیغمبری که مکلف امر و نهی من نیست که بگفتن امر پیغمبر مبعوث امر کند بدروغ
باسم خدایان غیر ثابت شدن بدان پیغمبر را بد عمل و حلیله مطابق همین امر تورات رد کنند
خواهد شد فرمود محمد صلعم و موذن لو یقول علینا نص الا قد یل لاحد ما یعبر
ثم لقطعنا منه الوتین یعنی هرگاه این پیغمبر ثابت شده نصل را کسی کند هلاک خواهد
شد پیغمبر دروغ زن و الحواهم کرد یعنی او را بعذاب سخت خواهم کشت و این امر تورات
اشاره کرده مبعوث نا بد عمل و دروغ زن را پس هفتم امتحان عمل نبی را بیغمبر نا بد

וְכִי תֹאמַר בִּלְבָבֶךָ אֵיכָה נֵדַע אֶת הַדָּבָר
وِحِي تُومَر بِيل نَاهَا اِهَاه نِدَع اِت هَدَّابَار
אֲשֶׁר לֹא דִבְּרוֹ יְהוָה אֲשֶׁר יְדַבֵּר הַנָּבִיא
اَشِر لُوْ دِبَّرُو اِدوناى اَشِر يِدَبِّر هَنَّاوِ
בְּשֵׁם יְהוָה וְלֹא יִהְיֶה הַדָּבָר וְלֹא יָבֹא
بِشِم اِدوناى وِلُوْ يِهِيه هَدَّابَار وِلُوْ يَابُوْ

הוא הברך אשר לא דברו יהוה בזרון
هو هذا ناد اشر لوء دبرو ادونای بذادون
דברו הנביא לא תגור ממנו .
دبرو هنابی لوء تاعور میمیو .

یعنی هرگاه مدعی نبوت بگوید که از جانب خدا بر من مبعوث است حکم بر راستی او نباید کرد مگر بعد از آنکه بر صدق او در دعوی خود معجزه ظاهر شود و بر خلاف احکام و رسالت پیغمبر سابق که خدا بر او مبعوث کرده باشد مگر آن پیغمبر از جانب خود چیزی عرض نکند و بر خلاف احکام و رسالت پیغمبر سابق که خدا بر او مبعوث کرده باشد مگر آن پیغمبر از جانب خود چیزی عرض نکند و بر خلاف احکام و رسالت پیغمبر سابق که خدا بر او مبعوث کرده باشد مگر آن پیغمبر از جانب خود چیزی عرض نکند

از جمله احکام عید دار مکلوه عید دار الی الابد است و هیچ یک از انبیای بنی اسرائیل بر خلاف شریعت موسی علیه السلام که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده

ادعای نسخ شریعت موسی نکرده و هیچ یک از انبیای بنی اسرائیل بر خلاف شریعت موسی علیه السلام که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده

ادعای نسخ شریعت موسی نکرده و هیچ یک از انبیای بنی اسرائیل بر خلاف شریعت موسی علیه السلام که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده

ادعای نسخ شریعت موسی نکرده و هیچ یک از انبیای بنی اسرائیل بر خلاف شریعت موسی علیه السلام که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده

ادعای نسخ شریعت موسی نکرده و هیچ یک از انبیای بنی اسرائیل بر خلاف شریعت موسی علیه السلام که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده

ادعای نسخ شریعت موسی نکرده و هیچ یک از انبیای بنی اسرائیل بر خلاف شریعت موسی علیه السلام که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده

ادعای نسخ شریعت موسی نکرده و هیچ یک از انبیای بنی اسرائیل بر خلاف شریعت موسی علیه السلام که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده که معاصر آن حضرت بوده و نبوت او بر معجزات ظاهره ثابت شده

وجماس بلسان فارسیا موسوم متن موده ما قامة المهدوی در تالیف دور ماند وجود اعلم
علماء اسرائیلیان موده واز جمیع کتب سماوی مذکره مؤلفات وکتب علمای اسرائیل کامل
اطلاع داشته ومستحضر گردیده واز طریقه موسویه ماده واحادی وجود دست برداشته
ولسر یعت محمدیه صلی الله علیه وسلم گرطریقه ملت محمدیه بوده داخل گردیده بلکه
بواسطه اسلام مورد کرامات جمیع کبرای اطراف واکناف مذکوره گردیده در هر دیار
بلاد ودر هر شهری نصاری داخل دین مبین اسلام اوردند ومسلمانان بتعداد والحق
گردیده بر کافه مذکوره اهل کتاب رهبر وپیشوای نصاری اسلام اوردن دو بعد مرور
مادر ما حود سمعه صلی الله علیه وسلم ودمان بعد زاده دمادر ما فان معمور مرور دهر
الخلق الی بعد ود بلکه بعد از ان بکلی گرافاه موده یم تمام امامه حضرت عیسی علیه السلام
انصاف بر دمان نصب وهر ترک واسماء سر پیش وهر حکایتی از ان بیعسر موجود داشته
از سر ساقه مذکوره از مالس داده اند واسماء الله تعالی هر یک بدرجای خود مذکور
شد حال از ان باب معلوم سالکه بیعسر مخصاحت سر پیش واز بعد ان از سر اشل تا مل بهم رسد
واصحاب گرین مرقوم اول است گرب رسنی تعلیم حلقی بکدان هم گرد بلکه اول کلمه
گرمودان بود که مبرهود بدر قولا الا الله الا الله محمد رسول الله بعمی بگوشد که بلسان جدانی
گرباد مقدس بیچونا اکدر وسکار گردید و صدار اسکه مسلط گردید و سر گرین نخ
مکه معظمه زاده مرقوم اول کار بزاگرا هتمام تام بمامی بان در هود مما سر دن نصب بلیس
خود معاویت لیسر عم وزاماد و وصی بالافصل امیر المؤمنین سلام الله شکستن باطل
و مودن صور محمدیه موجوده گرد و حامد خدا بود واعلام واعلاء کلمه حقه توحید
با لکه مؤمنین خود گرد اول موده بسر بنا گرد مکه معظمه زاده ها الله تعالی سحرا دا
بگوید وکلمه شهادتین گرد و حامد خدا بتعالی و ستون خود زا لحاق بر سالدار اول با اخر

بعضی امده خود را اهل اسلام و حدا و رسول گرد حدا ظاهر شود حلق حدا هم و اضح و اسکار است که
حدا و صی را بعد از محمد صلعم بعلی مرتضی و ظاهر می اسرائیل و شیاع ام است و دوم انکه
در وعده که حدا امود اید و عده و توقع هم رسد و ابن هم کران بعصر پیغامبر حدا داد
و توقع هم بوست انیکه گوئم که ساعت را سبد و ستوابد انکار کید ابهست که حضرت موسی
از برای بی اسرائیل سالی ده صحرا دادو و ابشان واحب کرد که در بدن تابوت حدا دیکه
سرط اسطاعت او ابشان بعد بود چنین و بعضا و کیفیم در کلام سرح بم رسید که سرط
واسته نباشد بحال هرکاه ابن بعضا در خانه حدا ماوی سوی بدش خود ساری بود نا دی کی
نامت خود که سام سالی ده صحرا بکد بعد خانه حدا ران ادارت کید در ابن سکه بعصر اجرا ابنا
صلی الله علیه و آله بعضی معبوب سده بود هنود بعصر ابن مکه و مدینه هیچ خانی بکرد
بنا و رده بود بعد ابن در مدسه موحود ابن مدسه نامکه در ابن مدارج ریادی مداشته بود
کال سهولت ابن برای عالمان اخر ابن ده نامد سطسه مدسه مدسه و با ابن حال سب
ترسیع هنود تنان اسطاعت الکه هنود سطاعت بعم رساند باید حاد حدا را دید
کند و حواها الاواحد سب ابن هم ترسیع سرط اسطاعت و سرط وحوب قرار
هنود ن علی توبن است ارخانه حدا و بر سعر طاهر سده بود کران خانه حدا ستخانه احبار
حضرت حضرت سل علیه السلام سده ترسیع نامعرف علم بالاس و ابن ابشان حواهند امد
ارخانه حدا ابن اسطاعت را ابن برای ابشان مقرار داده بود مکه بکلف سانی بر مدکان
حدا سود ابن اسعمد مه کسب مکند دار مکدان بر رکوان دارای مسام سوت بود مکه بر
خانه الاسباء بود نه هم در کالت مکند که در بن مصر حست مکه بعضا و دعوی هم دارد
مانند کالت مکند نه هم ترسیع محمد الاسلام را باس سرط اسطاعت بعضا
وحان لازم الاذعان حضرت سخان عز من قائل بیده علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبلا

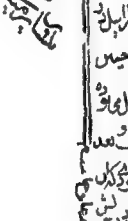

معلوم ساد و مفهوم کردن سعر موعود تعالی ذکره انبیاء سلف موجوده بود دلالت و مدح
سوی خاتمیت هم سد و از عبر بنی اسرائیل هم نوشت و جمع اران و ملل و دین تر سیا
رمند و صد اصل دیلس حواهد سد و ان سعر موعود هم معلوم سد باد ار عقله
و علمه کر محمد بن عبد الله بن عبد المطلب اسما سم بن عبد مناف اد او لاد فلادار. ترتیب
حناب ربح الله کذا اسما عیل بن ابرهیم علیهما السلام بر حمل لرحمن بود معوث بر سالت در زمان طهان
کهر و صلالت حلق و سدت کرب فسادها و حود در بر بنا و معاصی حالا بود در ایام فترة
و مکث معطمه از دها الله تعالی شرفا و کرامة کرد بدار تر ای از ساد سد کار حدا لسوی
ساهراه حدا استاسی و حدا پرستی و سو مبقات و تا سدات و لسد بدان حدا و بکه
هم با کرب اعلال و دلة انصاف و زمان قلیلی کذرنا ده او بعد سه سال زمان بعثس
طول بکسد حیان تعویب نافت کد الله او زمان بعثس یار زمان رحلس یا کوب
فی عمور الله فهور او ملاحظه این ایات و عبر این ایات و دیدن معجزات ذ حود الحاد ایضا
بعی اسرد حود بحود و طاعه بطا بعه و موح موح بدیس امد و مساسد فالحمد لله رب
العالمین و تعالی و ایجاد حکم اسراط اسطاعت اسه مرحومه بدد حود بحد الاسلام معکو
و مدهوس کردیدار اسناء عشر اسرد در جمع احکام ان برکت بلا علام اراصول دین
و فروع دنس او بوحد الی و معاد آن ربات طهان الی ذات ثابت و احکام مروعا لس و احد
و محرما و سکر هات مسحبا و مباحا تاس بنا مها ملکه احکام صعبه محمول در سر بعس که
مقابل ان احکام حمسکانه احکام حمه صعبه دیکا سه وطهارت بعسر طها هم انها اموحی
بنا ولیس و مهوده است حمار حشی ما صطاد ان الله سبحانه علی کل شی قدیر و سلم کر مسعر مسلم
بود ان امر در انحضرت سلام الله علیه تام حکمة حعفر حعفه میر بوط بعالم مدّ و علم ان معدن
بیجون و حرانجو بکه جمیع سا و احکام من عند الله بنا سانها معها تعرض هر یک هر زمان

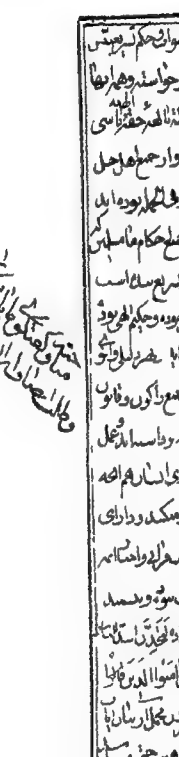

و بعضای از حروف سلاطین کذرد و از ما مسلمین از بیعت محمدان سلیمان است که جمیع
و در زمان دولت حضرت ما مدد رحصر حاکم الاوصیا حامی دین الحمد صلی الله علیه و آله وسلم
مدد بدل نثار حضرت روح الله زاد الله در رکاب طهر انسان حمار قائم صلوات الله تعالی
علیه و علی آبائه کذرا بحال العبد جهاد بسیار بها و بسیار بها و بالجمله عن زمان رسد باشد
ارطرف تو احسان ائمه اطهار علیهم السلام که حال و سعیا بی و احسان روح الله حضرت عیسی علیه
خواهد کشت و مدت الحمد تن و ناشتام السریعه تمام الحمد که در معدها خود
الصوت سیار کرا در بدل همکی مسماسد و همان واسطه انسان بسیار الزمان و اوصیا
الحصرت میباور بدل دار و مرم ما مسلمین توفیق الله و رزق لعا لمین مسکر دبدل و ولی در ذکر
معلم ان دوره بمعدان آخر علی الحبس الحسنی الطهر آکه بران اقدام علمار مان بتوالله
اللال المتار اصداست که محسوب سوم و دهلاق بدالله محمد ابن ادریس ابراهیم و کرا شد و صوب
احسانسان ناحصرات و ریکدار بنجم حکما و علمای انسان سیحی است که افراد ایسان در مقام
افراد ما که بر محمد و ما مسلمین دکار احکم بوده و لا اقل اکه بکوسد که احصار احکم الهی توده و دین
مقام معلم و علی الجمله اکار و ابر و را کو بهای دو لتی جود اکه حکما ایسان و ورد او و اهل
سوء ایسان انسان کرده و است و دار بدار و روی خواهد آورا بس طواهر تقرع مفتی
مسحکم حمار حتی مرتبت بود و هست و همکی اسرار افراد ما دی و عمال رکابی ما فی بود
و مساند مع الوفا فی سر همسایان بوده ناشد که جواب صوابی از سوال ابن عمد لل
معلم علی کسر الاحتلال و اقل و اعجب ستوبت میار من جمیع طالبان و اصوات سدادرا
بدهند و انشاالله است که کذر سدا و اساء صاحبان اک ابعد انجمله کذر در حضرت
مسجد اکه معدا حرار بیار حضرت روح الله دارد امل که بعد ارس سعی خواهد بود
کرمو امل اکه سد سلسله زار دهان کم و یک ایم و ایالو را در معاصی ذکر خواهم نمود

و علا ذ

ائمان حواهد آورد
انشاء الله تعالی بود

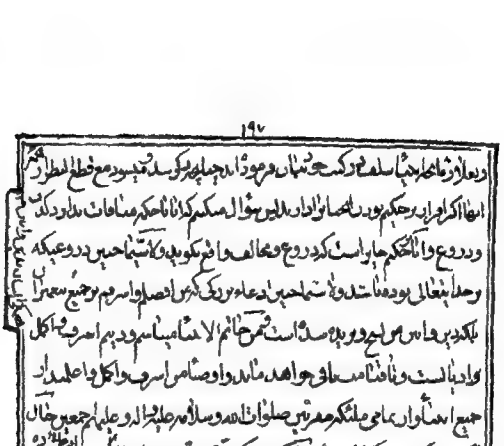

و بعلاوه ما اهل اسلام ترک حق نمائیم و فرمودهٔ او را بجا نیاریم که سد نمبود و مع قطع النظر از
انها اگر او را پیر حکیم بود بر ما لازم بود که امر او را مسکم گرفتا ما حکم مخالفات بداریم و
دروغ و ناحکیم جایز است که دروغ و مخالف واقع نگوید و ما نمیدانیم درو عبد که
و حدا بتعالی بوده فاسد و ما نمیدانیم ادعاء و ترک کردن اصل او را سرم و جمیع سعرا
بلکه دین و اساس ما بجمع و وجه سد است و همچنان ما نمیدانیم سود بیم اسرف و اکل
و اد با است و ما فنا مسلمانی خواهد ماند و او صاف اسرف و اکل و اعلم اد
جمیع انعا او ان بر ما حق ملائکه مقربین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین خیال
با نکو بید که امر و حکم الهی سود و با نکو بید که مدتی موقت و حامیت سود و تعرفون
اگر چنین نکو بید خواب انسان است که در دنیا نعمت الهی را می و ما شاهدا
با این کثرت احسان او منواره و منوالله معجزات که سد و موجوده ارقرآن و غیر قرآن
و بوکودن عالمی معجزات مود مطهر خود الدرود و دیتهٔ اطهر ش بعلاوه او احد
خودی بسد در معام سر تسلوکیان در دلائل و امضا ما مسلمان را ما کی مسر قرمی و نجاتی
و رای تحت اسلام و غیر هلو و معاشرتمان با اعلت کان و لی علمه عالیه ابران مصاحبت
با انسان ملکه اطلاع ما ن در بس و اس بس مناوا با نمان بعلاوه احمد مسود بدی
سد در کتب تواریخ و سیر خود سان و ما مسلمان با امور علمی و طبع تقتنی برای حصول
مصحتان او و بر کنان با حصیم حد اعلی مکنی دسا بهم رسیده است که ایضحص کیکه الحمد لله
سوت علم و حامیت نهم کرده است و موجوده است که ان در بس مس با بیح جمیع دنیا
با نکه عالمان اهل حل و عقد و ارحکاء و علما بوده و هسد تعداد که او ان نمی
مدس دار ی نمسوند و دروغ با ن بورکهم او مسل امر و حکم الهی ممکن بسد عقلاً
و لسانا صحیح اسد را که این امر با ن و اصحی را که این مرا لتمیز فی دائما الهار کرده است

وروحانی

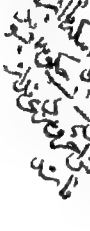

سر گرد بیچه حدا ستعالی امر میده و خبر را بعالم داده که هر کس بسکوید و عمل سکوید حواهد بکو
یحسر می بیند و هم چنین هر کس بسکوید و عمل سرّی حواهد بر لحای او رود بهمان مقدار
حزا و عمل بد حود را حواهد یافت و بعضا بمقتضای عدل حدای تعالی می بیند حنانچه هیچ
مطلب احلا در مقام اسات سوت حاصه در اهل عقل هم اشاره مان کرد ست و ما هم این
سانان و اسمعو و صح کاسرا با عمل توفیق او توای بال حار حمد و امان ناطر بمانکه مقبول
مدّعای ما مسلمین را بیابد و قبول سکند اهل دین حصرت مجتبی موسی وحیه قدس
سره و اینهمه مس الحمار را انکار کرده و مکرا بکا سکرده تقل علما و حکما معاصرین حضرت
حاتم النبیین ارشود و بیضای محرّاس ما وصف بدیسان علائم صدق الحصر تبوا و هم چنین
حمسین و اس متس صدق را بواسطه سا اهل کرما السرور کرده و دلیل و علامت
علمه هوا های بسا بیه و شوبلاد شبطاسّ حدیث باست سوبه قول و ملت حضرت رسالت
وحود ما در معتقر مرقوم مسطور در عهدنامها بنکار طوس هوشنگ دکومرث
او بوتان تا اطال تا بلخ ما صرواد ساسانیکا مر حمسی او صالی طاهر نکوده بلا ما
و بر حلا بنو وام سا اهل و الوحود فی زمانا شاهد این امتان حصوص بعین و الحصال اعظا
اسان بکرده تا مدد من الله المستعان ما رحمن استعانه الصالحون علی انعسهم و نسئل الله
توفیق ان نجعله سا و ایاهم الی صراطه المستقیم و سنّته علیه بن یارث العالمین و رحمة
الصرار اد نقلبه کرد لا ان مکید بوسوت حضرت حبیبی موسی صلوات الله و سلامه علیه
و الروسا و علمای و سا اهل شکر ما الحصوص بوده از کب اسمای بیسا است و الحمد ما ثابت
کردد وقت رحلت حمار حضرت موسی کلیم الله علیه السلام ما مر حضرت یوشع بن نون را حمد دند

مسی بدد	فصل	دوم	مسی مسیم	۱۲	فرمود
ויאמר	יהוה	מסיני	באו זרח		משעיר
ובוא	ארם	מחבתי	הופיע		מהבאר

לְמוֹ הוֹפִיעַ מֵהַר פָּארָן וְאִתּוֹ מִרְכְּבֹתָיו
לְמוֹ מוֹפִיעַ מֵהַרְרֵי וְאִתּוֹ מֵרִי שׁוֹט
קֹדֶשׁ מִימִינוֹ אֵשׁ דָּת לְמוֹ
קוֹדֶשׁ מִפְּשׁוּטֵי דָּת לְמוֹ

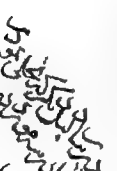

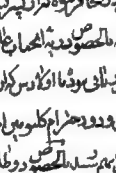

دیگر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آمد و چند سال بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی
پانزدہ علامہ حدیث ابن ابی ہریرہ بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی
بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی
بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی
بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی بعد از وی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اهلیت ظاهر بس دیده و همان رسم شد کرار ایرمان ایجاد کرده را حلاوتی دهد حلاوت
رفته بدین اسلام آمده و بمباشد و بعد وی اعلا یم گردد انکه کسر اساره شده و احالا
بنان شده دلیل آنرا اشاره بعصر علایم دکر میوه که سبعرا مدد دائره بعد دان

אֲפוֹ חנכ עמים כל נדשיו כידה
אֵב حوب عسم كل قدشاو سادحا

והם תכו לרגלך ישא מדברתיה
وهم بوكو لوركلها يسأء ميذوو بحا

سی بلد و بستکرما بل جود داد و دست داسبرمای معد شاب انسان در دست بوا
انسان و دیای بو نسبت کلام بود را مول عمود دد را عا او کا فرمود که مثال جود را
دو دست داسبو همین صفر هم خار عصی مان مصنف بود بدل که سعد رجعت بود و با انکه
اعقد داد دست و اداد نکدار امت که مشتد او ایجاد مسر کس عرف بلوغ عمود دا محصر شد و سعد
همو سعد ری و سعد بود حما نجه حود الحصر شطا نو همو معه مکو امبه مود که مثال او دی
سی مرتبه ما او دیت یعنی میم یعنی بعقد بکه بمراد تد و سعد ادیت بو سعد و همرس
کدر احصاد و ادیج و سبو اطلاع عی داشته باشد نصد بو ابعد عی داصعد دا ایجاد نا همو
اسما اصلا بعرب معمود و ایس امت محو مه دا بلکه همداد فان امتی امتی مبعر مود بدین کا
ناصبی الخاخات شاعاسه مرقوم کا اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون یعنی حدا با هدا ایشان را
نوم مرا که جاهلند با بر علامت اولی در حود الحصر ف بود که سادد خلا انکار کنی باسد
و علامت ثانیه بکه مفد تبیین در دست بو اساسا ساده با بکه سکان را امت فکنا سکه
کرو بدا ند الحصر ف سلام الله علیه را در دهر به مانی را عبه الحال نسا بود و همسد
که همکی ابعاد در دست انصار عبا سد یعنی مصنع و سعاد الحصر ف سد و اردست سا رکس

بهروں رسد و بمرید ما سکه پر دیگر را اخبار نماید و علامت آنچه کرد اس امر محو
مشود اینکه انسان بود پای بولشه کلام نور اصول نمود بد بعینی امه بنای نوس حس
مشرف بمسوب و مصول محسوس را بمکسه حاصل بر بعض معقول حاصل و بدل سحاب در ثوابم
ابد رسانده ماوی لا مقرهن کل و بر بخالفه الا بعض طاعت را بکیر و اکوچ بمکسه اوهر
طایفه و بعضی اغنی بعضی را ایها نا اکمر رسید انسان بنای نوس بعد اجرا و زمان بعضه
نمایند احکام اصول و مرجع خود را بعضه نا اکمر کرد بدل بعضه اول و موم خود و انسان را
نبر ساند احد تعالی و از شاد نمایند انها و اشوا احکام سریعة المحرف نهی قسم
دانسان الی کوس بنای ابرام مرحومه بوده و بعضه کرار بر بالا و بعد طالنا
را حو و بسداد کوچ کرد مو بمکسه و بالمکان سر بیر بحد بعضه خود المحرف نا او بمکسه
مرضیه بعث تعالی انسان بحد بعضه علما اعلام کرد بوار با لعموم ائمه هدی صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین بود و بعضه رسید و بمرسد واحد احکام خود را بطرق معمول کرد
و بمکسه واس بیر بعضه ایست ار دنا ساهدا الی ربهان بنبا اصلی الله علیه و آله و سلم
بحی بکه محل انکار احدی نمتواند شد و انسان بود و انسان نا آنچه حس معلوم بعضه شود که
ایضا شود عبود و بعض از علما صالحان و مصلحان دنیا بر اولی کعنه اند کرم ابدا ایشان تحلف
نمایند انسکه آن احد او بدل سحاب تحالف و موجه در حمل نا آن بر بی اعمال و امر کرد
کرد بود نر آن و نا نمایند بعضی انسان بود نر او احکامش را بعد م مرسانند قول کرد بد
تعدا آن در حمل سنا بی اسرائیل کرموسی آنچه بود تحلی کرد و نا نمایند بس و احکام
نور نس امر مورده انسان حمول مرجع بدل او کلا ابعد نمای انسان مخالفت نا تو بعد
ذکری کعلی نا آن را حد ذکر کرده ساها در دنیا حضرت موسی علیه السلام مرجع نمایند
کسکه کامل ایشان بوده نا سد بوده حاضر احوالان معاصر بن الحضرت ایشان اعمال

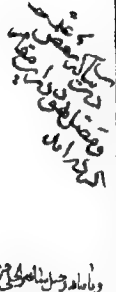

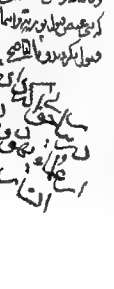

ויהוה אמר אל אברם אחרי
ולוט מעמו שא־נא עיניך וראה מן
המקום אשר אתה שם צפונה
ונגבה וקדמה וימה כי את כל
הארץ אשר אתה רואה לך אתננה ולזרעך

עַד עוֹלָם וְשַׁמְתִּי אֶת זַרְעֲךָ כַּעֲפַר
عد عولام وشمتي إت زرعخا كعفر
הָאָרֶץ אֲשֶׁר אִם יוּכַל אִישׁ לִמְנוֹת
هآرص أشر ايم يوخل ايش لمنوت
אֶת עֲפַר הָאָרֶץ גַּם זַרְעֲךָ יִמָּנֶה
إت عفر هآرص عم زرعخا يمانه

وسکنکان وحامو سان را امکه در مقام مراعه احصنا دارد کمال تکسیر و فی تورد
بوده الد حسان حمی ان صلوات الله وسلامه علیه بحوی فضل ما بین حصین بعرفوا کیه
حکم عدل احداد بدی ظاهر فحسان در میدان و هم حیین در حالات و صفا مرصت لیعنی
وهم حبس است حالات علماء اعلام کرالله اعلام کم تعالی نوان ما لعوم اساسد والله
ایصا مستعرست سر اساسد وصفه و علامه در بکر اسرود که میعرفا بد عقد نقبیل الحاهد
نمودنا امکه حکر اور میس قوار دصلد وحوا بو منطریه بیس نا شا این سر صفات
وعلامات مرموزه او کا گذر و احیا در بن میس عامل و ناهل و کاهل بحواهد و نا بیا محول،
مساسد بیعه حمیع کار مانش با تاس وصفه حلم اور قواری خواهد بود کر فندر میعرفه
الا بام اعلام کلا حفه راحواهد مرمود و نا الناحوا بر امطار سر بیس را بکسد حلیکیم
صوکا اسصفا مهر بحوبوده و اتم مسد و اهل اران انطار اهل احرا و مسکد بد بحا الله
نارم و سبد بد و بحو بکدر بن میس بهبت ظاهر از کرده است و هیچ ذبره و حوبره بلکه
صن سر بیت مطهره اس انسان اسد و لا اقل بعجه با نسر بعت مموده ایمان ساورد نا
واما ایه خامسه لس میملکت صفات از معتمس بحوبن در احرمعرفا بد قدر ابر ساند
مکر حدا و بدم قوار اصفا و حواهد مردست نوراکر فنه نوراکاه حواهم راست و نوراکاها
عمل قوم دیو رطوا نفه حواهم دا دو در ابر ساند مرمود نا امکه حسان کوراو اکوئی
واسیر او اردبدان و نسد کان را آنان بکی حس حامه سرور او بحن دا بن دو او سر دد
حطاب لحها است کر میعرفا بد کرای سعر میعود نوراتسوی حود صفا و راینه دعوی موده
وار سر اسرار در حمیع اطوار حطاب حواهم مود نا امکه کوران و کر اهل ارا نتاه راه هدایت
وار ساد و ساسد و حیم اسرار امور ایمان مرتد و معرفا بد محسوس ساز بدان صلات عوام
و عناد و را ار دست سناطین ادی و حتی صات نحشد و اکنا بکه کوس استماع سحات

حقّ را فا نشنده باز حسن خلق و کرمهای نا سزا بایشان نمود چون ایشان ندیدند کلام حق را گوش ندادند
الشان بیشتر بود و اسد چنانچه خبر داد اول کار کسی بود ندیدند الّا الا الله تعالی گفتند احسنت
فرشتی کو تنها او جود ندا میکرد نشنودند و احسان او بفهد بار بکلمه توحید ندا نمود ندیدند
رهنمود میکرد نشنودند بر کیب سماوات و ارض و ملائکه عالم را موحد و حد او ساس کرده بودند و در آیه
سابقه ذکر نمود بنحای بعد قوم و دور و طوایف دیگر معنی عهد قوم سوف یجیء الله بقوم
و معنی دور طوائف سه نوبت متدارس بر کافر حلا بود لفظ خواهم داده مستقبل است بضم
و معنی الوحی و بفتح فهم اشاره بود لالات ملفوظ لالات و ادلّه ایشان امر ایشان علیهم السلام
و دلالت و دلایل آیه مسیح و مهدی علیهما السلام و ملائکه و ساعت و دجال و یاجوج و ماجوج
خواهم داد پس ایشان بر دلالت ایشان نکردند بیعاجز از فهم ایشان نیستند بلکه کمال لجاج
در انکار ایشان و شکستن اصنام خود نمودند پس خدا بایشان داد عده داد ایشان را که
بعضی از علامات ساعت بیاید و بعضی بیرون آید و بعضی بر ساند چنانچه ابو هریره گفت
و معنی قطعه خبر داد ایشان کرده مسموع شما بگوش ما بگوش ما بگوش

الایة الثانیة عشر

الایة الثالثة عشر

الآية الساعة عشر

مرموده قد تبين الرشد من الغي الآية يعني راه خوارد راه ناطاهد ستد تعلوم كرديد هدايت
وا تمام الي صراط المستقيم اميس بارسي العالمين وداية بعد يعم حرابا بان اوردن
وسان داده كه بعد مرتاديد كتابيكه احكام تواشد سلاح اعتماد بوده وبحيد سلاح بكو سلاح
كرحد ابان ها سابان بعضه مركشت بيا سرساحر امسلاح نفس نحوهم الفساد كوب سان
دهمي سوراد سانان بوكرد ان دراللاد والعنا تركسد وبوسد حدا بتعالي كه مقتضي

الآية السادسة عشر

طرت ا سلسه هر با ل رحلا ابيت بعالاوه كه معتقد ا ناه احداد او ا بلرسان بوده از ا بنيا
طا ابيس ا رادم جيبي بد اول و نوح لحي بلد دوم و ا برهيم خليل بد سيم كه السر بد بيه
اسرا ئيل و ا كه داسا عيل و معلوم ست كه مركس در حق و ا بعهد ها لسنه بر مان كد شته
ديها ن كرد و د ر ا ئم بحيا هم نا حدا و بد عها ن حطاب مبعد ا بد كوران و كوان و اسا ء
دبكري مبعد ا بد ا ر ساد و علا مت بكوان بيعد مرموعود و مرهود دوران ا بنو هام اي كران
اسود واي كوران بقصد د بك سكو بد در ا ئه و رد هم حدا بد بد و د د مرموكه معرا بد
من كو د كست سل سوال من كه او سال بوديم كر كيت و سل كا مل بد ا سا و ا سا د سا
حدا بد كو د كيت و د ا بهر بيتم توصيح و مژده است ا ن كوي د كو د ر ا كه و مژده چيز ها سا
مي بود ا تا و حژه بيكه د ا بكه كو سفاي خود د ا ر ا ن عناد و بلكي مسلم بعود بعني بد بد
بد بد و سيد ر ا لسان مي ا بكار د و بد بد عيب بوشي ذا رد و كوس بعنا سهو و تعو
حدا بعبد هد بد كه ر ي المثل اكر كسي الحصر ا ز العباد با عد ست بيكو د و د سام بيدا و اعنا
بعنا ا س بيعد مرموان حدا و كوني ذا معترض بيد و ظهر صفت ا بصا مستصف بود حسا
و لا بيت ا مر موسان عليه الرحمه سلام الله الملك المنان كه مكرر ا بيكد مسئله د سمنا خود كه
ستد مبكرد بد و صد بد بد و مي مخ صد بد و ا عاص مبكرد بد حمله اين سعرا ا ز د و مژه
كه مرموده و لقد امر على اللئيم يسبني فمضيت ثمة قلت لا يعنيني بعني نسا سد كه مبكرد م ز د سي

الآية الثامنة عشر

الآية التاسعة عشر

الآية العشرين

الباب الحادی والعشرین

الباب الثانی والعشرین

الباب الثالث والعشرین

الماں

الثانية والعشرون

الثالثة والعشرون

الرابعة والعشرون

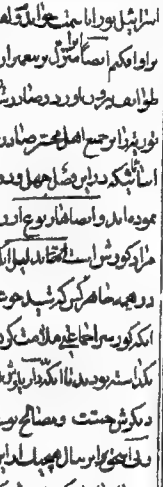

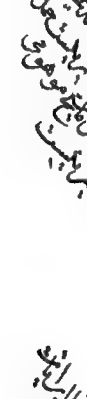

بود سرسالانه که سالها در محاسن در کتب تواسط مرسوم سدن احساب سالهای ماضیه
از معجزات محسوسهٔ محمدیه صلعم بشمار کاذب خلاصه تمام سالها و ماه ها و روزها و ساعات
و انفاس را که بدن و هر کس که قابل بوده هدایت نموده بکمال اتم هدایت کرده صلی
الله علیه وسلم که معاصر حضرت عیسی مأب بوده که بواسطهٔ اسلام انصاف خلافت کبری را
نموده باسلام امده و هم چنین مؤلف این کتاب مالامال روان خود را در معهد بن و معصر
علمای ایمان بوده و اسلام ان بوده را کواکب رخشان معاصر بوده بس بدین اسلام امده که هر قدر
بلکه هر باب مشکل اسلام خاتمی سده اند در سالهای اسلام او هر موده ایمان همین لکه
در فصل دوازدهم اشتهار موده که در اسلام سال صاحب سیصد و کسا سبکه بسیار بزرگوار
صاحب دهم هجری بما بعد مثل کواکب خواهد بود ملخص نموده لهذا بس در ایمان
سالهای
ساعه کار علمای ایمان کفته اند و بیکوسد که جمع ایمان در اداری بسالهای مقدس مالی
در سالهای کوتاه عمر بس عمل امدن ایمان مثل ایمان در مقام اعلای که حضرت
و تعالی بوی اسرا بشرکریه بود در اداری بیت المقدس اولی که بقدر اعظم امر آن ایمان را کرده اند
ولی در سالهای احوالی که مدت بقا امت بقا سالها مدد ناسخ در اثبات ایمان
بشد تر در ایمان عمل و بعد بوسائل و سد و معلوم کرد که هر دو کار مرا خواهد سد عمل کرد
ایمان را و ایمان معمول کار اعظم فی انصاف کرده ماسه ایمان ایمان بسکه هر بود خصوص هر فصل
بوی اساسه کرده ان اعظم فی که مالیمان در حقوق مساسه بود ماعتقاد اهل حق و مقبول
ماعتقاد امر خاصل خاتم عالم ایمان بود هم و نور ایمان شمس در اداری ملتس ساخته معلس بوسیله
بوستاد هم و نور ایمان کتاب ایمان داده و نور ایمان و بسی پیرا سته کردم ایمان را و هم و در بکو بوی
ایمان را نشانه دست بعد هایمان را مدست و کردن سد بکر دست تسلیم اشتهار داد هم و نسبت
حلقه در بکو سهاست کو شوار و و سر بر تاج عزت مهادم ایمان سر در هم بس بود و سیم ایمان را سوی خانه

فصل چهارم در بیان حالات حضرت رسول صلعم و اصحاب کبار او

اعلام ایمان اصحاب بیکو بدل که
سر ایمان و بسی سود در اس آن

انا است ارکان و ارایم و در ناوی بود کدم و عصا و دو عی خود دی و دو نی بود ستا
ستاسه ملک کا مبان ستد عی دا بن آبات مرتوبه مکه خدا و اما مبا سلام و مان کد سته
و مکی ابها ما صبا است و معاذ بود جمیع آبات سا سه مبر ابن آبات و آبات منوا لده معاذ ابها
مکی تا هد کواه مبا ستا سد و صدق مدعای کد مبر است نما بود و صل و سوته و ابهر کو
بود بهم و حالا ان اسرائیلیان در ناوی هت لفظ دین او قبل کد بواسطه کثرت بم عبر نا صبه
حلد و دی بر آن طمطراق و در بد دی و معاصبه کبر مبستوی کرد بد دل د المحسوس ریا کاری
انسان بی بعبر مرسل ایمان حضرت حو جبل ستا وحی ار حالا بد عوت قبول سکاب بعبر فا
در نمام ابن فصل و او جمیع ابا لفت هان آبه ریا و بعلم حس مبر ود و مبوده اشاره بنا کی
معلد ستد معطل ستعرف ما حسه کرد تد کو و مبر عوت کسد کد ابعا نما مسکد ست ناکاری تقوا کبی
عملا ربعه و بتصور کی معلوم مسکرد د ما بل لم ابعا حسه و مطا لعه آبی آبات کد نما می ابها حمار ریا
کد سته است و طبع و حبه مبر ما ابوحی مبوا ن ابها ابو عبر ما ن کد شته حلا و حبه الحجه حبده است
حال حضرات علماء ایسان کد ابست کهنه و مبکو بد و اکبر اعنه الله علا القوم
الکا دبن و اما حوا ن ا بکه کهنه ابست کبر مبرل بود ما مت نا بد کد و ابهم د و عی مسا سد
تعلا کد نما مت عالم احرای بهلت مد حلا نو مبا سد و او عالم نکا لف بیرد مبر و بد
و اما ابی ا ما نا بکه د و ابن فصل مد ابست بها ما آن نوای مکلفان مبا سد تعلا و
ابن ا ما نا بکه حضرت مبعاد مبود محمد ابن نوای امد بن معبر ابست کد معتبر و کا ه حد ابن
بوده ما ستد و مقصد بود نا ابیال معبر و سها د ت نحضرت نا بی اسرائیل کد معبری نمام مد
تعلا کی کد ا صعا ف الحصی عبر بی بوده و اما ا ر عبری اسرائیل هم بالسنه ما مت مرجوعه
بعبر احرا ن کد حام الانبیا محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله بود مکو ا نحصار بهم آمد
و اما عیسی کد بعبر احرف عشر کرد ن بکو ما ئل بسد و او ا هم کد خود صاحب بس

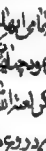

نارد عبد اسد و اما د حضرت سعیاه ما السه یکی بوده که صاحب سعیاه نوشته است
بر هر گاه شریعت نارد عبد اسد اما د حضرت عظیم و حضرت هیچ مرتبت سر هیچ بکو سایر
و بخواهد امد و هر گاه مکوید که اس اسا ما بکه سد مرل بوجود بود نراست چه لازم
را سر و بیر حضرت گفتار دی و جود ایشان ازاد و ازد مدل و بواکه اس اسا ما بکه حضرت
شعیاه مرده ما السه و میان اسد و مستعمل است سر ما حبی و د تاان که سند هر گاه نوشته
حال و بد و بر لکه ده د و رمان سد اس اسا ما ف بوده و حلی با صحاب اس سمر یعنی حضرت
سعیاه حر ناده مدل سنه بوده و تعالا و ه اس سان ایشان ما السه و ما مستعمل هر گاه
بخواهد مرل کسد ما اسا ما بکه حضرت جمعوی سعد سان و مرده که بود نه و احکام
مهدم خواهد شد مناما ف نما و مز ارد و ه اس سان ساد فا اشاره رفت د و مقام اسا
موقف بودن بود نه و احکام مس لس سحر سد کاس اسا ما بکه سد جمعا مرل است نه حضرت
سلام الله علیه کرامد ه و معبوب رحمه حلا ابو هم کرد بد و د ارای همه اس علا م شفاعت خود
و سر بیت مظهر اس بود و هست تعالا و ه اسحر د و اس بصار احمال و حمار م حضرت شعیاه سحر
حر باده و بحد الله تعالا ها الحالا اسان سد حضرت عیسا سحر تصل بسم ایزهم و مرده

כִּי אִז אֶהְפֹּךְ אֶל עַמִּים שָׂפָה בְרוּרָה
כִּי אִר אִיהוֹוֹה אֶל עַמִּם שִׁיאָה שְׁרוּרָה

לִקְרֹא כֻלָּם בְּשֵׁם יְהוָה לְעָבְדוֹ שֶׁכֶם אֶחָד
לִיקְרוּ כוֹלָם נְתִם אֲדוֹנַאי לְעָבָדוֹ שֶׁכֶם אֶחָד

یعنی بر آکرد و ا و مان معبو مقالب نالد ز ا بوحواهم کرد با بد نا ا که همکی ایشان اسم
حلا و بد ا سند ها عبود او ز ا عبادت کسد مر یک د و س و کتف با بد ل و یکجهت اس
اسد ا اگر چه بعض از علما ا اسان که ا ر سال بود مرل ر و د و ها مت کرده است ز ا که مکوید

ردود و قیامت چون همگی خلائق را الی محشر مبعوث میدارد پس از انهای یاکرده میکرد دد
ولی پس ازان اوسال مناجات تمامی از دنیا آیات تعدد کرد ذکر یاد دهم سعر زاید
زاد دیکرد کوه مفقد تس نکرد یحیی کرد طاهر است که اسحار احالت دلت پاسانست در حکم
مدا المفقد ربانی و هم چنین ایزد دادار دهم کرد موجود و در میان هوم بو مواضع و مقرر حوام
کداشت که ماسم حداوند موکول خواهد سد و هم چنین از سپرد هم کرد مهر زاید بقیه تی
ایزد ایمان ع انصاف و موجود و در روح خواهد کفت و ورود هان ایمان دنان و رهبند
یاف نخواهد شد این آیات مرآنست بزادی بدت المقدس آید و حرانی اران هیچ دخل نیابد
و ورود حرام ادد بلکه سار مول علما و خود سار هم کرد اعتقاد سان انست که مناسج مبدل
و جمع سی امیر ایزد ار دلت حلا نخواهد بود و هیچ حلا نخواهد و قیامت علام کبیر
انسان میکند و جمیع دولتهای خوشحال ایمان معبود و مسلمانان یاد یکند و در کتاب
حرمتل است میکرد که در وصل سادو هم دنا ایزد هم دنا ردهم و دوازدهم و سپرد هم
آیات متوالیه سعر زاید پس این معنی متواضع بودن که در این ایزد و ازدهم حرزاده
کحا میسازد حناصر و رکتاب تهوس حصر و در جسم کوهان بوسنه است و تعمارة الحرمی
این سانیکه حصر ف صحیای سعر هر موجود بود در فصل سیم ایزد هم که انوف بو میکرد هم
لیمهای یاکرده که نمای حداوند سالت نماید سال دوسر یا سعر یا یکه سر بعد احوالی نما
محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله وسلم و اوصیاء هم حبیب علیهم السلام و اوقات مرحوم
رضوان الله علیهم عموماً حمل بر دو بر اکه این عمادان موطعه در سر بعث مطهر و مخصوص
سالم الله علیه کرنمان نماعت سال دوش و کفه مجعول سد و عدا و در دایان کو مقدس
کرده و میکسد که اولاً اوان وافاقه میکرد آن است حمر یا از عبد موطعه و یکسر یا الاحرام
و کفن و سم الله الرحمن الرحیم و تلاوت سوره حمد و حوامدن عبد این سوره عزام او بقصر الی

حمله کردن بر اسلام

لعن فرات در رکوع وسجود نمودن ونهد کعب وسلام نادن ودر عبرانی سر بعضی
جنبی مرتبت در مجیبان در شرائع امم سالفه بوده است واحدی از امم قاصره مگر
ابناء انسان حلاوت وبدخطا را ماس کوه سنا بیان وعنادان عنادات وسنابیل
مکروه اند چنانچه اثار دیدلست کما فی مادة امم سبعه ان سالفه حلال اعیاد نمیکنند
وبدیع وشنیع نجشود وهلالوه وهودنا لنهای پاکرم بعبد یا صبح سانا بتکدوا وا
کلبة السان منصوب مجسو بعضادت وسنا تن حلال واحوا عبد نمود والجل دعه همن هم
مناسد کرمیقرآن عنادان وعنادان غراست کراصح اوجمع کس استکا است
وجمیع بعضا عرب نداراه وبیان بل ابنا ان عاجز مانداد وانعزان هم کرکان سعیر مختاب
ماصلبن است نسا ر وعلاجی کم در رکان صاحرزاده کرمبعر مانداد بلسان وودنان
وبیان معلوج حرمبد هدد ودر جواب سؤال فوم کرکهد ما طافت وبدن نادها
وانسها وشهک ضاعفها او وعدها نداد یم چمایصر سانقاد کرشد ومودکه
بکو کهد وبعاه واستدعای ابنان هدد واحنات معروف وسعر موعود کرمبان
کلام مرادو بصمیکه مورد برزا و سعیر بی اسرائیل حضرت کلیم ناموسی بن عمران بارل
کردم بان لحوا هم عود بلکه مرد دالایام انکلازم ملل علام تمام حوا هد سد حاصر در کان
شعادت وصل بت همسم ابردم محی مرها بد الی حیدآبه

זֵעִיר לְעַז זַעַז לְעַז זְעִיר לְעַז זַעַז לְעַז זְעִיר
כִּי עַז לְאַשּׁוּר עַז לְאַשּׁוּר עַז לְאַשּׁוּר וְעֵזֶר
שָׁם זְעִיר שָׁם כִּי בִּלְעֲגֵי שָׂפָה וּבְלָשׁוֹן
שָׁם וְעֵזֶר שָׁם כִּי בִּלְעֲגֵי שָׂפָה וּבְלָשׁוֹן

אֵלֶּה יְדַבֵּר אֶל הָעֵדָה הַזֹּאת אֲשֶׁר אָמַר
אֵלֵיהֶם זֹאת הַמְנוּחָה הָנִיחוּ לֶעָיֵף
וְזֹאת הַמַּרְגֵּעָה וְלֹא אָבוּא שְׁמוֹעַ: וַיְהִי
לָהֶם דִּבֶּר יְהוָה צַו לָצָו צַו לָצָו
וְנִכְשְׁלוּ וְנִלְכְּדוּ

حصر جنت مرتبت دکاسر مرحوم مبرور داده مرحوم دیس با لبهای گرفته مستم و دستان سکاه به
ماسموم حواهد گفت امشا با لبهای مستم بعد از یکدگان حس حلو در انحصر بوده
و کلاه تصفه حس حلقی کرده در انحصاب بوده بحو یکه مصداق می هر بلک لعلی اتی
عظیم کردد لبهای وصیع است که حصر سعیای مصرد یاس از حرداده است اما
فقره دوم کرداران سکاه را بس دوم یعنی بی اسرائیل خواهد گفت اس مطلدهم طاهر اب
کردان عربی با لغت حصرات اسرائیلیان سکاه راست حصرا بها عارف با بی لسان سود
و بسد و لی انحصر با عجار بتوب هم عارف با لس اسرائیلیان بوده اند و هم مصطو
رت و دود را عرم کلسا مبهما بسد بد و در اثر دوار هم حرار او عاء بود لس بیعبر را
داده که مرحوم است هسکاه میکه با لبهان مکفت کرار امکاه امست حسنه سدکان را
ادام بد هید و مرجع بهر ابیست ار بسکدار و سبب اما بود بد مرار دار با بی اسرسیعیا امکه انحصر
سر بی اسرائیل بمعرود است قرار بس کرکان مسدهاب حدا و بد و هاست ما مرا سود کی شما
حسنه کاست و در احوا مرحوم که چون شما اسرائیلیان از سبد بن کلام طلد علام
اما بود بد در و مع جمعت احصا سان در حمل حورت نرسید سان ار مرد ار سد
صا عصد حد بد و بد بن اس باره علا احدا و بد سخان در ابتر سر هم در وصل بعیت هم
ارکتاب سعیا حرداده مکور ا کیو کلام حدا و بد با بیان در لان تا لانجی فرمان تا قرمان تا زی تا زی تا و تا و تو
قوق تا و تو قوق تا و ن انحا ابد لد و انحا ابد لد حوا هما بود با امکه رو ا مرسد سعفا بعسد
و مسکر سوید و بدام مداده کرسا را کرد بد و در احوا بی ار سیحر شد بسان و اسما عسد
لیحسان سعر احرالزمان علیه الصلوات الملک المنان و سر وی حصرات اسرائیلیان
مرانحسا بر احرداده است کرحم مرود تا انکرار مسا عسد کرد بسان مرا بن بعیر مرعوبا دار و دا

سد نسان نسوی لیحاں نقصاں ساسد یعنی صحصری بدس بد رهای الیه و احوال الملک
حود که حصرات پیعمران حال بود بدار حلیل الرحمن و اسرائیل الانبیاء و هرون و حضرت
موسی و داود و سلیمان و سایر انبیاء و اسناط بوده ناسد و مسکر سود و بدلام اسد
کرفتار کردید یعنی اکر مخالف الحضرت سما ببد همیشه مبتلا بوده ناشد بد لت انکسار
و موصوف ناسد بدل در حرم و اصاد و در دام مسلمان ناسکر ناهم کرفت حضرت خال
و انسان در جمیع بلاد مسلمان ساسد اسرار مدارجی در دام انسان ناسد و ار انسان سلطان
و نحو اسنه و بر تجرد و همکو رعیت مسقاد عمر حود می ناشد از مناهی حضرت رب العزة
و حمار جمعی مار علیهم السلام و سعادت اخروی ار اینان نات توان السات معلوم کرد بد که مار سعری
مار او دمان کالی و اناس او صاف مرموسه مذکوره ناسد و سایر دلس هر کاه او ر مان
حضرت مسیای سعر کرد بس اس اساد ناسد مار دان نعت سعمر الرمان صلوات الله علیه الی
کر قریب به هشتصد سال ناسد میبود مار او صاف بعر و ناس صفات کالی ار حال
حال و بد سحان عمر ار اس سعر محمد و علیه الصلوات الله الملک الحماد و اس کالمسیطا
که فرانست سعری امد و ناس سم کالی او ورده ناسد اکو بکوسد که الی امد و او ورده است
کدام سعر است و کدام کاست که هم کس ار ان سعر و کاس در هیچ کالی و مار بحی در هیچ
عصری ار اعصار و در هیچ مصحح ار اعصار مذکوره بر بر ار و فری حر ناد است و هر کاه اس
اسانا سکه حضرت سعیای سعمر داد صحیح است ناند که تحل رد و ظهور سود در کس
حر چیر ناسب حماعت شود ر اکر ر اس کسیکه امد اعنی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
هاسم بن عبد مناف کر ار او لاد عدنان است وار درته حناب حلیل الرحمن او اسرائیل داد ن حماعت
اسمعیل ذبح الله است ناهم ر عدنان ثم کسیکه حضرت کلیم الرحمن و سایر انبیاء انسان سلیم السلام
ترکسا سمانی اسناد کرده و حمر داده و بعد از ده کاس کرده است هم همان نسا ناشکرد

ایک ہی کتاب ہے جس کی تعلیم

پس آیات موالید حضرت سعیای پیغمبر تمام حرف راء است مصنف میگوید دعا میکنم
هم مرموده و تعلاوه او غلط خامست هم کرده و حرف الحاقم فامست هم داده و بوطن دعا
خود تحریف کرده و مارا در حضرت سعیا راورده و ما هم اسمها هصوره بالصفات که اس کرده است
ایمان ساورده امد و عمل و رسل و هصوره اس مد علی خاصلی بر انسان ما هم اسمها هو الهی
واعهود و روس و هصوره نکشنه است و مارا در برای ابتدای امید و حرمی ناقی فارغ است مانند
ماسیح الی که علما حصول اعهود دنیا و نسبتا ارو برای انسان درست کرده امد و این عبارة
عوام کالانعام را تحریر سر کرده اس در زیاده بر حد اهالی ضلالت و کمراهی معطل و اشته امد
واس ماشیح هرگاه او بر اسرائیل بوده نامسد کرده نمیدهم و استدلال کردیم که چیزی در
انسان ساهد و گواه بوده او بر اسرائیل کی عمل حضرت موسی معصوص حسنه یعنی
نحواهد امد و بر حسان روح الله هم که مکرر اذکر نموده ایم که نموار عمل نبوده بر اکه اعتماد
خود بر انسان بحضرت دارای سر بعیت نارد بوده و نحواهد بود بلکه اکر امدنی باشد باعتماد
یعنی مروح مدد هست معصوص بت کلیم بوده و اکر نیامد باعتماد یعنی نارمروح خواهد
بود و دارای احکام و سر بعیت نارد نحواهد بود و ابر همه اینا بیکر بیان نموده ایم و در تو اب
و اوصاف پیغمبر موعود و عدم سر بعیت نارد بیان معلوم و مصرح الهای مستم او صاف
و بکری که بیان شده امد و هیچان همه مکرر جمع بیغمبران بی اسرائیل از موسی کلیم الی حرف اول
سعیر انسان راست باعتماد هوز و باعتماد عزیزان حضرت نعوص بوده نا احر
انسان که مراد کی است که باعتماد یعنی عزیز است حرف اده امد انحصار و کاس موقوف
و مصنف بوده امد و از جمله علامات بیکر ارکان سیا معلوم و مسوکر دیده اهل حرف ایانه است

دوم		الی			
פנו	אלי	והושעו	כל	אפסי	ארץ
بیو	الی	وهیوا شعوا	کال	اس	ارص

כִּי אֲנִי אֵל וְאֵין עוֹד כִּי נִשְׁבַּעְתִּי בְיָיָ
כִּי יֵצֵא מִפִּי צֶדֶק דָּבָר וְלֹא יָשׁוּב כִּי
לִי תִּכְרַע כָּל בֶּרֶךְ תִּשָּׁבַע כָּל לָשׁוֹן

ای همکی کرایهای دیس بمن بکرید و نجات یاسید و براکه خدای بدم و غیر او من خدائی
نیست نامودم سوگند خورده ام که کلام از دهانم سرو داده است و برنمیگردد که
هر زانو بمن خم خواهد شد و هر زبان نام سوگند خواهد خورد در انصورت
دوم او کلمات و بدو هدایت خطاب فرموده شد که امتها و اقوام و کروهائیکه بواسطه
کرشان نامئه سکیبی دیس شده اند و در انحطاب امر فرموده شان نظر عرب نا
گسد و کوشش بکنند تا بدانوکلمات ای خود را بکنایکه بسیاسد و ماسا نکوس فرموده
نسوید که خدای بدانسان در انصورت و بهم قسم نا درکرده و معلوم فرموده انسان قسم را
کرخلف خواهد نمود و آرابی بهم و اساسائیکه فرموده السنه قسم بخواهد فرمود و در انصورت
حمام معتبر و فرموده است رحمرا بهدان را که خواهد و انصد که السنه را بو هدای سدکان من
ارزانی اظهار دلسد کی و خضوع و خشوع در نسمد و محرد در عمانان موطنه
نامدن معتبر و عود و لسریع سر بعیشمار و معهود دو سوم خواهد کرد بدانعکر انجکر
بنی اسرائیل معمول نموده است که رکوع و سجودی نسمد نم کردن را بوقی بدانشد بدانرا
وجمعًا در حالا ارعمانان لسان تا عدالگر مع نسند و می نسد و نیتاد و را بو نسس را
بدانرا بد و اغراض کرده و سکسد بلکه اطمال خود را از اسلام و مکه حاجهای حی و دود

کردن و مسکه بمزج و چهار دانه نمک و دو دانه نمک کلیه اطعال جود را مع کرد
مسکه کودکان را بدان اطعال جود را طعمه لذت و معاد زدود را نمک ستر بکلمه را مع
ان ناسا کرهست صورت عبادت ما سلیم بود ناسد در هیچ حال از احوال و هیچ
حیله است الحر کعبه امد صعد بهر از علماء ایشان که اسعد عمر و سر سدن را نوعها را
نا دهر و بعد که همکی حلاق نسد کان همسان مدان الله خواهد بود هر دو با پس اما کاف
کر حضرت سبحانی مرموده در قیامت قائم کردن بدان و از انجمت هر دو کار و نا ندان
مربع می نسد و قسم هم بدان الله بخورند عکس مباش که هر دو کار در سر بیشتر ان بخور
است در عبادان ایشان در نسد و بخورد ان و احراج کرده و مسکه در مراعات ایشان قسم
بدان الله خورده و بخورند نصه و الله و بالله و تالله هم اقسام حروف قسم حلف
بخورند و قسم بند هند و سکوسه نست که اگر ان و در مقام عبادت هم بخورند
و بادب را نوزا کردن اعرب مقام سدکی و اظهار دلت و انکسار است و قسم
سد کانست حمایه مربع و چهار دانه نمک و اب و دندن و سوه مسکر است با پس
معلم بر المربع را عذا ایها راست که هیچ دلسل مقرمسکن مسکنی محسن سود
و بست کرد سود کی حلد اجع علی الاطلاق دارای همکی صفات کمال و جمال و جلال و عزت
مربعا نسد و نا انجال خود را معبد و مطمع و سلام و مرورده حلاوت بدان حمد بدان الله و قسم
مسکند در مقام عبادت با پس قسم ار نسس و دانه را نمودن و قسم کردن اورت مقام
سدکی و اظاعت در حدا رسانی است قسم قسم خوردن بدان الله سبحانه بر معبود
حدا سا سوی این است مرجوع بر سنه کمال کرد در جمیع عبادات و مراحات بلکه عبادات
اسم حدا و بدان بر ایشان حسب تا خر در سر بعث معراج الرسل علیه الصلوات
الملک المتعال حاد بست نمکی سبا برام کاسماعیل عدا سرائیلیان کرا نظار و نیامت دارد

ارنا سهای جهم وجزان اس را بود را اسد در کال نضرع و تضع و دل و انکسار ما انکس
مار را هم بدان حدا و بد مهار حسار بد هسد که بر انسان رحمی نما سد و با نسار بعنی بکر
بحضرا بد هود عود و سا بر بن ار محا لیس بعر با سد الم یا یکم مدبر ا با با مد سما را بعنی
که بر سا سد سما را و حر انجام نسا مد مد بیر دا مکان و در مان همکی انسان بکو سد کلی بد
حا ئسا بد بر فکد سا و لما ما نرل الله مر سخ ار آیه لا ی و عمل لا ی کبر بعنی تحصو که آمد
ما ا سعر بسر بد بری کر دا رای هم صعا فی که سعمر ا بی اسر ا بیل علیهم السلام ار خانه حدا و بد
ملک علام را در حر زاده بود بد بحو ار انکار جان میان برادران ما ار در بپر و لاد در حمل با ن
که مکه معظما سد سعری معشوق بر سا لت ار حاسه حدا سد احد بر سد و کا مکه در مدت بیست
سه سال بران بر کو بد حدا و بد معالی نا رل کر بد بر بان و صریح بی انسان و مان با لکا
و مان فا نون هوی فا نون ا نما ا مد لما نحا ا مد لکم همکی دیدم و شنیدم و بخواهای بعسا
و بسو بلاف سه طاسه مکد بدس بود بم و بکسم که حدا و بد هیچ حسری نا رل نعر هود و سما
ای سعمر مرسل موعود و اوصا سما و علماء امت سما کما ا بد بر حدا ی تعالی در سور صعرا
نسد مکر بد ذکرا هی مرسل و لی دا بود و رضا موکه علما صال و مصل ایسان با با ن
و علما داده ا مد که محل ار اسا د و ا ما نات د کر بد ا بد سد بعد ا را سکه عدان کو ما کو نا
ار رای خود و ا مال خود ا سار محا لف نص می حسد نا عمدا بکر عا فظ و سدا د و حر بر نار
عرض بکسد که لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر یعنی هر کاه مسو نم که در دار
دسا کر محل و در مان نکلنمان بود بکو ش هوس نمسد بم کلام حق را که ر ما سمر مرد بد
دا عنان الی الحق و عمل سکر بم و بعمل خود می حسد بم که الند حدا و بد اصحابه در دوغ نعم
او کو ما ا سعمران با بر هیئة اجماع ار خود حسا ب موسی علیه السلام ر سا و ا سناء بنی ا سرائیل
علیهم السلم که عدد سان ما عسفا انسان حمل مسب بعر بود ا مد الند در دوغ بکعسران بعالی

پس پیغمبر موعود معهود هم که نامهٔ او صاف موصوف بوده و علامهٔ معجزهٔ نامهٔ انحضرت
که قرار یافته در میان نامها معروف بوده بتصحیف کردن کتابهای خود میان باطل خود
سلامتیم که بخواهند و با انکار بلکه تبدیل او اوقاف نامسلمین و علماء و عاظ السلاطین
در میان و هم کلام مجید بلکه تبدیل او مواد احتجاج و مواضع از کتابهای اسمان میکنند
و لاشبهه در عصر علیهذا امکان معهود مسلم مؤلف پس کتاب مستطاب محمد الاسلام
علام مهام المنصرین بالاسلام مرحمت شعار ساه المیرالحمد مرصاحد بلاسلام
هم تبدیل و یا انکار طایفهٔ نامها نموده و اعلم علماء اسرائیلیان هم و نامها بی همراه او دعوی
ساه موعود کامه بر نامها عجیب و احتجاج موثره و هم آیات و بلی مواد دعوت بدین حمد سعی
کردن مسلمین مسلم کم بعد اجرای نامان بوده که ولی هم بیشتر احمد نبی خواهند و بعد
بوده صحیح اصلی بوسیله کلام انسان و نامها اسرائیلیان نابری کرده و هر کامه او دعوی عقل
و حکمت مسیح مهدی و کوشش بعضی انسان مهدا یهم و مخالفت بین مسلمانان و اصفوم صلح
دو این دو دنا نفس و یوم الدار و الحمر ابراصحاب عصر عیسی مهدی کا سکی این اعصار اکثر
اوروپا نامت خواهند عمود دو این عالم کلیه مکرده بدنامی و انسان فاسده نا مسلمان الا
در او روح خود اعتراف بکنند حمد او بدعوی و علامه مصطفی بدا عترفوا بذنبهم فسحقا لاصحاب
السعیر یعنی پس و اسکه و ای العصر عمل نامهای حلال و بدمنعا و از دمدلا قرار او و اعتراض کناه
خود که عدم بدو و عدم اسنا عمان بوده کلا خواهند کرد و لی بعضی خواهند بلکه
و ابیان و اود مجود عداوت کو با کون سعیر کرمل کناه انسانها عادا الله تعالی من ذلک
و هدانا الله تعالی لما نامهم و جمیع لنشانی مرضانه و سبل نجاته ابن مارسلنا لمبین و اخر دعوانا
ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم تسلیما کثیرا و عن ابی اسرائیل
خواهد امد دستار و علائم کرسان ایها الوجود انتا بی اسرائیل و کسب سنجی نما رسیده

ان آیات بپسند کرد حقوق سعد در فصل دوم در آیهٔ اول و دوم و سیم و چهارم حرف اوّل
نام الهی موصوف السوء و بکرات و مرات عبد اسم اعظم الهی صلی الله علیه و آله
می دهد و بعضی از علائم و نشانهای سر بپسند دائمی فرماید

וַיְעַנֵּנִי יְהוָה וַיֹּאמֶר כְּתֹב חָזוֹן וּבָאֵר
وِيعَنِّنِي اِدُونَاى وَيُومَر كْتُوب خَازُون وُبَاءِر

עַל הַלֻּחוֹת לְמַעַן יָרוּץ קוֹרֵא בּוֹ כִּי עוֹד חָזוֹן
عَل هَلُّحُوت لِمَعَن يَارُوص مُورِء بُو كِي عُود خَازُون

לַמּוֹעֵד וְיָפֵחַ לַקֵּץ וְלֹא יְכַזֵּב אִם יִתְמַהְמָהּ חַכֵּה
لِمُوعِد وِيَافِح لَقِص وِلُوء يِكُوب إِيم يِتْمَهمَه حَكَه

לוֹ כִּי בֹא יָבֹא לֹא יְאַחֵר חנה עֻפְלָה
لُو كِي بُو يَابُوء لُو ءَاخِير هِبه سُو پَلَاه

לֹא יְשֻׁרָה נַפְשׁוֹ בּוֹ וְצַדִּיק בֶּאֱמוּנָתוֹ
لُوء يَاسُراه يِعشُوء بُو وِصَدِيق بِءُمُونَاتُو

مهمه یهیه

اگر حدیث بات و برحمایهم در مقام اشارت موقف نبود بر شما پاسبان سدّ بود ولی
مناسبت در این مقام هم نادیدنیان نمود سعی این حدیث است اگر موقوف سعر
گردیدهٔ ما نگاه خود ایستاده بودیم و محرر خود قائم سدیم و مرصدیان بودیم کدام عرس بگوید
سر دیم و در ناوهٔ دکابل خود آپذیرم کرحال و مدعی خواران ده و در هود کرد و باد اسوپس در
الواح سُرهس سار نا انکه دو مدّ ار الحواند آپذیرم در اکر هود رؤنا نست سرمان مجیے
دار و در ناوهٔ احرس بیان میکند و در و عجم اهل کهف اکر چه ناجر بیاندار ان مسطر نامس

کہ برا کہ مخصوص بہ مادر و نعوذ بخواہد نمود از جہار دہم اہلہ جان در حوض راست کہ اس
صادق نامہ اس رہ بخواہد ماند بوصیح اکبر دوازدہم کہ مرفوعہ است کہ اس رؤنا و سوس
یعنی اراطاعہ کہ سوسہ بود در الواح سوپر و نا کید بہ مرماند کہ در مقام بوصیح مجوی سوس
کہ مرکاہ در دل بخواہد کہ بخواہد ماند سوا دل بخواہد بود دوازدہم سم مرماند بر اکہ صور روئنا
است و ہان معبی دارد یعنی اپی اساسکہ تو مبسود ایحقوی ہوں تا السرہان اہلہ
است و صور سامہ است در برای اعلام ملکان و بود و احسب کہ مل سا بر سعیر ام کہ علاء
داستہ اند تو ہم اعلام داری کہ اس اساہ در و نا سعر اس بود لا ماند حوالہ اکہ چہ در ہم
سا ماند و اسطار بس و اسد کان داسہ اساسد کہ حلا بی ماند و امد بس و در اس اشر حلاوی عالصہ
اں سعیر موعود و امر بود اسب دوازدہم حرا ہمانہ کہ مذکر اران سد شہد کہ در دین
کوئی انحصر بہ است و نا عد اہم روام دہن و اسد بس و او صیاء مرصد بس الی یوم القیمہ
حواہد بود و اس اساسا سکہ در اس ثانات سوا السہ اساست سعیی او علماء صال و مصل
بہود نا اویل و بعر بل بہ رمبای سعیر بود ماند و بعضی از ایشان نماسخ کہ را عصماء مسلمین
حصر بہ مسجاست و ہر دو نا اویل و بعر بل علط است لر حساب ہر مبای حود صاق مصدق
بود و مجماح صد بوحمود سود کہ اسہا ابو معنی اسماء صد است کہ حمود کہ در سوں
بعضی سا کود سہا یعیر بود و مادا مکہ سعار ماند بود حمود سوت بہمود و بعدار ا مکہ
سعار ا موحمہ بہ بعد بود دوسال صد از ا موں سلطت بہود و بعدار امون اسا ما
سد و بعول بعضی بعدار سعاء و در رمان سلطت ایہا دسال سر دہم سلطنت مبای
سوت کردہ و بعقول بعضی حیا الصر در ان کاب مرفوعہ است کہ حمود مقول سوت از محوا
بہود در سنہ ۳۲۸۶ و صعبای سعیر از حمود صول بہود در سنہ ۳۲۸۷ و حولد ما و بر مبای
سعیر بعول سوت از صعبای بہود بلد در ایلحر در کنار بوحبس سال شد فاصلہ مبار مبای

سعیر

رہ مطوا یوم علیم

معنی اول سوب حصوفی بدف شش سال بوده و بعد او وه اینها هر کاه حصوفی تصدیق بوجود مبنای
کرده ناسد معنی دارد که سر بسته و مجمل اشاره کند و توضیح کند که هیچ اعمال کوفی حصوف ناب
ان کرد ده است که الی الان علماء که دستور و علماء و مان که سکوه و محب میکند در اس ناب
و اس ناویل و اصول بمیکند و رد میناید و بعد او وه هر کا بر مبنای معنی صحیح بعضی
و تصدیق نکرده بود مناسب بود که معاصر بن ار میل اصفهانی معنی وجود داشته معنی که
سایر قول رد وی و او اسم معاصر بوده اند ناحساب بر مبنای بعنی و بعد او وه بر مبنا هم که اعمال
کذبی در او معنی که صحیح بعضی بوده ناشد بعکس بعنی و عود کرد و بعد او وه بطور عموم
نسبار بعید بود که از عنی حاسر اشل معنی ناپرحا و حلال و برکواری سیاندر ابطابقه
حصود نسبار ناکوار بود و هست که مطمئن نبوده و لاندا او را نکذب کرده و میکند
حمله کرد ند و میکند بین طریق ناس حصه اعمال صحیح عضد بوده هست علی احد او بد
و رود نسبار نسبار مصروم مرم ذکر او اسناد ناسکه در بار اعمال صحیح معنی ان سلف لا بعضا
معنی ان می اسرا سپل کرده و لاسما لحصود کلمتر و متعا او وصمنا و حصوفی و بر مبنا و بر کواری
نطر ناسکه علام الصوب مطلع نبوده بر ایجر ب وارد صامد او نکد ناسکه از کانه کذب
و مشرکین نا لسه ناحساب ستد و لاشما از حماعت حصود حسود عبود و بعد او وجود بر مبنا
حریانده است که ان اساء حصوفی او برای من بوده است بعکس حیات حمی ناب که حریاده
سایر ایجر د و ران مبرل او اعمال حمله او بد و هاب حریاده در سان حال و مال ان و کوبنده
حمله او بد سعال و بعد او وه هر کاه این معنی که تبرل اس ان ناب حصوفی را بر مبنای معنی و صحیح
و صحیحی ناسه هر ابه اسم اصلاحات در میان علماء و مفسرین ارفد ناوه معاصر ان اساس
بمجسد بعضه نکذب بعضی نا ممکن بد چنانچه او بسال و اسال او نکذب کسا سرا که ناویل
بر مبنای معنی کرده اند بمود اند و بوجو حمله بخواهند که مبرل بر مبنا سیع که ممکن نا بان اساس

شتن ماسد و با بی تاویل و بی دلیل هم مثل تاویل اول که بر معنای بیعصر کرده بود دلیل طلب
دلیل اینکه هر کس کتاب علماء یهود را مانند خود او کلام حق نمی داند و تاویل بردار
است همزاد پندار ایشان بود و با کتب سایر انبیاء علیهم السلام را همکی اوگاریت مانند تا بهودا
بعضا مانند بوده اند و باسا همکی معقول القول قائل بکذب دارای سریعت تازه و احکامی مبتنی
کردن مان حلال نبوده محتاج باحکام و سریعتی زاکه عقل نماند بپسندد و در اینجا حصر بصرف
کردن امد ران بصر زاسد هدو فی الجمله بیان نافی شریعت بوده و حوده السر بپاهم مبهد
کردن اوم نارنس و ورود بمانت فی الحساب نماند هدو واسب کوم مناسد دراس
معام کناسد کرسول برمانسج کرده امد اگر کوسد کرد رمانت حواهد امد حواب امد حواب میکوید کرد
کردن مان سد کان حداوند سخنان او تکلیف حرس سد امد و رمان حواه اغان چیز فرستاد
سب و هر کاه بکوید کرد رسیا حواهد امد سوال میکنم او رمان اپرساه حصوکرد رمان
سبقتد و هفصاد سال است هر کاه بر سعر اجرا زمان بجمل من سلاله صلی الله علیه آله وسلم
مرسل بکنیم واو هم ابی داد و احمد رسج ساهد و واهس کاه بر سر قطع نطر بمانیم بدید و بسد
سلاد بیم بنا اکر باعصاد خود خود کرهر د ساد را از اسداه هبوط حضات آدم صفی الی یوم الصعه
همزاد جمعا نمی رسس هزار سال عمد اسد و حسس میکوسد کرد و هزار سال اولاد سا
و اهلس بیم بوده امد و از رمان حضرت موسی علیه السلام و رول بوده زیاده و هزار سال
کرد رمان ساه سرا سر ابیل بوده د ساد اهلس هوا بی اسد بد و بس را مطلع سوک د سوال
عمر د عمر بر نارد ساد اهلس بیم و عمر کرد اسد نا امد ن ماسج و از ابرمان هم کرد باعصاب
ابیان کرد سهای مس هزار سال است کرد مانی عمد اسب دیرا کرد بحساب حاضر طوفان
علما اسان کار کار نخی بعل میکسد بیج هزار شصت عدد شمسی و بحساب کد سه و از رمان اول الی آخر
کرد بعصر بان حصوف د کرد د کوسد کرد و هزار و بیصد و هفصاد و دو سال است نا باعصاد

الجماعت

الجماعت است کمتر از دو سه و مساوی هم که هود باشد است اما مسیح در اس زمان نادر
بلکه که معدوم است زیاده از معدوم و نصب و بحال نمیبود نباید ساقط
این اولی معدوم کذب مستلزم زیاده از نادر و نباید است تکلیف بحال نوح حرف نمی تکلیف بود باشد
و یا نا تکلیف و هرگاه نکوسد کذبی تکلیف بود باشد لازم میاید اگر قابل کردید بحال آدم و
جمیع انبیاء و هرگاه نا تکلیف بوده باشد تکلیف ایشان چیز بوده اگر خدا تعالی بیعث نرا کرد باید بعث
در ابتدا مدت مدید مستحیل کرده و بعلاوه او مستلزم خود کرار رسول و نبوت لازم
نا مسیح زنده نمیماند او تکلیف هم حال نوح نا معدوم و دو مدتی تصوری نمیبود تکلیف مالا
نطاق و طلم صرف بر حال نمی کرده و اینمعنی هم کر حال و حکم عقلاء هر دی تعوان است جمع ادیان
با لفسر و زمان نادر باشد هرگاه نکوسد کر هود و انبیاء نظار و مسیحی که علماء اصل تحصیل نا کفته باشد
نباشد کسد سوال هیکیم از ایشان کر این نا مسیح با احیاء نوح الله حضرت مسیح این داود علیهما
مطرود ایشان حوان کو یم کر احیاء علی اصل صدور احکام و سریعت نادره کر با عتقاد جماعت
نصوص و صلاتی محو اصد بود بلکه مروج طریقت شریعت حضرت موسی علیه السلام نباشد تا
وان سعر موعود کر در بود نر موسی و کتاب او را ابتداء علیهم السلام حرز داده اند با حبار ان
رد کوار بعلاوه از علائم بسیاری کر ایشان سد تعدد نباشد محل صدور احکام و شریعت
هم بوده نباشد و هرگاه مرعی حضرت مسیح کر عیسی بعثت مرسل کسد سوال هیکیم کر ایشان
از علماء نصری اسرائیل نباشد نا سد نیا از عبر ایشان و اکر نکوسد کذا نا مسیح از نبی اسرائیل نباید
نباشد حوان است کر اصول مستلزم نکذب سعدا تعالی و جبرئیل و حضرت داسال بیعث رسالت
کر مرود نکذب بعدار هفتاد هفته کر بحسابات تمیطا حجا صدور بود نکسالت جنم سوب از
نبی اسرائیل حوا هد سد حتا حضرت نا معاد و مقام ایشان موجب بودن تورات و احکام سابق
سد در فصل بهم ارکان نبیال و جمع متعدد بودن علماء مصر ایشان از هم عیب و اشکوک سد

و دیگران هم نمو اسد میکردیدند و هرگاه بکوبند و بعد بتی اسرائیل خواهند بود و این معنی
حلاف عقال ناسد که هرکس که با ایل نماسج سده او را او لاد نامند و بسی بوسنه و دانش
و علاوه اگر کسیم حل بر آیات جمعوفی او ماسج ماهات دارد بلکه علماء انسان در کتاب
رو شها احوال و صفات نماسج ذکر کرده اند که در ماسکه نماسج از انسان و بس صنایل ملکه
هم راهس پیدا سد و با و در سر هسند و سوی او انس او در بس نا ماسان و اپس بیست میکند
و اصل سر، رس بواسطه روسی انسیون بعرب دوند ساکر این مقال و اعتقاد بی که
نماسج دارند کو اخوت تکدیب نماسد که محاص مصد بوحصرت حقوق بود نا سد
زیرا که با این حالت جمع حلق او را طواعا و کرها مطیع و منقاد خواهند سد لا اسیما با سقاق
که با این جماعت خود تعلق خود سان داسته و دارند و میکوسند که سان علاد و منان سلاح
حنانست که هرگاه تو بکوبند که دست راست دست حساست و بالعکس صلاح نابند بیان
و لا ملش لازم میسود و با این جماعت خود نا این تر لیس کرد تعلق هذا الاعتماد در حصوص نماسج انسا
کرا ترا نستان کرد ا سان نا ملا نکه حضرت مهدا چکونه میکسب تحاور اسان و ای اجل که
احتمال کذب در نماسج ده هذا با که محاص مصد بوحصوص سود در سا با این سان ان
نصد دقی که حضرت حقوق و مرجود لهو و سفاند بوده و تعلاوه او را صرار و تکرار بکه حضرت
حقوق بیعبر شان در ا سا ما ب خود مرجوده که اشر خواهد امد تحلف نخواهد کرد و حصول
نا سد که تقویه خواهد امد ا حت اکر نا ضال سا مده در ا بیعد مدد هستند بعون و حلاف
وعده کرد نا ا ر اصرار و تکرار بعرضه و با ایها حلافات مداهنه نا طلا کو این نس
و بس حضرت خاتم النبیین هم سرد سان سا سد سا ر بدعای نا طل جماعت نظیل
و بجماعت بصای و عبر ها با هو حلاف و بعرضه و با ایها طول مدت که سنار در سان
ا ما خصوص هود بعویه سعاد و بعرضه است سخار ا سخسل ا ر ا صعاد بحیف

اسم حلا پنی را اصلال نموده و مظالم جمع انها را مدوس گشته و میکند و عاملان را مکه
عمان ما سیح را کر کند را مد بگو تم کر میاید و لی سه تحو یکه علما ایشان و عاملان گفته اند ملکه بحق
کر حدا و مد سحان و تعالی در قرآن و نوای بیمبر اخر الزمان علیه افضل الصلوات الی یوم القیامة لسان بیان
مرموده است و جبی هم بدان رود کر جمع بنما بین قول علما مسعد میبن ایشان تا کلام ما مسلمین
نشود هر گاه ابن حجر را ار ما حد صحیح کر مه ما تسد و قول حدا بتعالی و کتب انبیا علیهم السلام
و اسحی آکو هر سا بقا مان اساده و ف و لی در ابن عام هم بمعصی المعام اساده نیکوی
میرود و دان مسئله کار ما مسلمین کر فرانست حمد را کفته ند حضرت مسیح کر معرب
ما شیح است فاده است که بمیرنا بد و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم یعنی دروغ
میکوسد کر مدعی اسد کر مسیح را مدار بس رد بد و کشته نکر مسیح کدام دانع نسد ملکه
ایشان متشکر دیدند ما سکه همان کسیکه با بر عمال اقدام کرده بود و حمار بود و حمار بر او
علی تبین نوار حاعد ظهور حدا بود و معلنش کر مود نشه صلوب حضرت
روح الله سلام الله علیه و اعقلت منقلب را نوار ش کرد بد و نسر ایشان ساسد مد
بعاعد ۳ مر حمر بنوا لاجمر فقط ع چه مر کس نوای برادر بس حامی بکند حود ش دان اعمال
حو بحسان صحیح را حدا و مد عز و حل ما سمان بوده حدا بحق در حمن ا مر حمر ا بن مسعر ا بن
مل رعد الله یعنی ملکه ملسد بس کر مد حدا بتعالی تحو د کر حضور حضرت اللطیف را سمان حقام
نا ملائکه مقرب مسئولت بعادت حسنجا و تعالی و همان حمار ا بحق مسیح بن داود
کر مو حود است ر ا سمان در دولت حقد و طهر موجود ا ر د و حضرت محمد الله علی العبا
حاتم الاوصیا المرضیع صلوات الله علیهم اجمعین کر مسیح باسم سامی احمد بشر بحق صلی الله علیه
و سلم بکسر اس ابو القاسم میباسد و دارای جمع علوم انبیا و مرسلین ایشان ما مد بنا
ا ر ا سمان ما سر هم ا و ملائکه مقرب کر بعضا مد و بین سا مد ا ر برای یاری کر دن حناب

فاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وعلی آلہ وجدہ وسلم اللہم ارحم رمان لشکر در کنار انتوس
باشش هزار دیکر او بصحابی و بسیصد وسیزده تن اوده میان کار رحواص بدکان حدا
واسان سعر از رمان وسعیا ائمه هدی صلوات اللہ وسلامہ علیہم اجمعین حمکه احوا
ومود کر اولی وکل واصل ایشان وحکسکه احد هما لشکر سعانی والاحو بالشکر دحال اللہم
وکسیکه هر دو یعنی سعیانی کر اوا و بد پلید ملعونست حال حود حنان عیش هزار
ساله است ملکه ار ایمان او دور حمیع اهل کار طهران یعنی عیسی کر ناس حدا تعالی حوا
بود حدا ورد و دو حمد ار کوه بیرون آید و از اهل الکهف المؤمنین هم هذا موذن یعنی محمد
ار اصل کار محواهد بود مکر آنکه بنصر ربانی یعنی روح اللہ السلام ایمان حواهد آورد بدان ار مکه
اصحاب عزیز و همین حضرت است که کتاب او سلسله کر ناس حضرت روح اللہ سلام اللہ علیہ
بعضای اکتاب یکه عاصر یا سند کر [illegible] امام علیه السلام بدید کتاب بعمر حود را
عاقبت ان بحر حواهد شد یعنی و کتابهای سعر [illegible] رمان او وصاف [illegible]
وار همین مطلع معلوم میشود که بطر بایمان او ورد حضرات مسیح یحیی روح اللہ
السلام ار سایر ملل الاسلام حصوص حماعت موصوف کر هلاوه کر مان سعر حلیل القدر حضرت روح اللہ
ایمان ساورد بد نسبتهای بد نمود لعنان و الله ما حد اس حضرت مریم کر ستده رمان
رمان حود و ملکر ما قبل حود بوده و حامل روح اللہ بوده و بعد هم حنانچه حال
دو بیان اسان حبیب و محبوب حضرت روح اللہ حنان عیسی مریم علیهما السلام ما بین حدا سازه احالا کر
بعد همر ایمان است کر او کرد بیا و سلطنت مال و حال متمار مال و هو و ما سا عاصب
الشلم دو رمان کار اسا و اللہ تعالی اعلم حواهد شد و بود بطر بوعد کر حدا سکانیان دو رمان
ومود حسبما اسعد ما مر فرا سا نحو کر اسازه مان سد احالا و همین نحوار اسار رمان
ما بعین دین و ایمی سد المرسلین حاتم النبیین محمد بن عبد اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کر همین

سلعت را دم تا عام ایشان آورده و هر یک را عام خود و دیگر حق داشتن مسلمانان
هذا هم الله تعالی و ایانا الی صراط المستقیم امین یارب العالمین و بعد الثنا و الثنی بر کریم
و سر مطلب ساختمان کرنا ول و تبریل این آنات و اساتا مکرحمار حمقوق بعرسان
فرموده حون بر بنای حمر و مانا شیخ معمی کرحمود کرده بود حمی بود لین حمد را مل الموسوم بحمقو
کوئی مسل حمار حمقوق لا مدا نا مذکور در دو بکری حمل سود کرد دست سازید و کسکر فرا
اصفهان را و استی کمهار بوده مرحمار الحام دادن بوده نا سد بست پس حمار مذکور بحمر
نکر بر سعر حمار محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حمل کمهر کوتم کر مرحمی بار حمل
همیوار حمل کرد لا سما نا ملا حظه ایصد در کتاب کار ی ستهد و بس در فصل یکصد و
ستم و هم حبس در کتاب نوسف کور بود نا کر حمقوق کرحمه سولس مقدم
بوده مر بنای معروف عمر تر بس نار مان نیان می و در مان بحث النصر حمی نا که
نوسنده کدر در و مهکرد نا بنا را النصر یحاه شیران حصر کرده بود دو دس
نا مل حمر سال علیه السلام نا مرحمار الود حمقوق الی الارض ار بد الحقد س اور دد در نا مل
در ایام محشر ی معروف دا سال می دا دند بود دو دل حوی مر بود ار حام حمار الود و دود
و بر کرد ند صلی هذا انسان معاصر یکد یکر مبتوید نلکه حمار مر بنا صور حمقوری
نود و اساتس با السه مر بنا اکر معول کنیم حمار در مان ما حمد و کد سنه حواهد بود و حمال
اساتا س حمار در مان ابده و مستقل است و ابصاً در مان کاذای سر هنگ پس در فصل
بحاه و سیم بوشته اند عظالت حمار الحام موصوف بودن نور شواحکام س حمر امل می نا یکه
بعض در مان و مکانس و ا یکد دلی نا موکه یکدار معرب معمد بن نوده نقل بموده و در و ا
کرده اور دلی بوحنان که کفت ان سعه موجودی که ساند هر کاه مقو یکو ید کرار حمع احکام قرآن
دست و دار نا مل دست و دا سه محرا یکدان یعمو موضوع دا را امر بر بت بر سی و را مل

سطیس و سوم هر دو این سه سال علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام علی الاکثر و الاشهر الظاهر
و تبعه المحصر حصلوا فی شهر ذی القعدة من سنة عشر من الهجرة و العالمین کرموا بواسطة احترام المحصر ناجیر امام
بود در وقت رفتن و ماندن فصلش بعمل آید و هم چنین سوال الفرد و قتکه و مکه معتمر آید
تعالی مرواز المحصر بنابر صحیحه و اما اگر دیدن عمره در سنه قابل بلده الدی حضار دهم ماه رکوا و شش
تا لا بود و فرزند ماه لحوا هد کرد بنابر آنکه هر شوط و صحیح دارد این سه المحصر سر و ما باید رفت
در عمل خود متصل که قرار کرده و ماندن نحوی که سعی کرده بود بعمل آورد و نحو بکار اطلاق
جمیع حاصر بن دمد بعد ماه و این مطلع کرد بعد از اگر کسی در اتمام محبتی ماند باید که قرار داد
این سه عمره کرده بود امد بعد کاه این سه عمره موعود کو بدرست رجوع احکام بود نه بر دیگر
انسان من ناسک اکثر این فصلها است بر انکه حصه ق الوانع جاور باسد و این عالمان
سو بر و کس و الکه بیاسد یا بیچ جوانی انکه از دو همان کار این عمره تمتع ادا مرفوع سد
در عمل بکصد سصت شم کرد بیچ جوابدهم در مدرسه الماهو که بلعمار بصحیح حضرت
حضرت علیه السلام بوده باسد که مرفوع بود در عمر بیاس هزار سال است اول اهبوط ادم صفی
الی یوم القیمه دو هزار و سال سه صد و که گذشته و دو هزار سال ادم و ماندن نبوده بعد از
ان صاد و هزار سال دیگر ماندن نامیع بوده دست معاصی عمار سال حالی بیرون نیست
و محل دعا عالم ان بیم بود و بوسیله که الباهو که مرفوع بوده زاد و روی سلاح ما صد یعنی صد بن
کر عمر بیاکرار هسادو بیچ سوئی بیست و دو بیول الرس س و دو صد ما بیه بیچ عمر و نی
هوده رسد در اول و با احوان که بعد ادم سوال کرد که تمام میسود یا نه که بعد ادم و نی
انسانی که که حیض فرمود بیچ الباهو با و بیچ نی هوده نا ما عا یعنی پس اول و بول الرس
امد مدار و او ان سه بعد ما مسط ناس نوحیا که از اس سا با بکه در کتاب معمر جوار
الماهو که حضرت مدار امد بوسائط نی هوده نقل کرد امد جمیع مفهوم و مستفاد مدن

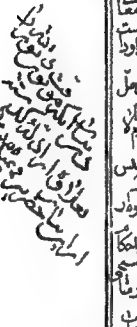

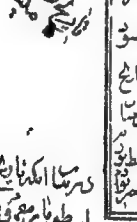

و میان حواریون روم اینطور مشهور و باهم روی همان نوشته ها گفت که پطرس و پولس در روم شهید شدند
که بعد از این اسم شان مذکور خواهد شد و بیست و یکسال بعد از جلوس حضرت عیسی علیه السلام
عالم پدیم خواهد شد بعد بعد از آن بحمل فلکان و بعضی از اساتین بحمل آسمان و حوح و یاجوج
و ما هی از ایام تاسیس هجرت سال الی ایام تاسیس کتاب خواهد شد و بعد از آن خواهد شد و نعاون عذاب شد
از تاریخ طوفان بیست تا تاریخ اول کرانی و سه صد و نه الف سال است و تاریخ هشتاد و پنج هزار سال
از حمد تا است بنا شد حمد اول الی آنکه حمل و یکسال تا ولادت ساین تاریخ است دویست و هفت
حمل پنج تاریخ اول از ایام معمول و تاریخ ولادت ما حادث حمار جهی مرتبت کردم هم حبس این
تاریخ الف ذالهم مبادا که کسر آن و تاریخ نصف الحساب قرار دهم که بعد از حمل هفتاد و سال
بود و بکم الحضرت سلام الله علیها المعبود و سالت سه صد و حمل ما زان که مکان اهل
سیم حلاوی سیمیا بود و حمار و سالش باز اساره سد و حمد اسد اکه در و این تاریخ تا آن بعد
از حمار بیم سد و عالم اسلام حلاوی فلکان و سه صد و حمد اسد اکه در و این تاریخ تا آن بعد
میکرد بحمل فلکان و بعضی از اساتین بحمل باحوج و ماحوج مطلق این عبارت آنرا که
تا تواریخ دیگر میکنیم تا بعد مراد از اسلامی مردم تا سد بصر اد بیتم سد بن عبی اسرائیل پیروی
و بس حضرت سیح بن داود علیه السلام و الا مردمان تا زمان ظهور ابی عبد الله المقدس مالک
سلاطین خور که ظهور خواهد کرد سلاطین روم و سلاطین عجم و مراد از باحوج و ماحوج
طاهر گرایه طاهر ابی نوح هی است که بعد از حمار حمار عیسی سام یوم دو صد و سال
و بود از هی بسر جلالویه آمده کرده بود و بطرف محمد الله طاهر سی سر بت برسی و
داسته بود بدا انکه سیم بوعود بس دو دکر سر حوج ماحوج هی اسرائیل بودند و اولاد حضرت
اسماعیل برادر و برادر حضرت اسرائیل الا تا علیه السلام بودند و علیهم السلام بوده مسعوب و سالک
و سد کان حمار از دست تحمل فلکان و بعلوانان و تیخا عان عرب و عجم از همه کوه هود

و محوس

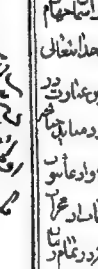

مقام مهو یعنی است در وی علماء اعلام کرد و رود تفاوض آباء و اجداد بلکه مواد محکم
مسائل دیانات معلی ادا صلی و دین مو یا مرعی و مروج دین بوده باشد سزه مسمره علما
اعلام کرام تقه اسلام و جملا الله عاد ما عظم مرجع بوده به طرح فکنا بهم اسوه حسنه دل فتحنا
اسماعهم فی ذلک فی مقام الاجتهاد و تعالی او صحیح خود طریقه علماء اعلام کذر اهل اسلام
بر اینست که در مقام تعارض دو اخبار و حدیث مثلا مهما امکن تالموا سد جمع میان دو خبر
و اخبار و حدیث بکنند سد اکر بیکی عمل نمایند و دیکر را طرح کنند و نتوانند جمع نمایند
اخبار پس چون مبنای مردی بر تعارض اصول او اصول دین کر حسب ارادت بعد احراز اخبار
و تولد و ثقه اصحاب سلام الله علیه بوده کرد بدو طبق بیان و اجتهاد صحیح مبنای اخبار
ستد و تعالی و ما ارایی مبنای اخبار و اصحاب رجوع نمایند بکه مرجوم مبهر را استدلال و مردم
کر اسماع حماعت هو د مواقفتی بدست است سوار استدلال بمواد اخبار که هر کاه علما
صالح و مصلحا بحماعت که دلت دیدند سان و تجربه ی امر ایشان کرده اند عکس مقال نمایند
یعنی بر دو د امر ول و مناسب کرد بیکی داود است نماسد و بکو بند که مراد ایشان بر دو د
هر بر داود نا اسماعت حواب اکر بکو بم او کاه نمر نه لعط بی بمانند این بر د لعط شکاف
هست و در تو در بر و کف اینباد و کاری لحم بر داود حطا ایشان کاه نا اسماعت در لعط عربی
و لعنه عربی نا اسماع کسر و که علما تمتی سد لعظ بر است و نا لعط با تعبر کرده اند که داود
بمو بند و بیکو بند و مراد ایشان بحسب صحیح پس داود بی نماسد و اما داود بعبر عربی حطا
در تو ان و کف اخبار است نا اسماع تصحیح بمو بند و بعبر بیکند و لی دود که صحیح
عموست بد و ر اسماع نا او نا او بوته بشود و بعطوف سماع بد حنا بعبر در کتاب ذیح
اول ایام در وصل بست و هفتم ایر سیم بوست است لعط دود و داود بلا اسماع را
مموع و بعبر کرده و نا اسماع ذا بعبر خود نا او بی علما السلم و در وصل بعد هم اشر اول او

וַיְהִי כַּאֲשֶׁר וָשַׁב דָּוִיד מֵהַכּוֹת אֶת אֲרַם
وبعد کاشر باشت داود بیشتو بومَر داود بد ال

נָתָן הַנָּבִיא וַיהוָה נָתַן רוּר דָּוִיד
ناثان حناوع وجوویان دود داود بنان ثاث

اما پو وقوع عمارت نکاری بعبود یسان عوی حضرت داود بوده و اصعاد دکاب مع
در فصل سیم یوسعه دان داود بد مکام بعبود یاد ناد ساه و در دکاب داود بود
نسار است دکر لعط داود بد ا استماع یاد بکره که علامحی عطه در پراست وهم چین
در فصل بست پنجم اپر جهل و بهمز یوسعه اود و داوس دوده بعبود داود یا
عولیس و لسر عولیس عرد پس اوا اسلد مر یوسعه یسان داصحم معلوم کرد بد که لعطا
و معنی فقره مبا س دوده دوس داود بد اسب و اما مرل کردن س دوده داوس بود
بدوس فرسعه و دلیل معنی بان در عکس نعو یل س داود دوده داوس دوده کدا دلم یوان
کرد ضاعلاء بعبود و توضیح کرد در کب معسر یوسعه دار جهس سان سدا لیه اسب اکو چم حلمه
انها کد سنا ر حمر داد در حضرت موسی علیه السلام که معسری اربسان بوادد داس ضاها بد
مدل مر چنا که کد تشت سان اپو و حمد اس و کلا مو هم دنان عساسد که مزاد داد بوادد
ساها داس بعضر عوراست در نکاری یوسعه بر اکد اوکاد فداد دوحمان اسفا عیل علیه السلام
نا مو اسرائیل حمایحه بد داس انهان بوادد بوده بد دوسران اشا و اهم معسر که در لعه
موا اسرائیل و در نا سان کعسه سد و مجسود براد دعوا بد اند و بهمین حمله عود و لسر عوهم
کفت بعلاوه و اپی سوا هد توصد و مد تای ا از موادد دیکر اد بود تو کعسه شا اپر ادنا
موا اسرائیل علیهم السلام در دست ما اسب و حمد از ها سان تدار الحاصل هان کاب حصوص تو
کرد در فصل دوم اپره بر هم و مهوده اسلد خان ضاحه عرد در دجوس مستقیم بست ضا تا

علیہ السلام و سلیمان دیکرس و مردم پنہان ملکہ مرادرا بر لعطہاں پیغمبر عوضی
است کہ نباید ساد ولی سند عصر الحضرب بابن عم و کہ بواسطہ حلول روح و نور حضرت
داود می دادند پیغمبر موعود فی مدرا ذی الطهور و ندرا ذی الطهور پیغمبر احوی الحی
کہ اینجا نعت ظہور او کہ اوزی ہم آمدہ ان معہود موعود کہ نباید بصورتی شاہی بود نہ باید
کہ دل خود را بابن خوش کند کہ ان پیغمبر موعود کہ امد او نیامد و نیامد او نباید بابن بیان باید بابن بحو
نباید کہ روح حساب داود می در الحلول کردہ نباشد و نیامد و نباید کہ در عاصل ارامدہ
صرف ادیانی مع پیغمبر اب او دم نباشد بر بطلان شایع و تعالی او عاصل ارا کہ نباشد
ابن اعتقاد فاسد کہ آدم مہابد کہ کہ بب حدا بتعالی در حضرت نباہان نباید
بکند کہ ایشان صرف اند بود ند ما کہ ان در بی اسرائیل بعد ار ہمہ شاد ہمہ پیغمبر موعود
و اکو ابن پیغمبر را کہ او لاد تمار در حضرت شاہ عمل است رو حتن را حق فقد رو ح حضرت
داود و پورش را بود انحاء کہ رہند نار پیغمبر ار انشان خواہند بود و حال انکہ حق
کلام است حدا حناب موسی علیہ السلام و عاء فادہ کہ ار بوادران شاہ شاہ شاند و حدا بتعالی
ہم فرموده است کہ بحو وا بصاحق تعالی فرموده کہ در بی اسرائیل دیکر پیغمبر مثل تو
ابہوہی ز عجز و حیاتیہ ہا بن مطالب مکرر ا اشاره دف و تعالی و ما بن بیان ساما
ذارد ما اجمد دا بر دم او صال بدست فہم در پیغمبر موعود بوسہ در دشان عہدی کہ
حدا بتعالی از بی اسرائیل ار حاصر بب و عاشیں و موجود بی در اصلا ر ار حام کہ مہ
و فرموده حدا بدکہ امر و در تمامی تمامیہ بی اسرائیل در حضور حدا و بدو حاضر بدہ
مرد دا شاد و مسایح و مصنف دان تمامی مردمان مو اسرائیل اطفال او دا
شاد عربیان کرد و مشا ار دوی تمامی مرد در حضا تعیہ ہم شکی انسان و دا اک
شا الی اثر نیا بود ہم کہ موجوده است و من ابن عہد را تمامی ہا نسلام و ابن سو کند را دادہ

ملکہ

ملکه ناصر کی کرامرود در اینجا خاص است و هم ناکسا بکد خاص پیشه مقتول بر ایشان
منوا ایها بکد حداد و بدو و مدار طایفه یهود اعجم جاعف بی اسرائیل عهد کرمت کلیه
بر توحید خود او خاص و غاص ایشان کاشاس کان طلبو عهد بکد در یوم الست
و غالم و را رجع سد کالت کر مندرو توت بیسرایان کد خاص کلیم بود و چهار و ای حدای
تعالی با لسه نکان خاص و غاچی مذار دو مان کد شنه و حال و اسعمال اردمثال
بکسالت معلوم اذار روح و موح حضرت داود سی هم کد بکی از دو سای اساطت
عهد سوت ان بیعمر را اعوجاف موسی را کو مندر ایحمان هم عمر ائکی ارامت حضرت
موسی بوده ملکه حضمه امر ایحمان ملکه در بدو حلق اسرد هم بوده و اکر بکو تم که
روحش حلول کرد در قالب بکی ار بدکان حدا تعالی اکو چرا بسل حضرت اسماعیل
بوده ناسد نادرمان معمال کرد کو دیم که آدم مبدا بدکه بکوایم عوا سرائیل ملکه بکی از ملل
روحانی حضرت موسی هم صعوب سوب و بیعمری ستاد و با مبسود و شریعت تاره
اورده و با مبا ورد که با مجدد بن و سر بیعت حضرت موسی شناد با شود و ابعمی خلاف
ان ساذا است که بعمر ان حدا هر بود بدار موسی ناد با سال علیهم السلام کران بیعمر علی
صلوات الله و سلامه علیه را بدار عبر بی اسرائیل بوده ناستد و هم بعو بکه حدود ادبود
و اقشاد و شریعتش هم با بع جمع اوناس بوده و هسد و امدو با بعیش هم رو و هم بوده
و هسد حدا بعد کر بمودیم که حصوص بعمر د ا بیم در بصل دوم مربوده که خاص صاحب
عرود رسوخ مسعیم بیست ساما صد بی با بمالس بدد است حدا معمی برهر د شعوری
مرهر ستاد که حلعای هوار بی اسه و بوعبا بیان با ان سلطنت و اسباب ائی کرده
مملکت ثانی و ع دا ذائی ستاد سباب بود بدکه در جمع کد احبار و توا بع و سرخلا بیان
ملدون سلاح بعالی ار بردم هم مبدا بدکه کو بکعب سلطنت ار توا سطه طلبکه بر اهل

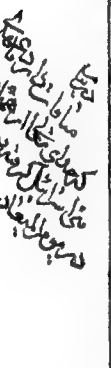

عصر بی در بی ظاهر شود حضرت چنین مرتب کرد بدین نشان در دو مقام دوال وامد
و عصا فی مقطع دار العوام الذین ظلموا کردید و بعض بهول الحمد هدیت لغالبین و اما
در بیت ظاهره البرد و نا هیچ مثل از علماء اعلام و سیمیاء و پیروان بحصر در و در
ارسیاد اما ایشان بوده و هست بالخصوص بعطه عمر کرد ناوه اهل ایمان حساب صاحب العصر
و الزمان علیه السلام اما ظاهر بن صلوات الله علیه لمان کذبه در فالوری و سفاهر
نعب الارض و السماء و لولا ان احیط الارض بما فیها و ابقائه لطف فی عمره لطف لعن بلوحکوه
حبس ساسد و حال اکد ابر عالم کر که عمر لانسان کر است عمل بدین عصر که انسان
عصر صاحب اجل او کبر است کد ابن انسان نامویه لعالم و انسان کر قرار داد
و حبس نشبه مرهود ماند کد ناماد ار حبس انسان عصر بقا لو کبر ترد و دار معرفت
فی معرفت حال انسان و حبس بعر بهلای مسمان کفایت بکند در و ام بطلب کد مرهود
انزع املک تعز و ملک تطوی لغالم الا کبر ایا کان بهری کد بواسه بر بداد حرم
هیبه و حال اکد در بوم مطوبت تمام عالم اکر بعلی هذا حاله در مملکت بدین انسان
لادم دار د کد مطام و قوام کل بدین نان ساسد و ابقلت قوا است بحیث بحوهم عالم اکبر
و انسان کبر بقلن مساسد کد فاقد القوام و المطام تمام عالم امکان بوده ناشد و او تو
حلیفه الله فی ارضه و حجته علی عباده مساسد کد ار در بیت ظاهر حضرت بحیی مرتبه ار سل
حبس مطلوم علیه السلام مقتول کر بلا است و الا در بحضه مصالح بسای کد عالم ما بها حاد
تعالی است کد بده آرا مطار و لیکن در ابر عالم الهام ملک انسان مصدر بد مسطار امر
حد بعالی مساسد کد بدرون ساسد و بر کسد رحمن زا ار حد ل و فاد بعد ار ابهکد
رشد ناسداد طام و حور و عمل الله و حرم و سهل الله و حرم و حلیا الله و حرم لو مین الحاجر
و الماشین من انصار و اعوام و الدابس عنه و الممسکین کاوا بوه و الحاجین عنه من بار العالمین

اکوسیلیابات کار جمعوں لحاظ کردست تا وضع بعضی ارباعها و لکن بترسیم در فصل سیم ذکر
خواهد یافت مرقوم سکورد تا انکه در مقام خویش مذکور و مسطور باشد و ایزد یابست

יְהוָה מִתֵּימָן יָבוֹא וְקָדוֹשׁ מֵהַר פָּארָן סֶלָה
اِلوہ میمان یاتو وقادوش مِهر پاران تلاه

כִּסָּה שָׁמַיִם הוֹדוֹ וְתִהִלָּתוֹ מָלְאָה הָאָרֶץ
کِثاه شامیم هُودُو وتِهلاتو مالا هاارص

یعنی حق تعالی از میمان و مدوسیان رحمل پاران تجلی نمود و سلاه حلال اسم اعظم
مستور کرده و در مهر او رحمتش پر سیده اس اهر و لیل است و آوازه تجلی نمودن حق تعالی و رحمل
پاران کردن در مکه معظمه است و تاسا دالت بر لشانه بکون یعنی موعود کرد و جمع ارباب
صلوه اسم اعظم را اسم حق تعالی در سالس ذاتا و جدویکا یکی حق تعالی و سفات
هر دو را اسم اعظم حمال و دلال و بلد بهار و سار هاسپکو بند و تا اذانست و لشانه دیگر
کرد وی در میں پرسیده ار سیاس حمال آنرا حمد و بلد و هات ملکه اعظم را هم واجب علی الشیخ
کرار اس ترسیم فصل سیم کار جمعوں ضبط شد اکدست کرمهی سعی علامت را اس سانیو
اعضای عیسی اسرائیل علیهم السلام ضبط شده و میان سد و واس لشانه اعربی ترسیم از میں
فصل سیم اعضا دلالت می کند کرمی فرماید

עָמַד וַיְמֹד אֶרֶץ רָאָה וַיִּתַּר גּוֹיִם וַיִּתְפֹּצְצוּ
عامِل ویهود ارص راه ویتر کویثم ویتپصصو

הָרְרֵי עַד שֻׁחוּ גִּבְעוֹת ׀ עוֹלָם הֲלִיכוֹת עוֹלָם
لِر هرِ عد شحو کیب عولام هلیحوت عولام

یعنی ایستاد و بهود مهر را و بدید و بکسود کوهها و عدهاها او براکندند

کوهفای قوی و دو بنروهم سد بدکر بوّ بهای عالم و بنوصیح این بنروف کر بوجود بهمت معبو
ان بوکر بذرت و دود و نعوذ بس منس مبدش باد ساطان روی نصر ارت و سب بهو
و نصاری و محوس معلوت مفهوکرد بدد و جمیع طوائف عرب و عجم کپی و فود لسان
در اطاعت حداوند تعالی معترف آرند علیه و آله صلوات الله الملک المنان در عنا و عز بنهار
هم و دو بنر سد و جمیع کوا بهای سمیها زا ارام سا الدنیا لب بحمده بهلد خود مرداشت و جمع
محوسان بلاد هوا رسنی د معلوم لبس محلهای شبا طبن انس و جنی زا ان رحمت و اسعه
حداوند ذی الجلال المحشر و نغمس معصا ساره و مرهود محصرت ذا بیال سی علیه السلام در کتاب
خود در فصل اعظم در ا بنر هم مرهوده

משתכל דוית בקרניה ואלו קרן אחרי
מסכל קוט בקרניה והוקרן אחרי

זעירה סלקת ביניהון ותלת
רעיזו שלפאת מן קדמוי ותלת לאת

מן קרניא קדמיתאא עקרו מן קדמיה
מן קרנא קדמיתא דעקרו מן קדמיה

ואלו עינן כעיני אנשא בקרניא
ואלו עינין כעיני אנשא בקרנא

ופם ממלל רברבן
ופם ממלל רברבן

دنوم ممالل رت ربان نوصیح این بنر معصلا در مقام سان
حواب حصرت دانیال انساء الله در کرخواهد سد و در این مقام هم اجمالا اشارت بسو
معوا ان کمروحی کر بان شاخهای ملاحظه سکردم امیلد در میان انشاخها شاخ نوجها

عبری و امد و در دوازدهم سه ساحهای دیگر کشد شد و بیان در اساح کرحان شما
ماسد حشمار اد و د و هائی کر میمان اورد ل متکلم تشدد موید اسد د د ان امر دی دو سکلم کاف د
میکوید د د مقام ضمیر این حواب کر د ار د اساح کو حکد کد د ار ان حیوان بهم رسید د د حوا
حضرت داسال طهود سلطنت او لاد د یع الله سلام الله علیه میاسد حداحد ار ان عرض
حیوان حمار می کد د د حوا ت سال یم کهنه حوا مد سد لسلطنت او لاد حضرت اسمعیل
بصر رسیده است ۱۲ ار معلوم ات است کد ار ر ای اولاد حضرت اسماعیل علیه السلام سلطنت
بوده ۱۲ است الحمد ر علوم حلا بوده ر ای نسر معصوم میصوص مقرر حل تعالی د
د ان د ما احمد لا رسول قد حلت من قبله الرسل الا ر و شاهر کتب سماویه و تصریح انبیا
سلف علیهم السلام بلفظ محمد صلی الله علیه وآله وسلم د ر و حی کو د لسد د حروف بهم ساید
انساء الله و بلفظ احمد مشد میاسد کد سب د ر سعر یکوس و بلفظ البا ء حداحد د یس
کاب ملاکی کد سب کر لفظ احمد مشد میاسد احمد موافقت لفظ محمد کر بود د د ر مسا
و لفظ البا ء د اهم مکرر کد بودیم د د حمل و مس بود د د د د د د ار حلد ا مانی کرد لا
مکسد بود مد عای ما مسلم حد ا هر د ر فصل چهاد و مکم ار کاب سعیای بصر اسب د و اسر
ح د د ر ی حمار م و بحم چهار م میسر ماید

הֵן שִׁיבֵן אֵלַי עַמִּי ׀ וְלְאוֹמִי אֵלַי הַאֲזִינוּ
حق شیبن الی عمی وُل اومی الی هیزن

כִּי תוֹרָה מֵאִתִּי תֵּצֵא וּמִשְׁפָּטִי לְאוֹר
سو کی تورا میتی یصی وومتس تالی لیُود

עַמִּים אַרְגִּיעַ קָרוֹב צִדְקִי יָצָא יִשְׁעִי וּזְרוֹעֹתַי
عمیم ارکیع قاروب صیدق یاصاء یشعی وُورروُ

עַמִּים יִשְׁפְּטוּן עַל אֱמֶת יְהוָה וְאֶל
عميم يپپوتو الى ايبيم بهووا وال

וְרֹעַ יְהוָה
ورُوعي يهلوں

يعنى اى قوم من مرا موجد سويد واى امتهاى من كوش دهيد بر اكر سرى بامن صادر بكرد در حكم الطاتو نجاى مورا رام حوام داده عدالت من بر دلك وبحانب من بطريق نهايد و اروهاى امم اقوام را حكم خواهد داد حرا كه مسطر من بوده شادوم اعتماد خواهد نمود حمايهر دو فرزندان سعر احرا ر مان عليه والصلوات الله الملك المنان مكرر احداد ومحا حطاب مالحصوص ماسرائيل صادر شود بيروك شماء يواسرائيل طيلم السلوم هم حطاب بانسان مرقوم است در ايام سعر احرا ر مان وصادر شدن ترتيب ماموران المحرب واكبر احكام المحرب در رباب جمع غلاتو وسوس المحمس مامدور خواهد بود وابكر بقدر تكاملة حفظ وقوت دين محمدى صلى الله عليه وآله وسلم الحلد الاكرم بسداد وصيت سلام تحيت بلاود وحوا ر در فرحتى ابكه در وقت المقتضى ما ان حوا ر مامى كه صداد حمار شتال اماوى دوم بهم رسيد بواسطه كرت معاصى اسرائيل وكس ايشان روح الفرا ما عصاد خود سان وما عصاد ده بكران اشان ر قبل الحصاب بواسطه انوعداكه حداوند در همين فصل دوا كر قبل ازاين فرموده بعدا كه حداوند صهيونرا بيلى خواهد داد ملكه تمامى حرابهاى اسرائيل عدس وصحراى اسرائيل حب حداوند خواهد ساخت سرود وشادى ماسكر واوار بسيح دوان باهم خواهد ساخت اسناى عمالقه تارمارهاى بحكامه ونسحاب وبهلولات وبكسران وبحدان شناء اركان حمعه راى هم اورده مدرد بن مس مى محمدى صلى الله عليه وآله وسلم وسركت ان بر سر بيب حنان اماوان فرموده كه حفظ ذكو بار صدر وارث هر الس بعينها هست عمر سرينت

خدایرا و همین معنی و مسایل دیگر است خداوند سبحانه و تعالی در قرآن عظیم خبر داده است در سوره سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله که پاک منزه است خداوند که شبی ببرد بندهٔ خود را از مسجد حرام بمسجد اقصی که ما بارک و شکر و تسبیح دادیم بر مسجد اقصی تا بنمایم او را از آیات خود و عجایب صنع خود و ما آیات خود را بر او ظاهر گردانیم تا او را بدانیم و بشناسیم و بر ما حجت گیرد و ما او را بر خلق حجت گردانیم و بعد از آن او را بآسمان بردیم و بهشت و دوزخ را بدو نمودیم و او را بر ملائکه مقرب خود عرضه کردیم و او را بر انبیاء و مرسلین و اولیاء و صدیقین و شهداء و صالحین و عابدین و زاهدین و عارفین و محبین و مشتاقین و راضین و صابرین و شاکرین و خائفین و راجین و متوکلین و مسلمین و مؤمنین و مؤمنات و مسلمات و مطیعین و مطیعات و صائمین و صائمات و قائمین و قائمات و ذاکرین و ذاکرات و خاشعین و خاشعات و متصدقین و متصدقات و متواضعین و متواضعات و عابدات و زاهدات و عارفات و محبات و مشتاقات و راضیات و صابرات و خائفات و راجیات و متوکلات و مؤمنات و مسلمات و مطیعات و صائمات و قائمات و ذاکرات و خاشعات و متصدقات

و پرسید و مانس و ترس کرده و مقصد لاعلمی و سپاس ان اباث خواهد سد انشاء الله تعالی
انس کوید عمار ان شنیدم از امام صادق علیه السلام که فرمود لات لا اتی ندارد و معلوم است که اوباس است بگذ
مستعمل و ابهد سد سد الشریان که سد و ماسیه و مقصود مدتهای اوسال و معنی تمام
میکرد دکه اوباس ساء از دمان که شنیده بود ماسد و ابیکه بود و اسکه سا مقاما ول ستاه بود بعد
از ان تلت تا ول بود اسطه عمل کردن اسرائیلیان ان اتحاف خواهد بافت و در همان ایام
حزا صد و حکم کرد و بود و سی است در دمان اسده مرکد سنه و سعلوه و بکوم
که مبعوث ما حکم و ان اتحاف خواهم داد و ان خواهم داد بران مدتهای اوسال دکه ایشان ملکه و
مقصود ما مسلمین که عاشه سعراج در ان و بعاء دس و ان مس و کرد و حمد او و اسحاق و اسکه
حقیقت حمد احکام التصرف هم ماسد بود در سیار حلائق دوسن و هود است بعد هر یک
صد سال از انکام ائمه تا امام بود دس از محل صد و وحی و الهام ارحا حمد او و عاما کا
فی ذا سعرا ایار خواهد بود و محمد اسد حبیر هم بود و سنه است بحو یکه جمع علماء و حکماء و یکی
سود ا تا الملک لله ان اوس طلب اشهد و معرف تفرقه و ابیکه ابهم احکام دو بس و انس
ما مسلمین ان سعر ما صلوات الله و سلامه علیه الرد و تقسیم فقه ا ابها مطابق سع احکام
عمل کرسعر ما الحسنی و سع حکم الهیه نسر کرده و عمار سید و حاکم ما س احکام الهی
و بعلاوه فقره عمار ان تعالی کرمر مود و عالمس بود بکسا کو مراد بحاب اسرائیلیان
مراد بوده حمد معنی فرد انحراف ان سرده است رکس حساب روح الله سلام الله
علیه ما عمار خود سان و بالعتقاد مسلمین و بصای اتحاف احما عسا رکس از سعر مکرم
محرم و فاد سان نسوای ملاد ما تصرف و فالدع ما حمد معظم اس که سیده ر سان عالمان
در دمان خود دل و ما قلس بوده ما اکر نسای او انات نوبنر و کنند ا براهیم علیه السلام که سعصی ابها سا ما اسار و سد و سعصی بکوهم احما لا اسار و خواهد سد

در تعریف و وصف حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام گوید و هست هر گاه انسان بعد از بعثت
او در لسان اهل مطاهر عدالت محقق شود بدان که او را اعمال ما سلف از انبیا و اولیا محل طعن
و ورود نیست و تعالوه و بعد از حضرتش امر و نهی کند و دور و فترت بعد هر موجود و هر انسان
مطهور و مساوی هر گاه مراد همان محرد ثبات و انسان را در لسان نازل بوده پس هر معنی را که
گوید لسان تحت نزاران بعد از تعدیت مسلاسله ابد در ترکستان و عدم ایمان انسان بدو و سیر
بعد از حساب کلیم علیه السلام احد از حضرت عیسی مریم علیهما السلام والاخر معراج الرحمان
علیه الصلوات اتفاق الملل انسان و تعالوه هر گاه ثبات در لسان تحت الثری و اسری نازل
بود ناسد چه معنی نازل دارد پس دو سه فقره بعد که مرقوم بوده که نازل و هر یوم او را حکم خواهد
نمود و حی او منطبق بر موجوده ناسد و نیز او را عناد خواهد نمود بعد از ادراک لسان نازل
حدا تعالی آمال نسل و جمیع طوایف محکم نازله ناسد و تعالوه جمیع سرایر هم اسپرد از ما دون
بود ناسد و بعد از ما دون ما نازل و هدای حدا تعالی جمیع حدا بش را هم طوایف احداد
در دین و در بیانات ناسد که ثبت عبارتی تحقق الظاهر پیش گر مظاهر در دین الله بوده
و هستند و بدانا سطه بوده ما دکه تعلوث ما القی حجاب و کانت ما بین ما سطالب
امیر المومنین علیه السلام در فتح حصار ابدیرا که صعب در دک احداد و بوارج و سر مسطور
است کندو از ابیا و مرجوده او را وای کندش لسکر نا بع و طعن السر و و لسکر نا مرد و دین
او احداد فی بحق بکر مسهود است در اهواء و السر و در دک بوارج و سر مسطور است هم
چنین تقسیم مرود در حضرت سلام الله علیه از در احداس را بنا بس لشکر بدست فلعه کنانس
کرسل حصار را بهر کس مست سکر شند و عمل بس از ابدرا قسمت ما ابد دادم
ان صرفا نی کرسر عبر و عشر و مرحمت حسری و دکوار او سحا عا عروا در فراین عرش
میرند دکه بحال بدسحا عا ان دا الله الما سطه بحولت کرار سوا توان او مرا لصرف ذات

حل ان یکون از ابتدا

حل ان یکون از اوسط

فی ان یکون از اخر

اهوم

کرد بلکه محال انکار هم کرده و بدست بلکه محال اتفاقی دوست دشمن و موالف و مخالف
بوده و کرد بلا است بر احتمال وجوب ارسال بالسر شاول و سر بال ولی کرد خطاست و دلیل
باطل بوده و اما جواب اول و ثانی بکر ارسال و شریک در همین کرد فی بوده که هر دو تاسیع
تاویل و باطل کیف یحتمل الله کرد ظاهر کرد بلا است اوران ساما سکر ساعاد کرد بلا تعالی او و اتباعه
همه سد بطلان ابطال رهس جوابهای پیشین ارسال کلام و سد و تعالی و ارابن
امور کرد همه اثبات وجود اثبات مفهوم سد تعویب دعا و مقصود فاکرده ایضا از کار وجود
سنا اینجه موضع شد در فصل چهل و دوم و اساره ما نهاد وجود اثبات اتصال شد
کرد بحواهد رجوع نماید بلا تمام محال ر متصل انکر سر بال ابا ثوا رامدن تاسیع کرد ابل
ارسال و رد فی بعینی باسیع نماید و احکام نوزیر اد تمام طواف خاری همه فابلا ربی
و عبر موال سر ایل و جواب ابطلهم کو صرار بیان سا نهان مفهوم کرد بلا و لی اساره احتمال
سوء فهم است و الجواب است که او کاب است و ربان تاسیع که هدار ربان ما حوج
و ما حوص بدا حمد حلا بوا ر ظاهره بکلیف سر سد و ربان ربان مع صور ما سد و تعالی او
ار حلا نهاد ت سر ایلیان عبد و سه کرد فی باد تمام حلا و بدی کرد ند و فطره
عان دادن حلا و ربان ابا ثوا ر ا سد کی مرعوب ملعوب و ابتی تحالم احامل ار حقیقت که
مبکوید که حلا بوا ر ما تاسیع مکلف و ما مور بمقوا لد سکا لیف خود بنکا تمام حلا بوا ر مضر
و کحا حصر ب موسی کلیم عیسی ار ایل معشوقه و کحا تکالیف و ذاتی ار وای عبر ایلیان بود
اری عجاف ر ای ابن حصراب علماء اسر ایلیان اعلم الملک لسان اس می اسمی و الله
الهادی شد بلا اسفاعاد ذات ند بد ابن حصراب علما بود و قدما رعشوا ر قدیما لا بام اد
حو حصر ب موسی کلیم الله تا حصر ب عیسی روح الله علیهما و دا ره هر یک کشل الحکمل
و کرد بلا حصر کرد بلا کرد معصی ار انها نا تفا اساره و مع ان سکا لیف مقصود حصر ب کلیم اد

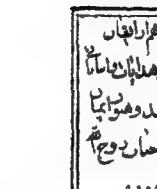

גִּילִי מְאֹד בַּת צִיּוֹן הָרִיעִי בַּת יְרוּשָׁלִָם
כִּלִּי מוֹדֵ בַּתִּי סִיּוֹן הָאֲרִיעִי בַּת יְרוּשָׁלִָיִם
הִנֵּה מַלְכֵךְ יָבוֹא לָךְ צַדִּיק וְנוֹשָׁע
הִיא עָנִי וְרוֹכֵב עַל חֲמוֹר וְעַל עַיִר בֶּן
אֲתוֹנוֹת וְהִכְרַתִּי רֶכֶב מֵאֶפְרַיִם וְסוּס מִיְּרוּשָׁלִָם
וְדִבֶּר שָׁלוֹם לַגּוֹיִם
וּמָשְׁלוֹ מִיָּם עַד יָם וּמִנָּהָר עַד אַפְסֵי אָרֶץ

علم و دعا ان مکان سرپ مسکون و مولد شد بدعوتی و دعت المقدس و مسقوف زر ناب
هم سدد در حمل ساعر بهمان اوصاف جدا مصنف بود بدعا دل و مواضع صخات
دهد است و اگر سوار هم مسجد بدر اراج و حمار سوار مسجد بدر و سلطان بودن
المحرف هم بواسطه سوتش بوده و الا اساس سلطنی باشد چه بی و سعر الله
بر عانا و نوا باد ساه است و مؤید باین اینه بهم اینه سر دهم مباشد که مسعر ابد بر و ا
که بهوداه و احمت حود ره حوا هم کرد و کان او هم ملو حوا هم ساخت و لیز ابد نوا
ابصوت بوصد لیز ابد توای هو بان حوا هم ابکیف و ز امثل همسر قوی حوا هم کرد ابد
توضیح انکه حضرت عیسی علیه السلام ارطرف مادر اردن بهوداه بوده و نواسطه
سوت المحرف و بود لیز ابل بهوداه ناشر افخار السلام حلد شد و لهذا بر واسطه
ساه ر اساط ما محصوص انکا سکه در دمین هو بان بود ند ما اس ط ابعد همسه حدا ل
سکر دند و لی ابطا بعد ز ا ر السان علیه بود و اینه حهاد ردم ابصا مو بد ر مد تعالی
که مسقوف سدن حضر مقدس روح اهدا شد چه سعر ابد و حدا و بد بر هو د ابسا امقر
اساه و مخلو بود ن حدا تعالی است نه حمل ساعر بی مسقوف بودن حضر تعیسی سلام الله علیه
و بعد فرمود که نیز تر ما سد بر وی حوا هد رحت یعنی نیز ه عاشر طهد و ایجاب مغفر است
کرد ا ایهما صاح بهود عصو ر کسر ان و کر بهد ر ت و ر و د و اهما سان المحرف ز ا ر ا تهکا
که حوا سد هذا دین مکسد و مکسد ما سد بر وی کلام عز ر د سنا ایسان حسن کرد و ایسا
حهار م الا ز هفد ر د و هفت بعد و مو د و حدا و بد کر مان ز انوا حسد و کر مان د حوش سا الدهو
سد مکسد حوس در د ر فان می اسرا بل اهر کا میحوا شد کرد و مقام حمل و حضم بهر س
کسد د عائی که مسعر مو د بد همان می دعا ' ر یو ها میحوا بد بد که نا عصب مکسد ت معلو ت
حضر ت امکر د بد ا مز ا ر اسعفر مهیو د ه اسد د مکسد که بو صیه و تغر یع ا ر ما فوس

ردن حصار ان مسجمان بوده نا سد حرام بر بوصیه حضرت ولد اسمال و بلد مت بنای تصحیح
کردن اهلش بنا شد فی انصاف ما و املا احط بنا شد و اغا مر ار کلم حضرت کر بعد از کلم روحید
در زمان حضرت محمدی بر مریم نا بل بکوید که عیسی روح الله حیا بحر در زمان حصرت
موسی عز بعد از کلم روحید مکلمه و موسی کلیم الله کرده اند حاصل بعد از انحصرت و بعضا
زمان حاهلیت و مرب و مدت سدن حصرت حضرت مرمت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله
از زمان زادران و بر انعام انبیاء از حمل نا زان تمامی اوصاف و علائم کما انبیاء انشان
از موسی کلیم نا خاتم الانبیاء انشان حصرت عز و مر هود نوید داد تعالی او و انبیه در وحی کوئه
ذکر خواهد سد نصلا و اخا لا گم اشاره معمولا بها سلاه در حدود انحصرت و اوصاف مر صبا مر صبین
انحصرت و اولاد معصومین انحصاص در کار دهر فرزان نا لی بسر صلوات الله و سلامه علیه تعالیم
اجمعین و در کار مستظاس فرزان کم معظم نا فله انحصر نسار مبل صولا صا صولا صا و فولا فا
فولا فا و دم کم و کفاء مر حومه انحصر سار مبل انکه رت و سان و اولاد انسان نا اطهار
انمانسان و داحل سد نسان در زمر اسلامیان عا اما سلاطس و در کان روی مر
خواهد سد و طول زمانسان نا کم معلوم بت و معصول سدن اهلبت ظاهر بر انحصرت
نا کم و اسر سدن زمان و دعوان انسان ارطام و اوصاف عاصیانه امت که در زمان موامه
و موعد عیس و انعدت با طاهر سدن جمع انحم مر هوده بوده مان سدانست که
حضرات هود بعد از کلم روحید و اوار و صالح بعد تعالی و سر نا معد تسن دار
جمیع صفات نفس و موصیفس بجمع صفات کمال و حلال و جمال و حمر و سرور کوار تحیا
تمام کنسا نمانو محبوب سار زمان صفات جمال و حلال افراز و اعزاز شوب خاتم الانبیاء
محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم نما بید و نما بت در سر سا نس بد هند و بکوید بعد
از قول لا الله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بحاله و عناد خود باقی نا بد نما

اعضاء و قوای علماء صالح و مصلحان بنی اسرائیل را در سال رد فی و ایشان تصحیح فرموده بکلمه ای که موجود بکلمه الهی بعیسی و شاگردان او بنی اسرائیل علیهم السلام حمزاده ملکه در کاری هر یوشه ملکه در دهمنا و ال فضل از نعت خاتم الانبیاء محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کوید و چون کوید که چهار رسل قبل از طور و مرهوده و علماء خود سال و هم در کار و عمر کاری بنی اسرائیل زاکرده اند بنا مدت است و نا بدکه انبیا سبع بوده نا سد و ما امکه از و نا و علمای ایشان زیاده از پنجاه و پنج صد سال کذشته و ما لعنه زانی نا مدنکه سنصد سال بخلاف راست بصلح نا کی نا بابل و اوسد و هود و کرفته بعد از ما بر بنی اسرائیل و اسم او ما بیع بنا سد و ما امکه اسم نا بیع در ایشان بحی بکه حصار از علمای ایشان کفته اند و یوصیر زاکرده اند در هیکل از کت سنای بوده و بیست هجرا امکه علمای سعد هیم و در بنا و سنای ایشان از و نا امکه امور در سنا و معاش و در بنا سنای ایشان و در مسلمان و در دهم خود و بنی ما بیع زاد سب و بنا فی کرده اند و در کارهای نی سائل و کاری خود بوده و در ج کرده و هیچ و اسطه ایشان و میان یوسف کتاب کاری الی و نا سعد ابن بنیان و عوام کالانعام زاسر کردان و در نا به حفاظ و صلالت و ضلالت وی حمیر خدا بتعالی و در مرا بنی و در مرا بیات سعر ایشان و بنیا نان علماء ما انصاف تصحیف بنی اسرائیل و سعر ایشان کنا نی صفات نکاح عصر ما هدا کنا نی ما تمام رسیدا نصوص الله الملک الوهاب و عبر ایشان کرا در میان نعت سعر اج الومان کرعدا تعصلام موده نا در میان مولف دنیای ارعلما و بنکا رایشان در هر عصر چنا ر عصا و در هر مصری خدا مصلحی سید بنا بحماعت بنی اسرائیل زا کرحسب نسب مصلحانی بنی سر سنه زانی هدایه بوده که موده و در قرار نا مسلمین و مصلحا هم علی کبیر هر طعصا تعصیلا کا بنی تعصیل و ایم ابن حماعت بنی اسرائیل زا و بنیای ارمحلو بنی هود مصلحان دلی و حما بنی سنا طین اندوح حی قالد و چهار نا در مابین نجاده اسرائیلیا و کا هجان عالم محلو بنی

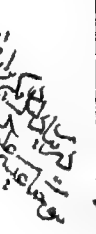

כי כה אמר יהוה צבאות עוד אחת
כי קרוב הוא אדוני צבאות עוד אחת

מעט היא ואני מרעיש את השמים ואת
מעט הוא ואני מרעיש את שמים וארץ

הארץ ואת הים ואת החרבה והרעשתי
הארץ וארץ הים וארץ חרבה והרעשתי

את כל הגוים ובאו חמדת כל הגוים
את כל גוים ובאו חמדת כל גוים

ומלאתי את הבית הזה כבוד אמר יהוה
ומלאתי את הבית הזה כבוד אמר יהוה

צבאות לי הכסף ולי הזהב נאם
צבאות לי כסף ולי זהב נאם

יהוה צבאות גדול יהיה כבוד הבית
יהוה צבאות גדול יהיה כבוד הבית

הזה אמר יהוה צבאות ובמקום הזה
אדוני צבאות כאמור הבית

אדוני צבאות כאמור הבית

הַזֶּה הָאַחֲרוֹן מִן הַהִנּשׂוֹן אֲשֶׁר יִתְּנוּךָ
مرو ها خرون مبن هارپتون آمر ادونای

לֵאלֹהִים صناوث خليلي است كه مرا ستاوه ومبن ومرو حسكي نامهخان مباوه

ومرعوث طوابف خواهد امد وحداوند لشكرها مصرفا بد كه ايشان را ملوان حلال

خواهم كرد وحداوند لشكرها مصرفا بد كه مقربان وطائران مشت وحداوند لشكرها

مصرفا بد كه عرش بخانه اخر برادر عب خانه اولين اعظم خواهد بود وحداوند لشكرها

مصرفا بد كه در اين خانه سلام مبدهم خواهم بخشد اكرچه ممكنست كه اس انا نوامرس وامدن

بمصر اخر الزمان حبيبه الله صلوات الله الملك المنان ساكم صلة الكه بهخان اورد وحداوند

تعالى اسماوه ورسماوه ودعاوه وصحراها را الكه بهخان اورد ومن جمع طوابف الكه

امدن الكه كه مرعوب ومحبوب جمع طوابف وامم بود ماسد الكرده مكرار براى كوران

كه محبوب حلا وجمع طوابف حتى كفار ومسركين بوده ودر جمع توابع وسير محبوبست

بهمعى كه مامدن المحرث ودولد اس در باحر ساوه حسك سان واسكد فارس حوامون

كرده وحدس لكه كه هاى ظالى كه بى شكست خورده واحوال جمع مردم وطوابف بطون

ونصارى ويهوس وعرب عجم اردوست ودهس در بلاد عجم ارسام وعراق روس

وروم وصد پريان كنه بلكه سنوله ماسعاوت وقتى فحاسبهش ونامادر بلاد

سطيف امير المؤمنين عليه السلام افلاك كلى آد داسمان ورمين واهل سر هر سيد وليكن

ابحال محملست كه حلس را وامدن حضاب روح الله سلام الله عليه ساهم اكرچه هو بحوت

مقربان ساشد وبكو سد كه المحرب چون مرعوب در پرو جمع طوابف سوده وبدان اطاعه

وجود نكرد اعلان طوابف داسا طرح جماعت خليلي ارا هاكه اواد بحرب ساور ودند ضما

واحرى

واحصار واجبار هیکی دگاه انکار نمائی اوان داسد و ذاریم و طبع و حرم مرغوب و محبوب
در بر دمانا عت خود کرسوده و بست مذاع واسفاق و دار و دیس و کثر الحضر
و لیکن چون نسب الحضرت ولادت ما سعادت دوارادی بیت المقدس مانی بوده
و در اجرا بن ثابت هم هذا و بدسان تعمیر بود و اسر اسنیان الحاد مقدس را مسر دعلا
و مقرر کرد هر دو را حدا و بدر بوده کدار آن مدست بهبود در هر کجا کرامات ملوک بست
این سای مانی و بر پا بمودن بیت المقدس مانی ارطلا و هر وسل اول کلارم و واجب
بست و اجبر و تبا ها لازم و محتم است کد احترام این سای با بر او بیت المقدس را
بسر بدار بد و حرمتی ارا بجا آرد و این اعظم حواهد بود و هم چنین سفار سان و بعد
را مع الدر خاب بود کد کاری کرد بد حصرات یهود او اهما مسان بکس و دوار د
حصرت ربح الله علیه السلام و سایر معاصبکه با قرار یهود سان معاصه صعب بود کرمان
اما دی خانه دوم کر کبید و بورودی ایمکان سر حد حواب ستاد ملکه ما الکلما کرحدا ب
حود سان سدا سه و مسدا د بعد ار دست ایسان بدر و بده و بسترب دعا با و ر ا با د
مرحوم بعد احرا ر مان محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم کرا دو د ر حصرت جلد آدم
علیه السلام بوده کرما لک اصلی او لبر بود اند و دا مد هی موزّ ایسان حصرت آدم
علیه السلام حمله صرو مد مسا ایسان آمات د بکر بعد ار سعادت مبد هد بجلا و هر ل
ار بد و احتمال اکر مراد حصرت علی مع بوده کرا مد بن و نا لار مدش هم با سمان نا نقاضا
و اهل اسلام و کسته سد بس ما عتقاد نهود محقق و محل انکار احدی نبا بد بود نا بعد
و در ا سمقام سا بقا کم کو بدیم کر چه صرور دار د کدا کر حقیقة ما سع بعد ار حفا ر هر ار سال
ار هبوط آدم علیه السلام علیه ایشان کفته راست و اعتقاد نا مد بس هم بکند مراد سا
همان مسیح بن داود نوده ناسد کرا مد و بواسطه ط با ظلم طالبس او مبا ایسان نمد و بعد از

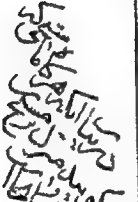

انسان تکلیف حال بود یا نه و اگر نه بود پس وحی بر انسان موقوف بود و اگر بود یا ثابت بود یا متغیر و اگر ثابت بود اعتقاد بهود فاضل تکلیف سودمند بود چه خبر نداشت که اسلام تا یکصد و هفتاد و دو سال بعد از عیسی علیه السلام قائم خواهد شد و تمام شدن و شب عمل شود پیغمبر نبود و اگر متغیر بود که در دو هزار سال بود و یکهزار سال سابق بود و نبود تکلیف انبیاء علیهم السلام مستعفی شدی سابرا که این معنی نکردند و بدانکه فرض و واجب بعد از وفات پیغمبر صلعم تا عیسی علیه السلام با عتقاد ما سلیمان هم و سعاد و ادعاء سوت بلکه واجب هم نبود و وجود و کاس هم برطبق سابر و علاء ممکن در کسانی نیاسد منصف بود و بر طبق ردعای جودهم معجزات نیاورده که محال انکار نتوان کرد پس معجزات مرفوعه سوده و بنبوت ادریس اعتماد نیست با عتقاد بعضی معجزات خود بعید بود و اسد لعن تا باید بکوشد که ما و کسانکه ما مثل و سابر امم حال بود مکلف تکلیف سودمند ایم و بستم تا ما نمان امدن ما سیح حالی که هیچ دلیلی از کتب سماوی بر ایمان سیح کسانی حال نوصیف کرده و بکشد الا بر طریق تعلی هذا لازم می آید که گمبودن جمع اعالی که کرده شده و ما سالار ما آنست مدت مدید بی عمل و بی ثمر و بی نمازی تکلیف سوده باشد و بدان تکلیف بودن حال بود هم که حلاف معقال فعل حود سان نبود و هست بلکه ضرور جمیع اهل ادیان و ملل باسد و یا انکه محمد و اصحاب مرجوعات و بعضهای سه معروف دلیل که بعض از انها بر این دلیل و اضح کاسه سادر و بر این ساطعه قاطعه از جود کتب سماویه مکشف از واجب سودن بعضی در دین و جایز بودن نعاه رود پس ناسخ و احداثی او کرد و جایز بود و اعتماد و اعتماد بر اقوال علماء سال و مصل ایسان کاشکار خواهد بود پس مطابق قول حدا و ابنداء سوده باشد و یا سر بلکه و اعتماد بعضی و اجب نبودن اعتماد بعول ایسان که جز حلاف ما هم نکوید و بداند حنانچه گذشت در مقالات

حق راست باید گفتن و نباید نمود و نباید شنود و بدان باید که ما و همه خلق الله کرده ایم و جمع مرادات باید در اول این کتاب مستفاد ظاهر و هویدا کرده ایم بحول الله و قوته و کار ما جز او کار نیست و ما جز او عبادت نکنیم و ما جز او یاری نخواهیم و ما جز او نیایش نکنیم و ما جز او نستاییم و ما جز او نپرستیم و ما جز او نخوانیم و ما جز او نجوییم و ما جز او نطلبیم و ما جز او نخواهیم و ما جز او نگوییم و ما جز او نشنویم و ما جز او نبینیم و ما جز او نشناسیم و ما جز او نیاب

پیشوای کردن علماء اعلام اسلام فهم سدید او رکه والسلام الی روز قیامت باد بر جمیع انبیاء
کوهم که این اختلاف که هست او روسیم بر دین پیشوا در مقتدی هیچ است او صل علی
وامامت و باد دعوتیان مرجع و امام در اصل اصیل اصلی دین کرد بوحید و سوت خاصه
و سعد و کلیات مرجع دیر حلالی پیشوا و این کو بر احتلافات خاد ته مرجع اصل اصیل
دین مبین و نبی محمدی صلی الله علیه و آله مدار و سر حد و دا مکو بر احلافات نهم که
سطر میباید و حوامت شاه تو اسطه طول و مار عمت حق صلوات الله و سلامه علیه
و علی آله الکرام که بواسطه طمات و عصیات امت بکشن او صیا سعر سانو یا احس کرد سان
در طول زمان حلفاء حور او بی امیه و بی عباس سب حد و ب و احراق ابیات احلاف
که سطر میباید ستاد و امام عصر عجل الله فرجه بواسطه مصالح کلیه مبطوئه حضرتی از اطاعه
مسئور مانده و امدنش هم اصلا فانی که هست انشاء الله تعالی مرتفع خواهد سد
رابع هذا اول فاروقه که بر ق فی الاسلام ملکه همایس احلافات خاد ته در دامت مرحومه
در ابراهیم مناسب بوده مدل اعظم استدار اسماء حاصل اسداد در روزمار خاص و بی عمر
علیه السلام مدور و صکه رفت مطور نصف بوده و احکام او روی هفتاد هزار او ابن
الحصر ار اکل بکه محراب دنیا احساب کلم الله عم مودند اعصاب و بی و مصاد عرضها
بواسطه اعواء سامری کو سالد پرستیدن خود کرد ند محمد امکدار و عدد احساب سوی بن
عمران ده دور عمت شاده بود حیلی حدا و بد مسان در روزمار ابهی مصنه کتاب مرقوم
نحو که هر کس بر مواس طالع علی دانسته باشد و ابهه طلب ملکه رجیع و تابع که بیاس
الحصر بود و صح و ار در مرحصرت هارون و بی اسرائیل اول بیرون امد بسان او رس
مصر فعات دادسان ار طلم و عیون ملعون هلاک کرد امد مقص و بی انسان دانهر ابن
در رود دسل و جماعت بی اسرائیل دار ار املاک و اموال اهل طیان و مرهون که مسر ملک

حق سبحانه و تعالی و اورد ثم الذین کانوا یتصعدون ما ورق الارض و معاریجها الا له
و حکایت سلمی کرمست حاکی ان کف پای است و صح الاهبن حصر بتحریک کوه و رود
حوف بکوسالہ طالوتی کہ خود بدست تحت ساخته بود بعض و بواسطه امکه اتحاد
روح او بوده و مرتبه طالب ملعوبهم دران ماه غایبا از برای اعوانی ان بخاره اسرائیلیان
بوده واحد صوفی در حوف بکوسالہ بوده و کعب مراحت حصر بکلیم تعصب امل
الحصر و دلیل مبارک هردو بهم اکومنه و موسی رده و الواعوا و بهن رد و شکنه
و بید و سامری ملعوبرا کوسر و حیوان بی بوده او را انکشته و لی بعرس مرموده کم
ان لک فی الحیوة ان تقول لا مساس یعنی حس مرحبی دنیوا سطه ابن عمل سعت بهم رسد کم
بکوئی دست بمن و بید کرانس میکرم و بتمان مرحم مسلا ستاد کهر کس براو دست
میزد بدلس انس میکرف و بهبوحت دلاسر بسان کرا سر بالا کند برای عمل حود رسد
و هلال سده تقطعوا امرهم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین و بکعبت بوبر و اودن
حدای تعالی لسانها سکدر و مان معنی ایها عاعت کوسالہ رسب ما بد بکن بکو انکسد
و سایه بهم حراث شقاوت طلبت و بهت کردن از الحرش و بود حمی او و سنی و مم و اد
حیل حود بب و امدن صاعقه عذابت مردن ایشان و بهم وس بدن حود حصر بتحریک
و حواب لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة کردن اموا ز اما ایم هم حراث و دیدن لسان و حوزه
موائد مرایه از اسمان ارض و سلوی و اسنده عاد بدل کردن حدا بتعالی موائد را بقوله
ارعدی و ثمانس و لوسان و باهلا و بیحود و حمدد و سپر و سار و اما سلس و محمد لسان و کوش
در نقره و مع نقره او را ی معلوم کردن قانون اصولی کہ دیلسان بهم رسد بود و فالس
معلوم سود و هم حنین و نایع کردن جماعت اسرائیلیان بوده او را بهاد و ز از حدا و دیدن
مسان سه بعد اجرا ما حمد صلی الله علیه و آله وسلم حبر داده کردن مسح بهن اسان و احتما او و مان کدشته

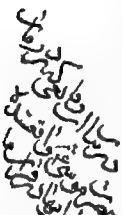

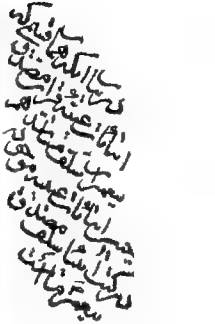

و دارد سبعه از سلف علیهم السلام که چون موحد بعد از انبیاء سلف عبوده ناسد و بعد
ابی است از اثبات مکان و اگر حضرت بحضرت خواهد بود نور پرور و سایر کت بیاس
اسرائیل علیهم السلام احراز نسانهای این بعیر موعود حداوند بود و دود از او اساتان بعده
از برای ایشان مرهود که همین حرز از دمان باید و نسانهای بیعمر احراز الزمان
داد و از برای حضرت موسی عمران و سایر بیعران علیهم السلام مجمع بوده ناسد
کانوا کرامتاء سلف علیهم مصدق این بیعر موعود بوده ناسد و همراه انبیاء علیهم السلام
او اردم تا خاتم مصدق بکد بکر بود ناسد چنین حکمی ارخانب بک خدا حر بعد و بکی
عمر از دین واس خدا و بدر سد خدا این بیاسد ساسب بیعام ناسب سعر ملاز روی که
کفته اید بعمر از ها ارسه بود کر چه از علوم عبدالله بود و اید دکر و حضرت بعمر
احر الزمان علیه السلام اصطلاحات اصطلاح السان اکد اطول زمان سوت و دحون بحضرت کلم الله
اسحر اسکه از برای اصحاب بود که بعضی از ایها اساره بود مدت چهل سال تا
اکه امتی جمعا حضرت او دان و طایفه محمودس بود بدو از ماند تا بحضرتی سد کی
و حون اسان او اصحاب داده بود بدو بعد و دفلیلی با بحضرت ایمان او رده بود بدو
ایسان در هر امری از امور با اصحاب مخاصمه و مشاوره میبود بدو بدو سنی و از
اطاعتش دا نمیکرد بدو حتی اکه اسا مسد که نکد بس میکرد بدو از اصحاب دعائی که
احکام سب و سبد با او رد و دیا سان و مهود در هان شنه اول مرد هر هم کی
بهم رسید و محالفه بحضرت نوا نمود و ابصار ما می کفه عن نمود کار و ریهای
مدّ با ای احتیاط کسد و مرّی ما می که سر با او بود امد بود ابحضرت در خاطر انبکه سب
کادی دحر صود را کو منه بود بس حد مت بحضرت حسارت نمود و عرض کرد که
یا موسی ابن بدر و مرحر امست و با احلال است هر کاه محرابها حرام کی بس دحر بیت ما

نوتوکر حلال کرده و رعیت در میان چاه در و خمه خود تا کاری نخورد صورد همسد
و هم حبس و ما بکدو ستور افعال و احکام در ما رفتن بود و نماز در ولایت
میان هر دو قادر و ن نماز و بیت و بیا مد امد و معاد صد را المحصرت بود بدا
اس نان و مدینی بود ن بود ز استد بدو هم حبس و قسکر حکم صادر شد از المحصرت بجا
سوی اسرائیل کر طلاو نقره ساو و بدار و ای همسه و بسکان کر ما صطلاح فرا د
مسلمانان نا بوت سکینه بود ما کو حیرا و د بدل و در عبان المحمات کمسد کر ای
الطایف و حمل بال ما ها از اکو صد و حود و بحود و ده بسد کر کرد دس حیر فا تکلف
سد است حیا کیر این حکایت زاد در سر حروح در وصل سی و سیم بو شته است و ابسا
حود حبا المحصرت در حمف سی اسرائیل بوده همسد و عالما اکثر اوقات کار و میکرد
و با بی واسطه در کان المحصرت شد بود بد و بمکسد در نا رة المحمار که مکان
ملعونی ار ای حود معما بود مکر ار عبای ما العباد ما هم تعالی عمل ما سا بسته بکند
و حکایت کو سالہ رسی ایسان واسطه نه رو ر ار و عدة کر هم بوده بود بد کر شنه
بود د کر تند تو بود بتر و کشف بنداء سلف علیهم السلام ملکه در فرار بعصر الی ما علیه آلاف
صلوات الملک المسان ار اسطه ای کر بسلا است و اصطاد و عبان و افعه و ا ما د عمر
حود کر حود نام ما بش بوده کشند و متهد بش نمود بد و طبیعی واسطه بود کار و قتی
بنا ما ن شبه بیرون نتوا نستد ما انکه عبای انسان مرید بحر د و بعر بوسع بن بود ن کا ب
ابن بعو نا نع ما نیع ار اولاد هارون سی و سا بوس کر حالی د ر رو د بد و بوهبن هر ف
ملت المعارف و اصل کرد بد بدا بها کرد کسد مجلی بود ار و اقعات زمان المحصرت موسی علیه السلام
و سار احوال امت المحصرت امتا حات حضی ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم
هفت د ما ر حتی المحصرت و د مان د عو لی پنا د ما ر بدست و سر سال بود و سیر ده سال تر کیه

معطر را دهاد سبحانه تعالی سر بادر کمال خوف و سمان دین ارکان و دین و بقوه و قدرت
بوده رهاب حلت اصار هم از نوای ان و رکوار کرده و هم کی طوایف عرب بادر قریش
و عمر و بن و ابداد اصحاب ملکه در صدد مس بوده اند کرا عت محمد ی صلعم کرده
در مدت قلیل کره سال بلند بوده در مدینه طیبه علی مر بها الاف التحیه ساداد
سخاوی و بلند بادت و تاوی و قوت تمامی جهان سد کرا علی ار حلا نوده بس بس
و اس د بش د احلت د ملکه مو حلد ت د طبر د وی ی بس و د بس و ا بر انسان مسلط کرده
خود و حلفای باشد بش و تا کی استعداد ی کرا ر ای خود و اصحاب و حلفاء
را سد بس بوده د ار سر قلیلی علامد و اعانو کرحانی د والس ا اصل د بن سد
المرسلین مر بوده و کاسر و قهار کرا استعداد اس سلطنتی ایمان معروف مهوف
و د و کت تو ار ی و سیر مسطور است فهم و علم بود بد و د را بد ل و فانی بکد سال
جد سالی تبها مفتوح کرد بلاد و صدت بس و ا بس هیچ یک مصادر و قرنی و حوا ثر
ر سد الا و فنا ر بحو بکد حدا و د سحان د رکنف عنایه بی اسرائیل علیهم السلام حراد ه تو
و ا قسد محمد الله د تعالی لعالمین و ار حلد ا با فی کرد ه لالت و مدعای ما اصلهی دار د با
حد ب ت کرد رکان هوسع د رصل هم ار ا بیچم مر بوده است

מַה תַּעֲשׂוּן לְיוֹם מוֹעֵד וְלִיוֹם חַג יְהוָה
مه تعسو لیوم موعد ولیوم حیگ ادونای
כִּי הִנֵּה הָלְכוּ מִשֹּׁד מִצְרַיִם תְּקַבְּצֵם
کی هنه هلخو میشود مصریم یقبصم
מֹף תְּכַבְּרֵם מַחְמַד לְכַסְפָּם קִמּוֹשׁ יִרְשֵׁם
موف یقبرم محمد لکسپام قمموش یرا شم

חוח בְּאָהֳלֵיהֶם בָּאוּ מִי חִפְקְרָה בָּאוּ יָמֵי
حوح باهلهم باو بمي هپقودا باو يمي
הַשָּׁלֵם יִדְעוּן יִשְׂרָאֵל אוֹיֵל הַנָּבִיא
هشلم يدعون يسرائل اويل هنبيء
מְשׁוּגָּע אִישׁ הָרוּחַ עַל רֹב עֲוֹנֶךָ
مشوگع ايش هاروح عل روب عونخا
וְרִבָּה מִשְׁטְמָה צוֹפֶה אֶפְרַיִם עִם אֱלֹהַי
ورباه مشطماه صوفه افرايم عم ايلوهي
נָבִיא פַּח יָקוּשׁ עַל כָּל דַּרְכָּיו מִשְׁטְמָה
نابيء پح ياقوش عل كال درخايو مشطماه
בֵּבִית אֱלֹהָיו הֶעְמִיקוּ שִׁחֲטוּ כִימֵי
بيت ايلوهايو هعميقوا شحطو كيمي
הַגִּבְעָה יִזְכֹּר עֲוֹנָם יִפְקֹד חַטּוֹתָם
هگبعاه يزكور عونام يپقود حطوتام

در رور عبد معبود و در رور هاى اعياد حداوند حواهد كرد بزاكر اسل
كه مرادى مريد مصر ايسا و احمر موب موب ايسا و امدون حواهد ساحت محمد
لكسام معبود اروداى بعرة ايسا است علف كرده وارد ساها حواهد سد و در
جاء رهاى انسان خارهاى بيلان حواهد روئيد و رور هاى بيرى ميايد روزهاى
نار حواست ميايد اسرائيل بايى آگاه حواهد شد چونكه بسيار بى مصرع موصاحت روح
است كربعضا و بسناى بعض نومحون كرده ايد امرى مذكران سواى جذاى من

بگرانست و بیمبر و تمامی زاهدان برای او حکم دام صیاد داشت در رضاء خلاص خود بعض
فساد خود را صل بدر و رهای کسانی جهود کرد بهد ساران عصیان ایشان بحوالهٔ طراوت
انتقام کاه اسلام را خواهد کشید تو چیزها ایشان منوا ایشان بگذر معصوم ایشان ساه تنها
علایم بیمبر اخر زمان علمه و الصلوات الله الملک المنان مشاهده و مشاهده اموی ایشان ساه او
برای بیمبر راست کو میباشد و لیکن ردی ایشان ساه را از برای خساس عدو رکه ساقا
در کسد کرو میبای بیمبر او را تکذیب نموده بود مرتکب کرده است و امثال قی جهیم و بقای
در کنار بحصیم چود بوشتراست که ایشان ساه را برای بیمبر موعود محمد بن عبد الله صلی الله
علیه و آله و اصحاب و ورهای بیمبر را چپن نادیل کرده که مراد از بیمبر عبد الله سلام است که در دنیا با
محمد بود و بدین ایشان بیمبر در امد امثال این حقیقت را از ایشان و از اهل ایشان مشهود
بوسع بیمبر ایشان سوال نموده حرهبد هد و بیمبر نامد که در وهرهٔ اول که مرهوده از برای
حرانی بیمبر ایشان را جمع خواهد کرد و موی ایشان را مدور خواهد ساخت بیمبر را
در وهر اسرائیلیان در وهر بیمبر بیت المقدس در وهر بیمبر بعد از خود اسدار وهر بیمبر و بیکه
کردن ایشان در وهر بیمبر کرکی ایشان را جمع خواهد کرد و طایفه موی ایشان را در
خواهد کرد و اجموع در دولت وحرانی دوم بیت المقدس بوده برای کرد دلیل
وحرانی اول بر قرن دوقد وهر بیمبر نامل و بعد از هصار سال بحمد از اغیار بیمبر بیت المقدس
نمود بدو طایفه موی در وهر بیمبر نامل کی بوده که ایشان را در دنیا نامل بود و وهرهٔ آخر بعد
که مرهوده بحمد لکبیام مراد است که محمد نامی خواهد امد کرار انسان حرکه در بیمبر
بعثه و طراوت انسان را بکبیر در دولت نامل حرهبوده و بعضی از علماء صال بعضل این وهرهٔ
بحمد لکبیام را بحسن معنی کرده اند بعضی حاسد در رمدنی کرار برای بفرضای خودنا
کرده اند بحرانی خواهد شد اضافه ایکال عناصر از کمبر حرنی را حضرات دارند بالعضو

دوا ها

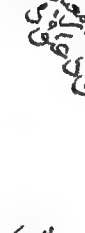

دراینجا هرگاه مراد ایں بوده باشد نصرماند باشد محمد تم و باکوید محمدی کہ نام پیغمبر خاتمہ نصر و مکان او روی نماوا بضاً هرگاه مقصودش معنی مذکور باشد چنیں نصر ماند کہ گفت فضل سپردم دوازدہ یاور دہم مرمودہ

הוֹד יְשֻׁבָּח אוֹצָר כָּל כְּלִי חֶמְדָּה

موہبیس سہ اوصر کالِ کلی حمداہ

یعنی او حسنہ کہ طرف نسبت بذات او تعالی خواهد کرد پس محمد لکشام را پسوان تاویل وحواس و دہ ایں بود بواسطہ مخالفت در بعضی از رحمان احمد اول بود در کلام در لکشام دوم وفقرہ اسم وصف و محمد در ایں ابراہام است و بر صفت مخالف اسم اکرم واما فقرہ عناوت نصد کم مرمودہ کہ علف کہ بر وارث شما خواهد شد و در رحمہای شما اخار معبداں خواهد رویند مراد او مقصود از ایں اسناد انکہ بواسطہ مخالفت مجی نشان مرسعہ احزاب ما صلی اللہ علیہ وآلہ الی اللہ تعالی او ما مدلک حرکہ می انحصرت و امدن او شما اسیح مخالفت خود شان خواهد بود کہ حمار و مراد احد بت شما عنی را از همان طائفہ خود شان و از سلسلہ اسرائیلیان تو قوم مسلمان سدت شان خواهد شد چنانچہ مرمود کہ در اطوار شما مسلط علیکم صعیف تسلط و ولی از کم انسان او برای شما اکردن نا سد و تعالوہ ار کردن کی در هر کردن مذاهبان علیکم کردہ وام و نشان کردن کہ ایشان هم مسئول رسا بر کردن ها نا مد بود نا سد و نا سد در هر طبقہ زمرہ ایں طبقہ نسب بود نا سد اگر چہ در مرتبہ او نا سد طاعت اسے عرجود سان مسدود الا کو چہ در مرتبہ اول بود نا سد مسلمان در وقت مذکور معلوم ان از طائفہ شما وارث شما خواهد بود و هم حص سب نصر عمارت نصر کہ مرمود حمار معلوم ان در رحمہای شما خواهد رویند یعنی انکہ باسکہ از شما خاتم دین محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ او خواهد شد از قبل اللہ سلام

کہ در زمان سعد الزمان علیہ الہ صلوات اللہ الملک المنان بر سبیل دوام جمیع
اعضا و اصنام بہ سر بسجدہ می ساختند و لیکن ہذا الکار بطریق عبادت نہ بود بلکہ
عصر حضرت ایشان ہم رسالہ بود بواسطہ اسلاف حضرت کسری را طاعت می نمودند و عبرہم رسالہ
و ما سلف حکام معلمان شداند در پہلوی ایشان سجدہ می نمودند ہمچنان ای انسان حاری
کہ بندگی خود می نمائی و تعالی و تا سلام می رسانند بلند و ارجمند و معظم کہ سلمان را طاقت
ایستادن و ملاحظہ معلمان در مرتبہ دیگر است و شرح اسارت مذکور بود بتردد سعد الزمان
در وصل سی ہم ثمحاہ ہم اسارہ فرمودہ کہ سعد ما باید سلامت مادر ایستکالب

לְשִׁכִּים בְּעֵינֵיהֶם וְלִפְנֵיהֶם בְּצִדְכֶם
لشکیم بعینحم ولبص بینیحم بصبل

וְצָרֵן אִתְּכֶם עַל הָאָרֶץ
خم وصارو ارحم عل هارص

الا بہ بعوق اکر سا کان رہبر را از بہر روی خود اسراح سما باید نگاہ داشتہ مشورت
کرنا تو قیاد کا سا اعاد چنان سما مسلمہ در طلوعای سما مسلمہ حاری خواہد بود
سما را و ثمارا در رہبری کردن ساکن معبود خواہد رحامد و صبح اگر در رہبری
انکا سکہ خارج مدت سہ اسرائیل بود مدان مت بر کرتوہ اللہ بجمیع ایشان جماعت عمر ثمحا
و سجدہ و ذبح شمائشان ما مسلمہ شہر و اسارت رد دن لحاظ جماعت میکرد بدان
بواسطہ بیرون بکردن سما ها ایا و ارحد و در رہبری خود و ما ایشان نای مدد و ہم الکہ
رہبری شما محل نار با سر رود و حمان سما محل حلوط سعد ما باید و تعالوہ و در اسارت حرب
فصل کردن قسم بنا مسلمہ حرار عہر مطلع فرمودہ کہ در واخد خواہد سلامت الحدود را سما نو
در کشد حرم مر باید و واح معبود بیچی کہ اراده کردم کہ ما سلمان سما ثمحا ما مستیر ثمحا

حوالہ

خواهم بود و عاوت فی الجملة در میان این دو تغیر هست تورات تغیر بسیار کرده و در کتاب ما پیغمبر علیه السلام اصل کتاب موسی خطاب کرد شب و کتاب بوشع بن نون حاضر کرد خواهد شد تغیر بلفظ او و شوطط بصیغه مجرد مورد میان بوشع بن علیه السلام در فصل هشت و بیست از سفر دهم

וְהִיוּ לְכֶם לְפַח וּלְמוֹקֵשׁ וְלִשְׁטִט
בְּצִדֵּיכֶם וְלִצִנִּים בְּעֵינֵיכֶם עַד
נְסַדְכֶם מֵעַל הָאֲדָמָה

اَلْ اَدْهِم مَعَل هَالْ اَمَاه یعنی پس باید که حاضر شوید شما اینها را در حضور شمار یاده احوام خواهد بود و ایشان بر ای شما ای بدل و دام بلکه بر پهلوی شما صل خار یا سر در چشمان شما صل خار خواهد بود تا وقتیکه از این زمین خوبی که خداوند خدای شما داده است هلاک شوید توضیح این دو آیه که شاهد و مدعای ما هست اینکه در دو سفر پنجم خارج مدت چهل سال تعبیر بنی اسرائیل با پیغمبر بلفظ خار و سکنم و کاردو دام و مرموده قریب همان تعبیر کرده در میان اسرائیل در اول سفر داصل ثانی المقدس بوشع طوایف مذکوره خار خواهد بود و سکنم سکونی نماسند و مامور شدن بنی اسرائیل باخراج و بیرون کردن آنها و بعد از آن موسی علیه السلام در فصل سی و سوم از سفر تثنیه بنی اسرائیل را خطاب کرده میگوید که خداوند شما از پیش روی شما بیرون خواهد کرد و شما بیرون خواهید کرد و بعد از آن یوشع بن نون بنی اسرائیل را خطاب کرده میگوید که خداوند شما از پیش روی شما بیرون خواهد کرد و شما بیرون خواهید کرد و بعد از آخر کار خداوند بیهار در مقام قهر و غضب مصر را بدکه انها را خطاب کرده میگوید که

ارحصور شما سرزنش نخواهم کرد تا اگر همگان ناسپاس گذاری ما را مسلم دارند و پای مدار و برای ما
وسلم تا ما را بسر پله های ثنا و سلم خاندان ستایش نموده تا سند چیلچه در رهبر کمال
موشح در عرش ذات مرموز سرپل مرموز حلال و مدد وجود بخود مجد بی صلی الله علیه
والروسلم ذا ار برای مردم سر آرسیا دام کسر به او برای کرپش صید طیور و وحوش
و بهائم یعنی انحصار خود و سر بعلق ذا بی باشد کار برای او ساد عناد برای سند ذا
صلوا تعلما یا ایها الیاس یا رتم الغایس و در دفتر اصارت کرد موجوده که اسرائیل
الله خواهد شد که بعد ازین مصروع صاحب روح نسبت کرین عصیان و بشاشی
نص و محبوب کرد بلاد چون می اسرائیل حصر بن حضیض مرابت ذا صوکاع بعد مصروع
و دیوانه کرده اند آن و ران نسبت الی حال الیس الحصر تراجعوا سد کلمه حتی علماء
و بعض حضرحلال و بد علام العیوب که مطلع بوده و ضاهر و اسرار و ظاهر شاطل جمیع حلال
و مبدا است که بواسطه نص و علاوه فی کرد الحصر بن سلام الله علیه جماعت اسرائیل با
خواهد بهم رسانید انحصار اسوکاع خواهد لعنت و ود ما صطلاح انسان در این
دفتر اینرموجوده اساسد و موسع و فی در اول امر کرد موجود اسرائیل اکاه خواهد شد
مسعر با مطلب است کرد اعلم و اطلاع عصیان سوء الحصر بن و ضاحت روح بود بس
بواسطه کرب معاصی و نص و علاوه انسان ماں سعر احوال رمان نسبت بحون ذا حال
داد و اما لفظ مصروع کرد ذا بر هست مراد از این لفظ شیطان حالت و حی الحصر نسبت داده
چه مصروع شیطانی که در این سمد بهتر بوده باشد در حالت وحی یا بد عاندس مطلع
کرد د نظا هر بدن ذ دوم مخالف لفظ محمد ذا لفظ حمله وان دو لفظ د کوستم بود بن
لفظ محمد است در وصف محمد شود قریب تشبیه نخالف صرع او ذای دوم بر سد و مرجع ایه
د کر سلام ذا که بواسطه نص و علاوه نسان با الحصر بن است حضور و د بوانکی یا وحواهد

ذاد

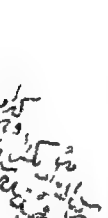

آراں فرمودہ کہ مصور و نقاش را مہما نرای او حکم ذام صیاد دا شدہ اند ا
وعلامت ہیکل او حالات و صفات اصالت کہ مخبوی در نامی ذا مہا نرای او حکم ذام صیا
ذا سندہ یعنی او نرای بذام او و مدد جمع حلالیوں او جمع ملل ناطلو او تناد سوی طریقہ
مستعبد پرو دایں حوار صفات حمید و احلاق نسد یدہ خود و اظہار معجزات بنات
ما سد ذام صیاد و مساسد کہ کم کس کہ دد بدو با شیطان کامل و حال بیا از او ذالت
حالات و معجزات چیا نس ذا ما سد و مرتع کہ در ذام صیاد میا ساند ملد یدن ذا مرا حل
دیں میں حاتم التبتی مجسود و در فقرہ بعد ا صفار بعلامت و نشانہ دکر مرتع
در حامر حلا یں صورت نصر میکرد یعنی انکہ حساب خلیل ماں در خانہ حلا یں کہ مکہ
معظمہ است متولد و مکوں حواهد سد و از اتر ب طوائف کہ در تربہ حصرت جلیل آ
از او لاد قذار بودہ نا سد مسوب مجسود در میاں خاصہ کہ عالما از اولاد خود یں
مساسد و صکی ایشاں نسرا ئیل نسب لیکن حسن مقرر و معرہ سد کامل بعض و عداوت
ناحصر حواهد بود و کمال دیت و از او ہم نا سر در حواهد نمود و در اہر بعد اسار و بعلا
و نسائر دکر از اسرو و حالات معاصر یں اصحاب اد حی اسرائیل بیا سد کہ در مورد
است کہ در وسا خود در اصل در در و رهای کسفاء عبو کرد ا بید دد سا او ایں عصا
انبار ا فاطر او رده اسعار نشاه انبار ا حواهد کبد و دا س و قسمت ایں امر موبو
دا س کہ مت حکاب ضار بکر در و رمان سا نو در حی اسرائیل در شہر کہ سعاس
ا مہر و اعمال اما لا ا ست کہ در و رها بکر ا د سا ه دا سد مر دی او ط ا مد حی ا
او کوه افریم اسمس لوی ای امد در ط ا بد ر طوداه در و شہر بیت لحم معرکوف بعد
از پنج تنه امد در د کہ بد ر ش او ذ اصحاب نمود در و رسم امر حود و علائم و مفتد
ماد و ا ا ح ر ی کہ و اس ر د ا ست کہ در ط ا بد و صلہ ا ش بود د سا ه و ا د د سا ه ر

کسفا

۴م در فصل یوزهم فی
احوکامهم

خود بن یامین حلمائم یاسا کره و مصالح کبیر از حاضر حداد و المحرب ماسان و مودو
فرمانداران و سران سپاهیان علی الصباح مقابل خود داران دولت کرد و اول کاری
که سوی هر ارسوی اسرائیل زاطاعت نمرس یامین کسد حصرات سوی اسرائیل از دیگر طرف
امد کرد و گوشمالی کسد و ده هزار نفر سپاهیان زدا پاس کار و داسسد و بقیه سوی اسرائیل
هم در مقام حلب و کوبر و آمدند و طاعت نمرس یامین سر کپ سدند و تعاقب کردند
سوی اسرائیل اقدری کرار سپر بدند و داسادند تا مدوع هزار نفر سپاهیان سر کرار طرف
داخل سپر سدند و دست بعمل اهل تسلیم کسودند و داسر کوده ربان اسان ماقی سوی
اسرائیل از بودند کرد شهر لبوده وش بعاسد بعاران کرد و داش و بعمل اش ملحد سدند سوی
اسرائیل زاسسد کرد تسلیم کرد سدند و کسند و داسران اسعاف عودند تا انجا عات بست و
هزار نفر سپاهیان زداطاعت نمرس یامین پاس هزار نفری ماندند و از مقصد هزار نفر سپاهیان
یاد صد نفر زداهل شهر هم جماکه نرسیدند بودند و صاحم مقاصد سدند تمحکم
[illegible] و ای تمهیل مطلب او وی یاد دحا اجداد و مقال دمس ایشرائی و عمد اسرکه حداد امد
عهد عمد برای سوی اسرائیل چس و عهدی مرعود مکرسما از واسطه نصب ش و عمد و سا
مرسعوا از الاسباحاب دوح امد و حصر حصر حمیع مرسب بالا تمکه در کنعاء و سرسما
سوی اسرائیل امد در ربان هب سعراجوا لرمان علیه الصلوات ان الملک لمان سر
[illegible] چس عمل و عارفی از دمرة مسلس و سما وارد حوامد سد حلب و مقام سان عرد
حضرت رسول محمد علیه الصلوات الملک الحمار زاطاعت کنعاء از مسرکس و مرس و طوع
از سوی فرسته بطهود جسر و چرچمها این مطلب دکت نوارخ و سیر و اخبار مدون تسطوع
است و عمل انکار و احدی بحدی بمیواند شد نافی ماند و از اینمقام حمد مطلق انکار
ابر تمام ربانات و اسا نافی که حداوند تبارک و تعالی بلسان وحی با انبیا می اسرائیل

فرمود مصداق عبدی را منی محمد و اسمه و مصطفی و مرضی یا در فرمود ای امت حسن و یا آدم

יִשְׂרָאֵל אוֹרִיל חֲנִיבָא מְשִׁיחָא אִישׁ
بِدِعُو بِيسْرَائِيل لِمِيلِيل حنّاد مشوكاع لمِتس

הָרוּחַ עַל רַב עָוֵךְ וְרַב
هَارُوح عَل روب عَوِيخا و رساه

מִשְׁטָמָה

مِسطِفاه یعنی ای اسرائیل

بدانید و بهمیدانید که پیغمبر آخر زمان و مصروع مرضی صاحب وحی الهامی وصاحب وحی است خدا بهمقام اکرچه رسانیده احاطه رفت و ابکه بصدر ابراهیم و موسی حضرت عالی را برای مدعیان و بنی اسرائیل که در زمان ظهور آن حضرت و مدعیان حضرت بنی اسرائیل که انحضرت را باین اسماء بخوانند مانند آقایان معنی نمودن اینکه انحضرت در درس بخوانند و مصطفی سعر بوده باشد که خواص فرموده در وصف انحضرت سلام الله علیه آنکه اس که تمکنت سر و خط سوس یعنی مسئله امور صعب مدرس شد و بعبری اشروره مادر زادی شفاء صیغه که ارشاد خود انحضرت مساعد بخود که فرمود بدلکت بنیاً و آدم مَرْ آه و اطبر معنی ابجد ست ترجمه سعر بودن انحضرت است در حالیکه آدم صفی الله در میان آب و گل بوده باشد و حال عنتر تمام شد تو صلی الله علیه و آله و سلم بگو بدل کمال اکرمین و مطلوب خود سعر باشد خود انحضرت مصادره و مطلوب است بر اینکه سعری انحضرت آقایان عبر کلام خود او است و کلام انبیاء سلف علیهم السلام نامل یاس نمود تعلم انکه مبکوئیم که سعری انحضرت که شنیدی اسناد اسکه سبا تعالی از کلام خداوند تعالی

واحیاء علیہم السلام کہ شنود در بعض مزبورہ ہوسع بن جزار سعری انصاری دار دکہ مرتبہ
ھار وح صاحب روح بود اش کہ مقام وحی والہام بود نس اسدار دہیں ھار وح معلو
سلک و مسود سوتس بعد از سوت سوتی ابھر بعد از ھفت اس و ابن بیان کنت بعد از
بن الماء والماء الطین تعالوہ از ھار و زاد کہ الحضرت بوصف سعری سعری بحد
ھزار سال اصلاً فی بود زادہ ابن احیال را سعری لغط اوّل کہ بعنی اجتی بود در الحضرب
بود در الحضر بعنی مجتمع کہ زیادہ ال معانی بعنی کور و فی سواد عاطف و در بطن بعنی عرق عرق
بدار دو اما لغط خلق کہ ھان بعنی تو بود اش بہ اشد و اما لغط متوکاع کہ بعنی
بعنی محبوس و دیوار و بعنی بعنی سعید و بعنی بعنی مصرع و بعنی ظہر بہ نصر
کردہ اند از زاد تو حمد و سبحی کہ در مزحس و معترض از علماء بنی اسرائیل در کنت جوز
بیان کردہ اند از مستصرض و عبر مستصرض و حسب محبت موکاع ھمان بعنی محبوس
و اما بعنی سعد کہ بعنی کہ عقل و مصرع کہ بعنی مسالۃ عرض صرع است فطعاً مر
حداً بتعالی بسد دار در قصر متوکاع بقرہ ابعد کہ سعر از دعل روں عوریحا
و رتاہ مشطاہ بعنی لسب کرب عجباً و لیحای بعض تو محبوس کردہ از ال
بعوج جوں بنی اسرائیل کاں بعض و عاد و در الحضار جوا ھند داست و بواسطہ کرب
مقاصی ابساں بعد از الوا نام کہ لعب ملقب مشوکاع جوا ھند بود ھا عاد جدا و بد
سحاں از ھیں و اقعہ جدن و قرار ھم داد است کردہ اجر سورہ ہود در الحواشوان بکاد
معرا بد و بعود و ا ثم بحوب بعید کہ بعد از بی عاد ابعد بوا بر است و بعد در ھان عا
نکد بساں عرب ود کہ سعر از بد و ما ھود الا در کہ الطا ہیں بعد ابن بعد از ما سلد کہ زیا
او بد ہ حلاً بنو الجمیر جدا و بد رب العالمین و رو ر الحام و قنا مب زاد و در ال ما
سورۂ نار و عربود بعد از و بعنی کہ یاد کردہ است ہود و ولد ابعد بوشتہ و مبعوث کہ بیشتر

ذکر

لعظم

نوای بعمر ما بدو اسم ولکن چون لفظ سعید و مصروع عرب لفظ محبوب نمرانی تعالی
کرایس سر لفظ نام داد بدکر سوتات معام سر لات او مر عمل را بصر با بدیه کرد
هر کس کر عداد اویس بیشتر بوده محبوس خواند و هر کس کر کمتر اران بوده سعید و کم عقلش
را اسم و کمه و هر کس کر کمرار مرتبه دومی بوده او را مصروع را اسم و کفند و هر کس
کر بعمر مه بس این لفظ عربی بکدا اسم فهر بان نه لفظ بعید و بعمر کرده است این لفظ
مسوکاع او لکن چون حفه بعمر بلفظ محبوب را حداوند بیچون خود بیان و موذن
ابهکار کرین بعضیات انسان و عداد و قسان ما بر بعضا بحمد تر امهداسد و بچواسد پس او آن
سان و بیان سا تقمان معلوم و مسرهن کردند کر بعمر کردن در ابر ساه بعمر مار لفظ
مسوکاع او ران سر اپلیان بوده سر انکه مدت بوده ماسال او اصحاب انعباد با قمار اس
سان معلوم کردند اکاه کر مراد ار لفظ انچ بودن انحرب همان معنی در رس بحوا ند است عکس
انچه بعضی از علما بهود در قی جهیم و بطال در کتاب خود کر بعض جسم بوسند کر مراد ار لفظ
اول جماد است کر در عهد در قی سلوم کر بدر عود ند اکر بلفظ اهل سرع عداد سالا
بوده و هست معبود و سالب سد و هر دو لیر و بلد در صد و در رس و این مجمل صلی الله
علیه آله وسلم را اهل سد ند را سد و نر کر هر دو حس توضیح و بعمر کرده اند این سان قوم را
کر مراد ار ان آنست کر چون بی اسرائیل معاسبات انسان را بر اساس عداد و بعمر در و عکوفی را
کر سوکاع بوده و اینان و سلطه و بهود کر مکاه ان بعضیات انسان نتوند ی انصاف او این دو طرف
بر سند کر دو ما انصاف کر چه فلد یکم بهم بوده ما بد و اعاصر ار حق کوفی کرده اند و ار این دو
ی انصاف نر اکسانی کر میکو بند کر حمار حمق ما بحمد ار عداد صلی الله علیه آله وسلم ار دو قی
است کر در بی بحوا ند بوده ما بد بلکه در رس حوا ند بوده بد در اول کار وجود عداد اکه سان آدم
علیه السلام کر اعلم علما اهل عصر خود بوده اکر دو او چون عداد صلی الله علیه وسلم در علم بحوم کامل

[illegible]

بوده و بسیار اتفاق کرده بسیار عجیب و غریب و ساعت بد و بصر بوده که اصحاب را کرده و باران را حاصل
شان عواید عظیمه شتو آنچه از طلبت مدعا یافته اند عظیم و بوده و بسیار بوده ناسد ملک الله
احیا کرده محمد را گفت که حرس سعد بن خالد را و کرد سلام ما را ناسد و هر زمان که
دیدی که اصحاب من بر یکدیگر ایستاده و ناخوش سعد کشته مرا سلام بسیار ناسد و هر زمان که
خود نیز بخواب رفته و محمد سلام بوده محمد خالد حرس داد و گفت مرا وقتی ناسد های
اسلام من بپیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ناسد و سلام را و کرده او را و ای خود سلطنت و سلطنت
و علم او بزرگ را و عطا فرمود است بوده و عطا الله اسلام من سعد الله سلام ناسد و سلام
و سعد دعای محمد را گفت پیغمبر ما هم نعمتی بعد از مردن خود ت بعد از مردن خود
و بمکه سلام کرد ناس جهت دعای هر دو مستجاب کرد و گفت که ما دامی که محمد زنده بوده سلطنت
ناتی بهم رسانید و بعد از خود من سلطنت و سلطنت و علم اثر بهم رسانید و اس معنی امر ابوبکر
طاهر است و گفته اصحاب در کتاب عقیقی بوسه که عبد الله سلام و بدر اس و فی سلوم هر دو
محمد رسول الله را گفت و بکران حنان معلوم سلام و بیهود که جمیع ما رطا سفر خود بن لکه
بکران هم با سلام او ورد و ایمان اسلام او ورد و تابع بدر اس و اس محمدی صلی الله علیه عالم
وسلم سد بدر اس هر گاه حنان با سد که گفته که محمد سلام گرد عبد الله بوده و با اس متصل تابع
سد که بوسنا اند که بعضی از برای اینصورت سلام الله علیه معلوم و با ست تا ته است این اسلام
او ورد اس بدر و بیرو و تعلق بن اصحاب کرد بدن حرمتی دارد و هر گاه بگویند که گویها
بوده اسلام او ورد ایمان حواب است که از اهل سوده و ایمان مول عود و ایمان
اولا بواسطه اند که محرم بدر و ناد و حرمه و قول اسلام کرد ناس و بنا دن حرمه بدست
او ایمان بوسنا اسد و ایمان هر گاه بمکه بر ناد و حرمه بوسند نظر بوسعت تمنای ایمان
و تعلق و هر گاه او نزد موتا اند که عبد الله و اس هر گاه اند بدن و اصحاب عبد الله بوسکند

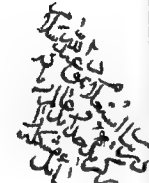

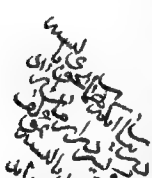

رجوع معودة

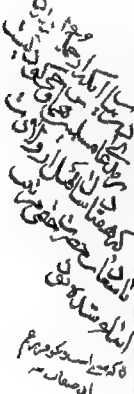

اعداد اطفال در مقام نامتناهی و مدت تکوین اعداد مقام تناهی اصل فاده و احداد نظام حساب اعداد
که تمام حروف مکتوبه را بین اسم پاپیرا مالا خطه نمودیم مطالب اول مدخل فاتاریخ اسم اول اسلام
او در دین ابرهیم رسول الله و ملائکه کرام بین معنی نازل شود بعد ابرام و بواسان هم او را
بی مدد حسرا الله تعالی معبد یحیی بتبدل نامی و بتبه الامی صلوات الله و سلامه علیه آله
و ارحمه آذکار مامور حج شاهد بواسان مدعای ناگهت و حی کود له مسطور است خالف کود همه ساد
مثل ابرهه حضرت جمیع رشد علیه السلام الظاهر الاول الحمان مراهد رسالة الناس مدت
فرشته و مرای اطراف مدت لهذا مس دو سی اسرائیل و مکان انسان مردی بود مسمی بوش
نحاس و نحوی بوده که حاضر طهود و معاصر بدن بلکه در مکان هم از لاحضر همکو او را
سکی یاد کریه امد و همکی الا نعاو او را و در و حراس ذاحمل آدم و ناهید استد
و مبداسد و ابتا و انا همصاد سال هفل ابرهه حضی مرسد و لادی نسل نوح و ابو
ابهصو نساد در نسل بوده امد لاستاد و خزمکوه عمر پارس راحمل که همسر او فات در مقام
فاصو الحاحان طلب و لاد سکر در و در مقام اسعاعه نحاس تا و بتحاکوده مادر مانی که
دل و حس دقی نحاس بوخالب و حراس همدستان کرد مدعای اول و حس
مکر بن همدم خانت مفرود کشته و بن آرد مان فلیط ا ترحمل بوان دین ظاهر کرد مدت
و بعد از مسا در صبح بحساب اول تا مه شرین مکمل و صبح حمل ابطحا کرد مد و او و روحهاد
صد و بست سال هم از جزائی مدت المقدس مانی که سنده رام مانی ابطحا زاحمان
خطوواه اسم شاهی حمل سر که اسد و بعد از نوآدس نحمل اسماء ابطحا و بعد از ربع
راس و سر از نحمل و راستی کشتاهمادر لحس دو ان بروه امان که سامی بعد در مانی
ان بطحصد و نحاه بیروه اسد و مانی این بروه ها حیا حوانت و مانی از جهتا

حوار کرہی ولسد یا ثار است و ما لای اکرسی اس سوراسد است و تالای اکرسی محمد
کا و ان مسلد ار الس حوں بد دیس و فی بحاس مسلد انحما ار اطفال حود فی خبر حود
کہ حوا موس ناس و اطفال حود را مسس کرہ ار بکار بحو کہس اطفال د بکر بحر یکدت و بکلی
معر حود و تا مدت دوار دہ سال تمام قدد ابعد د مد بد ما ر و الدہ ماحوں اطفال اسا
دل مکوں مکو دا و ال سد د و بکار معر حود ار اطفال د بسا ر سعر اری مبیود و اعل با در آن
طفل بحوی کہ ناصی بحود ر اطفال سد د حود و با ساعد بس و مسکف کہ ما کا سد کہ ما ر
طفل حود کہ ما ئہ فر و عم ما کرد د با ہی حسو کا ر ما در بر بحاں حطو واہ را او رد حد ما د بس
دقہ بحاس نار علای معر را بد کہ ما الد اولی و کرد د ر مسکم کرد د وحد او د ر مسا بی کرا
و با ں او رد د قی بحاس م حود کہ بو مما ی بحر کہس اسطعا را داری و لی اکو نا کہ د ما
سحا ہر ا ر با ں حود حاری کہ د کہ حلا سی د ا ر بحا اس و حث و حود حاصل کرد د ما د
والد ہ ماحوں ا سر اصو ر ا ا ر حد کد ر ا بد و مسا عسر سد کہ مما ی د عا د ام کہ معر را سا
کہ مسکم کو د و فی سر سہ و محل بحر کو ید کہ کو ی ا ر انحا ں و حسی بما د حسب سد د عا ی
رو حہ ر ن د اعل د قی بحاس د مہ ں د د ما ں طفلس کہ ا ست و او و ا ر انحی کہ تمکہ سر سہ لس ا ر
اسکہ د د ر ا ر حصت م حود د ر بکار بمود ید سر ع بمود ید بحی کہ ش حہ ا ر د ہ حی کو
م حود ہ و حی لس بشہ اعطا اللہ ا ثا فی فر سب و ح ش ا ر ما مہ فر ب ا اللہ اعلم و ب
ر ا ما ا ستد د د ر ا ر کا ر کہ کہ سا م ا ر با ب حود د ں حوا اسد و م حود ں ا ر حد ی
اطفال سا م ا ر فا ر حلہ م حود و د د و ما د ر ا مصد ب حود مدا ر م حود و اطفال ا ر د
و ر ش کہ م ح کر بکی ا ر و ر ای مد ث مقد س بود د ر مکا سکہ حمل مہ ر ا ر علا ا حصا ا سا ا ر
د ں حود د د ں و م حود مؤلف کو ید کہ حوں عما ا ہ ا ما ں عسر کہ ا سطعا کر د ہ
کر ں ما ہ ا ں سر حصل و ح کو د کہ د ر ما ں ا ہ ا ں ہ ب ہ ل ب ہ ب ا سا حر د د ں

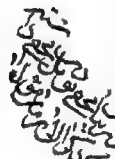

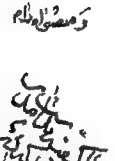

אתיא אומתא אוחא מדעזו ביד יח עבדא
אתיא אומא אוסא מרעזע ביד יח עבדא
ביד בני אמתא

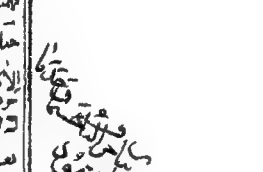

אשת כרשתאר ואיתאי מרעואי מעולאי ארשנוי נעוד שאלרכשא אשתאי מי ישראל עליהם השלום
ואשתאי נוער ואי אלכרחאן ואשתאי מי ואי מעריש מעוב ורכאי מרעשאד נעוד ואי ארץ ורוש
חשאי מעבר ואי אשתאי מי ואי אשתאי מי שאד שאד כשאי משתאלש פראי אי מי פולר שאלי ופאי אי ישראל
לאכאפה לישאי מי ואי אשתאי מי ואי אשתאי מי ואי אשתאי מי ואי אשתאי מי ואי אשתאי מי ואי אשתאי מי

כעולמא ונשא וחדרין גדשא וברין חאשא
שאלמא ושא ורדין כרשא ואשאי חא אשא

והלמין פשא
ושאי מי ואי אשתאי מי ואי אשתאי מי ואי אשתאי מי ואי אשתאי מי ואי אשתאי מי ואי אשתאי מי

והלמין יתא
ושאי מי ואי אשתאי מי ואי אשתאי מי ואי אשתאי מי ואי אשתאי מי ואי אשתאי מי ואי אשתאי מי

اسم مصل محمد اسد وحوش عربی ناعربی مقارن اللفظ والمعنی مساشتد طلدابن کلة
لسار عرابوس مرحودن مسود معادا بعقره اب کردن اهل عالم ابراهیم علیهم
السلام وهد حنا بحیهان سلام الله علیه والعمل انکار احد ی بوده و نسب وی
سرایب مطهره المحمدیه ساتش ورهد درد ساد رکس نباسد و ممکنست که مسمی
حراسکردن و کدن ناسد حنا که بعضی ازمعربین حس معربی توهم کرده اند نبا
معنی موافق نبسود ناوحی اول و بارمعی ساسب دارد دفعة بعد که لفظ حودش دکر شا
وحنا ازین مناشد نرا اگر لفظ حودش را بحذس معنی کرده معرب سدن وحساسد
اسب
ورساسدن وارخاکدن و فحص لفظ کرسارا معنی دانستن و دور کردن نبوده اند
و دسه لفظ حنا ازین ما الفاظ ساقه نبا معنی اول الرصه مفاد مقصود که پس ابراهیم
عالم را حرکت دهد و ارمقام کهر سرل و ست رسی ساحب قرب مقدر ساشد حرب
کدن ساکن کهر صلاح نداد و ارادهٔ حود رنبا و اهل رنا اگرچه افاربی فارخام و حوشاوند
رد بلی المحمدیه بوده و نباشد نقوت ظاهر حود و اصحاب و نا اهل هیچ کس عالم نبوده

یاد شاهان وحیوانات وطیور را و نهدم عمارتها و خانه حیوانات را و تشکد صوت انسان را
و صوتهای اسبان و غیره را و نهادن در حجره انها در انحضرت سلام الله علیه و امر سرخ و سبز انحضرت محل مرور
و ظهور پیوست بحدیکه کسی را امکان نبود انکار انها و اما حروف و عدد اریاء ما کان و لایکون
تا فی ما بعد مذکور خواهد شد بحیثیکه کسی که مراد را نعمت و سایر اولوردن او هر قبل بعد
و انکر قبول سوار را از مرای خراب کردن بیت المقدس لازم کرد معطر بوده تا سال دوم سنه
و عام بولد انحضاب و اطاعت نمودن اهالی و رعایای حود را و هلاک رسیدن
جمع لشکر او همه با مدد حیوان کوچک کروستو بوده چه انکه یکصد کرور مرار کرده بود و حود را
سلاد شاه حشمت رسانیده بود بعد از احضار آن پادشاهان انواعه هایا بلد کرا و کا هبلای ما
طاعت نمودن مدد حیوان کردن خانه خدا بتعالی و پاسبانی و پاسبانی طیور و هانا بدل بسل
ر هانا بنکه مرک بوده ناکل و توسر هر کس که مجرد بعد هر پادشاه و سبد که حکومت حیوانی
نموده مدحوس سالانکه نصب یکی از انها و انا لای سر حود دید و کفت ای پادشاه این حیوان
از انها است که راه سلک کل کرد و مضار و اسرزده و آن یکصد هم در حضور پادشاه ساختا
هلاک شد قطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین آن سه عام البها معطر
بوده و هست یار مان بولد انحضاب همین واقعه عظیم حود سمها ارائات بنده ن باله
بر حسب حیوان ماه مساشد که سرکب ولادت تا سعادت انحضرت مکه معظم و اهلس را
حذا و مد هاحب خانه را حیوان بلهیر عظیم محاطب فرموده و حیوان بلائی را ارائه
و اهلس بدعو و رد فکرده و روایس معنی قرآن در سوره الم تر کیف فعل ربک باصحاب
الفیل الی اخر السوره کواهی و شهادت دادن بر این حکایت عبد هد و بر موافقت آن تاریخ تاریخ
ولادت تا سعادت انحضرت تا تاریخ عام الفیل کواهی عبد هد و تواریخ کذشتکان حق تاریخ
و یکیان بر این بیان شهادت داده اند و بعد هد و اما حروف لام که در موده لبیر

ملوک الحبشة بن الحبشة بن الحبشة بن الحبشة
الفاصل الابرهة الاشرم

וישב ירח אבבא ומיתמא מבאלהיחואלה
לבשיורת אנאנא ומבשמא מבאלא הוא לה
ארבא יצמח מלכא
ארכא בבצמח מלכא توضیح این فقره انکه چون
معمور ایجد رد کشت تواریخ و سرسطور است انکه رب الفلک الاعظم مکرر اد صاحب
فلکی شرافت که مثل او ولادت نا سعادت و حساب حضرت عیسی علیه السلام بمعنی کرار شرد
حلا ابن ناصر مادبود و کسی در آمد و سد حلا ابن محمد رب الفلک الاعظم بهم رسد
بود ار طول دنیا عمرت و طبیعان ست پرسنان و بوقت سلاطین و حتار ابن دیگر
رمیس و طبیعت حالت بود نا سی و پنج سال بعد از تولد حضرت عیسی علیه الصلوة والسلام
الملک الوهاب پنجسال قبل از بعثت النصر نا ناں کسب و آمد و سد حلا ابن ار حلج
از اطراف دنیا میاد کرد بلد و در آمر حروف لام حرف اد ار شانزده بکراں و حروف
محمود آں بوکر بلاد و دودیں فرمود ار نرای تکنه بودیان در کدسته شد
نا تال ادامدن و سدن ناں مکاں یعنی کعبه معظمه که محل آمد و شد حلا ابن بود و سواد
امدن نا دساه آنا نا ں حواهد کرد بلد جمله اصحاب ار امدن نا دساه حضرت باسال بنی
در مقام نصیر جوار بعث النصر در کنار خود در فصل دوم در ابن چهل و حمادم حضرت
داده ملفوظ دی محمدیا بایم حساب فرمایند هماں بیان در ابن وحی کرد له کرد ار حرف
بیصح ملکا اکرحه بیان ابن نا بود در محل خود که بیان خواهد شد بعثت النصر میاستاد خواهد
امدن انشاء الله تعالی و لیکن عبارت ابن وحی بوجه ابن چهل و حمادم نام قوم مبدل
نا انکه هر یاک ار ابن دو واساء شاهد و صدق دیگری بوده نا سد حضرت دامال بهم قوم
کرد و امام ان طولی بحلای اسمان مذکور نا که هر کرد ائل بکرد و بر یاخواهد بود و ان مالک

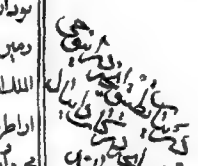

نهوم

نفوم دیگر را کذا زمحا هد کرد ملکه تمامی مملکتها را سخی و معلوب کرد اند تا مملکتی
حوا هد بود با بن اسا د و اسبال بی صلاة و او اد ما بطلب که امد د سلطان و علم سلطا
بر سا بر سلاطین روی زمین بدو ام سلطنت مقصر بوا ثار و د لیا ثمت مبر سا ند و تمکن و
بسط کرد مراد ر سلطنتی کرد د وحی کرد له و د و اسا د و اسبال بی صلاة مقر موده مرا سلطنة
سوتن و معمر لب سر سلطنت نا د شاهی خود ها موده نا سد حنا نچه د ر موا رد پیشا د یک
اسنا ء علیهم السلام بقرار بی سلطان شده ا ر اعجاد کرد بودم د ر نا ر حصوت روح الله
د ر مقر ان ا ر کر سا ر نا د امد ر لحصرت نا د ه ا ند حز صبوس سا د مان نا ش که
سلطان تو حوا هد امد الی احوالا مد و د ر نا ر حنا ب موسی علیه السلام د ر سمه نا ر بود
فضل بی و سیم د نا ئر نعم مر موده که حصرت موسی نم د ر سه بر ش یا د شاه بود و مسکر و
قوم و اسا طی اسرائیل هم کرد امد د و د ر عبر ا بن د و موضع مواضع د یکر اسنعا الله
یا د شاه و بی ستا محمل ا کر نقرار بوس سلطنت و ا ر بی سلطان د ر موا ر د ستا
سد است معمر هم و اصحا سا کرد ر است الحشر عا بد مر بی هسا ستد و همین است معنی
سلطنت حمیصا و ا مثا ر و ب مبیم مر موده

מחמד יאיא אעא בא"א ד"טמע הויא ו"יהוה
محمد کاکا اعا ناکا دبطع هوا وبهه
دلیلیا بی محمد صلی الله علیه و آله وسلم بر رسول و صاحب امد ا ر حوب د ر حب
کلیلیا و ا ر بن حواص کرده سد ا کر نا ود کد بود ر او د ر و نسا د او حود س تو
نا سد حمله و کل طاهر ا ر ابن د مر ثمار محمد کاکا با نقطه و حی حرف لا مست که بصلح ملکا
محمد کا با معنی رو بد با د شاه که نام نا مبر محمد نا شد و لعط کا با عربی ان کها و عربی ان
کوا اسا سد و معنی رسول و صاحب امد ا ر است و نا ا کر نر ند لعط ا رو حی حرف لا م

امثال ما بس حروف میم شد و هر یکی بر مقدار این دو حرف ما است کرد کرشد و لفظ اعاما الف اول و عین دوم بمعنی درخت و چون ما مات است چنانچه بصدر و مرد بلک و با صلاح تقوی بدرخت و چوب درو بود ثمره در سمر اعداد فصل سیزدهم از بلیغه مرموده که سمر و میں

حسنت	٢٠٠ ٨٠٠ ٣٠٠ ١٠	٧٠ ٢	٤٠ ٩٠	٤٠ ٦٠
	ر ه ش ما ه	ع ص	ا م	ا ب ن

بعنی درخماد ران هست لفظ ما با معنی مراد ان و لفظ د سطع بمعنی خواهش کرشد ل مقادس ان کرمحل ارسخ طلبه رسالت خواهد بود که صاحب مقام تجربه رود له مسود بصفحه بمای مرسه و مقام سلد و با بدار جدش را هم کرار رو خواهد بود تو ممکنست که لفظ د بطبع هوا بمعنی مرد بسلد بوده باسد بعنی انها ثبکه در میان طوائف اعراب آن حدا ان کرد و میان ملل و ادیان بوده همکی را خواموس و مرا بدو اصلاح دهد و احداث افات دنیا و ملل باطله را سوب سرپنجه مطهر خود بر طرف کند و ممکنست که بمعنی با بود کند تو ان و این معوا ست نلفظ عرب و عربی بمعنی جمع با عبان و اهل کهر و سر لبوت و بستی را که مرد مرا سوی خود دعوت بهمود و مامور اعوا احلا بن بود بد همکی را ما بوس مقرر بد از عمل سیع خود و از طمع در اعوا احلا بن ایشان را ما بدار د و هم چنین هر سر کرد و طا بفی و با عی او دس و این حدا سالی را اکر حه سلطان هم بوده باسد با بود س مقرر ما بد بحو بکر دست طمع از بردکی و بردکانی خود بر بدارد و دفعه کلی و بهسه کلیا با کر لفظ کلیا بمعنی کل بوضع عما بیچ حنابچه وجوی معین کرده اند معنی اعم را هم ا ست که وجود الحضرت اصل و اصل و کل و الکل خواهد کرد بد چنانچه معنی حما ست و سر بس بر کما مر عناد هما ست و هر کاه از کلیه کس با حث کوئیم اصطما ست زاد د با معنی سدا المرسلین و اصل الاولین و الاخرین و اکمل النا سعین و اللاحقین و ناج المکا بر و سراج الموحدین و بار الطا

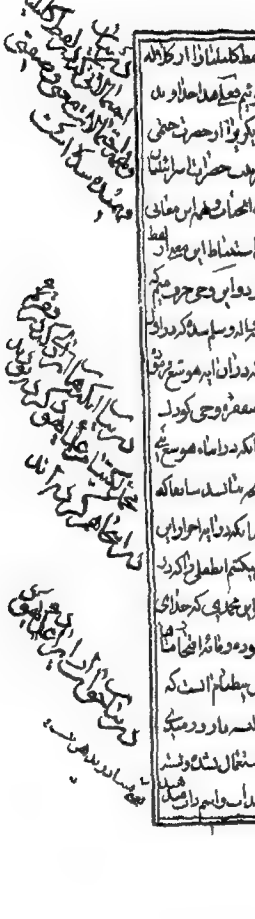

سون

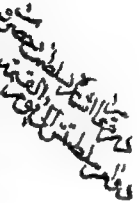

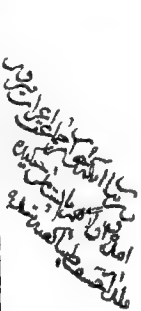

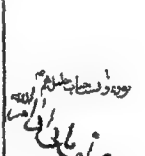

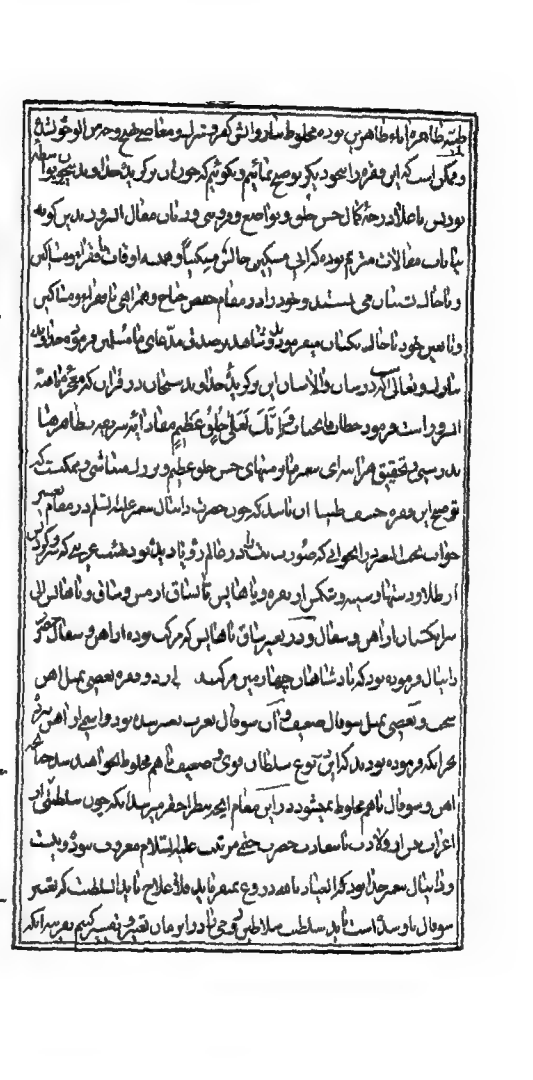

ויהי ויאמר מי יורה המקום הזה אין
ובירא ובזמר מה נורא מקא זום הרה ان

זה יאם בית אלהים וזה שער השמים

ר כ ם ת ו ם ו ר ה ש ע ר ש מ ם

یعنی یعقوب سی ترسید گفت کہ ایں مکان ہمہ ترسناک است الا ایں ہست مکان مقدس و او ۃ
اسمان ہمچو حضرت در خواب دید پس بود کہ در ہماں مکان شریف بود نامی کہ تا شدہ
است و ملائکہ ہماں سلم بود ہماں تا امبر بدو بپائیں ہما سدو سخنوری ملائکہ ہماں
سلم ایں مکان شریف حاضر در حدا پرسل ہا بدو ہم ہمیں نحو گفت کہ کردیم مرقوم است
طلاق دو ایں ہر ترتیب سرو دند محمد بن عبد اللہ صلے اللہ علیہ وسلم را از مسجد الحرام او تا
سوی مسجد اقصیٰ کہ بزرگ داد بودیم اطراف را کہ ساختہ بودیم ہا برای انکہ ایں مکان
سر بلند او را بنمائیم بعضی از آیات خود کہ علام ما لا نعلم فرمودہ ہی کہ ذات او پس ملکہ
او د کنندہ بودہ شنوندہ و بنا بیم بر کو بہا ہمہ سیر را بصر بود معکر ایں برای انکہ تکذیب
اسرائیلیان انکار نکنند کہ حوالہ اند در یک سمائی کہ در ہوای سمان از بیت المقدس کہ
مسجد اقصیٰ است کسودہ بمشود صعدا ہر کہ او حس در بود کہ الصعد الحرام مرا نا لا رد در ہوا
انکار نکند کہ صعد است کہ در ہوای سمان از مسجد الاقصیٰ کسودہ بمشود ممکن بود کہ یک کس
نما سد حاضر ہا نما عت کہ صعد است از بعضی دیگر ساں صعد فی مقالات رو کو بیک حدا د صعدا
انداد ہ انسان یک بدر مود بدو کہ شد کہ ایں کو سر سیماں را در دوی سر ایں د سیما میکو
کہ مردم احتمال صعد فی ھرکہ را از طار مجی کردد کہ ی او صحیح نیا بد و یکو بید کہ شاید
نا سما نہا نا لا زم است چہ پیر از ھمہ ملائکہ ما نگاہ دکاں ھو سع بعل سد صعدا ھذا خاطب
کرد بلکہ با ہمہ او وحی کرد لو فقرہ وحی ہو شع ھر دو مصدق بلکہ کو بید حاضر در فقرہ
اولی در مقام استحکام کلام مالیہ در ساں است کہ کسانی کہ نمی سما معرض ند ہم ایشم
کہ نا بینائی نہائی با کرہ مد ہم بحو جو داد در دھا سر میکدارم مصدق ی بلکہ بکر نا ما

در وصف محرس باس امت سعادس بلعی در دارد قرار او کوده و تمر طاهر پس باسگاه و هود کم
و هود بلقی مادر لسعد کم المفلس کان الله وعزیزی نصیر دسیوق و مخصوص کم مس مکدارم در سا
سعا امت دوام بر دل داکر کاک حداستعالی و مرایی ساسد و در مرعرب ناس و اربناط
ملک سد مکوین فی انکد لازم و معلوم مکد مکر دلس دوام بر ولی و هود بد کد بی دوار هم حدا
بپسود نا انکد در حوص کو بود در شر و محر کری برس و اردسود و لی حر سوکه کرنا بی هم
سعاد سات حدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم در نار و ابی بقلس رفته و هذا و کاک کاب
حدا کوران اسکه سد ارا انکد عل بان عبسود و علمش هم ان مسان امت لاسعات بعه حا
رصه وار فواسکه کرحدا هر موده و و بدل لقران تر سیلا کر نصه فر تنزیل ر سیل رالخط الوقوف
و اذاء الحروف و هر موده ا انا علمناه حکما فی الهد و نصبی بت قلیل من عبادی الشکور کم ای
سد کار ساسه حدا سعالی کر غام او و عامل ممایت علم و محکم او ران بوده ناسد و ناسد دنات
در تیمر السر و کر عزان بوتیجه کرد نار و انسان سد کار حدا سعالی و احدا رائه اظهار دد
شاد و الاشانسان سعادسات در کر شد ان الجنا الصالحون یلی الطالحون تذر سانسان و هم
در سبه کد شد ان الجنا راحد ظاهر بیتان ارنحا لهی ارسلا طس بی امسه و بی عتاس علیهم
ما علیهم فر راستدای کار سد و حمداً ما س مصول و ما سور و محبوس بوفا ار حالب
در ناری انسان هم صدر و منحالی در سد است کد اکر و المل در هر محلی و محملی کم ربط
ار بوای احیاء احدار سان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بر ناسد ناسد و لوارم
الجلس هم محارج ر ادی نفسا توه ناسد و محمد ا انکر بکار اردد نثر دد و حاتم او جماعت
مسمسه نا مام علد سلام ار و عمر ناسا عسری ساعد کر دار ناسد در معام طلت و سوال آ
مما امکن کر ر احسار اداس در حوالس حاصل بیت و هر کاه لاحلام سوان اکل مسر حورد ا
ممر انسان ر ساند و در معام طلب ما دار اطراف سحن ما لا انوار کا بیر نعر بص انکد ر ساند

کردنم وصبر احتمل کردنم تمیکند بلی ها اکردن این مقام است که کفته شده است وکل
بدعی وصلالة الا تفرقهم بدعا الی امور شعر الاخرس تکاس ساکاوا العاد
مناسبت دارد حوش بودکه محل تکرار ایمان نامه دروی متوهم کردد و عش نا شد
بلی امتحانات حدا بتعالی سدید وحدا ابرامت زاماس دولما تحقق مرموده حمایصر دوالی
سورهٔ عنکبوت مرقوم الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون
یعنی مم حدا و مدا انا ایمانکان میکند مردم کما انها ایمان آوردند تم و امتحانات نمی
کنیم و مجرد دعوی ایمان انها را قبول نمی میکنیم بلکه امتحان کرده خواهد شد و اسهل الله
وملائکه کرام انه هم جزئی امتحان کرده شده اند و مسعود مثل امتحانی کرماس دوام
وردیک و سکبر قرار و در دیر ذکر محمود بن سماء الله تعالی و جمع الجمیع با قبول الناس
فی الجمهور الدنیا و فی الاخرة و عن عند و عن الظاهر و الباطن و اما
حرف الصاد
ليس مرقوم

צחרא	שחה	יסבא	ישמעא	ועדם	בהא		
صهرا	شاهاء	وسیاء	وساماء	وعرق	بها		

سمی و در بلد محمود ماه و مستق کردید و اطاعت نمود و انصار نزاد و سلام بر انصار و اولاد آل
حمود و عرش احمد و سلام کرده و در کوبان انصار رحلت شده و اردو استیس انحصر نسعا
مرور امد و در عرش محل آجود مراجعت کرده و در ایتما سطام مع کدکر ملحق شد و تمکن
در سبد و همچنین کداراطراف و اکناف عالم از حاضر و غایب فی مسافر و محاور همکی دیدند
و ممکنست کرکا پیر در دشمن بام مرحوم شیخ مازندرانی صلوات الله و سلامه علیه الروسلام بلی مرقوم
ما مرجع بعد و وقتی انحصر بکذ معبوده ناسد و اما حرف القاف لیس مرقوم

קאמא	גודא	קאדא	גדיא	סיתנדא	דיעמח	גדיא	
قاما	کودا	لادا	کودا	وومیت	بلا	دیصبح	حدیا

اسم صمد حدای تعالی است معنی او آنست که حدا بیمکومد دام عل کل دا هیم
بعد حدا بتعالی بلند است بر همه بلندیها و باس معنی را لغاط عرب اسماء گفتند
ولی دو اسم عام مراد بعد از اسم حدا بتعالی مدبره و فعالیت بعد کبار اسماء در موری
حدا بت جمی حاد صلی الله علیه و آله در جمع بیعران دعا کرد بعد از آن در جمع سا بس
و کی شتکان و مقرر کرد مودند تا عاه کبار اد مسوح بودن لحمر است ساح ملطیه
حدا کرحاهم الانبیاء بود بس بوده تو مقرر بعد کرد مودند نوساه کتکان حوبکار
آن تا سعید بودن حاهر است کبار اسنار بودن لحمر ب صاحب بود دعا کرد مر آن
عل بدل دیاد فی مبکرد بر بود ادمان حدا هم در طریق حاهر اد جبراء مر و بس کرد ب
باری حدا بت سول مختار محمد مرسلی الله علیه و آله بار بود صوت بود ابس سود فی کرار د سم
اماده بود بداسد و در طریق بحاصته از صدق بعد ظاهره علیها سلام مر الملک العلام
مر و بس د رحد س کرد مود و الحمد لله کرد بعد از انکه بوساید م بلد بر کوا د جود د ر انکا
ها بی د بدم کرمید د حسد بود د رحمال بمثا لس ماسد ساه سد جهار د ه ملکه د ر لعر الجمال
د یاد فی مبکرد بر بود ادمان و مقرر بعد کرد مودند محمد سعاعاه یعنی سکس کند
کاهان ابسان از ابمقدره کبار د کسد د لحمر ب و د ر شلسه ظاهر هاس از د ست ظالمان
و سرکسان و ظالمان از مان د ر زمان تعالی یوم الفصل الله تعالی جلد و سم سعمار از سکر
بیابانی بود از بس د د مدان مبارکس و د ر بحس جاگر د ابس تو سر بس و حار معلمان مر
د ا هس د ر مو ارد سعمار اسهر اه و از د ابسا ما لحمر ب کردن و اساد ا هس د ا د ا هم
او بر ب نا آهو کار د د ر حمل حر سموس بودن ان سو د ر ن هو د ند و هس لسکر حود و بو
ما او د ی سی مسلما او د ب سب هیچ سعری از سعر ب حدا بتعالی بعد د یکر مراد ب
کشاد ند و ام او ب کرده اند است تا انکه نسای از سعمران حدا بتعالی از بوح بحی د ا هم

ויחזק יהוה את לב פרעה ולא שלח
ויגרש ארץ את לב פרעה ולא שלח
את בני ישראל מארצו

یعنی بعد از ایشان بعد از قلت و ضعف و اسر و ذلت ما اذکرا لعلهم یعنی فرعونیان
بدهد بجناب موسی تا اذکار انعام بلا نهای و کامروائیت بشود و تورات مرد جهلا را کام
روایت اهل اسلام کردد قرآن و آداب و مسلک علیهم التحیة و الثناء و القبول را تصادف و ائتلاف
مقصد لایت الابرار یا ذکر در تورات بسیار سند مقصد لا محالش همان چیزها است صلح
و ستر و غفران و در تورات بعد از وعید و تهدید و وعده و مژده خواهد
و علت طلبت تا ذکر کرم در اول تا ذکر آن از انسان و خواهانت مقصد تحقیق حاصل
ظاهر بطریق دیگر طی کرد در ملت جدید با سرائیلیان بموجب تورات و طبرهان با بد در
در زمانه مناسب است و استقبال ایشان فرموده رحم الله علی قلوبهم و علی ابصارهم
عاقبتهم و علی اسماعهم و علی قلوبهم غشاوة و لهم عذاب عظیم و اگر کسی بگوید که در اینجا ممکنست بحسب ابوا دی باید که این
ابا بی کند در تورات بر مکرر و احد باشد و فرموده که سخت دلیم و بگوئیم ولی فرعون را اذکر می اسرائیل
رخص بکند تا اذکر موجب بعد ست اگر بعد مصر یان بنی در بنی را او را مانند عای موسی
تصور دهد بلکه بر ما بیان کند قدر او بوده است تا او ذکر بابد و در قرآن مسلمین هم بصبر بر ضعفا
علی قلوبهم سند و در بعض موارد قرآن بصبر هم بکر بعبرت تذکر بهم و بوهم حراست کند بعد
این که حدا تعالی بر بصر تورات تحت بابد قلت فرعون اسلاف و بر تصرف ایشان بر بلاد
مناسبت ملا پس خود سبب بیان بنا و در دین فرعونیان و قان و فرایض دعا بصبر
الزمان صلی الله علیه و آله و سلم و فرایض دعا و صبر بصبر بالحصر سلام الله علیهم اجمعین
الی یوم ناصاحب هذا است و بلزوم الحمد لله بر احوال ما ذکر بکلمه فرعون ابا و ابا بیان و ذکر
و سد کی کردن پس خواست را بر او اذکر حدای تعالی خود در قرآن فرعون است الذین
اذاقهم الله قلوبهم الایه یعنی چون خود حرکتی نمودند قلوب ما شبه خود را بعقوبت حق تعالی
بدرون حدا هم بردهای انسان مسلط فرموده بحتی را بر تصرف دادن تحقیر بدست صغرا

صلی اللہ علیہ وسلم قائمت مادر کتابی ادام ما سب و در سر سبب مورثا لاہی کہ کو بالسب
و از اس ابواد احوبر حدد بسب کہ حصرات علماء اعلام کہ اللہ اسلام عمل گو بغداد مرمودہ اللہ
کہ در اعلام وحی بطول کلام و در راستد رکتاب مبسوط اما حوبر تبس نمر مودہ کہ

שְׁבוּחָה שָׁבְאָה כְּהַהִיא שַׁעְתָּא טָבָא לְאַרְעָא
شوباہ شاباہ بھھیا شعطاطانا لِارعا
פְּתִיָא וְרָהֲטָה דְעִבְרָא תְּשׁוּבָה וּרְחֵם אֲבָא
پتیا وورھاطاہ دعبدا توباہ وورحم اباطانا
טָבָא עַל כּוּרְסְיָא חֲכִימָא معنی انکہ در اول فقرۃ سوباہ الی کلمۃ طانا
عَل بورا حبیا اسپر بیکبد الحضرت سلام اللہ علیہ الراسپر
کرہی در ساعت حور با بصفرہ اسپر کردن در ساعت بیل ھاں کہ صفت حمکن بد آں
کہ بواسطہ صرت ملائکہ مصاد نعرا در وی ساری فریس و سار طوابیہ ذالک حضرت
رسول صلی اللہ علیہ الوسلم مکالمہ مولیٰ اسرمود بد و حوب بودن ساعت بواسطہ اول
ملائکہ نصرت و الحضرت بود و در فقرۃ الہ کلمہ بعد را کہ مرمود لارعا ساہ مورھاہ
بعنی اسپر کردن در وسی ناسد کہ تخم حوب مودہ ناسد کہ ابار ھاں حاسد بد و حبس
واسر السد کردن مکاں وسیع بکوں بودہ و فقرۃ الی احر کہ مرمود عل بورا حبا
کہ اوران واسار ناسب کہ بواسطہ ابو علاء کہ حلد او بد حلیل در نار حضرت اسماعیل علیہ
حلیل علیہ السلام فرمودہ مود کہ در راس ترکت ھد و نصرت فرماید ابن ھم بد بواسطہ
ملائکہ نصرت و افع حواھد سد حیا بھر ھم شد بس معنی این فقرہ اسد کہ رحم
فرماید حدای تعالی بر اسرو در بواسطہ ابو علاء کہ در نار و او لاد حاد حلیل او بس
اسماعیل ذبیح اللہ مرمودہ ھا اسناد در حوں او قرہ شد در رسم اول لیس مرمودہ

תיתי שעה ותתקוף תשועה וידבה
תבוי נאפאה ובנית נוף נתוגאה ובעבה

נבואה שטט וימלא נל ארעה
נבו אי שאטט וגמלי כאל ארגאה

یعنی بیاید ساعتے کہ وحی کردد درج ودیتا سوت سوف وماسد بصیل بکدد ھمہ روی زمین
ومصدق ھمہ اولیا کہ درھوڈ سامد ساعتے کہ وحی کردد درجہا امر نائب حضرت صاحب
بعمل است کہ دد فصل بہار بکار خود دد ائمہ جہادم مرہودہ

הנשיבו אלי עמי ולאומי אלי
هو نسو إلى عتي وولئومي إلى هڑ

והאזינו לי תורה מאתי תצא ומשפטי
سڑ کی تورلہ مإتي تصا ووبتي ناطي

לאור עמים ארגע یعنی بپوشم من من کوتر دہید وای امت من من سوی
لئو عبم اركبع سوید کہ سر بجنبانید ودر من صادر خواھد ساخت کہ ایشان
خاص بود ودر وی ایراد جواھم داد وطاھر است کہ ایں امر جہانیاں نیست تعلق نبود نہ دارد
در ایکہ اکناس وحوش دشمانی اسرائیل وخونریز در ائمہ بعدم موبد ھمہ مطابق نوشتہ کتاب
صدق باصاسی وودروی عبم یعنی دد ساعت مذکور من وبعد من سوی ایشان
وفرج من مطہر بیاند ودر وی ناظم جہانیاں خواھد بود وحوالہ بسوی او خواھد شد
خواھد بود دد ائمہ جہادم وبحر ایراں بصل عزیز دد سویہ وراس وحی کردد کہ اکرد وحی کردد ھمہ سوی
ایراں اسائیل کہ دد کنار شمالی است فرمود واما دد ھمہ بعد کہ در ھوڈ دشت اسود سوف وماسد بصیل
پوکید ھمہ وکہ میں براسائیل دد وقت ارد لازم حاضر خواھد بود اسائیل سوئے اوں نسو
اشارہ است باں اسائیل کہ در کنار شمالی جوعا علیہ السلام ست ائمہ قرنہا ناظم کتاب

תשכח תמארה וירכה נבורה ו שתרן אסיתא
ביתנה ביפארה וביקר כורשה ולשרוא אשרא

שיתא שיתא ומשתיתא עבדא ומעבדא עיבדא מיתחנן
ستا ستبقا ومتهتاعقا وومعقا عبقا مسهقا

یعنی شش عمرا و دو سد و شوار اند و سواری صد ار و ستوار چی حسد کان و حمت
سبقت ظاهر کرد ار اران شش عمر و سد و حنات و لات ساء امیر شوشان علیهم
السلام مباسد کرد و رکاب سعادت انسان نزاد و حود حسان سد الشهداء علیهم السلام
و در دنیای نحود و باری در سر حد ار د و حمد و معتشهادت رسید ار د که حهان عمر ار انها
ارام البیس والدة ماجدة حضرت عیسی سلام الله علیه بود ار د و دو عمر دکر عمر ار د بار
بود ار د کویند و اما دکر ر علی است و یکبار فاطمس دختر ابی و بود دکر عمر ابن عاص است
سعا الکر ابن دختر ار د و در دکر سه مرا بی مسطور است دکر سعد ار د ابکر ار د در ابن ابکر
عمر معاذ ابن موجود بود در اول عمار ار د ابن دختر ار د حالتی کرد سنه ار سعد ابی وقاص بود
بود و سه ابن دنیای ابکر و ابن عمر بود که پیری ار د عمر ملعون بخاست الحمار ار د ابن دست سنه
سعد ابی وقاص بود که ار د حواند ار د است سه رکون بود لیس ار د ابن عمر ابن علی علیه السلام
و در حوی است و بود که بار د حوند ار د عمر لعلک الیوم موته بالسفیر و دست
برد است ار د ابن ملعون نا ابکر ابن حسب ر ار د و لب ر اصل بود و اما قصه حسد کان
و حمت سبقت عمر ار د ابن شهادت عمر عمر بن هشام ار سار طوائف اخر ابن است ار د سل حسب
مطلعه ابن بکر و سلم ابن عوسجه و دو هبیره بن یثربی محلی و بر و هلالی و سبث ابن ربعی و شش
رضوان الله علیهم اجمعین که همه کر د زاده دین حدا و نصرت در بدر سعر حود د ست ار اهل
و عیال و مال و مثال حود بر داشته بود ار د و حانهای حود را لی الحصب و اهلبس کرده بود ار د
حانهای اهل غالم سعد ابی وقاص حانهای ابشان با ابنتا کاهم موجود بود و اکنون ابشان و حملک
کرد ار د ار شش عمر ابن دو سد و همان سی ار د لا دیعبر فاطمة اطهر بوده ما تند که حمات

سید الشهداء علیه السلام ورود و فرید بدد لسدس علی الکور علی اصعر و به لیزار حضرت
امام حسن مجتبی علیه السلام کذا احوالکی نا باکر و عاسم و عبد الله علیهم السلام الحسن مثنی مزاد کوند
و به مات شد و فرزند اکبر نسل مذکور حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب اصلد و اکلدند تا انسه
ماشی بعزاد اولاد امیر المؤمنین علیه السلام اتم محمد و عمر و زید و رقیه و ملصق
هاس موقی و رد بعزاد صفای کردشب عاشورا اولسکر عرسعد لعین لشکر ایرد و ملحق
کردید بعد تعالی الله عجیز ایتها الراصفا و اعوان حضرت سید الشهداء علیه و علیهم السلام و مقا
مقام اهل بیتنه و قبل سلام الله تورید کر اعلب سادات عظام و رهاد و عباد و صالحین
اسلاف و اعمال بیت اطهار سنه عرد سلیم صلوات الله الملک الجبار شامل و رد و قبل سلیم
مظاهر تسلیم و سلم لی عرد سلیم و رد و رحیم فرمودند اصلب هاس روایتی و اردر که
اجر کلاد او رای احیاد و اولاد انصار تحقیق شامل و رد کر حضرت سید الشهداء سلام الله علیه
درمود ماهلبیت خود و حواضر اولد حمزان کر ابناء الذی احرص من الصفاط و قد
حرص باجعهم صار خایه نا باکر بکر عاشر اوزوق علی الله نا اصحاب الهی
و انوصی اعوانکا الا ان یتکم فلا تبعدوا الاصحاب الذین خرجوا من اوبیه و لا تزیدوا
حرد اسوبهم و حرکوا انسیهم و قالوا یا سادات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الله
لا نصل من هولاء اللئام لبکی نا سادات الکرام سوه و منا عرق تضرب بسیوف حضرت
سید الشهداء حرکی لسکر صلا اعلم زاد لا نحطه و رود ملکه حمله و رد سدا الذی جماعت
کثیره اولاد انصار و اعوان و اولاد و حفده و بعض اهالی و رد نا بعد الله و قصد سوحه هم نا
احر الکره و عشر بعض عبره و اراده بکدکر انوتی یا الماء حتی اوزی بوده الطالبین لسل الصحرا
اوکا اصطار ایعبر اولا و رد ماسقاتنا اهل بیت ظاهر بدیشی بصکر کوبها لکو و رد بلا حرکه
و ارکو شید بعد و نا انکدار مرطوبا لکر حصالی الزمیم او رشاه بود بن نبه صاحب

وهذا احوا شاهزادی
اعداء الامام علیه السلام
فا وی الاسلام بیده موقوفه
عمرو وی الحاجی
صلی علی

Marginal boilerplate

وانصار و سولد چوا ماں و بخاخاں سی ہامع عشائر و زاد راس ان بکطرف عطا کرا ربات
طوف قاسم و زاد و ش اعمار بکطرف جود حسنا سبب الشہداء علیہ و علیہم السلام و بات طوف
نا ور بکی طرف حمل معلوم عطی کرد و اتحاعت مہسوم بتیرم زا عقب شاہید ند
لعنہم اللہ ایتہ جہاں و دو سماں الحمد صلی اللہ علیہ و آلہ ایا انصار و شحنا سی ہاشم
در عصر ہا ارو رد دکھا نو دند و قسکہ نا رسیم ملعون ناخاعت سادکان جود محوا
تند و جہہ احترام حسینی و میزاد کہ دمل سا نو کہ ایونی یا النار حتی احرق الحم و مس
بہا و فی بعض لکت تو آنہ ما ولی الاد و احرق الحم و فد حرق العظم و الساں فلحوا
و ہی مادہ ات صار حاث تا کلوا فا تلاوا و اخوہ و اخذ او احمراہ و اعلیاہ و احسا
و احمراہ و احمعہ راہ و اعقیلا در الحالت ار ترآ سرار و برس بکفار سادہ بھا و دہ حما
حتا و یہ عرعیا و حدکر او و حمعہ طہار و عیرہم می بردند و کسی بھا طاہر سود کہ بیرا
انسان و سلد کہ دی او طا بعہ بکوس و امل کہ ظہر الہی سو ہو ملعولس بود حیوں الحالت با
دید دلس بدر دامد و عمر بنا مد و عو حیہ حود را بود است رو با سی تہ حیا ما دکہ
یا امہ ما را اں الحمیں و با ال بکوس و ایل دع کہ د سرا بس اسرا ردا ار اہل بیت اطہا
پس د الحال تو مر ملعولس امد و دستس را کوفت و او ر الحمہ رس سر کرفتہ سد فاسا
کا معم صعود مورا عطیا و ما حرو الواہ پس مرہود د ران وحی کہ

رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا

یعنی پروردگار من مکذار بر روی زمین از کافران ہیچ کس را

ماکان

در حرف ح

د بکر بخطوط مشهود و استخوان مردهای طبیعی خاصه ایشان تا گوشت مدان طاهر و ممزوج
خواهد شد انچه معنی بحکمی که از اشعار حیوان در زکوار معلوم و مفهوم میگردد و مؤید
معنی قرینه شد انسان مساعد و امکان بان بواسطه حرب نار بامر و کعب بره و حوت
سلطان اخلاق و اوتاد و نان و اطفال سامیان پس ممکنست که استخوانهای مردمان
مرزکی که سیر بلای کفار بود مدان برای مخازن سلطانی مدرکه مردکان خود بیاء
مرید چنانچه وارد است که وقتی بلدت تعفن شعر بعضی بعضی مردمان و کودکان بعضی بعضی
بیاء مرید مدوان فی دمان در مقام مرصد کردن ایشان و کرمی در بینی ایشان بود مد
حرکوتهای کوید مدد چه انسان میگفت که بعضی دانشان کرمیده شده و لیکن بود کران یا وکی آن
بعضی بعضی بدنهای کران مکتوف شده و لیکن بود که دست بعضی از حوانی بحضرت
صدغ کف سر و دنان نامر شکنند چنانچه در دکت مرانی سطر احفر زیبا است که دست
بعضی از حوانی کمران را تکسند کویا بحوانی که در مقام مخارست فادکار خود
ربما طلبدوان سکبر دلان اغران طبع خانه و زیبی صدغان مولوالبر سنان تا که
سر اطفال مکرر مدوی شکنند لا رحمه الله و نفرة کلا بعد که مرتوده مبر صاکه بعضی
است دردنان فهم بعضی دانه و دردمردان اساره مان صدمان و حرحانی است که از صوص
سلک محالفان محرج جمعند حضرت دراحیار و کب مراحی علماء احیار بوسیله بدکه جمید
بعرا سلک نازان نمود مدالول ما نمس اس سنا کوی که زحوان را سعد دراکه اسکا شوی
بعضی امد بدجماعت کوشان با حتماع فهم سلک نازان کرد مدوان و زکوار چون حسین مدد
کلاه حوت بسر زنه ار بوید و وافکد و با سر بوید ان و بعضی فاسد سر که بسر زنه مان
ان دو ماه صفدن مداده و افکد دکوشش مرمود که نادر امد و صوان الله علیهم و دوم چون
ابا حسن فاسم دامانه که متعبد را طفال و طلوم سلک نمود و بیکفن کرکتند از حاد حجیم

ک ا ک ه ن ر و
ع ا ش ق ی

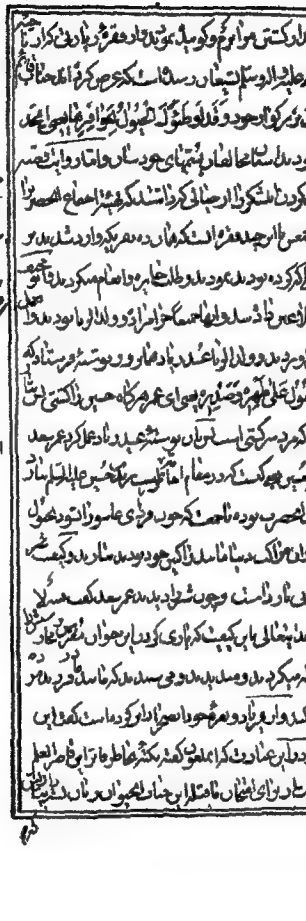

فرستاده کدار حوالی ما انکدار سخ اوصاف بسیار و ستایش بیشمار و در بیدار و خود را بسا طبع
بدیں کوہ رسانیدہ و در مقام مخاطبہ در آید مکشد و در مقام مخاطبہ سازد ایشان مخالفت کنند بکشد
ولی اگر کوتاہ معرفتان مقامات و ستوہات ایں بزرگوار را بسا و حساد و بدیدہ انکار
نگاہ دارند اما خصم عالم انسان یعنی سعی و هم قبیل بودن تا ایں سعادت را از دست او
و ما ایں احوال کمال ظلم را برایشان کردہ و میکنیم بلی وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ اِلَّا هُوَ
ظلموا ای مُعَلَّقِينَ مَقْصُورًا تا اِلَيْهِ وَاَمَّا اللَّهُ وَالْحُتُوا وَالْحَرْفُ لَقَالَ لَيْسَ وَهُوَ

נְמִיעָה מִתְעַרְפָּא עַל יָדִי שְׁרָה שְׁפָה
فَعِيصًا مِيعَرُوا عَلَ يَدِى سَادِهِ سَاوَاه

כְּעוֹדְפָא כְּתְרוֹפָא נְתַפְּשָׁה לְחוֹפָה
كَصُورًا مِبْ دُفُوَاه بِيَيْنَاه كَحُوبَاه

معنی اجمالی ایں عبارات آنکہ بحصر ار فقا و یدہ نبود در کار مراب در صحرا ماند یعنی آں
کردہ سادو کرد نبود او را و رواق و اما تفصیلاً ایں مراب را ایں عبارات آں وحی ناطق
مراب تخلص و مخالص او بحیث نبود اما فقرہ کلمہ اولی و ما بہ کردہ بودہ فقصا میعرا کہ
بمعنی و بدیدار و معاصر بود در ایں مقام مطرد بسیار کہ تشبیہ کو جلد شبیہ ار انکدہ
خصم بکو بسیار مطاوعت سر بحصر زار در صا النحاء ار فقا مانند وار دہ صریب حدا کردہ وار دہ
فقرہ عبارت ریا و ریب ناحیہ مفدسہ سر الیہ خالص عل صدر دلدہ فاصبر علی الحیاۃ الی آخر
احصا مبرد وار اسعار سبل سعر عربی کدار مؤلف بلی اسا کفاف مسئو اَوَاسُكُ اَسْفَ
الْمَهْدِ تُقْطَعُ وَحَلَفُكَ فَلَكَانَ الَّتِي صَلًّا يَتَفَصَّلُ فقرہ عہد کر عل بلدی سادکہ
اسارہ مرویدن رود دسا ست در صحرا ہی کہ بلا اکو حمد در انصرا دسہا احداسدا ولی
اوگا در سہا ہی صحاسا و عبد اللہ کلبی بودہ کہ نعوان سعادہ عبد بلا الاسلام بود کدار علت

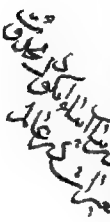

روز بیامد ۱۲ هم پسر سید چهارم امام علیه السلام قائم مقام او بود و معلوم است که ما نفلاً
تمام جمع احوال او نتوانیم نمود و همین بحوالهٔ نقل آن بعضی از نامی اسماء او رسوم بلکه
نامی ما نتوانیم مستقل کرد بنابر اما مقرر سر کلماً محو کرده بنده را بسماء نحو باه
کرمعنی کریم و دعاء و بعد ارشاد و مرشد سدّه عرش الحضرت و ابعطلب علاوه کار و حی کو د
محمد محمود او کتاب شهای معرفت بحمد محمود و دعاء و اسرار همین محمد فرس
محمد عروسی قاسم بن الحسن چنانچه تمام عروسی بکری بوده مدرا بمقام او مرحوم علاوه مجلسی
سابد اسعادی بنا سد کرچراسپید کرد و ابن معضره مدرا مد عروسی قاسم بطریق
ما انکه د و حی کو د لد و در بعض از کسب سماء دعاء و در همین محمد فرس کو د لاد بسید
کو با مراد ا نمرحوم رسید و د ابعض از طریق اسلام و کشف احمار ا نمرا اظهار علیه صلوات
الملک الغفار بوده است و سابد بطریق اقلاع لسان الیر و حی کو د لد و حی شما
کرد ابن اسانا نه معرید بوده و اما حروف انصار بن مرمود

נבועה	נפפעה	נשרפא	ונפרעא	ומיודעא
صوغاه	مصیعاه	بسرفاء	وبنصرغاء	وومیودعا

נדיעה	נשועה	נשתעשע
مدیعاه	لشوعاه	بشعشع

معراجمالی ابجد هوز
انست کرمرموده که جهانی در یکی که حاکمانش فرزند زادگان اب سوجه سوده
واسکار انشوید جوانان معرفی کرسار بر و رزستان بوده د و بشعشعای بمعنی مالک است
کنه شد ابن لحاظ است تمامتا بمعبل ابن حد د فرموده بحمد کرجهانی احترام حضرت بدر محمد
علیه السلام و الحکم عمر سعد ملعون ابن زیاد و هر جیه کرابن سه کرمت ابن زیاد و کودکان
ابن زیاد و عیال ابن زیاد بحمد دیکر سابد بنا انکه عامت کار و هکی در جیه حضرت

سجاد

واسحاق اهلست فرمان وکوشکار بوده تا سنه ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و معامل این اساعه کرارتی
هاتا الفتی در اوطان واعمد بعد را این وستاد و سنا و بعنا النصرت دده هر چهری این سر
و هر فرزند از فرای دوستاد در تمام عمر خود سال لسال محل بدار مرعی ادر دراکه
و میکند و در هر چهری اوساد و معدی اوساحد ملد و ده مجیلی اوحاد ول و هر محلس
او محالس حالا و مالا و فالا اعلاء امر مصنف حماد مسدد السهداء علیه الروا والاد
الاوا الحیر و السار اکرده میکند اقالیم حال هر باب اوحاد و دستاهر کس الجهر مکن
شاه و مسود صرف و حرج کرده و میکند و اما حالا هر کس بقد و معروف و محت الحا
اطهار حرص و کوشوا لدوراری کرده و میکند و اما فالا کسب دفا نوار بط و سود و عا
و محم و نزل و اوطان و ستاه است علی ایها احمدا ار مرای اسب کراهل کات عراهل کات کوشا
که این و سر محمد صلی الله علیه و الروستم ار حاب حدای تعالی بوده و بسب وار بعری که
ملد للس فرار کرده مجرم نا فرمانست و باید لعنت هما نوا اعمد کرملای معلا و سهادت حدا
سدالسهداء سلام الله علیه کرجع بسعمل اران حمراده بودند ما مت خود و در اخر کار
این کودتا در و حرج خود در هر دده و اران اوطان الی الان و باده ارحد بن کرد و حلا نون
بعنت مظهر بن و بارت مشرب سلاه و مشوند و اربکات فرار در و در بنه الحمر بن مسعصر
سلاه و مسوند و الشد در هر سالی کرد ار مال خود صرف و حرج کرده و میکند و تعالی
کرامات عدد محمد ار صلی الله علیه و آله اسان دباده و می بلد و در هر سالی حد بن کرد و
حلا نون اماه مرحای اعلوم ذاکر در جمع خود مبدا سد میکند و هو صاحب الی نهایه الله
بعقد راطهار محدث بر دو و مبر بن و بعلاوه باید لعل دکر اکمر د ار در و هو صاحب الله در د
عاسوراء الحصرت سلام الله علیه نسر بو دهمی و الله عالم ار کرده و همکی خود دار اولاد سعد سلام
و حلا نون هم اشار ار ماولاد بسعد سحی اسد و هسود نا دحای ان دارد که طابعه هو تعوکه

دکوداوکه دم

کم

گرانی بیعمر موعود بیاید و انکه نیاید بیاید ما شیخ خواهد بود و در این حول بطلان این
اعتقاد بیحد بیشتر و سانی مکرر از حد بیرون خواهد بود بسیار خواهد بود و ما شیخ و ما این اوصاف
کرعلماء و فضلای این امت خواهد بود در سنه کرد و سکوسد و دو هجری کاری از کتب معاوی بیت
و محرم اعوانی عوام کالانعام بیرون آرند بسیار بستان علمای ایشان دست کرده اند و ایشان
نوشته اند و بیاید بیاید که ما شیخ بیاید و صدکی مردم را علام و کرتها خواهد کرد و ما
خواهد بود و ما خواهد بود و ایشان علماء و مقربین و مرجوعان چنین کاری و ما شیخ خواهد بود
ایشان بیرون آمدند که هیچ علمی بیرون کفت و در هیچ کاری و در فرعی بیتوان توشت تمام
این هیچ و هیچ در هیچ دو مار وحی کرد که شما نسرین کفت سد و بعد از ضاد بعد از ضاد
از کلمه عین کفت شود و لی از کلمه عین الی آخر کلمات حبری فصل السلام آخر کلمه که علیها
از عین است بطور عکس کفت شود تمام است و از کلمه حاء که یاء عبری باشد عبری باشد و بیتوانند کرد و بیتوانند

וְעַתָּה פְּרֹנְסָא וְנִיחֲמָא מְתִנְיָסָא וְסִיעְדָא
שָׁבָא פְּרֹנְסָא וְנִיחֲמָא מְתִנְיָסָא וְסִיעְדָא
שָׁבָא פְּרֹנְסָא וְנִיחֲמָא מְתִנְיָסָא וְסִיעְדָא
שָׁבָא פְּרֹנְסָא וְנִיחֲמָא מְתִנְיָסָא וְסִיעְדָא

מְתִנְיָסָא וּמְתִנְיְחָמָא בֵּיתוֹ סָא
מְתִנְיָסָא וּמְתִנְיְחָמָא בֵּיתוֹ סָא
מְתִנְיָסָא וּמְתִנְיְחָמָא בֵּיתוֹ סָא
מְתִנְיָסָא וּמְתִנְיְחָמָא בֵּיתוֹ סָא

اعمالی ان حسد کلمه است که مردم بدست بعقد خود ها و با مال سده ها و این حسد
کلمه در حرف ها و زا و سیح که مشوان کرد اکر ا کود له بعدار حرف دار و فاتح حساب سده
انتهاء و سلام الله علیه سیار ا خوا کر ا حلال سلسله علیه علویه و فاطمیه او در ذیحجه
صلی الله علیه آله و سیار و کفت سلول حلال بوطا الیان و ایشان طا حلال نود و فقره او کر فرخ
بسا ترا نصی بعد از ما سکر حال معصف و سر اهل عالم بیحد بتد و سیار او کار آدم حساب
حسین سر علی ان اطالب علیه السلام کر سلطان و ما و احرف بوده مدد خود بعشه سیار آدم سد

جوع کرسیکه دربیان زمان اصل کوسپند و قبیله و قوم است بود و معلوم نرسیم
ایشان را مدت العمر نفقه واجب و جوز دکوه و دوغ و سرم تصدق بایشان میباید داد و ایشان
کانکه ایوع دربیان بود و قبل بعیار دهان خود میباید داشت کرکوبند علیها مکروه است
صعوبی نان و کره و دوغ را از دست و دهان بهمان برادرش میکرفتند و میدادند
میباید حسد و بیم نبود که یا اهل الکوم اعی برما الا دیعمر سانه ان الصدقة تطفئ
غضب الرب شما مردمان شما را میکشند و مردمان شما را نارم میکنند ما تحاکم علیکم یا اهل
المکروه الا دیر شما و تکرمت العالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
و در معرفت معدکرم بود، و نیز مثل یعنی یا مثال شدها ایضاً اساره میباید مطلوب الیس
از و راست حمایه چو حسان شد السید اداء علیه السلام مرمود یا اهل بدن خود و کاتی
بکن تا قوت کو بامی بتم شما را کرد و جلو اسان خود را حسادند و کف پر و نار تاه بر سر
وسلم شما هم بدد و شما را مسادا سپران دوم و در بکار شهر تهم میباید داد و کوه
و نار او میکو باشد و رحم کند شما را شاند کرو شما اعوم تمامد و بر اورد سد تم موسد کبر
شما اورسد و مناسب بمقام اسعرب کرسا عرب میکوید سدا یا اهل بدل
وظلق ولکن سنا یا رسول الله تبع بلاد ما یعنی ابوای را بعصبت عظیم کرا سپر اورد
و عهد کرا تبا دادا و مسود و ار دکرد و بلکن اسپر ار دا و کرد یعنی صلی الله علیه وسلم
بدد و دادکی ایسان را ارزای حدا بشما و رصا خوش معرار دست شما عت کو بنا شم
و بر بان ارسل کرا بعیاد الله تعالی بحرمد و ار اد عهد نا انکه و ار د سلم محمد الخام مود
و در بعیا بانیان و ار د او رد بالله هیچ چیز بدل بدا و هیچ کو سی نبیده و بحو مکرد بدل که
مر بکان شهود و نصاری ار حصار خلس شوم بر بدل مجوم طاقت بدبدن و تبدیل ان
افعال سعیر و اقوال کفر اسر ایمان عوض ذا بدل است و بنا و رد بدل و ان نعیر ذا سعی بلیغ و حرص بدبدل

انا سنا یا رسول الله تبع بلادنا
سدا یا اهل بدل
یعنی ابوای را بعصبت عظیم کرا سپر اورد

واد اهسان دریں بوم ملکہ حکم نقل انسان ہم بود ہمکی ایسان ہم اطہار اسلام بود
و بل تحریر و بعثہ ہمہ ادت فاہر و رستگار کردید دہمہ اللہ علیہم لعنۃ اللہ علی فاتلہم ملا
الاہ ہیں و دہر اد اہیہ ہا ہیں یاد ت لعالمیں و اما وقرۃ نصد کہ مرسود

מחניסא ומיסא מיחניסא
مہنگسا وسوسا مہنیسا

ہیں حوفہ بہد ہا و دعا کنہا ہیں دو دفع ساسہ عالم کبرا لاحتلال و مراد بہ دیۃ الشرق
ہیاشد کہ اد ہر سہ دو فہرا د ار مان الی الان کہ ہیخلہ طلم ہی امیہ و ہی عباس کار دد
تحاق د سبل کہ حوفہ حوفہ د سہ بد سہ الحصوص ہی ملد نا ہد اطہار ہی عباسیا اللہ ظا
عمر الجد ہار، بطر ہود ہی معرب طلمت سلطان رمان و یاد ساہ جہاہ دہی پناہ و دوران
ظل اللہ المحوط علی اد وس اہل الایمان و الایمان من الرعیۃ و الایمان ا بکہ کہ لشوم
دہان بمثل و بمر مرم نامیش بصہر لاد ا الایم د و لند و ستوکند مسد ام بحا
محمد و آلہ الدوہ الکرام امس یاد ت لعالمیں و بواسطہ یاد ہی اہل جیر و احسان ا ایجاد
و الاسراف و تفاد اہیاد و کہ لوار و اہیں بیاوہ و د اری و ایہ ام ال محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
حوفہ حوفہ د ر مقام طلد جر احسان د عاکان بد ر حا عاد و حر ہای انسان د مہ مرد ہ
و نا ہبود کہ لو برای اطہان حر مان ہم حا عب و قر او ساذاب تعالیہ کہ د د و عرض
احوس و ہی کو د لہ ہیاسد کہ و مو ہ و د وسب محسا بحر با بعد حر مد ا لحر
مد ہا شحرۃ معنر حود د اسہی کرد ہ و مسکند لحر ۃ طہر سوں و و کلاہ ہا د ر ای الکہ ہیں
امت مرحوم لحاظ ر ہیاد و ر مد حر ہا پس معر حود د اکر و مود د الصالحون ہ و الطالحون
با ر بحار کان سر ا الی اللہ و رسولہ احسای ہیاہد و الا قل اد مصول عبس حود بکل ای اہل
ہاس د د ہ ۱ اطہار حود مر ہا مد ا د ر ای یوم الفاد و یوم المد او یوم الحشر حہ ۱

مال

مثال خود بر دارد و حتی بر حمد و رکوار انسان سحاب الرحمان بهم بر ساند چه صلوة مصطلح و ا
مضره بهود ماست که حیات حتی ما علیه الصلوة الصلوات الله الملک الوهاب درود بر ما
و بر سید سبلنا الامیر شود و بهره نابد که هر کس را که مومن حقی بر ساند ساده مطالعه نماید که
الله بر مومن کسد که شما را بر ما حتی است و شما را که ما را بر مقام که روحانی شما حتی بر ساند
تا بتم لیالی احمان و بهره نابد که هر کس درود بر ساند و بر من تحیتی و ما را دعای کرده ما سد هر ما
ارجعا رتم ملا الحمد لله لیا انا فلنا او را امر درود من حضرت کرما بدا فاسود ولی حبس
کرحمانه و سلسله نوا سلسله نجات ایمان است مرجوه ایها احت ما را نوا را عالم گفیر فرمی نوا و بر ما
حال و عمل و معمل کرنا بدا بها لله مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ بر ما کرد ستا
او نوا را داست کران و حاری فی نوا نفوت نوا و لیله ما قائم نوا طهار و مقر بر ما ی حود را
درود حمی ابد و سنای ملکرت عیبا احمد او طاهر بلهر کرده و بهکد لله سعادات ابد محمد بیا
و سا بلکه ار کوشد و اطوار محمد نا ما ی ار بعضو بلکه حرکات نا الانی دبد و سبد شد فی
چه سکو لکت نا کد لکت حوش بود کر محل بر بر ابر بمان نا سر و فی عود هر کرد را
عش نا سد چون سای اهل بر ما ن را عالما را بر کو بر حالات ابر اهل ذا عتا عوش بمان
مؤلف رای ابر حان صنطاب و بلهم و سبد م فلا د را بعام اساره ار بیا ما ب ابر صح کود بکه
همنا د سال اهل ار بعث حضر ت حتی مرید محمد عبد الله صلی الله علیه الروسلم د را بر ما ت
حرو ا لعاء بلسان او حبش حاری کرد بد د در حضور د بر بلحمات نعلم بر بود د مو عالم بحیر ابر
و فرآن را علم نلا بیو ل احد او لا نا ساد سو کو و علما هاد با مسع ا با بلک س مل ل بد ا
و بری و د د ا بعام حدا د بد علا م حطار عما حتی ما د مو د ق ل کل مرتبص فر تصو
مر اصحا ب الصراط المستوی و بر ا هدی معاد لحتی ما د کد مسب بحیل بود ن نا عداب کر ن کان
عاصی بود د ر بنا ا ر مرای ا سب که کو بلد احد او بلد ا جرا مرای رسا د ما سد کان سعری نا د حتی

کله حضرت ابی علیه السلام
واقدا سوا را صل مرموده
صح

جماعت کہ یاران اشارہ است معصومان صفات عبدہ صفات حقہ را جل اسمہ علیہ الدوام
چون خود را بصرف مرہونہ کرانی نعوذ باللہ ایم مکارم الاخلاق و بعثت لاتمم
نوالی کہ تمام کم صفات بلند را در ایشان است مرہونہ و در ایشان و حوالہ اساره است
در جعفرہ اولی کہ مرہونہ ارزای حوشش مردم ما کہ انصاف ل سد کار حدا را سکد کر
مہربان بعد مرہونہ و وضع شریعت مطہرہ ایشان و مخالست و موالست و مہربانی بلند بکر و اعانت
و یاری رسانیدن و صلہ و روم و امار جعفر ابواب ایتام و ارامل را مرہونہ و عیال خود بیشتر
ایشان کار ایشان و یاری و اعانت ایشان مرہونہ و صلہ نواست و در داخل کند نوابع و سبب
مدوں و مسطور است و مؤید ہمین مطلب جعفرہ دوم است کہ مرہونہ و ایشان کار ایشان
در سرعت مطہرہ خود حل اصول نواہی نہاد در ہی و اصول و فروع در ہی خواہد جعفرہ
نحو کہ اصول و نواہ بیشتر بیانی مسکد بر جمیع اصول و نواہی شرایع سابقین باحسنہم
علیہ و علیہم الصلوٰۃ و السلام در جعفرہ بعد مرہونہ کہ دوست یاران جماعت خوت در ہی یاران جماعت
کہ کاران اساره نصف دیگر انصاف و اعانت ظاہر ہی سانند کہ رحمۃ اللہ علی الابرار
و رحمۃ اللہ علی الاشرار و آرزو اساره و بلند و بلند خود ارجل او بلند شاہ سایر کفار فرانکان
مرہونہ و بلند بلند کہ ما انسان طرح بعمالہ و عمار بری نمودہ بلند حساب کہ صد عرانی کہ
در جعفرہ بلند در ہی و احوالات نزاع مطلب کہ ایم بلند بلند و ہی صفات است مرہونہ ہی
ما مور بلند حساب حدا و بلند سخاوت یاران یاران و سنور ا بعمل داده و مرہونہ و لکن
اسوۂ حسنہ یعنی ارزای تنا است کہ ما سوی اللہ در اقوال و احوال و اعمال انصاف
عمار صلوات اللہ و سلامہ علیہ انہ و در حرف ہم مرہونہ

מן דדמא ישעא ולחדא יהבה ובישנן
من دردما بیسکا وولحدا بیدغاه وبیسلب

سدغاه

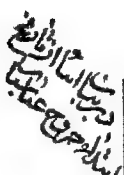

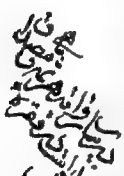

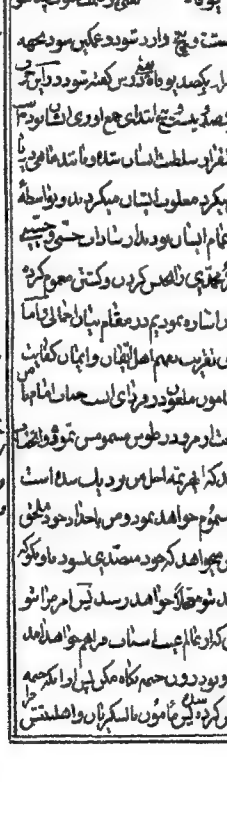

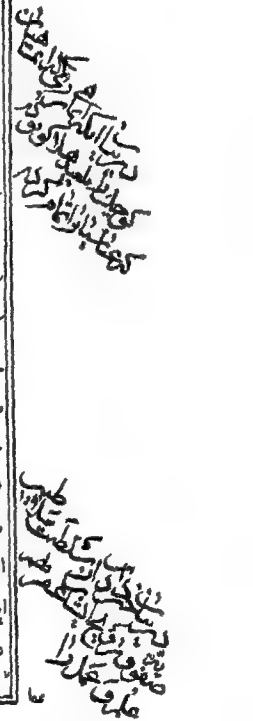

وصاحب

وَنَتَسَلَّمُ عَوَالِمَ وَعَنَاصِرَ اَرْكَانَهَا وَاَحْيُنَ وَخَلْقَ جَمِيعِ اَشْكَالِ وَاَسَامِيَ اَبْنَاءِ دُنْيَا
بِهِمْ رَسِيدَهُ بُودَ وَاَرْكَانَ مَاسِدَ مَلَأْ صَدَا بُودَ وَبِلَسَدَنَ وَمِصْرَ وَبِاَصْرَ وَبِكَوَانِ فَهُمْ
رَسِيدَهُ بُودَ وَنَدِيدَ بِرِيَارِيَ سَتَدَ وَهَكَذَا اَسَامِيَ كَهْ بِنَدَهُ اَسَامِيَ مَصْنُوعِ حَيِّ خُودَ مَرْبُودَهُ
بُودَ نَامَهَا وَاَنْعَ كَرْدَ بِدَ وَبِيَارِ سَدَ وَدَرَ بِسُوحِيَ كُودَ لِيَ كَهْ زَنَهَ اَسَامِيَ وَسَعَ بُودَ اَوَّلِ
اَصْلَ وَاَتَ دَاتَ مَعْدَ وَالْوَسِعُ وَالْقَادِرُ اَسَامِيَ مَرْبَاتِ اَنْعَالِ اَحَدٍ بِعَالِ اَوَّدَمِ كَهْ بِكُونِ
دَهْرِ يَوْمِ الْمَعَادِ وَقَالَ تَعَالَى كَانَ بِوَعْدِ اَلْسَادِ كُنْ سَبَبًا اَصْلَ اَلْسَرِ بِاَنَّهُ هَذَا الْكِتَابُ
كَتَبَ لِعَبْدِ اَلْسُلْطَانِ اَلْدُعَاءُ مَوْلَفُ اَلْاَوَّلِ وَالثَّانِي اَلْمُدَّاحُ عَلَى صَاحِبِ اَلْحُوتِ

وَاَمَّا جُمْلَةُ اَوَّلَهُ دَرَ بَيَانِ صَفُوفِ مَدَدَ عَايِ مُسَلِّمِ بِرِ اَنْوَاعِ كَهْ بِحَتِ اَلْبَرِ بِرَسْطَلَا
اَبْنَاءِ سُوكَدِ بِصَرِ بِجُوَاسِدَ وَبِلَا سَارِ اَلْصَرِ دَكَانَ ظَبَانِ اَلْهِيَ عَلَيْهِ اَلسَّلَامُ دَرَ فَصْلِ اَمَرَ وَاَبَا
فَصْلِ حَكَايَتِ اَلْحَوَاتِ نَقْرِ مِرْبُودَ وَاَسَالِ اَلْهِيَ مَا سَدَ اَكْرَ مِرْبُودَ بِحَدِ اَلْمَعِيرِ اَرْسَاهَ كَامَ وَبِ
پُرْسِيَ كَهْ مَدَ كَالَ عَنَاوَتِ دَلِ وَسَعَاوَتِ بِصَ بُودَ وَلِي بِطَرِ بِصَرِ بِعِرِ عَنَاتِ ظَلَّ اَلْهَارِ حَوَاتِ
وَنَصَرَ اَدَ لَسَلَتِ وَمَدَّعَايِ اَكْرَ اَسَاءِ اَنَاسِ اَسَا كَهْ حَيَا اَلْمَعِرِي اَكْرَ حَصَرَتِ ظَبَانِ اَلْهِيَ مَرْحُومَ
نَا بِدَ بَانِ اَلْرَ كَدَ عَامِ اَلْرَ كَدَ وَسَلَا لِصَ رَوِيَ دَبِعِ دَادَ بِرَ جُودَ دَعْوَتِ نَمَا بِدَ وَرَ وَضَرَ وَضَهَ
اَبْنَاءِ اَلْهِيَ بِدَ جُودَ دَرَ اَوَرَدَ وَبِرَ اَبْنَاءِ هُمْ عَلَمَ نَمَا بِدَ وَبِعِصَلِ اَلْحُوَ اَبْنَاءِ اَسَا كَهْ رَوَ بُودَ اَبْنَاءِ اَلْهِيَ

וְקְשֻׁנוֹת שְׁתַּיִם לְמַלְכוּת וְבִכְנַעַר חֵלֶם
וְנִשְׁמַ שְׁתֵּם לְמַלְכוּת سُوكَدِ بِصَر حَالُم

נְבִכְנַעַר חֲלוֹמוֹת וְתִתְנַעֵם רוּחוֹ וְשִׁנָּתוֹ
سُوكَدِ بِصَر حَلُومُوتُ وَبِنِسَاعَمَ رُوحُو وَشَاتُو

נֶהְיְתָה יְרֻדָּיו
بِهِيَ سُوكَدِ بِصَر كَهْ بِحَتِ اَلْصَرِ بُودَهُ بَاسَدَ دَرَ سَالِ
عَالَا بُو دَوَمِ اَرْ سَلَطَنَتِ دَرَ عَالَمِ رُوَ بَاوَجُودَ بَادِ بِحَمَا

خواهی که دیسار از لحوات عضو طرب کرده باشد و انحیار اهم فراموش کرده بود در جمع مجاوران
و وال کرمان سی اسرار بشال اجمع نموده و از ایشان سنه سر خوانات تعبیر کرده باشد چنانچه مذکور
القول عرض کرده بود که رای پادشاه نامدار خواهد از اهل هم و از پادشاه نشوم تا صبر زاد تمام
اسان و معبر الاحوال و در مقام سیاست لکاعت مرا مدد و مساعدت از حد گذرانیده
همه کس عرض کرده بود که این امر را پادشاه دنیا عالمست و ما ضعفا کسی نمی تواند که خواب پادشاه
که خود فراموش کرده، معهد و بگوید لیکن آن پادشاه در عصمت ایزد و قسم یاد کرد که هرگاه
یکبار دیگری را نقل بیاورد و جاهای نماز خوانات بکم و هرگاه که کمبل طعام مدام سماط
و هیچ کس از احساد و بیگانه بکم نرسد و آن پادشاه مرکس را خواهد و نامهای آن و میعاد مال
گیران صادر شده و در لحظه دار آن تولد که اینها را امر دیوان سرد و اینان سی آمده
لعرم کشن و کوس و اینان را بیرون سد سمت صدر دار فرمان ملک چیست سمت
عرض کرده پس اینان را پرسید که مرا مرد ملک را خوانش را کوم آن پرسید مرد
پادشاه رسیده و گفت که او مرد را آن خود خواهد کسی هست که خواب ملک را تعبیر میکند ملک
حکم ما حضار اینان بحمود پس آن ملاقات پادشاه سوگند تصور آن و مهلت طلبیدن تعداد آن
وقت سرد بهاس و اینان سه بعد بود حضرت و تعریف شاکل و تعریف یاد
اعطای اینان گفت و در مقام خواب حضرت از تعالی برآمد و مناجات
با حضرت قاضی الحاجات مشغول گردیدند که مرد عالم و دانا عالم الغیوب خواب ملک را
با سر بحضار اینان بحمود الهام فرمود چون اینان مطلع سال و گشتند که از عجایب
سخنان را بود بگفت اعطات را پس حاضر و مدتی سخن الکرد و سر و اینچ فرمود پس مرد را
امر بعرض پادشاه و مرد را و خواست کرد و مرد ملک مرد را پرسید عرض کرد ات پادشاه
ملک سوگند بعرض را عرض نمود پس امر باحضار اینان و مود پس از حضور اینان پادشاه

گفت کدام ملک چون پادشاه در جهان آن بود که با صد اندیشه در عالم چون واقع خواهد شد
حذر و بداساسان و در پس در عالم و ژرفا ملک علام بود که صوت کمال نبی یا سطر ملک رد
کرسی کرد بس او طلای اجر بوده و در سنهاد و بسه اس در بعزه تکس و را بهالس او مس بوده
و یا هالس او اهس و اکتسان نا هالس بعض اهالا اراهس و بعض اراها اراکل سوبال کود و کرسی
بوده و در اخالی سکی بدو در اسطر دسنی ای کو و حذا شده و و یای اصم جورده و تمام
و تمام ای ست را حتو و بوم بموده ماسد کا مرس کو سدا دی و در بد همران کل و اهس
و مس و بعزه و طلا را اصم فی بوده کرا ری اراها را نا لو بکذا ستروا کاه اسال بسیج
و و نه کو در بد کر همزه روی تحس را بر کو در اور دس طا بیرا نا فی بکذا سند جو را بی جواب
ملک مو کد بصر بوده و اما تسر تو ا بکر جو ی حذا و بد یحوں تو را و همزه اران و نا لک
سر وی داده بو بمر لم اسر تمال طلا بوده حواهی بوده و صنی و بعدا ر بو را دساهی سبا لی
کرا ر تو بسر نا سد بمر لم بعزه حواهد شی و بعدا ران نا دساهی سا لد کر نا لک همزه روی تحس
کرد و تو بعدا ران نا دشاه قوی همرسد کرما سد اهس بحب هوی نا سد و دیکر ا راسحی و یم
و کو سبد نما بد وجوں یا هالس ا ر کل و اهس مرکب نا یکر و فیم او ملو سد را و نا لس بسمر سبد
فیحی ما سد اهس بحب قوی و دیکر ثبحیف نا هم علو طکر بد همیحا مکر کل نا اهس علو ط
معمو بد و ا سبکه کر بلا ا سطر د سنی طاهر شد کر و یای ان عمال جورده و همزه اصم ذا
نما مها اسحی و کو سبد بموده و نا دی و و بد کر همران تعالی ا ما بوده بموده حذا و بد ا سمان
ملکی را حواهد مرسنا کر و همزه روی مد بس عالب کرد و نا دساهی را هد کری و اکذا
نحواهد مرهو د عمال ابس بوده نفر حوا ب تحواسه کر حذا و بد عالم نا دساه نا دساهان
حواسه کر بیاد ساه ایمر تفع مسود بعدا ر بو نا ماسب سیاد ساه اسکا را همرا بد حواب
نا ساه مسبی و صحیح و بعرس هم سان و ا مر بحدا و بد عالم الیوم صد لس نا دساسو لس همر

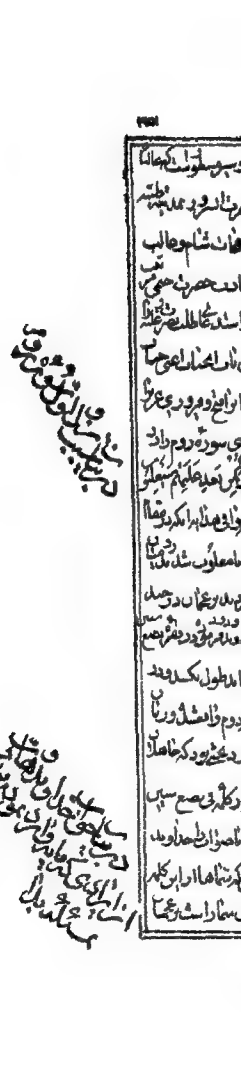

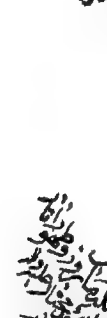

و کوشک هود

و هر باب معاصد و بکری بوده چنانچه در شاهنامه نامدار که گفته است علیه السلام آمد هود با خویش
و کتاب سپنا و سابور نام وحی کرد و لود و همین معنی است سبکبک دری و حوالت بحث اصرار
عاد و ثمود و نصوت عنان الی امهم هود حضرت رسالت پناهی علیه السلام بعبرت مؤنث سلطنت
سعر اجرا الزمان که مامد را بحضانت بادر نوا الحضرت الی رمان نعت و اورمان نعت الی
رمان و حلت و ادا و رمان الی الان اما و هر باب رسالت پناهی شاه نفی ارسالت پناهی و وحی
و اسکدر یاران و رو و میان که حاضر بوده اند و معاصر اکاسره بوده اند و معلوم ایشان بوده اند
عالم اگچون کافر و ثوث و رست بوده بدار روی نمی نهی حداد بدر سالت علیه و داشته صلی
ایشان را معلوم و همی رود و دولت اسلام و اسلامیان فرموده و انحضرت رو بسی و او حبیب ایشان
و ملل علیه داده و همه روی نمی نهی بار کرده است چنانچه اصل اسلام هر دو حوالت سوگند خورد
کوه عظیم کرد بلاد همه روی نمی نهی و اگر مدا بها کرسان شد نوسیع همان معنی رو بسان
سلف و مهلم کردن صورت عنان ایشان بود و میان حمار نوع نادر سانها ان که سطر کوشا
بطران بطاهر هم نا سد طلاو بصره و اهر همین معنی مذکور در حوالت بحث اصرار بعد و تعالی احرص
بطرا بوعد کرد ایشان سلف رسولی کرد ان و سابور نا احوکار در وحی کود لود فرموده
نوادت نا سعادت حضرت حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام در وحی او و ماران نادشاه چنانکه در وحی
نوده روی اکاسره و مصحف شاهنامه در وحی نوده و در همان نوادت نا سعادت او لا ظاهر سد
معلوم ست جمع سلاطین که سند و اسلام آمد اند ایشان را بسعادتها و امتاد ون سعادت حرا سد
مفاد و کتاب پهلوی و صفای سک حوزش کمکرهای طاق کرنی خاموش سد اسکندر نامه
و حمل سد در باخیر شاه و اسال اسهاد او آل بعث انحضرت تا رمان و حلت و دور
رو و موحات نیاد ر اسلام بهم نسبت نا ملة اصفهان و دکوار علیه و مؤید بر عاعد کبیر مارکها
ارطوانصاف اعراب و ست بر سند ظهور نصاری و تعداد اسرو در و مان حلقه اراسد بن لا تنتهی

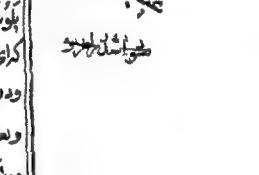

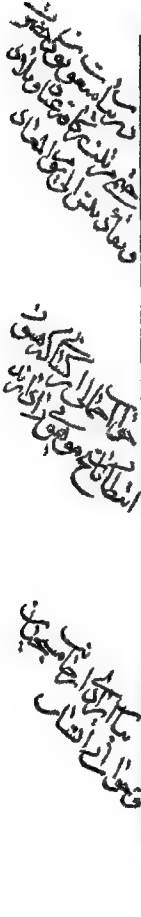

و اما قاس و عمر بلکه امامت مرجو بتر بوده و هست خواهد بود اینک است و تا قیامت تا
است و تا بحی خواهد ماند است بلکه خود داعی جمیع ادیان و ملل خواهد بود و همان محمدی
مهدی ستوده بود و هست و خواهد بود و آنچه هویدا عود میکند و دعا و صایح که دعوای
علماء ضال و مضل ایشان خود مسطر او بدکه مکرر اشاره بیان حضرت باب شده باحوم
شاهد کاذبه و دعوی باطله که معلوم و مفهوم نابدشان شد که زمان ایشان
اراوا لبحث الصرفی دمان نادساه تمام هزار سال بسر طول کشیده بود و بر اکر زمان
بحث الصرف هفتاد سال اود و زمان کورس محوس ماه و سی سال و زمان اسکندر رومی
بالصد و هفتاد و چهار سال اود و زمان فیاصره کیکی در بلی اصفهان بوده اند هفصد سال جمع
کاهیشود هزار سال واد و زمان البحث الصرف بالای هم زیاده از هزار و هشصد سال کذ
جمع این دو فقره دو هزار و هشصد سال بحاور نشده است و از اوزمان الی الان بی
استراحت در دولت بوده و هست و خود زمان نسبت است که ما سبح نامه کرد رسیت
کرده اند این نسخه موجود باشد و ایشان را ادراک نابین سند بحاق بدهند بلکه آنکه
امامسح در فقاعت بهزار ایشان رسد و انکار دو قیامت ادبرای انسان موجود است
علاوه بحث علماء و بدعوای حماد است ما نطق اما نطق مطرب و هزاره در این مقام
مسجعا انکه سند که مراد ایشان سیصد و بیست سال بی حضرت عیسی مریم ما سند حوار الث
کرد میکوئیم که در بیان سهزار و ناد ساله حماد حضرت داسال بی علیه السلام سان و هویدی
متصل بکدیکر بوده نا حساب اصوت نمال و بست چهار قسم اراوا ت بوده و متصل بکدیکر
هم بوده و اراوا لبحث الصرفا هفتاد سال کرد زمان البحث الصرف بوده و هجاه و دست سال هم
کرد زمان کورس محوس و دارا بوس بوده و بکصد و هفتاد چهار سال زمان سلطنت اسکندر
رومی که عمر او مس بوده و غالم اکرهم ستاد بوده و حماد عیسی مریم علیه السلام هم کذ در اجتماعیه

اسکندر نام و بواسطهٔ دو سال دولت شصت و سه سال نادری بنام المقدس بانی کرد
عوض رسال سم از سلطنت اناد کرده بود متولد شد بدوران بادشاه هشم بونان
کما اسکندر نام اول ایران بوده و همکی باسم اسکندر معروف بوده اند و دوران بود
در ایران مردم هم سن بحال طول کبال بوده اند سال هی سم از وکادت با سعادتش
اسباب تعلیم را جناعت بهود عهود مراهم او دند و بعد از اکسدس با عصاء بهوز
ورد دلش با سان چهار ده با عصاء سلیم و جناعت بصاری هم ورد دوران بادشاه
که معتبر بس بوده و دوری نانی فاده بود دوان سکی کدار خاب بجسا مدبر بای ان
حوردده بقاعدهٔ معهود با بان اداب حفظ اکرد سب و نای عهودی بحواهد بنا که مراد
سلد را با محترب بکرد فی معهود عاط حواهد بود پس هر کا بحواهد بکوید که مراد او
من مسیح است بهم عاطی است که موجب کمراهی ایران بعد پس با بان عهود حد بحواهد
بادشاه دا اردلالت او بعد کر مصوّر بصورت بعمال بب و صم بوده هر کا و مرسوب
با نعان علماء اهل کتاب نوسیح شده و بعلاوه عقاید واضع دکر هم آبی بنان سحان
لازم مها بلد و با کر الحصر بن حسان مسیح بعنی و برم بعد موده اند ان سلاطین معاصرین و با
خود را انکد دکر کحوا رد بعنان خود دند پس هم بوده و بعهد او فات یا عالماً مارعنان
بعد اها و کوهها مساجد شباحد بعد بود بلد کد هبن سب طلب طلعت مسیح کرد بلد
ملکد عداد الحساب حنان کمر با اهل کمراه بهود عهود و با بر ملل طاعاً و رد بلد بلد با
کرد بلد شد بادی هم کرد بلد کد در تمام دوی و بس طبل ارعناد و رهاد و نا الصر حنان
روح الله علیه السلام و اوصا الحصرب در کال حوار د بعنان دس و بعد بعد مساجد
در صومعه ها و در علو کوهها اسم بردند و بعد از بونان عناصر از بکطرف و اکاکا
از بکطرف عالم را بر کرده بود بد بعنان بلد المقدس و اجواب کرده و جناعت کبر از حنا

اسرائیل نباشد و اگر نه و اسرائیل ثانی دوم حواسرائیل کشته که بهمان ملت موسوم باسم
و بیچاره عالمان او بدست آن جبّار بر اهل اسلام ثانی داده اند اگر کودن دو دار و السلام
و اسلام بیان سهل و بهان حالت لحن حق که دو اسم او بوسائر بهاطین حق و الحق که
صال و معمل ایشان بوده و هستند نبوده بهود نامند و کلّما اراکم الاعقاب دار و حوّ
و هر کاه ارواح ثانی عشر ایشان حذاق و بدسان در هر عصری از اعصار ملکه دو هر عصری
از امتان از احبار و اوتاد علماء ایشان وجود دارد اهل عصر اسلام و در زمان بیعت اخر
الزمان علیه الصلوات الطاهرات ایشان رویه بکران لا یعد و لا یحصی قدر در زمان خلافت
مکان مسلم مرحوم مبرّا مؤلف اول ان کتاب سنطاق عمر او را بکمر در زمان ایشان نفس
لاخفر چیزی که کمر بکمر عمر او لاح در ایشان رو در و طهوش مسخر کرد دلی
و بعد الحجر الغائر الطاهر در ایشان مقام کلا بکه مسیحیان اکو سد کرد را بع حوزه زمان که علم
الاد در دست فریکان و اعلمایشان بدر حضرت مسیح دزمان انجیر بدو انجیر ایس
کان کرسد که مصراح الزمان بمقتضای اعتقاد سما مسلمین و تصریح حضرت ذا جال یعنی
نامبرد تمام و بس راستخر و نماید و دیس و عمادیان و دولس مرهیکذ و لا یحارجه عالب
آید و انجیر الان سطر میاید مسیحیان علمدار بدست و لات سلطنت فحجت فی کرت مال
و مثال جواب اسن کرکوشیم که نا بکمیم مصر را بسال علیه السلام تا حال تمام شد بلکه تا
و تا امامت و قتیه نمایند بس اسلام نامند و دولت اسلامیه امور امم الملل المتاهوب باید
جدا مصر سا نعالم و ابطلت در زمان ایشان حضرت روح الله سلام اضعاف علی امر الظاهر
در مقابل مکر بن الحضرت ثار حماعز بهود عود اسارت رومت و دیا بنا ما لناسا نادره دیکر
خواهد شد با بکه حذاق و بدسان در قرار ار لحبار آوا ما نان عصه که مصر محمد نا علیه
و الصلوات تعالی الملل الحنا و موده است که در دولت حضرت محمد الله فی الارض بس حمات بعد الهم

ار مشهور

فی الغائب امام عصر حضرت روح الله کرالان در اسمان چهارم نصیر الطبع مسمی
بای مصر ت بدین معنای تعالی و تمبر دیدن در کنار طهر ابسان محمد ان تحت صلی
علیه و علی آبائه الکرام ارا سمان دوم عیسی با جمیع اهل کتاب ارتا مصر ت هر کس که نا تدین
دو نی آرا هل و نکتان و غیر هم که حضرت عیسی را امام الشرعیه میدانند حوض در معا
خود دیده امد و با علماء ایشان صورت ارسیدن امامیان توصیف تقریر کرده و میکند
همکی امامیان با صحاب حضرت محمد انتظار امام عصر میکنند حواهد اورد و دو فرسخ آنطرفتر
موجوده در قرار اصحاب الاهین دو کلاه اسود میدانند لذکره و قرار ین اهل الکتاب
الا البوسین رسول و نیز ظاهر است شرعیه و مقصود معاینین انکه هر یک از اهل کتاب منتظر
مکرا نکه هر یک ایمان بالحضرت میاورد و بدین امر در نصرت و اکرد و اصحاب میکند که ظاهر
اوایمان اورده معجزات انکه در دین حضرت روح الله اهل کتاب بالحضرت ایمان میاورد و بدین
ایمان اورده در عیر ایمان بامام و عصر میاید حواند انکه اورا ایمان اورده بالحضرت
اعوجاج دوح الله همان عیر ایمان اورده بالحضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است زیرا
که مسلمین اعمال و نعل در هر دو عالی هر کس را حساب حداشتاخ حلیه میباشد و بنا بر ایشان
و اولیاء الامر مسلمین کما سبق اورا ایمان میاورد و بر ان وفات نام حضرت عسکری امام یازدهم
سمی الی الان ار خال نام ان طهور و اورد ان طهور الی زمان سهان الحضرت حجت
تعالی بحساب ثبت ایشان عالم بوجود نخواهد نمود الله فی الارض امام عصر علیه السلام علیه
انا نزد در زمان رود و طهور هر کرا نسد حواه موسی حواه ولی و وصی یا بدل تابع اصحاب موسی
و صاحب الحضرا ایمان جمیلیه در زمان هر یک و نا وصی حضری رود بکرا ایشان و اولیا
واحب بوده صاحبان موسی با طهور و یا وصی یا طهور با بر وصی در زمان هر یک حضرت حجت
رود صدس یا بعد بکرو واحب بوده اطاعتان موسی صاحب حکم و هم حسن در زمان ولی امر

اولیاء

בשנת חדה לבלאשצר מלך בבל חלם חזה
בלטה חזוי לבלאסר מלכא דבבל חלם חזו
וחזוי ראשה עלי משכבה באדין חלמא
וחזוי רישה על משכביה אדין חלמא
כתב ראש מלין אמר ענה דניאל ואמר
כתב רישא מלין אמר עני דניאל ואמר
חזה הויית בחזוי עם ליליא וארו ארבע
חזה הויית בחזוי עם לילייא וארו ארבע

רוחי מתמאי מכאן ליפתח באי אחרונה است کہ خود داستان ہی بلند السلم
دہل جملہ در فصل ہفتم از کتاب مرقوم شد اول فصل فرموده و دوسال اول سلطنة
ملک نامل داہیال جوانی را و دہ سالگی سرش برشد سواد مدلیں جوانرا بوست
واحمال بعضا از اسان کردو داہیال مسکم سالگفت در دہل سنہای شما سام و داہا را
دہلم واسلہ جہار نادھوا اورد دریای عظیم طحوم او و سد مدل وجہار جوان ورلہ کہ
ہا پس ہا ار یکدیگر نعاونی باشند او در دریا بروں آمد مدا ولیں مل سرو با لہای سل
عنقا و ورا بودو نا گہان ستدس ماہا ئیں کہ ہم کہ ار و بہن رو اسشر سہ مادا سادی و با یکدیگر
اندازہ و قلب اسانی نادو داد سہ اورد و داہل جوان را بوی عرضہ داکہ سادہ جوس بود
و دہل حاس صیاد اسادو در میان دھا ئیں ہمہ اسخوان بہادو نہ و مراجعت کہ سہ صد
کز جرجر و کوست نہاد بر انحور تعدار اں مکو بہم و داہل بکری مثل مرکو بہ سس و ورا
جہار مال مرغ بود و ایں جوان را جہار سر و سلطب نوی نا شتاع تعدار اں دو دہل ہا
شمار مکو بہم و داہل جوان جہار و ہیں ہمہ کہ من مہب و پسا نوی خوو بزاد مدا لہای ترن
اہس بود و بجود و یارہ دارہ مسکر بو نافی ما مدا اسا ہا پس نا ہیال جہ بود و ما پس ار
نمای جوانات بہ پس او بوی نعاونی داست و بزاد سا ح بود و چو کہ ہا پس سا حہا
ملاقط مکر دم در میان اسا حہا سا ح کو چل عرع ار مدتیر بزار پس سہ سا حہای ایں
کہ مدد و اسلہ تو اں سا ح کو چل حسما ئی ما سد حسما ئی او بوی دھا ئی کہ بر نہا
و ورلہ مسکم شدہ نا گہا نش کو بیہا مکر بہم کہ صاحب دو ھای قدیم نست اساس صل ب
سہد و موی سر بر ما سد پشم پاک بود کہ سس مثل انس شعلہ و رو نکو ہا پس صل ایں
بود ار حصو تر مرا ایں بصا در سد بود و سر بوی امد ہزار ہا ں ہزار ہا و حدہ ہ بہود دل

وده هزار پهلوان در حضور ویش بها بستاد و بهوان برداشت و دکانها و شهرستانها گشو
سلاح انگاه نظر بصدای بیچ سر دکانها گرد اشاخ کوچک هزار بهادر احاطه کردم و تا یک شدن
ابن جوان و هزار اسدن حمص و تسلیم شدن با اس سوران بیسکو دیم سلطنت سا
جوانات و ابهار و هم سد و داده سلاح و مان معتوح و روئیاهای ستاره یکدیم ابدال
در اوهای اسلامی بحضور تا سد هزار بدلاسان بیامد و مورد صاحت و درهای عالم رو یکی
بوده بحضور ش اورده سد و تاو سلطنت عطمت مملکت تحت سد تا انکه تمامی مویها و اسمها
و دنیا بها او را حد مت بنما بند سلطنتس سلطنت بهدایت کند در یکدرویه و عالمس
بخواهد کرد بدر و ح من گرد با بنام او میان مدیم معاول کردیدو روئیاهای سرم معلوم شوس
کرد با بند یکی از حاضران تقریر حسته و دناوه ابهم حقیقت را او وی سوال کردم کرد
من مکاشد شهر ابر تصمیا را می اعلام بود کرابر چهار توران جوان چهار مملکت بکرار بیس حواهد
بخواست انتا مدت بس حدا بحال بمملکت را خواهد کرد بمملکت تا مدد وادا الامان
خواهد دید انگاه در ناوه جوان بیهقا بس حقیقت را خواستم بدانم که بنا بتش در نمای ابها
تفاوت داشت پاسخ بهت شدند بها بس ارا هر و با خواهد بس ارمس بوده محو دده و بیاروبار
بیکرد و نمای ما مدد را سیاهها بتو با بنا ل معوو هم چیس در ناوه ده ساحتهای سرس
و او را شاخ کوچک دیکر بر امد کرد و او س اسر ساح امادده شد بعبور او ای اشاخچ کرار
را بس حیمان بوده و دها س بحدکا و رد سر اید و بنا بتس ارهمه رش بدس و بهر کیو
بود و حبی کرد احاطه بودم کرابن ساح کوحک تا مدد بس حمل بوده را بایسان عالم
ادا ما و قوت ادا صاحت و دنیای قدیم و اخوای حکم را تا مدد بس حمل او ی تعالی و رسید
دنا بیکرد مقدس با مالک مملکت کرد بدمد و او حبس گفت کرجوان چهار بس ورد بس
مملکت چهارم خواهد بود تکرار بهم با مالک تفاوت داشت بعد کرمن را خواهد خورد و او

۱۲ اشاره است با یکه در ابتدای کلام مساید یکه معاصر با خاقانی بوده اند

پاره کرده بامال خواهد بود و دیده ساخ او را بر ممالک ته ملک که خواهد رحواست فعل
ادا نماید هرگز کداد پیسبا ر رتقاضی رحواسته سر مال را بایه خواهد ساخت و صلح
حل بتخا صما و اراده مفد سر سلطنا را مد تر خواهد کرد و هر کر نهر بار دیتما ها
و سر بعها خواهد اماد کرا بها مدت بل دماں و دعا بها و بهم دان بدست وی تسلیم
خواهد شد لس بوان نشر سر سلطنس بود است خواهد کرد نا ما سر مساصل و مالی
خواهد کرد بد و مملکت سلطنت محمطت بمالک دور بوتا سمان نه وم مفد سر بن حدای
منعال بیلم خواهد شد کر مملکس ملکت دائمی است و تمامی محالکما و بوا حد مت بوئی
اطاعت خواهد کرد و امر حر نا ما بجا است بست بحر کرد با بالم افکادم مزا لست ن مصطف
ساحشر کو مرام دو بس منصر کرد بد بها بت حضر راد رعلم بنکاه ذاسه ابن بود تمام حواب
ذا بمال علیه السلام و اما توصیح و تعبیر بر حوا ب بمال ابی ع علیه السلام نا حوا ب لحن المعنی بعشر ما
موافق است تعلم انکه در حواب اول تمال صم بت ذا کر مرکب بود ار چهار دهم ار واد ات
و واط بلوب مرکب بود سوال کر حسف جلیا کمسر سد و حاصل ضرب تمس و طلا ساخا ملک
است همچنان در حوا ب تمال اسد و سر سلطان ساخ و حبوا نا نشت و هم حبس و دفن
و بقره در مقام ملک بت همان مقام حوس ذا راد رد و سه عصر کند لک در مقام ملک نمرا لسه
طلا و بقره صرم مرتبه ار لیسوا است حاصل ملک ره مقام سنعبه ار سر لیسوا است و نسا نه
دیکر بر صدی مد غا انکه نا د ساه تبه کرد و حوا ب تمال سی ملک سط ار بد و حیوا نا ل نما مل
نال عمقات ذا لبر و هم ر بد بود ار و ا لی اسکد و هم حیوا نا ر ار سر همکان لشکر سر کرد کر
نا لس بود بد و مقام طوان ملوح سلطنت بوده کر ار اده سلطنت او نمو بد و حبوا ت نما نس
و لقا حبوان حیوا نا م کر د ملها ی لواحص ذا سه و ما حها بس ار صن و ده ساح و ر له و اسه
سر لر همان نا های الهس ار صوب تمال ست و صم بوده کر مرکب بود ار اهر و سوه ال لکمتا ل

ده کاندا و کرار سوال بوده فلان ده هزار سال طبرستان بوده وجود دارنهای ا
فلان سال طبرستان کامروا بوده کیهمرث نام سلطنت میکرده و تخلوط هم پیدا میشود
وحشی میکردند و همیشه اوقات بطالتا علمدارا کامروا بوده مدام شاخ کوچکی کار میساخته
ده کاندا بهرام بوده و سر بهرام دارا مدتی شاخ اژدهای ساخته و بر اسفندیار
علم بوده و همان بر دارا و صادر بوده فلان کیهمرث بوده که در زمان او بواسطه
طغیان و سرکشی و عصیان بر دارا کفش پهن ذلت و خواری داشته کرار اطاعت فرمان
رسول خدا سعر اجرا فرمان صلی الله علیه و آله دارا داده کردن و بر مقدمه پهن و موسوم
ارنا پهن حمار جنبی عالم بفرمان الله صلوات الله الملک الوهاب دوا شداده است حضرت
جنبی مرتبت علم بوده و هزار است حضرت عالم تدلس و حمار اسلام طبرستان فاحش
کرا حوانیان هر قبل بوده و سوال حضرت داسیال هم از حضرت حضرتیل در فالم آرا حیوان
حمار پهن کرسهکپن زبوده و تفصیلش بشرهم بوده و حیوانات دن حمار روح الامین بحضرت
داسیال از احوال اسم حیوان معزس اسما الاوار حیوان حمار پهن تفصیلا گوسان زمانها
هر چهها کوبیاد سالهای که حیوان بحث العصر علدار کامروا حیوانهر محلوطا سوال
بسط امداده در حیوان حمار داسیال بی بحیوانات درنده و حیوان اجزا بها اعضا نس
مختلف بوده مانند نای تصمیم کرمرکب بوده دارا هن و حسف طبا حمایصر بار همدا بهاد در حیوان
اول و دوم توحیه انهم و احسن اعمالا گذرکرده و بعدا گوه در پهن زمانهای ان نادشاهان
در حیوان بحث العصر بهان سال کرا در زمان اجو سلاطین بلسر کرکلا بیان و بحوشیا اسکندریان
کرجعا اسه کوسر نادشاهان سمصد سال سلطنت بوده بود بدالی زمان و لادت شاهنشاه
حضرت جمیع مرتبت همصد و سی پنجسال بود بهمان بحوحسارت روح الامین در حیوان داسیال
هم در بهان زمان نادشاه جهاد پهن هر موده بحوحال کرپلاس زمان و در زمان تصنف

وتعمارة اخری کہ مناسب بالسان عربان نامند حضرت شیث علیہ السلام وہود بسال اوی علیہ السلام
کہ ہمہ اولی وعبادت بس ویلقی عبدان بسیار بود وعلاوہ دو وعلاوہ دو نصف تسعہ عمال بابد دانست
کہ جمیع ایام حیوٰۃ ہشتصد وسی سال بقران حضرت شیث بسالکہ بلغ علاہ ایہا دولست وہ سال
حضرت نوح بندہ دانست حول حضرت بعقوب نصر بالاولاد احفاد واحفاد ترتیب یافتہ بودند
ابتدا احیاء موتی بس عمران علیہ السلام در مصر بلغ علاہ کہ بود دو بست وہ سال بود
ودو وعلاہ کہ جمیع عبدانہا بست چہار صد ویست سال مشتمل ونصف علاہ بال صد
بحسال است جمع این سہ قرن ہان ہفتصد بحسال مجموع کردد ہمان حوالہ بحث المصر سابق
سلاہ بود تعالی وہ سوی بحسال زیادہ وفائدہ دانست کہ این ہمہ بحسال زیادتی دیکہ ذکر
نمودہ اند بسال مرضا این حضرت شیث سلام اللہ بنای چہلست این تفاوت دو حوالت دو تعمیر
وابسال در حوالہ بحث المصر تعمیر حضرت روح الامین در حوالہ بسال جمیع علیہما السلام
یس دانکہ در سالہا مطلع ارکنت اسلاف سلف علیہم السلام اسانوشن ودو وجہ کویند
کہ تاریخ ہمہ این سال ماولاد ناسعادت المصرت مواقعت دارد وفائدہ بسی وہ سال علاوہ
مانادی مکہ وعمل زادہا اللہ تعالی سرمایکہ ازامد وشد حالا بنی ہان نامد وہ مولود
اول تولد المصرت نادی وہ بسال دہند امکان تریب سوکت قدوم بعثت او وسن وی
مانادی نمودہ ودہند ومدار عمل دجوع حالا بنی وطواف کام مردم کردہ ودر حوالہ بحث
المصر حضرت ذابسال بی علیہ السلام اسمکی کہ ازعجب ظاہر کردہ بود وبرہان المصر حوزہ ولی
تمثال دانہادہ ساختہ وجمع احوالہ وحدود نادراک نمودہ ظاہر شدن یاد شاہ کہ در جمع
سالہا طی دوی بہ ازاقسام حقائق کار سرانجام نمودہ کہ السلام ودر لسد ہمان بحث
احوالہ دانست کہ بصوت وبنا الت جسود وابعاد سدہ وعلم اداراکی مدہ بہ سلطنت عالم ارسلہ
وتاقی نمادہ وعملکنہ زادہ بکران واکبار دوہم جس دراہجواد جود دابسال ابی حضرت ابن مود

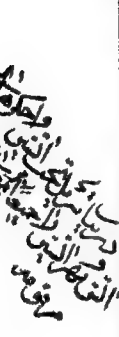

کرانا رهوده ملعون بالناس بعبادة ما مقدمین هم ایشان هم اویند و بحق است دعوی اهل اعمال
مخالفه او را اطاعت نمود و در عالم ما الاحوالی بصورتی دیگر ظاهر گردد و بدان بر
سالهای دوره دارالمقر سلطنت دائمی مستقر و برقرار و موجود بحری گردد و بر اساس مملکت
و سلطنت اهل عالم او سود و سلطنت و مملکت دارین باقی بوده باشد و مدت او از سنه
وکالها کسوه گردد جمیع ابرار شاد و صفات کامله و حالات حسنه بر سید صلوات الله
وسلامه علیه الذی وسع ربعه ابراهیم ارسل سعدا لناس و بحق حکم رانی نبی و معلم
توضیح اهل اعمال او را اطاعت نمود و از کذب اسماء و وحی کودک شهادت و دیم و سیع
سلطنت انحصر ابراهیم ناس بود یم ناتا اهل دنیا از کل اسماء سلف علیهم السلام کرم الله
وجوهم و بناست اشهر غامة است در و آگر معلوم مصور مشهور بر اکثر عرف سلطنت ظاهری
دنیوی بوده باشد و بصبر لحن الناس و رود حادثات شدها تا مدان ناسد که انحصر تمام
علیه رضای ایزدی بوت و سلطنت ظاهر بحادثات و حساب ناکهان و مسرکین بوده و بعوریان رود
حادثات شیر اساوه بهان لشکر جران بود حوادث و مرة مسلمی بوده کرد در معام غار بر ناد
دین بصبر ناسد انس بود و حود را بصر عرض و جود متزلزل و محالفان سرد دل و ما دل
رانی هر کس کرده و هر فهد کرده انهان را شعر نی بصر مود دل و انس عذاب الهی
و اصل بمعود دل ابن حمله بیان بود در بصر بی که معهود دل او سان حود را بیال در فصل
و مملکت کرد و فصر ریاد نی ای صحیحا لی کرد هر او بیال بصر ظا بیال حوادث بحث الصبر
فصبل شده بود در حود را بیال بی علیه السلام بواسطه اکه حرشیل در بصر ریاد نی
حفاظ بین بصر بصدان و عبد بن و طی عبدالس مرده و در الحوادث ظا بیال بصر بر مان بصر
فرموده و چون رمان کنز است و عبدان بواسطه اکه همان بصر ابر عبدان و کرم مود رمان را
دکا اثر بواسطه ابر عبدان بصکد بعثر اکه مای عبر بان در معام نفذ داعا دات کرد و اعلان

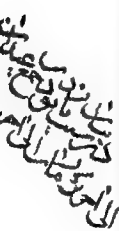

مرکبا نشکرا و بشتر ابیشتر کو بیکند سال اکدر بیت بلد را قتلا با بیت و هم میں
در بیت و سه بیت میکوند و بیشمار دند قطعا هر احوی در ایں بصر و بصران و در میان
بیکدیگر قطعا رمان و در بیکدیگر قطعا عبدان اساره نامند کرمانی و کرا در حوالی اول جمهول
است کدر است در مانی کرا در حوالی دوم جمهول مبسوط در قطعا عبدان و عبدان بین قوی عبدان
سانا و ایں سنان کدکدشت کدمی بحسال ریادار بکهرا در سال حوالی تحت المصر بوده
و ممکن کرحوالی در اسدانی سلطنت سلطان حمادمی نامان هر فرا مقاصر حضرت رسول
صلی الله علیه و آله همان همنصد و سی و نه سال طول رمانی بوده و سانا و بکه و لادت
تا سعادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و تمام شدن اعوام سال و عدد در حوالی تحت
التصریه تا سدانی سنان حوالی دا سانا و آبادی مترل و رمانی بعثت بوده و ایرمان اولوا
و ولادت نعرسانا قبل کرد بعثه اکدر نعاوت بعثت ما و لادت و اصحل سال بیان کرد الله
و قطعا احدی الحوالی بیان بیع علیه السلام ایرانی حوالی و بصر حوالی روح الامین بهمیه همرانی
سان بصر بوده تا سد حوالی در دا بر احرمین همصا همتر حوده و هر بوده کرتصر فاند دم
نکاه داشتم بعثه قمر آسد دا دو قاطت و سمعی ان و جیاحی بصر اکبر حوده دا سال
ارحوالی تحت المصر هر بوده و حرا بیل ارحوالی حوده دا سال کرد همرانی و ایمال کوفی و فتحی
سر انتهی هر بوده و بیکر ایران نام کرعلماء اسلام در هر رمانی کربوده و هم
رسیده و بر انبیاء بنا سد چنانچه ستر احوالی رمان علیهم السلام ایرانی رمان معین در
سان علماء انر حوده فر هوذکا العلماء و بر الانبیاء و بصر ح نوذ و بر و کا انبیاء نا سد سانا
در حسنا اسمان اهل دیمن زاد و سی دا و بهد هند کرتوا الله تعالی امتا لم و حملوا الله
نراوا قاوا هم طلدا در بصر و بصر فر نوصیه ایرحوالی طبیان کرسانی ایر مطالب سد سانا بکر
کرعطا بست دا و افع و کا تعب اسد ار علا فی کرد و حمار حوبرانی و اصحاب الجمان و حملوا الله

طلکه در هوی دیکر ایرو بر بصر دا سانا
سانی ایرانی هر بوده علماء ایمی کا بنیاد
سوی اسرائیل بنکه در بعثه و ایمصل
و بصر بین الروم و ایمان الله تعالی
بیچی در ایمه الطاف الصلوة و السلام
علیهم اجمعین بوده و در بصر بوده و ایمان
بوده و بصر بوده و بصر بوده

نبود و بعضی ازانها اسان سد اما اگر از انجمله اساس انحصر فرو نخواهد نشست
ماسد بوی سعد بوده و همچنین اساس اعتقاد اهل ادیان بوده و وحی کودک سواهد صدق
و بعضی از معاصر بر اشاره سد و از جمله معانی سعید کسی را گویند که کمال سعید ماسد بوی
سعد بوده از جمله کمال بودن انحصر است بحلقت سوق علم کریمان از جمله کمالات
سعید معراست و کاسی که کمال علم و معراست مقرره که موی سوار کنی ماسد نیم شاه لطف
طریف بوده اما اشاره بدان بودن انحصر است صفت جلی عظم که عطای حسرت انحصر
منصف بوده اند حریص طبیعت وحی موی سرد پس معراست و کمال علامت طبع صاحب
لعکس دیدنیه و بعضی موی سر پس معراست و شد خوبی و صاحب عصب بودن صاحب
و معنی اینکه مرموده صاحب امام قدیم هما اما اشاره است باول ماصد بودن انحصر
و مقدم نبودن انحصر بر سلام الله و مجمع معراش لکه سر پس از محلوقات بحلقت پس
معنی تعالوا و امر انحصار اراده عمل و تعلم در دست هست از طوق اسلام و سع ارکت سما
در دستهای از موارد همچو مطالب سنعاد بنود حداکثر بصحبت ارتباط سا تعاد در مجلس
اشاره مرفت و اما معنی احتماع مقدمت پس ملا اعلی در اطراف تحت اسپر انحصر سلام الله
علیها الرئیس انحصر تحت طاعه سجاز امد احتماع حماعت صلیه پس مؤمنین و مقدمین اراد بنا
حق در اطراف انحصر ذاحماعت او صاف مرتبس و انحصر در عالم ناطق بوده اما مدلا
نصر بنا در ای ذاری انحصر در موارد عدیده حاصل معانی موحاق کرد و در مان انحصر
و اصحاب او در سلام تذ اقوی ساهد بیت و صدق مقال کرماطف دساسان و در کوار و
دساعلیه سعر مود مدر و هم چنین لشکریان اساسان تا اکد اعلی اعزاز ذبر بوده اند
و دارای اساس سلطنت و مملکت داری و لشکر کشی سوده و اما معنی مقرر دیوان و اساس
و کاتبها را کوید در پس هما معنی حکم ذاتی انحصر بن و اساطین بنا شده در میان سر عبادها ازل

چنانچه حضرت رضا علیه السلام که در علم مأمون با جمیع علماء اعصار کامل‌تر و کامل‌تر بود
بیان احتیاج می‌نمود و کیف الجلوس و اعدل کیفیات و تواریخ و سیر خود را نوشته و الیه
المصیر است و ممکنست که مراد از شرکت نازل شدن آن باشد که مراد است علوم از علوم ما
و ما طبی و نوامیس علم امداد و ارواح بیعت اجرای فرمان و آل طاهرین صلوات الله تعالی
علیهم اجمعین در میان عباد و بلاد مصر خواهد کرد بدانچه ظهور بجمیع مدد و نابود
کردن کلمات معاندین با مان شامه و حروف و کلمات انصار مطالب است و قواعد کلیه علوم
بنمادر اساس بصره و مود چنانچه در علم اصول علوم الهیه
و مصدر و مظهر و هو صان نامه حضرت حق مرتب که شهر علم بوده امد و حق و حلقه
و امادرش مان شهر علی بن اطالب علیه السلام مدد است و در درست هما اعلام است
و رکت و دام و صحیح است و اما بیان بوصیح بود بحث در دار الس و جریان رود خانه
الس در بلس و بنوس اخا لابیان رامعنی و بوصیحی و صباح شصبل با سم دیوار که معلق
است کرا و کا با مه و قوام امر پیوت الحضرت سلام الله علیه بجهاد نادشمنان دین بود که در نداده
مکار با صر کبیر عزت و علو و بصنای بوده ارکانی که در مکه معظمه مدسه بشده و اطراف انها تو
است حلقه در دران هم بجهت شاه مرده که زیا ایها الذین آمنوا ما یلوا لذین یلونکم من الکفار
حلقه ما بس اشر بشه و بوصحی اسار و دث و نا ما حرومان حوانس بجهت متعول او دن
و بعد از اسان کردن حلقه مرمود و تا الله حلقه از اسدین بجهت بخود بوده نا الکه اعلان الله
کمر نا نوده اسلام و اسلام بتاع بوده و اعلان حلق را از انواع کفار و محوس و طبوه نصاری
و اهل اسلام و دین حق در او در مدد و اما نفر هزار انس هم هان لشکر مسلمانست که در بنا
بس الحضرت و اصحاب و حلقه اس نها سد اسپی اکبر حرس سعد تر حرس و جود محالیس مرس عدد را
نفوذ دین مبین بنا و مدد دند و اما امد ن حوالی که بشه اد مان بوده و نا از اراسان

اتمتمو

בשנת שלוש למלכות בלשאצר המלך
בית שאול למלכות בלשאצר המלך
חזון נראה אלי אני דניאל אחרי ז
חזון נראה אלי אני דניאל אחרי ז
כתחילה ואראה בחזון ויהי בראותי
בתחילה ואראה בחזון ויהי בראותי
ואני בשושן הבירה אשר בעילם המדינה
ואני בשושן הבירה אשר בעילם המדינה
ואראה בחזון ואני הייתי על אובל
ואראה בחזון ואני הייתי על אובל

حرسیل بوده است روزها او را ماس مرد مهمان و همکار با استاد یم بود بدان مادحبی او مدتی هر شب
متدیم و بر روی خود او مدام و می گفت که ابهر بدادم آگاه باش که این روزها است
برمان او خوار و همکام کسی بمن در و بر پس عمودم بیهوده ری تحالف ما ندیدم که او را این
نموده مرا در همکاری استاد یم برجیز اید و گفت که ابدل نوازما عدد روز او حرعصب فی فتح حواهد
شد اعلام میتایم در اکبر و مان آخر است دارد روح صاحب دید ساحی که در بدی مدابن فارس
است و تو بر مود او را دشاه بوده است و ساح و رکی که در و مان دو جیمانس میتاند
ملک او بن است و او را بکر سکنه سد تحا بن چهار ساح برامد چهار مملکت او مود و
حواهد بر حواست و مود ن انسان مل او بحواهد بود امتاد او حمو مملک انسان حبی که
فاضلا معصفها بتنا بر او ما نام مرسله ملکی وی جهره و معاد اران بر حواهد حواست که
و فولس عظم حواهد ما مادر مود ن خود و عجما احوا سها حواهد کرد و او ر بر کی خود عدد را
مدسس کامیاب داشته در فلس مکر حواهد شد و لسا ر بزاد ر مصالح حران کرد و در
سر و ران مقاومت حواهد کرد امتالی واسطه شب سکست حواهد یافت و رؤیای سا
رو ری که کهنه سد بوده ر است است و بران رؤیا را مد و دسا ر د بر او کر است رو
لسا ری دارد و مکدر با یام حمد و ری بی بحس و مر پس بدم اما بعد از ان بر حواستم
بصلح ملک مشغول کرد بدم و دست با پس رو یا صحیح را بدم لکن در لک گ سود اس بود
تمام حوان لسا ن بی و بصری که حر سیل نها نام مرده و اما نوصیح بن فصل نها نام اس
بدا نکه او گ مزاد اران موح د و ساح کر بدل ساحر ان د بکری رو لد نموده ها ر گ د
محوس و دار نا و بس که بعد از بحث العصر سلطنت خود بدحون و مان را بر حوان نشان داد د
اول و مان انسان بوده و اما ان بر وی کر است ابو نا بدل ساح و رکی که در و مان دو جیمانس
بوده ها را سکد ر و مو می اس که بعد از ان د و یا د ساحر بس سلطنت کرده و اما ان

کامیابی در علس کرد
روزان صیم معدد سس
ساه حواهد بود
ج

چهار شاهکه بعد از سکنی آن ساح ورد لکه چون اسکندر بوده همان چهار پیغمبر شکار کرده
اراکان دولتش بعد از اسکندر دارا شاه امر بطاعت نا بود دارا ما آداب آن چهار پیغمبر
ان شاء احیای چهار کار پیغمبر امد و ورد اسد و امقدس شاه حاد ابتعالی حضرت شاه
اسماء او مهیا مداحت پناهی و ورد سد و لکیت حسود تعریف و معرف کرد مهیا
بدالمقدس بوده احاطه نموده همان نار ساه چهار مهیا است کرد پناه طول کبد و نا
و لاد ت ناسعادت حضرت حضرت مرتبت ملکه نار ماه نصب ملکه احوالیان و ماه سلطنت
حلماه زاد شد سنه سنای تمدد حیات در حوالی نصب النصر و نقد حضرت ذا بیان الهی قسم سنا
و وصیت سد و اقا سؤال آن ذو بعد مقدس اعلا کرار ملائکه بود نار باب دیگر خاصه
در آنجا سپرده هم مهیا فصل اسکلیس رذ نای فرزانی ذا نی و عصیان حوالی کرد ملائکه
مرحد و مقام مقدس و اشکوبانی ایلیم کرده حوالی سد و حوالی دیگری نمی کفت کرد نا
ملوه ارا و سبصد سال سپرد و دا نکه مقام مقدس صنیع حوالی کرد بدل لس دیان دو ایم
حوالی سؤال آن دو بعد مقدس اعلا نکه کرد نا سال بی مهمانی بدان نار ساه چهار مهیا داعا لفوز
بنیا رات و نو صحیان حمدی کرده اند که مهیا کدام مواهی با واقع ملت حاضر سلمه انسان را
مکرر اد کی مود بهم که اعما عاص ارحق کو نی مهیا رمانات ذا سار بدل لکه دهنود ذا ورد لی
البصر علیهن ارامکاه مؤلفا قول مرحوم مرزا مهمید اند و بنا لس ذا در کار مصطار حضرت
با اد که و مواهبی نو صیح فرموده اند ذا لست که فرمانروای اعمال در حوالی سال است که عدد
از عصر حدا بتعالی سعر عربی و مصدق فودس ٧٥٩٦ ٣٦٢ سود و نعدد بی مهمی معنی
کرد بن سا نعا و ا نعا سان سد که مقام مقدس صنیع حوالی کرد بد و معنی بودن عصر حدا
تعالی مهاست که در دوران ار حمان بنا د سا کام عالم را کمر مراکز مهنر بود و حسنا کرد عصر
حدا تعالی ابو دند و اعدا ار نصب حضرت حیم مرتبت معنی نو عصر ست منتها مقام مقدس طاهر بدل

شکل مهر سلیمان
مصدر ملا اعلی

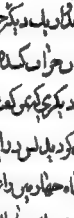

سد سماها وحدود ها اراض او در پیرامن خواهد بود و تعالی از حدای تعالی و مهود که
سماوات و زمین و آنچه باین هر دو محصور است کرد آنسه نامی که این دو مسمی اند و دها
شود مسمی سماوات و در پیرامن او آسمان خواهد منتشر بود آنسه حصر سبع حصر کرد کرد با
الهام حکومت دلالت کرد این دو مسمی اتمام سماوات و حدود ها می و در پیرامن مسمی خواهد شد تا
احد تسعه حصر شود که کوه سا السمع رابند و فوج ستم رابند و نزی که کوه پنجم هر دو را نام
نهاده کی بحر طوفان کرنا نهاده مکن و حصر ها بر هیم علیه السلام بر کوه سابع خواهد بود و در
وهر سه جوان حرمدراک و یاره و نار و مهر و دو طهور را هم کنت ولی یاره یاره
نکرد و قریب بهم مصفوف در قرآن محمد هم حدا و حدود حکاک عز بود ولی در قرآن
حدا و دلاسخان مرحصر احرا توان حسین حکاک عز شود که فرمود تعالی محمد ارتفعت
قصرت الهلک با ملک سمعا الامر و مملکت کرحم بن و حکاک حصن ارفع بهم علیم
السلام را در دور پنجم و راس باین هم سماتیم کرد و در و ناصر بوده و در و حدا استداد را در
مهما بدن حصقر معاد را بما تعالی الهراب کرکس طهور و کسن و سحق و روم کرد هیکل
و نام محلوط موس و اهواء محلوط انهاط نظال حمال کد ستن و سرهای انهار و دود
کد اس و طبلدن هر جوانی را اسم خود و همه کی انها حر عز خرط جوان عمر تملق و ملصق
کرد بده و اسر خود و صل سد و انجوان تمام عبادر مدا کرد بده و اما حکایت ام الود م
او برای تمام سدن لکه دادن او کاد و در و بحار حلیل خود ممکنت جمله رسان دادن
کو اکب سیاره و دو انبیاء را مامور علی طالی الود پنزار برای همه اس که لعنه را در عوالم
ملکوتی را هم ارزای حاجا و دیم سهل و اسا اسا کرسم نظال در پنجم حرکی ملکوتی فصا
عوالم ملکوتی را ب سوده و لی ما کرمادر و مفعال همه حرسما و استاد نمات لعنه را در فصا
حرکات دلالت او بود در پنجم کره عز محصوره عمات فرموده بما اس اعالی بود ار سا حم ما

الذ م

وعلوم آدم در پسران او بود و منتشر شدن و آوارگشتن ایشان در
بلاد مختلفه و حوادث ایشان تا زمان حضرت ابراهیم علیه السلام
که امدن کبکر با مداس و بعد از آن مقدس مصحف کردن و حدوث
اسنام کلدانیه و تا مدت بیست و اند سال بعد از آن مکرر بحث خارج و واقع شدن
حضرت ابراهیم علیه السلام و کوه بکوه تا مدت سی و سه سال از وفات حضرت

طاهم

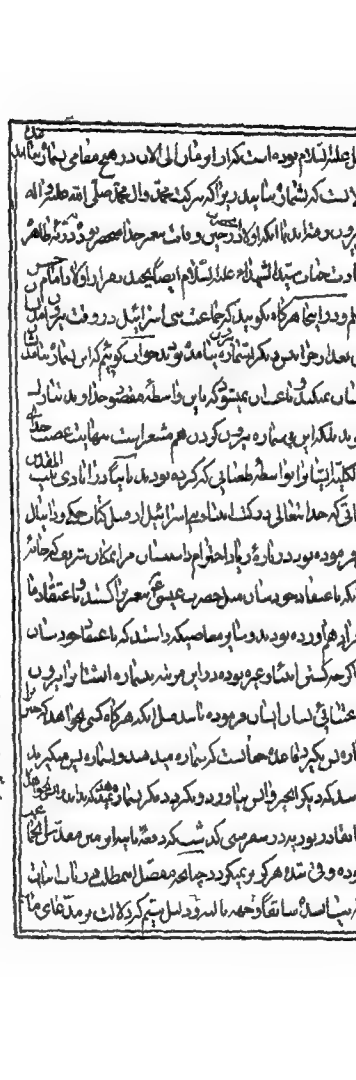

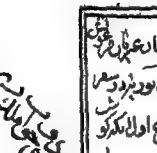

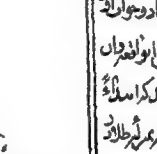

ابشان متحقق بوده منصوب و مشرف بوده و بطریق علم بعضی اوامر ها از مثل طیطوس بر ذمه ایشان
واقف بوده در عهد حوت معرفت علمه بعضی از سلاطین عظیم در احوالات پارس و معاصر حضرت
رسول مختار محمد و علی آله علیه السلام در حضرت مشرف و حضور ایشان یاد ساه چهارده
در ایوان ایشان کوچک و در جوار اول داسال بن علیه السلام مار جوان مهمکه تل اعالی
اوار اهرو و باحهای اوار سر پوشه و طول دمالس قدم بسر بوده که جبرئیل علیه السلام
بحضرت داسال بن علیه السلام مرقوم کرده عدالس و عدالس و ملوعبدالس پاک و عدالس و عدالس
و بصفت علمه که حضرت هفصد و سی و پنج سال سد نوداد اخر تاریخ اسکندر بار چهار هفت
ساله ها اساره نامطلب شد و در آبان جوان حوت قوم بد و هزار و سیصد سال سر رود
مار بی کمال تا سال نوصیحه شد و مدون فاعلم علمه اکد و عزیز عزیز نوفر بحضرت صحیح سام آ
سر رود و سیصد سال سر رود اکر مراد بود نامد بصر مامد لیل و یوم و این صحیح سامی کرد
از جوان دوم داسال بن مرموز و حضرت بصر جبرئیل علیه السلام همان صحیح سامسکه حمد الله
حلل مدرو اصر خمات حلل بطر مبارکس اورده امر نوای او عالم و اداس ان دو صفر عظیم کرامتها
داشت دو شر بیمار مان رو کوارد و دیکری داد ان ادامی صفد سرده شهر هجده و فاما
ما بحضرت و دیعه اش کرد ان اوامر کدشت کرسام شد و صحیح سد و سی سد و سی اعالی ذاکر بحضرت
ابرهیم علیه السلام نسان داسد مل عالم بس العرس و الطلوعی بوده که سار کان اسلاط
ما بحضرت عمود بد و چون در عالم اهلکه و سر کوا کث داسد نوای اصحاب کوه او اولاد ذی سعد اصحاب
مقر و معد رسوده و در اریان کداسد نوای ناریخ هجده و هزار و سیصد سال مسا ما حضرت
عمود بد مان رو رد و ظهور اوار و مقدسه محمد و ال محمد صلی الله علیه و علیهم الرد اکر اجلال ما نظر
ما سند عایت و کمال دلت و حسوب مرحلتی جود داسد نصر دادم دوازده تو و دیکر نوی
و سعد زاجع و عالک حوت و هر بدایت اولاد دیکر اوا اسعد در نادیم نامیکه ما سد سلاک

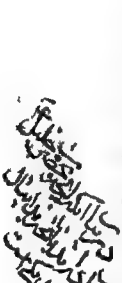

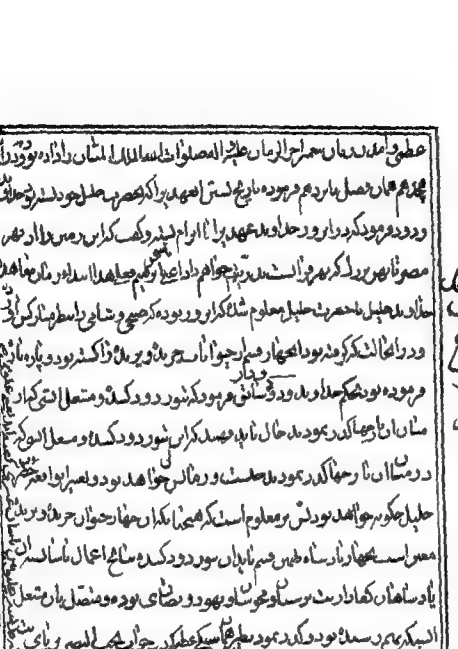

انسان را بیاراید علائم و نشانهای پیغمبر آخر زمان علیه الصلوات الله الملک المنان
بیان نمود و گفتی ای موسی برو و بگو بنی اسرائیل را که بیایند و بیایند بر مدعای خاصان من
در مسجد من مجتمع شوند و همه دست بیاورند و دعا کنند در همچو امر بزرگ
و در اغاثه کردن از خوف مهلک و یا خوفی که شده باشد از برای جمعیتی که در آن باشد
همه کس باید که حاضر شود و صحیح کرده باشد و در کتاب داشته باشد در روز جمعه از برای
تعلم و فهم و آن عبارتی است که اهل کمال از اهل ملت و شریعت خود داده اند و آن
که مسلمان هم میتواند بوده باشد از برای انسان که در آن امر سودمند در آن کتاب نوشته
و نوشته شده و هزار و سیصد سال پیش از این نوشته شده بود و بیان نموده که حرمان
و ابتلائی که غریب دور و مرموزه که هیچ عام شده و صحیح شده سر لیل و یوم که هیچ
روز و شب است و بعد مرموزه الهیم ووس لویش ماوث
دو هزار و سیصد سال پیش از این نوشته شده که از برای جمله خود خدا و بندگان خدا
مبعاد گاه که تعیین شده عوالم ملکوت و در حالتی که سر بود و سر کار را سطر الصخرات اوث
بود صحیح شده و باشد حضرت هم بیایند که از هر حال بواسطه طفیل اهل کمر و سر لیل ظاهر شده
شب و طلعت که مرموز بر پیشانی و از که هر ولی از برای خدا و بندگان خدا شیعه کرده شده
روز و سکر در آن راسد صوابیم که بواسطه ناقوس بوده پیغمبر آخر الزمان صلوات الله و سلامه
علیه که از در بر ظاهر شده شد همین قسم که بر آن متصل آن ذاهر شده دیم که در آن
لانتهای جواب چربند و بر بند جهاد کار و بانی که اخلاص موحد و بر همه مسلط
شده همین قسم در لیل حساب و با ما آن جودت و روح حراب ساده و وارد در بر ظاهر
ظاهر و حضرت هاهو که سطرب نطر و حشر مرکز و کرسی بیایند که اسفند اولاد الخاد
نمودیم که عالم را ما شد سار کان آسمان برکند و لیاده شاشد و باید در آخر السلام علی

جهاد کار سایه کار که هم خواهد رسید این جهاد پنج قسم است جهاد جوارحات خود و پرورش خالصانه خالکی از خالات اسلامی مساعد شود در جهاد خواجات و جهاد تبلیغی که زبان انسان مذکور از اساره شده و دراین کار مصطفات مستعمل بود و هذا لذکر اسرار الله تعالی و الله اعلم
وارد در پرهار خواهد بود و در پرتو فرار و در حمل زبان که مذکره معظم است دارد الله
تعالی پرتو جهاد رسید و هم اسرار ظلمات صفاچه و کدام زبان سلاطین باخواهم و پرتو
حاضر و این زبان ملل و در طریق سلام توصیف کردم و هم بخود و خواجات سال بی علم
حرشیل اولاً لغط عرب بود که یعنی سلام سد صبح سد بال و هوا لشیم و وس
لوس ماوب هیچ ابابیل از باریه همان سلام و صبحی که عهد حضرت حصر نعیل جداوند
حلل و ربیعاد هم بر طلوع که مسؤل بود است و این بود الی و زبان زبان معصر موعود که واسطه
واردم عصمت او و مس بصدق مودس خواهد سد و هزار و سیصد سال خواهد بود
و خواهد کسد خود این خواجات بال خواجات اجر بی لعصر پست و این خواجات و سؤال حضرت بابیل
و حرشیل علیهما السلام اجر انوا انفاذ سد که حضرت بابیل بود علیه السلام جداوند علام نوا
امس و پیش حضرت حرشیل جهاد بدست است نا مدانام کلام جداوند علام نا عصر حضرت سد
نا سد و این بود آن سال سلاطین جهاد کار سرای و بیکار و طول و زبان انسان و انفاقی
کرد و رسد آبسان بعالم بر سد و زبان انسان سد نا سال بلیسان و موبود سد
فرا بها ی و آنی که زبان سد و خواستند و ملت المعدس بلی که خانه آخر زبان بود و آن
نهاد آن و ایمکان شریف ساز و فاعاکه زبان آخر الفدس و آن صد نامها الی ما
خاصل سد و بصدق قودش که مصفا و معدس سد زبان مکان سریف بل سار
اماکن مصر اد مکه تعطل و مد سرچشمه و عرصها توسط و کادت ما سار بل و بعث حضرت
حتمی مرتبت علیه الصلوات الله و سلامه تر کاند و بخاند و مار در هیس نصل سار و هم در
مقام

تا ورت داده شد حداوند بحضرت هاروعلیهما السلام و دانیده شد و مرموده و مرسید حداوند
و برا کلمت خود را داسکه اسل خاطر بپذیری که خواهی دانید و اسمس را اسماعیل
خواهی خواند و در اکه حداوند بدو صوی تا که کسید و اسماع بوده است و دایر بعد علاوه
کرار و ای ایل ایر اهر شده و مرموده است مصداقی در حضرت جمع مرتبه است مرحوم
حضرت اسمعیل در کرموده

והוא	יהיה	פרא	ארם	ידו	בכל	יד
وهوء	يهيه	يرع	آدام	يادو	بكول	ود

כנא	בן	ועל	פני	כל	אחין	ישכם
كول	نوء	وعل	يى	كال	احاو	يشكون

یعنی و اهر بند و مرد و حتی خواهد بود و دست او تا هر و دست همکی با او است
و تا لای همکی براد داش سکا خواهد داشت اکو حس امر تا اپر سانا نصر اد عربی
و وار موی دنیا ساتا و اد بودن بو اسمعیل تا بی اسرائیل و در وقت اداب
دادن و مرسید حداوند علیهما علیهم در دارة عطای حدای تعالی تا بمکه مرد نه
سمار در کرموده و نحو کرد و بوده و بی صحیح شد است بنا لی بوده و لی اسمعیل
کرسا عاکه سنا و بعبر فارسی موجود در دست بوده و لی چون بقاعدة عربی تحریر
و وقت محمد هدد ایلی مقام حق حقیقی سر مداموا عاقا عاقا العربی العرفی تا بد سا
بوده و ان بعبر فاست کمه کار سوان کرلاس کد شت و توضیح ایکه مرسنه خدای تعالی و موسی
اولا کرا مر بند بود حتی خواهد بود و معبی و حتی بود و بد و هما عاکرسا عاد کرده و در
همان اول کاد کمه تعله حتش مرحد اسحاق آو ما سوی اسمکا حسنت را د استاک لد سا می
لحبد الله و انا هر و دست او تا هر و دست همکی تا او پس مراد همان معبی موسی سلط
اهتمه عاله الحمد است که سوت الحضرت تا همکی ابنا اسلف بوده و سوی استار هم تا او تو

یعنی انکہ ان سحر مخصوص ناسا را از انبیاء سلف علیہم السلام نام ہم دستان بودہ اند و ہمکی ہستی
الہول دستھای ایشان نام نکوبود و از ہاروت و ماروت سحر کہ ہموب و مرغوب نام حاصل ہمکی انبیاء
سلف حرام دانند و در عادہ بود مدار و در ہم حرام ہمکی انسان حاذق و مصدق کہ شاید
از ابداء و اولیاء او و صادہ و ہمچنین است حقیقہ معجزات و فقرہ یاد و نکول
و مذکول بو و تعالوہ احوی این ماہ نکول و ماہ بو کہ بمعنی مع مساند
حمایت و مودہ اند خدا مع المتاصرین و در خاتمہ ذکر کساند کہ مع اللہ کار اللہ معہ
لعوہم کہ کہ ناحداث صدا تحاناً اوست بر معنی علی کہ بمعنی صدر ساند کہ در کتاب ذی
بود بر سبیل تبرع سداد بود مرغ بر زنہ و بدن ملاحظہ تواند عزی تعرفی کہ مسعاد
اللفظ و المعنی مساند ایشان بمعنی ابن عمر یاد و نکول و مذکول بو
و اما معنی کہ ساقاً ماں ساز و مت کردہ کہ ذکر بودیم کہ او و صدا ہمکی و ہمکی و صدا و حوالہ
بود نیز مقتضای ہمان معنی بود کہ دران کتاب رسیدہ تو بہ مصرب علماء طوی تعلم علی
از امکاہ حاصل جان ہمدانی بیان کردہ بود مدار ان معنی ام تطبی یا معنی ارصفا
حمات معنی ان بودہ بودیم و اما دمرہ بعدار ان کہ مرہ بودہ وعل سی کول
اہلور بشکون لس بیان صعدہ نکو است کہ از حصر حیم مرتب کہ اسرار یا تمام
در بر حصر حلیل اوتر جملہ ہم السلام بودہ اسماء سداست بر حصر ت اسماعیل اعلم انکہ
از اول تو اند حصر ت اسماعیل نا بہ ہار دہ سا انکی کہ اصلاً و ادری نداشتہ اند و تعالوہ
تعلار سیدار سندن و ادری مثل حصر ت اسحی او کہ از اولاد رس و اسلامہ سوئتی کو حکی
مسکو دند و تا سابل زاد و اولاد ان عبود و تعلاھا معنی ابہمہ رہ جملہ او کہ کر
بودیم و او و تا لاہی ہمکی مزاد و الس سکاحواھد کرد ناحالات رسوئہ نام حصر ت
اسماعیل السبحصر یا یعنی مساسی نداشتہ و مذاکرہ دس لا بدیم کثرہ معہ اسرار کہ سم

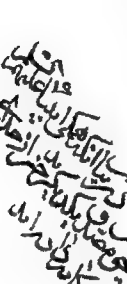

نورا

و شد و سر و منوّاه حداوند بر سبیل مسنن کرشرع محمّدی صلّی الله علیه و آله و سلّم در
ایّام حواهد بود بمرور لا لا ایّام معروف و مشهور در جمیع طوایف و اُمم حواهد شد
نحو یکه جمیع قبایل و ملل و ادیان و سایر حواهد بود و جمیع طوایف بکرسی
حواهد بود و بواسطه ایشان و اساء و آن بس منبر اسلام حواهد بود و موجه حاضر در شرع
مطهّر هوی مکرر ثنای ایّام عزّ و دهر صبح و سام و رکاب ایّام او مفرّ موجه مستدلا ایّام
این محمد مفرد و مدّت مستحکم کی بود کلمه الحمد لله الّذی خرّج نفسه و لم یرکبی
عنان العلی الحمد لله الّذی جعل من امّة محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم و لم تحصلوی من
سایر الامم الحمد لله الّذی جعل و دینی بید و لم تصلّه الّذی الناس الحمد لله الّذی
سرّ عوده و لم یصحبی بن الناس اگرچه ساهد هان حداوند بود و موجوده و ولی او
و ای امام این حضار حداوند و ساد عباد کان بکون و حرم المعاد بعلم الحق برامد طاهر الله
علی الدّوام و الدّ و سلّم الله تعالی الان توفّق انصار للعمل و المداومه فی کل صباح و مسه
مادی بعد از ان و ائر بعد و موجوده و اساء او و عالمت بکر ساعت حفظ مان فی اصحاب و اساس
و اهل بیت طاهر بیرو علما امس بلکه ساعت و محاصسن ذکر و موجوده و امها مسر و مسده
برهم ساعد در بر اکر فوه مادر احد احکم حواهی داد و دو امهای تهی هد است حواهی کرد و دس اس
حمار دو ساعت مصر و طعاء و اساء بن و اوصیاء مرحمتش بلکه دو اب مالهوم اثبات اکر علما
اعلا مسد کر الله تعالی اساله و جعلنا الله تعالی برات قدوم ساء و علاقه او لها
صعفه علاقه اثبات است کرد و مقام حکم و نام الناس کمال عدالت و مساء در و امر عرفی
داسته و مهاد بد و ساء و علاقه مرا به فان صعف هذه و ارشاد عالمت دوی
و اساء دود و ائر هم هان معاد اثبات ساء فقد در مرور ساء فی و الکه صعف هر مور اکر نهای
و روی بس و هیکه طوایف حداوند و ساء در حواهد بود و دو ائر تسم جبرایل بارک

بودن

بودن و شدن و میں بواسطہ تولد و میعت او و حمل او کہ بذات خداوند جل جلالہ و عم نوالہ
موجود و ذمیں محتاج خواہد بود و خداوند خداوند خداوند اعانت کہ خواہد داد یعنی بانتقال
حضرت آدم و دیگر ہر قوم از کہ خداوند بود سرکت حضرت حنیفی مرتبات صلوات اللہ
وسلامہ علیہ تمامی کان و کت خواہد داد ملکہ جمیع کرایہا رہیں ہیوی سرکیان و سرکان
وسلاطین و دیگر سی اراد خواہد بود سید و دراں امر تصل تمر مورہم بدو عالم
و سایر حضرات و اسلام مرقومہ اولاد ماں و کت حضرت و دیگر حضرت محمدی استان
برکت تعالیٰ و ایصد رکت حضرتو تاریخ مذکور و مسطور است و انکہ اسامی
کدان و کہ بذات و دود سبب صناع اوں و بلد یا جرار کو سعد حماعت کہ دا
اطعام میہ مودہ تا مقصد مہ دا کہ مردانست و سبب تا جہانیان ملکہ سبب حمام
آں کہ اور دھان محترمیان خود دارد و اں مرقوم مہ مودہ بدا جدیں ہزار مہزار مرقوم
سراں مہ مودہ و ہم حیس در دفتر علامہ نامبہ کہ سرکیان و سرکان ار ایتان
ترسان نا شند ہمیں محو ہم بودہ و مکرر گرا اوں دفتر در عطار حوا شارہ رفت
و مرتب ہمیں مصا مہی کہ در اہیں مرقوم مسطور است سوداں بودہ کہ حضرت داود
مار در مرقوم بجمل و مہیم در اول امر مودہ و مودہ حطاں شیکہ طوائف ای تمامی طوائف
دستل رسد و محال ما و ار انتہاج محروسد و دائم دوم توصیف حدای متعال دا
و مودہ و در اثر بسم اسارہ تعلم انتہاج و سرور مودہ کہ مرقومہ فومہاد در بوما
و امہاد در تحت اعلام ما سکدار و ابی اسانی کہ بحوا بدو مسمل مرقومہ اوں بان
حضرت داود تعلم السلم الی کو دار برای احتکار او احاد ملول و ابناء معتبر است
کہ جمیع طوائف امم محوس و طہور و نصاری تحت نوست و مقام اطاعت و انقیاد او در کرد
و تا انعقاد و الی الابد مودہ تا سند و کو حکام او و اما سد و بدس و ابسر بیا بد و او را

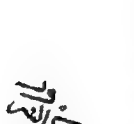

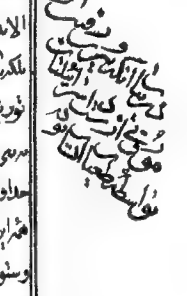

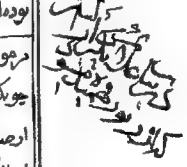

اسماء کہ تسدد و توزیہ بہا حو اسطہ اشعر تذکر او طاہر شدہ بود یا رعایت حذا و ند و
بعضی اسماء مزبورہ بود و ہر دو یکی بیاسد و در اثنا اشعر وصل کہ اثبر ہمدم مستعمل
اسماء بعضد دوم حصار حنفی ماعر مزبورہ کہ مبعوثا بدحصار او و عالم السلام لسان و حی
ارحاست حذا و بد صاحب وحی و الہام کہ اسم تو را است و دلیت مدد کو و ہیکل دائم
ار است و مہیمن تو را نا ال الا ار تقریب حواہد بود پر و اصحبت کہ ان ما در
ان اسماء الی و ما ں ہذا احیک بیست کہ تمامی اقوام مطلعا بعد نطق اسم سامی او
بر یکی ہمیشہ اوقات کہ بہا او قات صلوات در ہر بلاد جمیع عشار یکی یاد تمام
محمد بن عبد اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ اسم سامی او و با اسم حذای تعالی تسمیہ
بود رسالت او را تا سپہادت بود و حذا بیت ذات مقدس او تعالی معتقد کو و با
تمام بدو اکر ہر یک از انبیاء اولوا العزم از حضرت نوح تحی اللہ و ابو ہیم خلیل اللہ
و موسی کلیم اللہ و عیسی روح اللہ علیہم السلام را تا لقرص کہ بحر و بیکی با لقاب مزبور
میبود بدد بعضی اوقات بوده و با لسنہ بعضی بلاد ایہم در ہر ماں و ما ہا تحوشا
و الا ایہم معلوم بیست کہ ہر حذ صف بود ذلک و حنا حنفی ما را کہ ہر صف صف بیست
ار ہر ماں خود تی الی ر ما ں ما صدا بود ما گہو ما گہ در معام ار دنا در جمیع بلاد و ا علی
بلاد و اکر عناد بود و ہست محمد اللہ و محل انکار احدا ایمطلب بوده و متواتر اسد
مکر کسیکہ از کمال صرو ریات و بدیہیات زاہم بیا بد عنادا و تجاحا اعاد ا اللہ تعالی
من شر و اسعنا امین یا رب العالمین و نا در مزبور بیست و دوم حصار زاد دعا
در آخر بلیت و ہمم و مزبوره تمامی کہ ار ہای ہمیں دکو بوده محمد او بد رجوع حواہد
نمود و ہمکی در تمامی فاضل در حضور تو سجده حواہد کرد در آخر ہر سر بہر اسما
مزبوره او کا بلسان وحی کہ تمامی کہ ار ہای ہمیں کہ سد اطہر و سر کسان و سر ہمکان

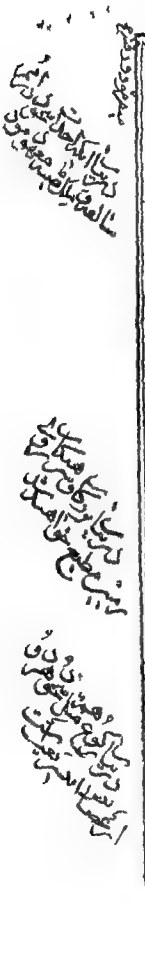

نفاع

וּבָאתִי לְהַבִּיט אֶת אֲשֶׁר יִהְיֶה לְעַמְּךָ בְּאַחֲרִית
וּמָנוֹת לְהַשְׁחִית אֲשֶׁר בְּקָצָה לְאַחֲרִית
הַיָּמִים כִּי עוֹד חָזוֹן לַמּוֹעֵד
וּפֹחַ לַקֵּץ וְלֹא יְכַזֵּב אִם יִתְמַהְמָהּ

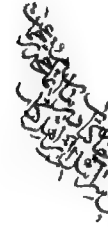

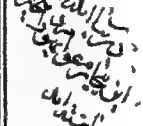

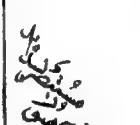

اورده کلمات مرس و بطلانش را بصورت بالا تمام اصل مدعی را ثابت احمد اب مراکو
مکروه مساحت مدعا را بس ساند در فصل حقارت اشخاص و دوم مردوده

כי אם לי עמי אותי לא ידעון בנים
کی اوبل عمی اوتی لو ناداعو باسم

סכלים המה ולא בינונם המה חכמים
سخالیم هماه ولوء سوبم هماه حاقیم

המה להרע ולהטיב לא ידעון
هماه لهارع ولطیب لوء یاداعو سی

داود کرده مرس الصدد و بر عارف بسند هر بدان احمق و هیچ مدان مدعی خود را
نامبرده اگر بصورت حق هیچ مدان مدعی را بر ایشان معهود مبکرد دکروم سی اسرائیل
مدان و بدعوی فضل مدعت مردود و ابتدا را احمق اند و مدان باد مردوده و در بصورت مکروه
والعالی بر کاسد و در اغما احمق و هیچ دانها احمقان و الفاظ و هیچ مدان و هیچ
معهود در کنار تعالی معرد در فصل شم اثم مردوده

ויאמר לה ואמרת לעם הזה שמעו שמוע
وبؤمر لح واسرتا لهعام هزه شمعو شامو ع

ואל תכינו וראו ראו ואל תדעו
وال تابنوا وراو راو وال بداعو

השמן לב העם הזה ואזניו הא מן
هشمن لب هعام هزه واوزنا ف

הכבד ועינו השע פן יראה בעיניו ובאזניו
هحبد وعبنو هاسع بن بیره بعبنو وبلزاو

שְׁמַע יִשְׂרָאֵל יְיָ אֱלֹהֵינוּ יְיָ אֶחָד וְהָיָה לֹא
بلتسماع ولسانوئو ياپس واتساں وراماء لوع

يعنى واى دكفت كه رو و بعوب سكوى كراسماع وكاں استماع ميكيد اثنا بمعبد ملاحظه
كاں ملاحظه صباشد واثنا در دل بمكيد و بعدد او مودد كه مدلول بوم مراد بعرفى و
كوسهاى ايشاں را سكوى و چشمهاى ايشاں را بكورى واكداں ماند كه نبيشاں رود سر بسجد
و بكوسهاى خود نسود و بدلهاى خود در دل نمايد و رجوع نمود مشفا ماسد فرمود
يعنى معبود احد او بد سحاں دو قرار بم سر معراج او ماں هم دركتاب مباحص است فرمود
و ربوبه وَدَرَا لَذِيْنَ لَا يَشْهَدُوْنَ الزُّوْرَ وَاِذَا مَرُّوْا بِاللَّغْوِ مَرُّوْا كِرَامًا الا اى ياپس بساں معام حدكاى حداوند سحاں
مالعسمه بوى اسرائيل انكسا بيكدو مقام طيبات و سركتى و سر بحوى و سحن لغو بسيار
بوده و مسجد و مطرب بسيار اں ايشاں در كتاب و ميكفاد و مصل بهم او ايد و دوار دهم بوى
و فرمود يكى از بعد حداى يكى احد است سب بساں و حواى مكاں معدساں و نفرمود
حاعدساں او اعوياں سؤال و حواب ماسماں بهم ساده و تمساى بود ں مرحكيم در ساں
كرده كه در ساں كوسه معالاں را ساياد كه ايں همه مدهاى حداوند تنها و بعرفه حاں ساں
و بيرون كود نساں را او مس بعد المقدس اناصه بود و الاں چيست ليس فرمود مرحكيم
كه ايں را در ساياد و كسيكه دهاں حداوند او مسكم بوده است كسب كرنا اسرا انسكا
ساورد كه چرا در ميں حواں سدا يحيد و مس بعد المقدس مصل ساناں نمكى سوحه ناسد كه كدد
پيدا نسود ليس حداوند ميفرمايد كه مرا هو بكرنه ايں مراكه در دحو ساں كداشم ولد كرنه دل ايشاں
مرا نسدند و در ساں و رفتار نمودند بلكه پيروى هوس زحود و پيرو و ه و فرما
و كفتار ماهوا او كه بدى ساں با ساں اموحسد نمودند ماس سب حدوند اسكوفتا
حداى اسرائيل حيى بيفرمايد كه اسدس اسطس ايى حود در هره ياپس بوم سكوزاهم واسب

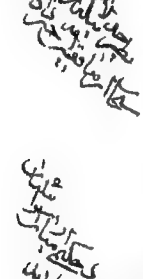

مراد و دا ما بیان هم و سام یعنی کام انشا را بلی عبادم حاجیه هم بن یعقوب هم بحمد الله تعالی
عهد ساد فات ناظر کرد بند مال و صالشان و بعضی شان را بر کلام ایشان در کمال لطی بر
و این دمان بواسطه اطلاع ابر کات مستطاب کو یا نلع رکرد بد کر نو بد جان دسیا
در مقام مراجعه تما اعلی اطلاع ابر کات کر بعالی بو سد مکر رامتنا اعلیحضرت جلالتی روحنا
و ارکان دو لت مدد کرد بد و فقه دو السلطان دام ظله العالی و الا نحبا و لا سیما المصلی
ایشان اطال الله بقائهم کداود و ارحکم انشا و اهر فایش کرد بد و قطع دابر الذین
ظلموا و الحمد لله رب العالمین ای کاشکی کی کر بردة عناوه و حمالات
حشم و کوش و دلالان و دسه بعید و دراین کار مستطاب طرح مال الاصابه
و کوش هوس بها نات منا و اسمع بعید بد و بعقل صائق حاضر او هوا تفاسد
و سا وس شیطانیه دراین سا مان و احتمالات عقل و ذکر و بعیه هو د بد کر ابن بر دعا
ان سلسله جلیله اسراشیدن ان هوا ر و زمان بنا بن علماء ایشان بهم شبیه بود در جمیع
عصر هو د کوئی سنی بر ده و احمد ابشان اعلم او افضل و اکمل کر د بد و باهر یک احتمالات
عدیده مکاو هر مو و هر مان ایشان را احتمالات بنیان را رکنی مفقد سه عبیه سا و بنیو بود
موسی و کلیم الله بنیاء و وصی کو دلیه مسدد و مسدد کو بد در اساس مبانی ارکان
ارجوب فحص و عدم حواز شبهات و بر هر یک ارعلماء هو کاشفا ما کان مکر علم بما لم
مر قول احد و بیعه ارا و موقف و بن زمان عمل باحکام بو بنو اساسات سوی خاصه
ارنوای معجز احوا و مان محمد عبده صلی الله علیه و آله و سلم و امد لس تا محراب بنیان
و ما ابن الاحداث کرد ر ابن کار مستطاب هر یک را سو صحات خود س شان هو د م هو
و مان نشد است کر ما ابن آیات و اهد ایات موجوده در کنف مقدسه حضرت
بنا و بر کر بکی تو اهد صدو مدعای ما مسلمان است ایمان سا و بدو دست ار خالک کر بن